



بنیاد محقق طباطبایی

امین شریعت

ویژه نامهٔ رونمایی از

کتاب المقاصد العلیة تألیف علامه امینی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي



بنیاد محقق طباطبائی / ۳

امینِ شریعت

ویژه‌نامهٔ همایش رونمایی از کتاب «المقاصد العلیّة»، تألیف علامهٔ امینی

شامل مقالات و گفتگوهایی دربارهٔ کتاب و مؤلف آن

به کوشش جمعی از نویسندگان

ناشر: بنیاد محقق طباطبائی، چاپ اول، بهار ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

امینِ شریعت

ویژه‌نامه همایش رونمایی از کتاب

المَقاصِدُ العَلیَّة

فی المَطالِب السَنیَّة

تألیف

علامه امینی صاحب الغدیر

تحقیق

سید محمد طباطبائی یزدی

بنیاد محقق طباطبائی

۱۳۹۲ هـ.ش.



بنیاد محقق طباطبائی

ایران، قم، صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۵۵۶

تلفن و فکس: ۷۷٤٦٠٤٨

سایت اینترنتی: www.mtif.org

پست الکترونیک: info@mtif.org



المقاصد العلية

في المطالب السنية

تأليف

العلامة الكبير الشيخ عبد الحسين الأميني رحمه الله

صاحب الغدير

تحقيق

محمد الطباطبائي اليزدي



مؤسسة المحقق الطباطبائي

فهرست مندرجات

مقدمه ۱۱
سالشمار زندگانی علّامه امینی / عبدالحسین طالعی ۱۳

مقالات

عالم ذر و علّامه امینی / محمد بیابانی اسکویی ۲۷
۱. توجه ویژهٔ علّامه امینی به عالم ذرّ ۲۷
۲. موقعیت و جایگاه عالم ذر ۲۸
۳. تعدد عالم ارواح و ذرّ، بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام ۳۰
۴. تعددِ عالم ذرّ و ارواح، در نظر خاتون‌آبادی ۳۳
۵. تعدد عالم ذر و ارواح، در نظر مراد بن علی تفرشی ۳۳
۶. تعدد عالم ذر و ارواح، در نظر ملا صالح مازندرانی ۳۴
۷. تعدد عالم ذر و ارواح در نظر علّامه امینی ۳۵
۸. تواتر احادیث عالم ذر ۳۷
۹. حکمت‌های عالم ذرّ ۴۰
۱۰. بایسته‌های تحقیق دربارهٔ عالم ذر ۵۰
چند نکته‌ای دربارهٔ کتاب المقاصد العلیّة / حسن انصاری ۵۳
مروری بر «المقاصد العلیّة» / عبدالحسین طالعی ۵۷
«چهل حدیث» برگرفته از المقاصد العلیة / علّامه امینی / بشری طباطبایی یزدی ٦۹
الحجّة الأمینيّ طاب ثراه / سید محمدصادق بحرالعلوم / محسن صادقی ۷۹
التمهید ۷۹
الحجّة الأمیني طاب ثراه ۸۳

تقديم ۸۳
نبذةٌ من حياته ۸۷
ولادته ونشأته وأسفاره ۸۷
جدّه و والده ۹۸
مؤلّفاته وآثاره ۹۸
الغدير ۱۰۶
تحقيق كامل الزيارات ۱۱۶
المستنسخات ۱۱۶
نظرة في الكتب والمكتبات ۱۲۳
مرور ببعض المكتبات ۱۲۷
بعض مكتبات النجف ۱۳۴
مكتبة الإمام أميرالمؤمنين عليه السلام ۱۴۲
ما كتبوا عن المكتبة ۱۴۶
وفاته طاب ثراه ۱۵۳
منهجية صاحب الغدير / الشيخ عبدالهادي الفضلي ۱۵۹
چند نسخه از نفائس کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام / سید علی طباطبایی یزدی . ۱۷۳

گفتگوها

گفتگو با محقق طباطبائی، دکتر جلیل تجلیل و استاد فاطمی‌نیا ۲۵۳
گفتگو با آیة الله میلانی ۲۷۵
یاد باد آنکه سرِ کوی تو ام منزل بود، گفتگو با آیة الله سید مرتضی نجومی ۲۸۹
الغدیر حاصلِ نیم قرن تلاش، گفتگو با حاج شیخ رضا امینی.................. ۲۹۷
دربارهٔ المقاصد العلیة، گفتگو با حجة الإسلام والمسلمین محمدرضا کریمی ۳۰۳

اشعار

سلام قطره به دریا دلِ غدیری / مهدی اخوان ثالث (م. امید) ۳۱۳
امینِ دینِ الهی، صدیقِ آلِ رسول / سید الشعرا امیری فیروزکوهی ۳۱۹
به یاد مرحوم علّامه امینی صاحب الغدیر / سید کاظم مجاب (قدسی) ۳۲۱
ای آیتِ حق، رحمتِ دادار / سید علی طباطبایی یزدی ۳۲۲
اثر بی‌نظیر علّامه / سید عبدالله حسینی ۳۲٤

اسناد و تصاویر ۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند منان را شکرگزاریم که در زمانهٔ غوغای هزاران بانگ ناموزون و نـامیمون، اثـری نفیس و ارزنده از علّامه امینی رضوان الله تعالی علیه، که همچون مولایش امیرالمؤمنین علیه السلام، به نام شهرهٔ آفاق است و به اندیشه و مرام، غریب روزگار، پس از حدود شصت سال از تألیف آن، حلهٔ آراستهای از انتشار بر تن کرد و در نشر معارف اهل بیت رسول الله صلوات الله علیهم أجمعین، پنجرهای نو به روی مسلمانان گشود و بر جانِ جویندگان معرفت، هوایی تازه دمید.

علمای شیعه، که اندیشهشان پروردهٔ مکتب اهل بیت علیهم السلام است، به ادب و رفـتار اولیاء الهی مزیناند و خداوند را سپاس میگزارم که این فرصت را به این حقیر داد تا در اندک زمانی، یکی از ایشان را که پدرم بود از نزدیک ببینم و از آن هنگام که به جوانی رسیدم و چشم پرسشگرم بیدار شد، سه چهار سالی در کنار او زندگی کنم. سلوک علمی و عـملی آن مـرد بزرگ را بسیاری از نزدیک دیدهاند و جای بازگویی آن اینجا نیست. آنچه اکنون بر آن تأکید دارم این است که ایشان، چنان عظمت بزرگی در امیرالمؤمنین علیه السلام یافتند و در برابر آن عظمت چنان سر خم کردند که دیگر نتوانستند به سوی نام و نان و شهرت و مقام، سر بگردانند. مرحوم والد رحمة الله علیه در محضر بزرگانی چون علّامه امینی ادب آموخته بود و شیفتگی به امیرالمؤمنین علیه السلام نیز او را در برابر علّامه امینی نشانده بود.

بنیاد محقق طباطبایی، که دو سال از تأسیس آن می‌گذرد، اندیشه و مکتب آن بزرگواران را پیش چشم نهاده است تا با برنامه‌ریزی و طراحی پروژه‌های علمی، انتشار متون و پـژوهش هایی را در دستور کار خود قرار دهد که با اهداف آن اندیشه‌های صاف و زلال همسو باشد. بنیاد محقق طباطبایی، می‌کوشد تا گوشه‌ای از استمرار حرکت علمی بزرگی باشد که به همت علّامه امینی و شاگردانش استمرار داشته و امید دارد تا با همت کسانی که دل در گرو عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام دارند از این عهده برآید. بی شک انتشار کتاب **المقاصد العـليّة** کـه خود از نگاشته‌های علّامه امینی است، بخشی از این حرکت علمی است. پیش از این نیز، اولین اثری که از این بنیاد منتشر شد، کتاب **فضائل أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عـليه السـلام** نگاشتهٔ امام حنبلیان، احمد بن حنبل با تحقیق و تعلیق مرحوم محقق طباطبایی بود که در سال گذشته منتشر شد. از خداوند استمرار این توفیق را خواستاریم.

تدوین و انتشار این ویژه‌نامه به مناسبت همایش رونمایی کتاب **المقاصد العليّة**، با همفکری و تلاش دوستانی به انجام رسید که تنها، شور و شوق همراهی با علّامه امینی رضوان الله تعالی علیه آنان را گرد هم آورد، آقایان عبدالحسین طالعی، محسن صـادقی، حسـین مـتقی، سـید محسن موسوی اصفهانی، امیر تقدمی، امیر باعثی، محقق کتاب آقای سید مـحمّد طـباطبایی یزدی و نوهٔ علّامه امینی، جناب آقای حسین امینی نجفی، سعی شان مشکور باد و قلبشان از محبت مولایشان پر نور باد.

سـید علی طباطبایی یـزدی
جمادی الاخری ۱۴۳۴ هـ. ق.

سالشمار زندگانی علّامه امینی

عبدالحسین طالعی

چند نکته

۱. علّامه مجاهد فقید، شیخ عبدالحسین امینی (۱۳۲۰ ـ ۱۳۹۰ قمری)، مشهورتر از آن است که به معرفی نیاز داشته باشد. آن بزرگ مرد که جان بر سر آرمان علوی خود نهاد و جاودانه شد، ستونی استوار از کاخ بلند اندیشهٔ شیعی است که یادگارهای ماندگارِ او، پس از گذشت چند دهه از رحلتش هنوز باقی است.

۲. اصول کلی در مورد این سالشمار، همان مواردی است که در سالشمارهای دیگر به قلم نگارندهٔ این سطور، بیان شده است. مانند:

– سالشمار محدث قمی، در کتاب **محدث ربانی** ج ۱.
– سالشمار آیة الله مرعشی نجفی، در کتاب: **وارث پیامبران**.
– سالشمار علّامه محدث ارموی، در کتاب **هدیه بهارستان**.
– سالشمار شیخ آقابزرگ تهرانی، در کتاب **شیخ آقابزرگ تهرانی**.

بدین روی، نیازی به تکرار نیست. خوانندگان فرهیخته با رجوع به آن منابع، اصول کلی را خواهند یافت.

۳. منابع اصلی این سالشمار، چنین است:

الف. **الحجّة الأميني**، نوشته سید محمّدصادق بحرالعلوم.

ب. **مع الکتاب والمؤلّف**، نوشته شیخ رضا امینی نجفی.

ج. **ربع قرن مع العلّامة الأميني**، نوشته حاج حسین شاکری.

د. پایگاه اینترنتی مقالات نور noormags.com

هـ **الغدیر**، چاپ مرکز الغدیر قم، مجلد صفر.

و. **فهرستوارهٔ نسخه‌های خطی کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام**، بـه کـوشش سـید علی موجانی و علی بهرامیان.

روشن است که سالها بر اساس تقویم هجری قمری نوشته شده است و در صورتی که معادل شمسی یا میلادی آن معین بوده، معادل‌ها نیز قید شده است.

٤. سالشمار علّامه امینی، برای نخستین بار تهیه و نوشته می‌شود. بـدین روی، عـاری از نقصان و کمبود و خطا نیست. به ویژه آنکه در فرصتی بسیار کوتاه تهیه شد، بـدان امـید کـه نخستین گام در این مسیر باشد؛ گامی کوتاه در راهی بلند، که نیاز به مـنابع بـیشتر و زمـان وسیع‌تر دارد.

٥. مروری بر این سالشمار نشان می‌دهد که در مورد علّامه امینی جای خالیِ چندین کار احساس می‌شود، به ویژه:

الف. تهیهٔ زندگی‌نامهٔ جامع و تحلیلی از آن مرد بزرگ.

ب. پایان نامه‌ها و پژوهش‌های موردی.

ج. مقالات و رساله‌هایی در زمینهٔ شیوهٔ نگارش و پژوهش علّامه، در آثار مـختلف ایشان.

د. مطالعات تطبیقی میان آثار علّامه امینی با آثار دیگر در موضوع‌های مشابه.

هـ تهیه و تولید آثار هنری در مورد آن بزرگ مرد، اعم از مکتوب و تصویری.

و. تدوین گزیده‌های مختلف و هدفمند از آثار ایشان - به ویژه **الغدیر** - در سـطوح مختلف و برای مخاطبان گوناگون و به زبان‌های مختلف.

٦. هر چه این گام‌ها بیشتر و بهتر برداشته شود، ما با این شیوه و منش علمی -عملیِ علّامه امینی بشتر آشنا می‌شویم. و این کمترین انجام وظیفهٔ ما در برابر چنان بزرگ مردی است، با

آثاری که به نگاه جهانی پدید آورده است.

امید است متخصّصان و صاحب‌نظرانِ حوزه‌های مختلفِ علمی و هنری و ادبی، در این راه، گام‌های دیگر بردارند.

نگارندهٔ سطور، در کمال خاکساری و شرمساری، این سطورِ لرزان را به پیشگاه بلند پژوهشیان پیشکش می‌دارد، بدان امید که با تذکر خطاها و نقایص کار، بر او منت نهند، و به نسخه‌های کاملتری از این سالشمار دست یابیم.

علوّ درجات امینی مجاهد و توفیق خوانندگان در تقرّب به آستان بلند امام موعود حضرت بقية الله أرواحنا فداه را از خدای متعال خواهانم.

***

۱۳۲۰ تولد

۱۳۴۰ فوت جد علّامه امینی، مولی نجف‌قلی امین الشرع (تولد: ۱۲۵۷)

۱۳۴۰ استنساخ کتاب سلیم بن قیس کوفی (ف ٦٣)[1]

۱۳۴۵ وفات سید محمدباقر فیروزآبادی، استاد علّامه امینی در نجف

۱۳۴۶ وفات سید ابوتراب خوانساری، استاد علّامه امینی در نجف

۱۳۴۶ استنساخ کتاب‌های زیر:

- کتاب الحسين بن عثمان بن شريك (ف. ٦٠)
- کتاب الزهد، حسین بن سعید اهوازی (ف. ٦١)
- کتاب أبی سعيد عباد العصفري (ف. ٦٠)
- کتاب جعفر بن محمّد الحضرمي (ف. ٦١)
- کتاب خلّاد السندي (ف. ٦٢)

۱. مراد، کتاب فهرستوارهٔ نسخه‌های خطی کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام، به کوشش موجانی و بهرامیان است و شمارهٔ داخل پرانتز، شمارهٔ صفحهٔ آن کتاب است.

- کتاب زید النرسي (ف ٦٢)
- کتاب عبدالله بن یحیی الکاهلي (ف ٦٣)
- کتاب عبدالملك بن حکیم (ف ٦٣)
- کتاب عاصم بن حمید (ف. ٦٣)
- کتاب مثنّی بن ولید الحنّاط (ف. ٦٥)
- کتاب محمّد بن المثنّی الحضرمي (ف. ٦٦)
- مختصر أصل علاء بن رزین (ف ٦٩)
- مسائل علي بن جعفر (ف. ۷۱)
- نوادر علي بن أسباط (ف. ۸٦)
- الأخبار المسلسلات، جعفر بن أحمد قمی (ف ۹٦)
- الأربعون حدیثاً في مناقب أمیر المؤمنین علیه السلام، ابن أبی الفوارس (ف. ۱۰۰)
- أصل زید الزرّاد (ف ۱۰٥)
- تزویج أمیرالمؤمنین علیه السلام ابنته من عمر بن الخطّاب، شریف مرتضی (ف. ۱٦٥)
- مقتضب الأثر، ابن عیاش جوهری (ف. ۱۸۸)

۱۳۴۷ استنساخ کتاب‌های زیر:
- المزار، محمّد بن المشهدی (ف. ٦۱)
- المجالس، شیخ مفید (ف. ٦۸)
- نوادر الأثر أنّ علیّاً خیر البشر، جعفر بن احمد قمی (ف. ۸٦)
- الأنوار الباهرة في انتصار العترة الطاهرة، ابن طاووس (ف. ۱۱۰)
- خصائص الأئمّة، شریف رضی (ف. ۱۲۹)

۱۳۵۰ دهم رمضان، اجازه روایی میرزا محمدعلی اردوبادی به علّامه امینی

۱۳۵۳ محرم، اجازه روایی آقابزرگ تهرانی به علّامه امینی

۱۳۵۳ استنساخ صفات الشیعة شیخ صدوق (ف ۱۴۸)

۱۳۵۴ درگذشت میرزا علی ایروانی، استاد علّامه امینی در نجف

۱۳۵۵ چاپ کتاب **شهداء الفضیلة** در نجف

۱۳۵۵ نخستین سفر حج

۱۳۵۵ درگذشت شیخ عبدالکریم حائری، شیخِ اجازهٔ علّامه امینی

۱۳۵۵ درگذشت میرزا محمدحسین نائینی، شیخِ اجازهٔ علّامه امینی

۱۳۵۵ ۱۸ ربیع الأول، درگذشت میرزا علی شیرازی، شیخِ اجازهٔ علّامه امینی

۱۳۵۶ چاپ **کامل الزیارات** به تحقیق علّامه امینی

۱۳۵۸ جمادی الأولی، اجازهٔ روایی میرزا یحیی خویی به علّامه امینی[1]

۱۳۵۸ درگذشت میرزا ابوالحسن مشکینی، استاد علّامه امینی در نجف

۱۳۶۰ ١٦ ذی‌القعده، درگذشت شیخ حسین توتونچی، استاد علّامه امینی در تبریز

۱۳۶۱ درگذشت شیخ محمدحسین اصفهانی، شیخ اجازهٔ علّامه امینی

۱۳۶۲ چاپ کتاب **أدب الزائر** در نجف

۱۳۶۳ ۱۸ جمادی الاولی، درگذشت سید محمّد مولانا، استاد علّامه امینی در تبریز

۱۳۶۴ استنساخ کتاب‌های:

- **المناقب المائة**، ابن شاذان (ف ٨٤)
- **إیضاح دفائن النواصب**، ابن شاذان (ف. ١١١)
- **الطرف**، ابن طاووس (ف. ١٤٨)

۱۳۶۴ نخستین چاپ **الغدیر** در نجف، در ۹ جلد، که تا سال ۱۳۷۱ ادامه یافت.

۱۳۶۴ درگذشت شیخ یحیی خویی شیخ اجازهٔ علّامه امینی.

۱۳۶۵ ۱۲ ذی‌القعده، نامهٔ پادشاه اردن، ملک عبدالله، دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۶۵ درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ اجازهٔ علّامه امینی.

۱۳۶۵ ماه رمضان، سفر از نجف به کرمانشاه و خراسان.

۱۳۶۵ انتشار مقالهٔ **علیٰ ضفاف الغدیر**، نوشتهٔ محمود غنیم، در: **الکتاب** (چاپ قاهره)، ش ۷،

---

۱. متن اجازه: سفینه: ش ۱۴.

جمادی‌الأولی ١٣٦٥، ص ١٢٧ – ١٢٩.

۱۳۶۶ انتشار یادداشت دربارهٔ **الغدیر**، در: **الکتاب** (چاپ قاهره)، ش ۷، ربیع‌الآخـر ١٣٦٦، ص ٨٠٤ – ٨٠٥.

۱۳۶۶ ١٤ ربیع الاول، درگذشت سید حسین طباطبائی قمی، شیخ اجازهٔ علّامه امینی.

۱۳۶۷ ۱۳ ربیع الآخر، مقاله محمدعلی حیدری دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۶۷ ذی‌الحجّه، مقاله عبدالفتاح عبدالمقصود دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۶۷ ۱۹ ذی‌القعده، مقاله پولس سلامه دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۶۸ ١٤ ذی‌الحجه، یادداشت سید عبدالحسین شرف‌الدین دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۶۹ ۱۱ ماه رمضان، یادداشت سید محمّد صدر دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۶۹ ۱۱ شعبان، چاپ قصیدهٔ محمّد عبدالغنی حسن مصری، در تقریظ **الغـدیر**، در مـجلهٔ مصری **الرسالة**، سال ۱۸، شماره ۸۸۲.

۱۳۷۰ ۲۹ ربیع الاول، درگذشت پدرش میرزا احمد امینی، در تهران (تولد: ۱۲۸۷، تبریز).

۱۳۷۰ ۵ ربیع الاول، یادداشت محمّد سعید دحدوح دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۰ ۱۹ محرم، نشر قصیدهٔ ۸۵ بیتی سید محمّد هاشمی دربارهٔ **الغدیر** در مجلهٔ **البیان** چاپ نجف، شمارهٔ ۸۰، سال ٤[1].

۱۳۷۰ ششم جمادی الآخره، یادداشت سید حسین حمامی دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۰ هشتم شوال، یادداشت محمّد نجیب زهرالدین عاملی، دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۰ دهم ماه رمضان، یادداشت سلمان عباس الدوّاح دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۱ ٢٤ ماه رمضان، یادداشت شیخ مرتضی آل یاسین دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۱ ۲۸ محرم، یادداشت سید حسین موسوی هندی دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۱ شعبان، انتشار یادداشت عادل غضبان در مجلهٔ **الکتاب**، چاپ مـصر، سـال ۷، ش ۵، ص ٦٠٧ – ٦٠٨.

---

۱. گزیده‌ای از آن در مقدمهٔ جلد هشتم الغدیر آمده است.

۱۳۷۱ دوم ماه رمضان، تقریظ شیخ آقابزرگ تهرانی بر **الغدیر**.[۱]

۱۳۷۲ انتشار یادداشتی دربارهٔ **الغدیر**، در مجلهٔ **الکتاب**، چـاپ مـصر، ش ۹، صـفر ۱۳۷۲، ص ١١٣٤.

۱۳۷۲ هفتم ربیع الاول، مقاله محمّد عبدالغنی حسن دربارهٔ **الغدیر** با عنوان **في ظلال الغدیر**.

۱۳۷۲ نخستین چاپ **الغدیر** در تهران، از سوی دار الکتب الإسلامیة، در ۱۱ جلد، که اضافاتی از علّامه امینی دارد. این کتاب بر اساس همین چاپ، در سال‌های ۱۳۸۷ و ١٤٠٣ و ١٣٩٦ بار دیگر منتشر شد.

۱۳۷۲ چهارم ربیع الآخر، مقاله محمّد سعید دحدوح دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۲ ٢٤ ربیع الآخر، یادداشت سید صدرالدین صدر دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۳ ۲۵ ربیع الآخر، مقالهٔ محمدسعید عرفی دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۳ ۱۸ محرم، مقاله عبدالرحمن کیالی دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۳ آغاز انتشار **صحیفة المکتبة**، که سه شمارهٔ آن تا سال ۱۳۷۵ متشر شد.

۱۳۷۳ اول جمادی الآخره، یادداشت سید محمّد شیرازی دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۳ ۱۵ ذی‌القعده، درگذشت شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، شیخ اجازهٔ علّامه امینی.

۱۳۷۳ درگذشت شیخ علی زاهد قمی، شیخ اجازهٔ علّامه امینی.

۱۳۷۳ اول جمادی الاولی، نخستین مرحلهٔ تأسیس کتابخانه امیرالمـؤمنین عـلیه السـلام در نجف (مطابق با ۱۹۵۸م.).

۱۳۷۵ دومین سفر حج.

۱۳۷۵ ۱۵ شعبان، یادداشت سید علی فانی اصفهانی دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۵ ۱۵ شعبان، یادداشت سید محمدعلی قاضی طباطبایی دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۵ ۱۳ ربیع الاول، یادداشت علاءالدین خروفه دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۵ ۲۰ ربیع الآخر، یادداشت محمّد تیسیر المخزومی الشامی دربارهٔ **الغدیر**.

۱۳۷۶ سفر به اصفهان و اقامت یک ماهه.

---

۱. متن کامل آن در مجلهٔ سفینه، ش ۱۴؛ و کتاب الکشکول، چاپ کتابخانهٔ مجلس در تهران، آمده است.

۱۳۷۶ انتشار کتاب **یک ماه در اصفهان** نوشتهٔ فرهنگ نخعی، گزارشی از سفر علّامه امینی به اصفهان[1].

۱۳۷۶ دومین مرحلهٔ تأسیس کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف.

۱۳۷۶ برپایی مجلس نکوداشت علّامه امینی، توسط جمعیة الرابطة الأدبیّة در نجف، با سخنرانی توفیق الفکیکی[2].

۱۳۷۶ درگذشت سید مرتضی خسروشاهی، استاد علّامه امینی در تبریز.

۱۳۷۸ انتشار مقالهٔ **علّامه امینی و احمد امین**، نوشتهٔ مرتضی مدرسی چهاردهی، در: **ارمغان** (چاپ تهران)، دوره ۲۷، ش ۳ (خرداد ۱۳۳۷ شمسی)، ص ۱۲۱ – ۱۲٤.

۱۳۷۹ ۲۷ ماه رمضان، یادداشت سید محمدجواد طباطبایی تبریزی دربارهٔ کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱۳۷۹ ۱۸ ذی الحجّه، افتتاح رسمی کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف.

۱۳۸۰ ۲۵ محرم، یادداشت شیخ محمدرضا شبیبی دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۰ ۱۳ ذی القعده، یادداشت دکتر عبدالمجید حکیم دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۰ اول جمادی الآخره، یادداشت عبدالمجید الانصاری دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۰ درگذشت میرزا محمدعلی اردوبادی، شیخ اجازهٔ علّامه امینی.

۱۳۸۰ سفر به هند و اقامت چهار ماهه (۲٤ شعبان تا ۲۵ ذی الحجّه)، و تألیف جلد اول **ثمرات الأسفار**.

۱۳۸۰ استنساخ کتابهای:

- **المختصر من کتاب الموافقة لابن السمّان**، زمخشری (ف. ۷۰)
- **مفتاح النجا**، بدخشی (ف. ۷۸)
- **مناقب**، ابن مغازلی (ف. ۸٤)
- **الإشارة إلیٰ سیرة المصطفی**، علاءالدین بن قلیج مغلطای (ف ۱۰٤)

---

۱. این کتاب، با تلخیص در ضمن کتاب میراث حوزهٔ اصفهان، دفتر هفتم، تجدید چاپ شد.

۲. ربع قرن ص ۲۵۱ – ۲۵۸.

– **ثمرات الأسفار إلی الأقطار**، ج ۱، (ف. ۱۲۰)

۱۳۸۰ سوم شوال، ارسال گزارشی از سفر هند به آیة‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی.[۱]

۱۳۸۱ ۲۹ ذی‌الحجّه، یادداشت دکتر مصطفی جواد دربارهٔ کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱۳۸۱ استنساخ **الصراط السويّ**، محمود بن محمّد شیخانی (ف. ۱٤۷).

۱۳۸۱ یادداشت دکتر صلاح‌الدین منجّد دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۱ ۲۹ ذی‌الحجّه، یادداشت سالم الآلوسی دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۳ انتشار بیلان ده‌سالهٔ کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام، با عنوان **تلك عشرةٌ كاملة**.

۱۳۸۳ ارسال نامه از لندن به سید محمدهادی میلانی.[۲]

۱۳۸۴ سفر به سوریه، اقامت چهارماهه و تألیف جلد دوم **ثمرات الأسفار**.

۱۳۸۴ چاپ کتاب **سيرتنا وسنتنا** در نجف.

۱۳۸۵ ٤ ربیع الاول، یادداشت عبدالله القلقیلی مفتیِ اردن، عبدالاحد محمّد نمایندهٔ الأزهر، و محمّد متمول رئیس دفتر شیخِ الأزهر، دربارهٔ کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱۳۸۵ ٤ ربیع الاول، یادداشت محمّد أسد شهاب دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۵ استنساخ **روضة الفردوس**، علی بن شهاب‌الدین همدانی (ف. ۱۳٥).

۱۳۸۵ نامه به حاج حسین شاکری دربارهٔ امور کتابخانه.[۳]

۱۳۸۷ یادداشت رودی کریز، دانشمند آلمانی، دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۷ انتشار یادداشتی دربارهٔ **الغدیر**، در: **أجوبة المسائل الدينيّة** (چاپ کربلا)، ش ۱۲ (ذي الحجة ۱۳۸۷)، ص ۳٥۳ – ۳٦۰.

۱۳۸۷ ۲۳ جمادی الاولی، ارسال نامه به سید محمدهادی میلانی.[٤]

۱۳۸۸ سفر ۲٥ روزه به ترکیه.

۱۳۸۸ اول محرم، یادداشت شوقی ضیف، استاد مصری، دربارهٔ کتابخانه.

۱۳۸۸ انتشار مقالهٔ **دانشمندی فداکار عبدالحسین امینی**، نوشتهٔ محمدرضا حکیمی، در:

---

۱. ربع قرن، ص ۲۳۳.

۲. ربع قرن، ص ۲۴٥ و ۲۴۷.

۳. ربع قرن، ص ۲۴۹.

۴. ربع قرن، ص ۲۳۸.

آرش، ش ۱۹ (اسفند ١٣٤٧ شمسی)، ص ٩٤ – ٩٦.

۱۳۸۸ چهارم ربیع الاول، ارسال نامه به سید محمدهادی میلانی.[1]

۱۳۸۹ درگذشت شیخ آقابزرگ تهرانی، شیخ اجازهٔ علّامه امینی.

۱۳۸۹ ۱۸ رجب، یادداشت اخلاقی علّامه امینی برای میرزا ابوالقاسم حکیم‌باشی.[2]

۱۳۹۰ ۲۸ ربیع الآخر، درگذشت علّامه امینی در تهران، و دفن در محل کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف.

۱۳۹۰ قصیده سید محمدمهدی خرسان در رثای علّامه امینی.

۱۳۹۰ انتشار یادداشت **رحلتِ یک مجاهدِ بزرگ**، در: **مکتب اسلام** (چاپ قم)، سال ۱۱، ش ۸ (مرداد ١٣٤٩ شمسی)، ص ١٤ – ١٦.

۱۳۹۰ انتشار مقالهٔ **نکاتی تازه دربارهٔ مکتبة الإمام أمیرالمؤمنین علیه السلام**، در: **مکتب اسلام**، سال ۱۱، ش ۱۰ (مهر ١٣٤٩ شمسی)، ص ٦٠ – ٦٢.

۱۳۹۰ ۲۷ جمادی الاولی، سرودن قصیده «هذا أبي» توسط محمدهادی امینی، فرزند علّامه.[3]

۱۳۹۰ شعبان، نشر قصیدهٔ خضر عباس الصالحی در رثای امینی، در مجلهٔ **العرفان**، مجلد ٥٨، ج ٦، ص ٧٤٤.

۱۳۹۰ قصیده حسن طراد در رثای علّامه امینی.[4]

۱۳۹۱ انتشار مقالهٔ **صاحب الغدیر علامهٔ امینی**، نوشتهٔ محمدرضا ادیب طوسی، در: **یغما**، ش ٢٧٦ (شهریور ۱۳۵۰ شمسی)، ص ۳۵۹ – ٣٦٢.

۱۳۹۱ محرم، یادداشت حسین سبح رئیس مجمع اللغة العربیّة في دمشق، دکتر محمّد احمد سلیمان رئیس مجمع اللغة العربیّة في القاهرة، و دکتر محمّد هیثم خیاط، دربارهٔ کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱۳۹۲ انتشار **یادنامه علّامه امینی** به کوشش دکتر سید جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی (سال ۱۳۵۱ شمسی).

---

۱. ربع قرن، ص ۲۴۰.

۲. متن یادداشت: مجله سفینه، شماره ۱۴.

۳. ربع قرن، ص ۴۱۷ ـ ۴۲۱.

۴. ربع قرن ص ۴۲۵ ـ ۴۲۷.

۱۳۹۲ تألیف **الحجة الأمیني** توسط سید محمدصادق بحرالعلوم.

۱۳۹۳ چاپ دوم **شهداء الفضیلة** در قم.

۱۳۹۴ انتشار مقالهٔ **الغدیر و وحدت اسلامی**، نوشتهٔ مرتضی مطهری، در: **نگین**، ش ۱۱٦ (دی ۱۳٥۳ شمسی)، ص ۱۸ – ۱۹ و ٤٦.

۱۳۹۵ انتشار مقالهٔ **حماسهٔ الغدیر**، نوشتهٔ محمدرضا حکیمی، در: **نگین**، ش ۱۲۲ (تیر ۱۳٥٤ شمسی)، ص ۲۷ – ۳۸.

۱۳۹۵ چاپ **تفسیر فاتحة الکتاب** در تهران.

۱۳۹۶ انتشار شرح حال مبسوط علّامه امینی به قلم مرحوم شیخ رضا امینی، فرزند علّامه، در آغازِ چاپ چهارمِ جلد اول **الغدیر**.[1]

۱۳۹۶ آغاز نگارش یادداشت‌های سید عبدالعزیز طباطبایی دربارهٔ **الغدیر** با عنوان **علیٰ ضفاف الغدیر**.

۱۳۹۶ انتشار مقالهٔ **الغدیر دائرةالمعارف سترگ**، نوشتهٔ محمدرضا حکیمی، در: **نگین**، ش ۱۳٥ (مرداد ۱۳٥٥ شمسی)، ص ۱۹ – ۲۰.

۱۳۹۷ نخستین انتشار کتاب **حماسهٔ غدیر** نوشتهٔ محمدرضا حکیمی (سال ۱۳٥٦ شمسی).

۱۴۰۳ نشر فهرست موضوعی **الغدیر**، با عنوان **علیٰ ضفاف الغدیر**، توسط سید فاضل میلانی از سوی دار المرتضی در مشهد.

۱۴۰۵ نشر کتاب **أعلام الغدیر**، به اشراف سید فاضل میلانی در بیروت. (چاپ بعدی در سال ۱٤۱۰ در قم).

۱۴۰۷ استنساخ **المقاصد العلیّة**، توسط شیخ محمدرضا کریمی.

۱۴۰۸ ۱۸ ذی‌الحجّه، انتشار ویژه‌نامهٔ روزنامه **رسالت** دربارهٔ علّامه امینی، شامل مصاحبه با محمدهادی امینی و حبیب چایچیان و گروهی دیگر.

۱۴۰۹ نشر فهرست کتاب **الغدیر** با عنوان **المنیر**، از سوی بنیاد بعثت در تهران.

۱۴۱۱ نشر **سیری در الغدیر** توسط محمّد امینی نجفی، آخرین فرزند علّامه.

---

۱. چاپ مکتبة أمیرالمؤمنین علیه السلام، شعبهٔ تهران.

۱۴۱۱ نخستین چاپ **فاطمة الزهراء**، اثر علّامه امینی، توسط حبیب چایچیان حسان.

۱۴۱۷ نشر تحقیق شدهٔ کتاب **فاطمة الزهراء**، اثر علّامه امینی، با تصحیح و تعلیق و مقدمات محمّد امینی نجفی فرزند علّامه.

۱۴۱۷ انتشار کتاب **ربع قرن مع العلّامة الأميني**، نوشتهٔ حاج حسین شاکری در قم.

۱۴۱۷ انتشار مقالهٔ **ویژگی‌های الغدیر**، نوشتهٔ غلامحسین زیـنلی، در: **فـرهنگ کـوثر**، ش ۲ (اردی‌بهشت ۱۳۷٦ شمسی)، ص ٤۸ـ ٥٥.

۱۴۱۸ انتشار مقالهٔ **بر کرانه‌های کتاب الغدیر**، نوشتهٔ غلامحسین زینلی، در: **عـلوم حـدیث**، ش ۷ (بهار ۱۳۷۷ شمسی)، ص ۲۷٥ – ۲۹۱.

۱۴۲۰ انتشار **یادنامهٔ علّامه امینی**، ویژهٔ دومین اجلاس حوزه و تبلیغ در قم.

۱۴۲۰ مصاحبه با شیخ محمّد آخوندی و مرتضی آخوندی دربارهٔ **الغدیر**، در: **کتاب ماه دین**، ش ۳٤ (مرداد ۱۳۷۹ شمسی)، ص ۸٦ – ۸۷.

۱۴۲۱ چاپ جدید **الغدیر**، همراه با تعلیقات سید عبدالعزیز طباطبائی و سه جلد فهارس، از سوی مرکز الغدیر در قم.

۱۴۲۱ نشر رساله **دراسة في موسوعة الغدير**، نوشتهٔ کمال السیّد.[1]

۱۴۲۳ انتشار مقالهٔ **في رحاب مكتبة أميرالمؤمنين عليه السلام**، نوشتهٔ علی جهاد حسّانی، در: **پژوهش و حوزه**، ش ۱٦ (سال ۱۳۸۲ شمسی)، ص ۱٦٥ – ۱۷۲و ۱٤٦ – ۱٥۳.

۱۴۲۵ انتشار نامهٔ والد علّامه امینی به میرزا محمدحسین سبحانی خیابانی، در: **کلام اسلامی**، ش ٥٤ (تابستان ۱۳۸٤ شمسی)، ص ۳٥ – ۳۷.

۱۴۲۶ انتشار مقالهٔ **در هوای وحدت** (گزارشی از ترجمهٔ فارسی **الغدیر**)، نوشتهٔ سید ابوالقاسم حسینی، در: **خردنامه همشهری**، ش ۱۰ (دی ۱۳۸٥ شمسی)، ص ۳۸.

۱۴۲۷ انتشار مجموعهٔ **یادی از علّامه امینی** (شامل چند سند مربوط به آن فقید)،در: **سفینه**، ش ۱٤ (بهار ۱۳۸٦)، ص ۱٥٤ – ۱۷۷.

۱۴۲۷ انتشار مقالهٔ **قراءة في موسوعة الغدير**، نوشتهٔ عـدنان عـلی الحسـینی، در: **المـنهاج**،

---

۱. در ضمن الغدیر چاپ مرکز الغدیر در قم، جلد صفر، ص ۶۳ـ ۳۰۹.

ش ٤٢، ص ٢٢١ – ٢٤٤.

۱۴۳۲ انتشار مقالهٔ روش‌شناسی **نقد علّامه امینی بر احادیث موضوعه**، نوشتهٔ دکتر نهلا غروی نایینی، در: **پژوهش‌های قرآن و حدیث**، سال ٤٤ (سال ۱۳۹۰ شمسی)، ش ۱، ص ۲۹ – ٤٦.

۱۴۳۳ آغاز دورهٔ جدید فعالیت کتابخانه، پس از سقوط صدام.

۱۴۳۴ انتشار کتاب **المقاصد العليّة في المطالب السنيّة**، برای نخستین بار.

۱۴۳۴ انتشار کتاب **امین شریعت** (مجموعهٔ گفتارها دربارهٔ علّامه امینی و **المقاصد العليّة**) توسط بنیاد محقق طباطبایی.

پیوست:

یکی از برگ‌های کارنامهٔ پربار علّامه امینی که کمتر دربارهٔ آن سخن رفته، استنساخ متون کهن حدیث و تاریخ شیعه و سنی است. مواردی از استنساخ‌ها که تاریخِ آن معین بود، در سالشمار آمده است. اما چند مورد دیگر بدون تاریخ در **فهرستوارهٔ نسخه‌های خطی** اشاره شده که شامل این موارد است:

۱. کتاب **الغايات**، جعفر بن أحمد قمی (ف. ٦١)

۲. **کتاب درست بن أبي منصور** (ف. ٦٢)

۳. **کتاب سلام بن أبي عمرة** (ف. ٦٢)

٤. **مصادقة الإخوان**، شیخ صدوق (ف. ۷۳)

٥. **الأربعون حديثاً**، محیی‌الدین حلبی (ف. ۱۰۱)

٦. **الأربعون حديثاً**، حسین بن عبدالصمد عاملی (ف. ۱۰۱)

۷. **الأربعون عن الأربعين من الأربعين**، شیخ منتجب‌الدین رازی (ف. ۱۰۱)

۸. **الأعمال المانعة من الجنّة**، جعفر بن أحمد قمی (ف. ۱۰۷)

۹. **جامع الأحاديث**، جعفر بن أحمد قمی (ف. ۱۲۱)

عالم ذر و علّامه امینی

بر اساس کتاب المقاصد العلیّة

محمّد بیابانی اسکویی

۱. توجه ویژهٔ علّامه امینی به عالم ذرّ

عالم ذر، عنوان زمان خاصی از حیات انسان، پیش از آمدن به دنیاست. وجود عـالم ذر، چگونگی وجود انسان در آن عالم، ویژگی‌های آن عالم و تفاوت‌های آن با دنیا، موقعیت آن در حیات انسان، تأثیر وجود آن در حیات علمی انسان در این دنیا، نقش آن در ایمان و اخلاق و رفتار و بهره‌مندی انسان و محرومیت او از امتیازات خاص در این دنیا، از جمله دغدغه‌های اساسی بوده است که علامه امینی را بر آن داشته است تا اقدام به تحقیق و بررسی درباره عالم ذر کند. او در این زمینه، به نکاتی دست یافته که به یقین می‌توان گفت کم‌نظیر بلکه بی‌نظیر است. با وجود این هنوز درباره عالم ذر ابعاد و زوایایی باقی مانده که نیاز به تحقیق و بررسی دارد و دستاورد علّامه امینی در این باره گوشه‌ای از مباحث و موضوعات فراوانی است کـه پیرامون عالم ذر نیازمند بحث و بررسی و تحقیق است. ما در این نوشته می‌کوشیم از مباحثی که مرحوم علّامه امینی درباره عالم ذر مطرح کرده، گزارشی ارائه کنیم، نیز به مباحثی دیگر که درباره عالم ذر وجود دارد و باید دربارهٔ آنها نیز تحقیق و بررسی صورت بگـیرد، اشـاره‌ای بکنیم.

۲. موقعیت و جایگاه عالم ذر

یکی از مباحث مهم دربارهٔ عالم ذر، موقعیت مکانی و زمانی عالم ذر است. بحث از زمان و مکان عالم ذر، در صورتی درست خواهد بود که ما عالم ذر را مانند عالم عقول و نفوس کلیهٔ مجرده، مجرد از مکان و زمان ندانیم، و معتقد باشیم که عالم ذر عالمی مادی و جسمانی است. در این صورت باید تفاوت وجود انسان و موجودات دیگر در آن عالم را با عالم دنیا نیز بررسی کرده و توصیفی کامل به مخاطب در این زمینه ارائه نماییم. علّامه امینی در این باره بحث کامل و روشنی ندارد جز اینکه معتقد است دنیا خانه تاریکی عناصر مادی است، روح در این دنیا با پرده‌های مُلکی پوشانده شده و با اجزاء زمینی امتزاج یافته و صفای آن با جرم جسمانی غبارآلود شده است. به همین جهت انسان در این عالم، از حضور در محضر خدای تعالی به واسطه توجه به عوالم مادی طبیعی محروم گردده است. بنابراین بر این انسان توجه به خدا و معرفت خدا در این دنیا، اگر نگوییم ناممکن گردیده، دست کم خیلی سخت و دشوار گردیده است.

مرحوم علّامه می‌فرماید:

«لا یمکن للبشر تحصیل المعرفة بالله وصفاته وحقائق صنعه بمشاهدة هذا العالم الضیّق الصغیر، بل الأصغر بالنسبة إلیٰ العوالم الغیبیّة العلویّة والنظر إلیه بهذه الحواسّ الظاهرة القاصرة العنصریّة.

ولا یجدیه التوجّه بالحواسّ الباطنیّة الروحیّة والإقبال إلی العوالم الأُلوهیّة بالعقل المکسوف والقلب المستور بالأغشیة الجهلیّة بَعدَ بُعده عن الحضرة الإلهیّة. ولا یتأتّی له من المعارف الحقّة ما یحصل لدی تجرّد الروح وحال نورانیّتها وإشراقها وصفائها في العوالم النورانیّة الروحانیّة الملکوتیّة».[1]

ممکن نیست بشر بتواند با مشاهدهٔ این عالم تنگ و کوچک، بلکه کوچکتر نسبت به عوالم غیبی بالا، و نظر به آن به حواس ظاهری عنصری‌اش، معرفت به خدا و صفات او و حقایق مصنوعاتش بیابد. و توجه به حواس باطنی روحی و روی آوردن به عوالم الوهیت،

---

۱. المقاصد العلیّة: ۱۳۷.

با عقل و قلبی که با پرده‌های جهل و نادانی پوشانده شده، به حال انسان بعد از دوری از حضرت الوهیت فایده‌ای ندارد. و هیچگاه معارف حقی که با تجرد روح و نورانیت و اشراق و صفای آن در عوالم نورانی روحانی ملکوتی پدید می‌آید، در این دنیا برایش حاصل نخواهد شد.

ایشان در این عبارت کوتاه، عالم ذر را با ویژگی هایی مانند: ملکوتی، روحانی، نورانی، تجرد، که نسبت به عالم دنیا از گسترهٔ خیلی زیادی برخوردار است توصیف می‌کند. و دنیا را نسبت به آن خیلی کوچک می‌داند. به عقیدهٔ امینی، در آن دنیا ظلمت و تاریکی حاصل از تعلقات به عالم مُلک و ماده نیست و در حقیقت همه در آنجا عرفان به تمام معنا به خدا و صفات و حقایق مصنوعات او دارند. او در جای دیگر انسان کامل را عالم صغیر دانسته و همه عوالم خلق را عالم کبیر شمرده و می‌نویسد:

«فالعالم بأجزائه هو صورة الحقيقة الإنسانية...، وحقايق العالم كلّها مظاهر الحقيقة الإنسانيّة، وأرواحها جزئيات الروح الأعظم الإنساني، سواءٌ كان روحاً علّيّاً أو عنصريّاً أو حيوانيّاً، ولذلك يُسمّى العالَمُ المُفَضَّل بالعالَم الكبير لظهور الحقيقة الإنسانيّة فيه.

ولها في العالم الكبير ظهوراتٌ تفصيليّةٌ، كما أنّ لها في العالم الإنساني ظهوراتٌ إجماليةٌ. وأوّل ظهورها هي الصورة الروحيّة المجرّدة المطابقة بالصورة العقليّة، ثمّ الصورة القلبيّة المطابقة بالصورة التي للنفس الكليّة وبالنفس المنطبعة الفلكيّة، ثمّ بالصورة الدخانية اللطيفة المسمّاة بالروح الحيوانيّة الطبيّة المطابقة بالهيولى الكليّة، ثمّ الصورة الدمويّة المطابقة بصورة الجسم الكلّي، ثمّ الصورة الأعضائيّة المطابقة لأجسام العالم الكبير.»[۱]

عالم با تمام اجزایش صورت حقیقت انسانی است... و همهٔ حقایق عالم، مظاهر حقیقت انسانی هستند و روح‌های آنها اعم از روح‌های علوی و یا روح‌های عنصری یا حیوانی، همه، جزئیات روح اعظم انسانی هستند. و به همین جهت است که عالم با تمام تفصیلی که دارد عالم کبیر نامیده شده است. زیرا حقیقت انسانی در آن ظهور کرده است.

و برای ذات پروردگار متعال در عالم کبیر ظهوراتی تفصیلی است همانطور که برای آن

۱. المقاصد العليّة: ۷۹ و ۸۰.

در عالم انسانی ظهوراتی اجمالی است. نخستین ظهور آن صورت روحی مجرد است که مطابق صورت عقلی است، سپس صورت قلبی است که مطابق صورتی است که برای نفس کلی و نفس منطبعهٔ فلکی می‌باشد. سپس ظاهر شده است به صورت دودی لطیف که روح حیوانی نامیده می‌شود و مطابق هیولای کلی است. بعد صورت خونی است کـه مـطابق صورت جسم کلی است و سپس صورت اعضایی است که مطابق اجسام عالم کبیر است.

در این گفتارِ ایشان، اصطلاحات فراوانی از اصول و مبانی فلسفه و عرفان طبیعی بشـری است که بسیاری از آنها در سایه پیشرفت‌های تجربی علوم بشری از بین رفت و عالم عقول و نفوس فلکیه به طور کلی در علوم جدید بشری به هم ریخته است. بنابراین بنا نهادن معارف اصیل دینی بر این اصول و پایه‌های ویران شده، خطایی است که راه شناخت معارف دینی را بسته و اعتقادات دینی بشر را دچار اختلال می‌کند.

اما کسی که به تمام مطالب مرحوم علّامه امینی درباره عالم ذرّ و خصوصیات آن توجه کند، به یقین عدم انطباق با محتوای مصطلحات عرفانی و فلسفی را به روشنی درمی‌یابد. زیرا ایشان یکی از ویژگی‌های مهم در عالم ذرّ را تکلیف شمرده است که همهٔ انسان‌ها در آن عالم مکلف گردیده‌اند. این در حالتی است که عالم عقول و نفوس کلیه فلکی به هیچ وجه جای تکلیف نیست و آنجا نور کامل و فعلیتِ محض است.

۳. تعدد عالم ارواح و ذرّ، بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام

از روایات اهل بیت علیهم السلام که دربارهٔ عـالم ارواح و عـالم ذرّ وارد شـده است، بـه روشنی می‌توان استفاده کرد که عالم ارواح غیر از عالم ذرّ است، انسان در عالم ارواح تنها به روحش موجود بوده است، حال آنکه در عالم ذرّ علاوه بر روح، از بدن نیز برخوردار گردیده است.

در روایات متعدد آمده است که خدای تعالی ارواح را به دو هزار سال پیش از ابدان آفرید. و بعد از دو هزار سال، بدن‌های آنها را که از پیش تقدیر کرده بود، خلق کرد و هر روحی را به بدنی تعلّق داد. پیامبر گرامی صلّی الله علیه وآله می‌فرماید:

«خلق الله الأرواح قبلَ الأجسادِ بألفَي عام، ثمّ أسكنها الهواء، فما تعارَفَ منها ثمّ ائتلف ههنا، وما تناكر ثمّ اختلف ههنا».[۱]

خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید، سپس آنها را در هوی جای داد. ارواحی که در آنجا باهم ائتلاف داشتند در این دنیا نیز ائتلاف دارند، و آنان که آنجا باهم اختلاف داشتند، اینجا نیز اختلاف دارند.

از این گروه احادیث استفاده می‌شود که خداوند متعال ارواح را به یک دفعه آفریده است نه به تدریج و با فاصلهٔ زمانی.

مرحوم شعرانی در تعلیقات خویش بر **شرح اصول کافی** مرحوم ملا صالح مازندرانی، بـه این امر تأکید کرده می‌نویسد:

«عالمِ ارواح دو هزار سال پیش از عالم اجسام خلق شده است و به احتمال بعید ممکن است مراد، خلق هر یک از ارواح پیش از بدنش باشد. در این صورت خلق هر روحـی نسبت به بدنش به دو هزار سال مقدم خواهد بود. و این با سیاق عبارت حدیث[۲] و امری که امام علیه السلام بر آن وابسته کرده است تطبیق نمی‌کند. زیرا لازمهٔ این سخن آن است که شیعیانی که سه هزار سال بعد از امام به دنیا می‌آیند، روح‌هایشان هزار سال بعد از امام خلق شوند؛ و در این صورت، امام آنها را در عالم ارواح ندیده و نشناخته است. در حالی که امام علیه السلام خلق ارواح به دو هزار سال پیش از ابدان را مقدمه برای عرضهٔ آنها بر امام و شناخت امام نسبت به آنها قرار داده است».[۳]

استاد مصباح یزدی نیز در تعلیقه‌اش بر **بحار الأنوار** می‌نویسد:

«از جمله اموری که شایسته است مورد دقت قرار گیرد، آن است که در تقدم خلقت ارواح بر بدن‌ها به دو هزار سال ـ بنا بر تعبیر روایت ـ تقدمِ هر روحی نسبت به بدنِ خودش

---

۱. الکافی: ۳۹۶؛ بحار الأنوار: ۴۱/۶۱.

۲. منظور حدیثی است که در آن امیرالمؤمنین علیه السلام به کسی کـه مـدعی مـحبت آن حـضرت بـود می‌فرماید: «تو مرا دوست نداری، چون خداوند روح‌ها را به دو هزار سال پیش از بدن‌ها خلق کرد، و روح تو در میان روح شیعیان من نبود».

۳. ملا صالح مازندرانی، شرح أصول کافی: ۱۲۸/۷.

اعتبار نشده است. یعنی اینگونه نبوده است که خداوند متعال هر روحی را نسبت به بدنِ خودش دو هزار سال پیش‌تر خلق کرده باشد، نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن. زیرا در این صورت لازم می‌آید بسیاری از ارواح در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام وجود نداشته باشند تا چه رسد به این که پیش از آن حضرت بوده باشند».[1]

این اشکال در صورتی درست خواهد بود که مقصود از بدن‌ها، همین بدن‌های دنیوی بوده باشند. زیرا بدن‌های دنیوی به تدریج در رحم‌ها تشکیل شده و به دنیا می‌آیند. اما اگر مقصود از بدن‌ها، همان بدن‌های اصلی همه فرزندان آدم علیه السلام تا قیامت بوده باشد، در عالمی دیگر به یک دفعه به مانند خلقت ارواح خلق کرده باشد و به یک دفعه هر روحی را به هر بدنی تعلق داده باشد، هیچ اشکالی پدید نمی‌آید.

پس با توجه به مضمون همین روایات خلقت ارواح پیش از ابدان به دو هزار سال، وجود عالمی که در آن عالم، بدنها هم خلق شده و روح هر بدنی به آن تعلق گرفته است، قابل استفاده است.

این مطلب، از روایتی که دربارهٔ حکمتِ قرار دادنِ ارواح در ابدان وارده شده است نیز قابل استفاده است.در آن حدیث آمده است:

«إنّ الله، تبارك وتعالىٰ، علم أنّ الأرواح في شرفها وعُلوّها متىٰ ما تُركت علىٰ حالها نزعت أكثرها إلىٰ دعوى الربوبيّة دونه، عزّ وجلّ، فجعلها بقدرته في الأبدان التي قدّر لها في ابتداء التقدير، نظراً لها ورحمةً بها...».[2]

خدای تعالی دانست که روح‌ها با شرافت و مقام بلندی که دارا هستند، اگر به حال خود رها شوند اکثرشان در قبال خدای تعالی ادعای ربوبیت می‌کنند. پس آنها را بـه قـدرت خویش، در بدن‌هایی که از ابتدای تقدیر برایشان مقدر کرده بود قرار داد، و این کار بـه خاطر لطف و به جهت رحمت خدا بر آنان بود.

این حدیث دلالت دارد که روح‌ها بعد از آنکه مستقل از بدن خلق گردیدند، تا دو هزار سال به همین منوال در هوا سکنی داشته و از آزادی و اختیار و قدرت و توانایی کامل برخوردار

۱. بحار الأنوار: ۱۴۲/۶۱.
۲. علل الشرائع: ۱۵.

بودند خداوند متعال اگر آنها را به همین صورت به حال خودشان رها می‌کرد اکثر آنها مدعی ربوبیت شده و از عبودیت خارج می‌شوند. لذا به فضل و احسان خویش آنها را در بدن‌ها مقید و محبوس ساخت تا ناتوانی و ضغف و محدودیت خود را دیده، از ادعـای ربـوبیت خـارج شوند.

٤. تعددِ عالم ذرّ و ارواح، در نظر خاتون‌آبادی

مرحوم سید اسماعیل خاتون‌آبادی، با توجه به همین نکته می‌فرماید:

«حشر، موافق اخبار اهل بیت و حق، آن است که در اصل و مایه بدن است. و ذرّات جمیع بنی آدم در صلب حضرت آدم بوده و منتقل شده و به اصلاب آباء و ارحام اُمّهات تا به آن شخص. و وحدت بدن به اعتبار آن ذرّ که مایه است و در غایتِ صغر است می‌باشد. و لهذا کوچکی و بزرگی و فربهی و لاغری و سایر تغیّرات بدن از بدو تولد تا وقت موت، دخل در وحدت و تعدد بدن ندارد، بلکه بدن واحد است با تغییرات به اعتبار آن ذرّ واحد. و آن ذرّ به شکل کرویّت بعینه بی آنکه جزء بدن دیگر شود، هر گاه غذای دیگری شود مثل شیر و آدم دیگر، باقی است تا روز قیامت، چنانچه در حدیث مذکور در فقیه[۱] وارد است. و روز قیامت باز بدن آن شخص خواهد بود».[۲]

٥. تعدد عالم ذر و ارواح، در نظر مراد بن علی تفرشی

نظیر این مطلب را مرحوم مراد بن علی تفرشی در تعلیقه‌اش بر کتاب **من لایحضره الفقیه** در ذیل همان روایتی که مرحوم خاتون‌آبادی‌یادآوری کرد، آورده است. مرحوم محمّد اسماعیل خواجوی به نقل از تعلیقه ایشان می‌نویسد:

---

۱. مقصود، حدیثی از امام صادق علیه السلام است که بر اساس آن، بدن میّت در قبر از بین می‌رود و تنها طینتی از او باقی می‌ماند که انسان دوباره در قیامت از آن خلق می‌شود. این حدیث در فقیه: ۱۹۱/۱ ح ۵۸۰، و در کافی: ۲۵۱/۳ ح ۷، نقل شده است.

۲. گنجینه بهارستان، حکمت ـ ۲، رسائل اعتقادی اسماعیل حسینی خاتون‌آبادی، ص ۲۳۷.

«وقال آخوندنا المراد في حواشيه على الفقيه: يمكن أن يراد بالطينة ذرّة مـن الذرّات المسؤولة في الأزل، بقوله: ألست بربكم، بعد ما جعلت قابلةً للخطاب بتعلّق روح كلّ واحدةٍ بها، فيكون بدن كلّ إنسانٍ مخلوقاً من ذرّة من تلك الذرّات،

فينميها الله تعالىٰ إلى ما شاء الله، فيزيد فيها تلك الزيادات وقت الإحياء».[۱]

آخوند ما مراد [علی تفرشی] در حواشی خویش بر فقیه می‌نویسد: ممکن است مقصود از طینت [در این روایات] ذره‌ای از ذرات باشد که در ازل با خطاب «ألستُ بربکم» مورد سؤال قرار گرفته است. البته بعد از آنکه خداوند متعال به آنها به واسطه تعلق روح هر یک به آنها قابلیت مخاطب شدن را داده است. پس بدن هر انسانی، از ذره‌ای از آن ذرات خلق می‌شود و خدا آن را رشد داده، به اندازه‌ای که می‌خواهد بزرگ می‌کند و به هنگام زنده شدن در قیامت نیز، دوباره همین زیادی‌ها را به او می‌افزاید.

از این مطالب استفاده می‌شود که عالم ذرّ بعد از عالم ارواح است و خداوند متعال در عالم ارواح، تنها روح‌ها را بدون هیچ گونه تعلقی به بدن‌ها آفریده است و سپس در عالم ذرّ، آنها را به بدن‌هایی که به صورت ذری بودند تعلق داده است.

٦. تعدد عالم ذر و ارواح، در نظر ملا صالح مازندرانی

ایشان در **شرح کافی** حدیثی از امام باقر علیه السلام آورده، که در آن از اخذ میثاق شیعیان بر ولایت در عالم ذر و عرضهٔ امت پیامبر صلّی الله علیه وآله به آن حضرت در عالمِ اظـلّه، سخن به میان آمده است. پس می‌نویسد:

«يفهم منه أنّه وقع عرض الأمّة المجيبة الناجية على الظاهر مرّتين: مرّة عند كونهم أظلّةً أي أجساداً صغاراً مثل النمل، مستخرجة من الطين الذي هو مادّة أبدانهم بعد تعلّق الأرواح بها؛ ومرّة عند كونهم أرواحاً مجرّدةً صرفة قبل أبدانهم بألفي عام».[۲]

از این حدیث فهمیده می‌شود که ظاهراً عرضِ امتِ اجابت‌کنندهٔ دعوتِ الهی و نجات

---

۱. جامع الشتات: ۶۸؛ بنگرید: الرسائل الاعتقاديّة: ۲/ ۳۲۸.
۲. ملا صالح مازندرانی، شرح اصول کافی: ۷/ ۱۲۸.

یافته از آتش جهنم، دو بار صورت گرفته است: یک بار آنگاه که سایه‌هایی بودند، یعنی اجسادی کوچک مثل مورچه بودند که از گِلی که ماده بدن‌هایشان است خارج شده بودند و روح‌هایشان به آنها تعلق گرفته بود؛ و یک بار آنگاه که روح‌های مجردِ صِرف بودند که دو هزار سال پیش از بدن‌هایشان بودند.

ایشان هم از احادیث استفاده می‌کند که انسان پیش از دنیا دو عالم را سپری کـرده است، ابتدا عالم ارواح صرف، دوم عالم ذر که بدن‌ها هم خلق شده بود و روح‌ها به آن بدن‌ها تعلق گرفته بودند.

۷. تعدد عالم ذر و ارواح در نظر علّامه امینی

ایشان بعید نمی‌دانند که انسان پیش از این، از سه عالَم گذر کرده باشد: عالم ارواح، عالم اظلّه و عالم ذرّ. امینی نام‌هایی را برای عالم ذر ذکر می‌کند، از جلمه: یوم الولایة، یوم المیثاق، یوم الإقرار، عالمِ ذر، عالمِ ألست، و عالمِ أظلّه. بعد می‌فرماید:

«ویمکن أن یقال: إنّ عالم الأظلّة باستقلاله عالمٌ غیر عالم الذرّ کعالم الأرواح. وصرّح بذلك بعض الأجلاء، لکن یُستفاد بمعونة القرائن الظاهرة الموجودة في بعض الأخبار أنّه قد وقع تعبیراً عن عالم الذرّ في لسان الحدیث، ولا ینافي کونه فی الواقع عالماً آخر أیضاً»[۱].

ممکن است گفته شود عالم اظلّه مستقلاً عالمی غیر از عالم ذر است، مانند عالم ارواح، و برخی بزرگان به این مطلب تصریح کرده‌اند. اما به قرائن موجود در بعضی از روایات، می‌توان استفاده کرد که عالمِ اظلّه تعبیر دیگری از همان عالم ذر در لسان احادیث است. و عالمی دیگر، غیر از عالم ذر بودنِ آن نیز، منافاتی ندارد.

بر مبنای این کلام، ایشان بعید نمی‌داند که انسان سه عالم پیش از دنیا سپری کرده بـاشد، یکی عالم ارواح، دوم عالم اظلّه و سوم عالم ذرّ. اما مرحوم ملا صالح مازندرانی، عالمِ اظلّه را همان عالم ذر دانسته و عالم ارواح را پیش از آن به دو هزار سال بیان کرده. این در حالی است که برخی از بزرگان، عالم ارواح را همان عالم ارواح دانسته و عالم ذر را عالم تشکیل یافتن

---

۱. المقاصد العلیّة: ۱۳۶.

بدن‌ها و ترکیب آن با روح‌ها می‌دانند. مرحوم آیة الله میرزا مهدی اصفهانی می‌نویسد:

«عالم الأظلّة هو عالم الأرواح في مرتبة الظلّيّة»[1].

عالمِ اظلّه همان عالم ارواح در مرتبهٔ ظل بودن است.

و در جای دیگر می‌نویسد:

«وفي العلوم الإلهيّة الأرواح مطلقاً غير مجرّدة، بل كلّها أظلّة وأشباح، والعلم والحياة والقدرة ليست عين ذواتها، بل هی خارجة عنها»[2].

در علوم الهی، روح‌ها به هیچ وجه مجرد نیستند، بلکه همه سایه‌ها و شبح‌ها هستند و علم و حیات و قدرت، عین ذرات آنها نیست، و آنها خارج از ذات ارواحند.

مرحوم آیة الله ملکی میانجی حدیثی از امام صادق علیه السلام آورده، که در آن آمده است: «إنّ الله، تبارك وتعالىٰ، أخَذَ ميثاقَ العِباد وهُم أظِلّةٌ قَبلَ الميلاد، فَما تَعارَفَ من الأرواحِ ائتَلَف، وَما تَناكَرَ مِنها اختَلَف»[3]، سپس ذیل آن می‌فرماید:

«في هذه الرواية الشريفة دلالة على أن المراد من الأظلّة هي الأرواح. وفي التعبير بالأظلّة إشارة إلىٰ شدّة لطافة الأرواح»[4].

این روایت شریف دلالت دارد که مقصود از «اظله» همان ارواح هستند. و تعبیر بـه «اظله» اشاره به شدت لطافت ارواح دارد.

مرحوم شیخ حسنعلی مروارید می‌نویسد:

«يظهر من مجموع رواياتٍ كثيرة ـ بعد ضمّ بعضها إلىٰ بعض ـ أنّه تعالىٰ خلق الأرواح قبل الأبدان، وعبّر عنها بالأظلّة والأشباح أيضاً»[5].

از مجموع روایات فراوان، بعد از انضمام بعضی به بعضی دیگر، ظاهر می‌شود که خدای تعالی ارواح را پیش از ابدان آفرید و از آنها به «اظلّه» و «اشباح» هم تعبیر شده است.

حدیثی که مرحوم ملکی میانجی با توجه به آن، عالم اظله را همان عالم ارواح دانسته است،

---

۱. معارف القرآن: ۸۳۹.
۲. أبواب الهدی: ۲۰۰.
۳. علل الشرائع: ۸۴.
۴. توحید الإمامیّة: ۱۳۸.
۵. تنبیهاتٌ حول المبدأ والمعاد: ۱۰۸.

با توجه به دو امر، دلالت بر مدعا می‌کند:

اول: اینکه در خود حدیث، ابتدا سخن از اخذ میثاق از «اظله» شده است. بعد در ادامه گفته است: «فما تعارف من الأرواح». این نکته دلالت دارد که مقصود از اظلّه همان ارواح است.

دوم: اینکه در روایات فراوانی آمده است که خداوند، ارواح را به دو هزار سال قبل از ابدان آفرید، یا می‌فرماید: ارواح لشکریانِ جمع شده‌اند. بعد به دنبال آن آمده است «فما تعارف منها ثم ائتلف ههنا..»[1]. پس این حدیث با ضمیمه به آن احادیث فراوان، دلالت دارد که مقصود از اظله همان ارواح است.

۸. تواتر احادیث عالم ذر

علّامه امینی رحمه الله، معتقد است که احادیث دربارهٔ وجود عالم ذرّ، خیلی فـراوان است. ایشان نقل می‌کند که برخی از منکران عالم ذرّ، روایات عالم ذرّ را تضعیف نموده و غیر صحیح دانسته‌اند. در پاسخ، یادآور می‌شود کسی در این امر تحقیق کرده باشد و در احـادیث وارده تأمل داشته باشد، می‌داند که این قول باطل است.[2]

ایشان ابتدا نوزده آیه آورده، به ضمیمهٔ روایاتی که در تفسیر آنها از امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، سپس هفتاد و سه روایت دیگر نیز نقل کرده و بعد از آن می‌نویسد:

«هذه جملةٌ من أخبار المسألة. وهي مع ما ذكرناه تحت الآيات مائة وخمسون حديثاً، وقد اقتصرنا بهذه الجملة خوفاً للإطالة والإطناب. وإلّا فالأخبار الواردة من الفريقين في المقام كثيرةٌ تضاعف على ما ذكر، وأكثر الأخبار المذكورة نقيّة السند متقنةٌ معتبرةٌ جدّاً، كما لا يخفى على أرباب الفنّ. وكثيرٌ منها في أعلى درجة الصحّة، ونحن نذكّرك حال سند أربعين حديثاً منها لحَسم الكلام»[3].

این روایات، تعدادی از احادیث مسأله است. و آنچه از روایات در اینجا ذکر گردید، با آنچه در تفسیر آیات نقل شد، در مجموع صد و پنجاه حدیث است. و ما به خاطر طولانی

---

۱. بحار الأنوار: ۴۱/۶۱ و ۱۳۵ و ۱۳۹.
۲. المقاصد العليّة: ۲۱۰.
۳. همان: ۲۷۰.

نشدن بحث، به همین اندازه اکتفا کردیم. در صورتی که اخباری که از خاصه و عامه در این مسأله آمده، خیلی بیش از آن است که در اینجا ذکر گردید. اکثر این روایات از جهت سند، سالم و محکم و معتبر است، همانطور که بر ارباب فن روشن است. و بیشتر آنها در درجهٔ اعلای صحت اند. اینک سند چهل حدیث از آنها را برای از بین بردن هر گونه شبهه‌ای ذکر می‌کنیم.

ایشان بعد از بررسی صحت سند چهل حدیث از احادیث یاد شده، می‌نویسد:

«هذه أخبار المسألة وبیان حال سند أربعین حدیثاً منها، فالجمیع صحیحٌ وأکثرها في أعلی درجة الصحّة، جمیع رجالها ثقاتٌ أثباتٌ أجلّاء من الإمامیّة قدّس أسرارُهُم»[1].

این مطالب که ذکر شد، اخبار مسأله عالم ذرّ و بیان حال سند چهل حدیث از آنها بود. همهٔ آنها صحیح اند و اکثر آنها در اعلا درجهٔ صحت هستند. و همه رجال آنها ثقه و ثبت و از بزرگان شیعه امامیه‌اند. خداوند روحشان را شاد کند.

علّامه امینی در جای دیگر تصریح به تواتر اخبار عالم ذر کرده و می‌نویسد:

«لو لم تکن أخبار هذه المسألة متواترةً لم یوجد للمتواتر مصداقٌ أصلاً!»[2].

اگر روایات عالم ذرّ، متواتر نباشد، به هیچ وجه نمی‌توان برای متواتر، مصداقی پیدا کرد!

همچنین در بخش نقل کلمات عالمان بزرگ شیعی، دربارهٔ عالم ذر، از مرحوم شیخ حر عاملی نقل می‌کند که آن بزرگوار بعد از ذکر هفت روایت درباره عالم ذر می‌نویسد:

«أقول: والأحادیث في ذلك کثیرةٌ جدّاً قد تجاوزت حدَّ التواتر، یزید علی ألف حدیثٍ موجودة في جمیع کتب الحدیث»[3].

می‌گویم: روایات در این باب، به طور جدی زیاد است و از حد تواتر فراتر می‌رود، و بیش از هزار حدیث است که در همهٔ کتاب‌های حدیثی وجود دارد.

مرحوم میرزا مهدی اصفهانی نیز این روایات را بیش از هزار حدیث می‌داند. او می‌نویسد:

---

۱. المقاصد العلیّة: ۲۸۶. ۲. همان: ۲۸۹.

۳. المقاصد العلیّة: ۲۹۹، به نقل از الفصول المهمّة: ۱/ ۴۲۵.

«قد عرفت الروايات الواردة في عوالم الذرّ فإنّها تزيد عن ألف رواية»[۱].

روایات عالم ذر را شناختی، به یقین، آن روایات از هزار حدیث بیشتر است.

مرحوم شیخ مجتبی قزوینی می‌نویسد:

«پس، از آنچه ذکر کردیم معلوم شد که وجود عالم ذرّ و خلقت انسان در آن عالم و اخذ پیمان، از مسلّمات آیات و روایات و از مختصّات علوم قرآن مجید و احادیث سید المرسلین و ائمهٔ هدی علیهم السلام می‌باشد، و احدی از علمای بشری و حکمای یونانی و تابعین آنها، اثبات چنین عالمی نکرده، بلکه متفلسفین و متأخرینِ متظاهر به دین، روایات شریفه را تأویل کرده‌اند»[۲].

وی در جای دیگر می‌نویسد:

«وجود عالم ذرّ، از آیات و روایات زیادی استفاده شده، و بعضی از بزرگان عامه نیز به آن معتقد می‌باشند. و به اندازه‌ای اخبار در این باب زیاد است که نتوان صدور روایات را انکار کرد. و بعضی از بزرگان و فلاسفه اسلام، به تأویل آنها پرداخته‌اند. آخوند ملا صدرا بعد از اینکه خودش می‌گوید پانصد روایت در خلقت ارواح قبل از اجساد وارد شده، آنها را تأویل می‌کند. ولی شخص جویا می‌یابد که مجموع روایات صریحه و متنصه در این باب بیش از این است. و روایات شریفهٔ دالّ بر این مطلب، در چند باب است. هر طایفه به تنهایی، تواتر اجمالی دارد»[۳].

قزوینی پس از آن، هفت طایفه از روایات را ذکر کرده است که دلالت بر عالم ذرّ می‌کنند. ایشان در جای دیگر می‌نویسد:

«تضعیف نمودن روایات هم، همچنانکه از بعضی نقل شده، بی‌مورد و باطل خواهد بود. زیرا که روایات، از حد تواتر بیشتر است. و برای ما کافی است روایات وارده در تفسیر آیات»[۴].

---

۱. معارف القرآن: ۹۱۶.
۲. بیان الفرقان: ۵۱۴.
۳. همان: ۵۰۴.
۴. بیان الفرقان: ۵۱۳.

۹. حکمت‌های عالم ذرّ

۱–۹. عدم امکان معرفت در دنیا بدون وجود عالم ذرّ

علّامه امینی رحمه الله، معتقد است که خدای تعالی، بر اساس حدیث قدسی که به حضرت داود علیه السلام نسبت داده‌اند، انسان را برای شناخته شدن خویش آفریده است. زیرا می‌فرماید:

«کنتُ کنزاً مخفیّاً فأحببتُ أن أعرَف، فخلقتُ الخلقَ لکي أعرَف»[۱].

گنجی نهان بودم، پس دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

به عقیده علّامه امینی، شناخت خدای تعالیٰ در این دنیا برای اهل این دنیا به خاطر وجود تعلقات و آمیخته شدن با مادیات امکان ندارد. او معتقد است انسان وقتی به معرفت و شهود عوالم ملکوتی و قدسی نایل می‌آید که به تزکیه نفس پرداخته و خود را از صفات نفسانی برهاند و به صفات قدسی متصف کند و به انوار روحی روشنایی بیابد. در این صورت روح او و ملکوتی بودن او تقویت پیدا کرده و قوای ملکی و دنیوی او تضعیف گردیده و با نزدیک شدن به عوالم روحی ملکوتی، از ظلمت‌های نفسانی دور می‌گردد و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند، انس پیدا می‌کند، و به آنچه دل بستگان به دنیا از آن هراس دارند، او آرامش می‌یابد، سپس به معارفی می‌رسد که دیگران از آن بیگانه‌اند. عکس این قضیه نیز صادق است. یعنی کسانی که به دنیا دل بسته‌اند و دنیا را همهٔ زندگی خویش می‌دانند، از اموری که دیگران از آن لذت می‌برند هراسان هستند و در نتیجه قلب و روح آنها مرده است و از دیدن حقایق ملکوتی ناتوان گردیده‌اند.[۲]

علّامه امینی معتقد است دنیای موجود این انسان‌ها به صورت طبیعی انسان را از توجه به ملکوت باز می‌دارد و مشغول خود می‌کند. حال اگر انسان تنها در همین دنیا به وجود می‌آمد و

---

۱. محقق اندیشور کتاب المقاصد العلیة، در پاورقی کتاب، به تفصیل دربارهٔ این حدیث سخن گفته است، و تأکید کرده این حدیث قدسی در کتب حدیثی معتبر شیعی وجود ندارد، بلکه منبع اساسی این حدیث، کتب عرفانی عامّه و خاصّه است.

۲. المقاصد العلیّة: ۱۳۷.

عالمی دیگر را در دوران حیات خویش تجربه نمی‌کرد، آیا امکان داشت که بتواند به معرفت خدا برسد؟

او از این امور اینگونه نتیجه می‌گیرد که:

«فالتکلیف الأصولي [الأوّلي] في عالم الأظلّة وتجرّد الأرواح والذرّات العقليّة البشريّة عن الظلمات الجسمانية أجدر وأحرى؛ وتجلّي الرّب عليهم وأخذ الميثاق والإقرار عنهم، وتعريفه ذاته بذاته وإسماعهم خطابه من غير وساطة أحدٍ قبل انكدار أنوار الروح بالطينة الجسمانيّة الظلمانيّة ووقوعه في المجالس النفسانيّة أحسن وأولى.

فيقتضي العقل وجود يوم تكليفٍ وعالَم عَرضٍ وجَمعٍ يتجلّى الربّ فيه على الأرواح العقليّة البشريّة في الهياكل الذرّية، ويعرّف نفسه عليها ويُريها صنعه ويعرّفها معرّفيه في حال نورانيّتها وصفائها، ليهلك من هلك عن بصيرةٍ تامّةٍ ويحيى من حيّ كذلك، ويكون المبدء الروحي الإنساني على ما يقتضيه منتهاه ومرجعه ويتّحد المبدء والغاية بأن يكون من الله وإلى الله. ولولا ذلك العالم واكتساب الأفراد البشريّة المعارف الإلهيّة في سابق يومها على حال نورانيّتها وروحانيّتها، وتحصيل المعرفة في عالم الصفاء والنورانيّة والتجرّد، لم يدر أحدٌ مَن ربّه وخالقُه، ولم يعرفه أحدٌ بأوصافه الجلاليّة والجماليّة والإكراميّة»[1].

پس تکلیف اساسی و اولی در عالم اظلّه و مجرد بودن روح‌ها و ذره‌های عقلی بشری از ظلمت‌های جسمانی شایسته‌تر و سزاوارتر است. و تجلی خدای تعالی بر آنها و اخذ میثاق و اقرار از آنها و تعریف خدا ذاتش را به ذات خودش، و شنواندن خطابش به آنها بدون وساطت احدی، پیش از تیره شدن روح‌ها با طینت جسمانی ظلمانی و قرار یافتن آنها در جایگاه‌های نفسانی، نیکوتر و سزاوارتر است. پس عقل اقتضا می‌کند عالمی و روزی باشد به عنوان روز تکلیف و عالم عرض و جمع که خدای تعالی در آن بر روح‌های عقلی بشری در هیکل ذرّی تجلّی کرده و خود را به آنها بشناساند و صنع خویش را به آنها بنمایاند و معرف‌های خویش را در حال نورانیت‌شان و صفایشان به آنها معرفی کند، تا هلاکت هالکان و حیات زندگان با بصیرت کامل تحقق یابد... اگر چنین عالمی نبود، و افراد

---

۱. المقاصد العليّة: ۱۳۸.

بشر معارف الهی شان را در آن روز در حال نورانیت و روحانیت کسب نمی‌کردند، و تحصیل معرفت در آن عالم صافی و نورانی و مجرد صورت نمی‌گرفت، هیچ کسی نمی‌دانست که پروردگار و خالق او کیست و هیچ کسی او را به اوصاف جلالیه و جمالیه و اکرامیه نمی‌شناخت.

علّامه امینی پس از بیان این نکته، آن را به نُه روایتِ مُسنَد، مستند می‌کند که در آنها به صراحت بیان شده است که:

«لو لا ذلك لَم يَعرف أحدٌ ربَّه».

اگر آن عالم نبود، احدی پروردگار خویش را نمی‌شناخت.

«لو لا ذلك لم يدرِ أحدٌ من خالقه ولا من رازقه».

اگر آن عالم نبود، احدی نمی‌دانست که خالق و رازقش کیست.

«لو لا ذلك لم يَعلموا إذ سُئلوا مَن ربّهم ولا من رازقهم».

اگر آن عالم نبود، آنگاه که پرسیده می‌شدند، نمی‌دانستند پروردگار و روزی دهنده شان کیست.

بعد از ذکر این احادیث، دوباره نتیجه می‌گیرد:

«فما ترى أنت من المعارف والعلوم الإلهيّة إنّما هو من بركات المعرفة الحاصلة في الخلق الأوّل المثبتة على القلوب في عالم الأظلّة».[1]

پس معارف و علوم الهی که در این عالم می‌بینی، از برکات معرفتی است که در خلق اول حاصل گشته و در قلب‌ها در عالم اظله ثابت شده است.

مرحوم علّامه امینی در توضیحات خویش، از معرفت خدا و نمایاندن خدا خود را، به «مظاهر مثالی» تعبیر می‌کند[2] که در معرفت خدای تعالیٰ نقش وساطت را ایفا می‌کنند بدون آنها شناخت خدا امکان ندارد، چیست. در جای دیگر دربارهٔ این مظاهر می‌نویسد:

«إنّ الإله لا بدّ له من آثارٍ تترتّب على وجوده من الخلق والعلم بأحوال العباد والاطّلاع لِما هو آتٍ عليها وإيصال الخير لهم ودفع الضرر عنهم وغيره من الآثار اللازمة على وجود

۱. المقاصد العليّة: ۱۳۹ و ۱۴۴. ۲. المقاصد العليّة: ۱۳۹.

الإله»[1].

خدا باید آثاری داشته باشد که تابع وجودش باشند، اعم از خلق و علم به احوال بندگان و اطلاع از آنچه بر آنها وارد می‌شود، و رساندن خیر برای آنها و دفع ضرر از آنها و آثاری دیگر غیر از آنها که لازمهٔ وجود خدا هستند.

ایشان این مطلب را نسبت به خدای تعالی در ابطال عبادت بتهای ساخته شده از سنگ و چوب و دست ساخته بشر، بیان کرده است. به این صورت که بت‌ها چون از خود اثری ندارند، نمی‌توانند رب باشند. و اگر آنها رب بودند حتماً باید دارای اثر می‌شدند. چون وجود الٰه همواره دارای آثار است. این سخن ایشان تا حدودی درست است، اما اینکه وجود الٰه همواره دارای اثر باشد، به طور مطلق درست نیست، زیرا روشن است که خداوندگارِ خدا، به هیچ‌وجه وابسته به وجود خلق نمی‌باشد.

مرحوم علّامه امینی، همین مطلب را در جای دیگر به تفصیل مطرح کرده که خلاصهٔ آن چنین است:

١. به حکم عقل بدیهی، هر صفتی نیکو، دارای آثاری و دلائلی است.

٢. کسی که دارای صفت نیکی است، آثار آن باید از او ظاهر گردد.

٣. کسی که دارای صفت نیکی است، باید خود را به آن صفت و آثارش برای دیگران ظاهر کرده و معرفی نماید.

٤. خدای تعالی دارای همهٔ صفات نیک است.

٥. خدای تعالی دارای آثار همهٔ صفات نیک خود است.

٦. پس خدای تعالی باید خود را به همهٔ آن صفات و آثارشان به دیگران بشناساند.

٧. این به خاطر آن است که دیگران از آثار و برکات صفات او بهره‌مند گردند.

٨. پس لازم است همواره خلقی بوده باشد تا خدا نزد آنها شناخته شود و از آثار صفاتش بهره‌مند گردند.

معرفت خدای تعالی تنها به دست او صورت می‌گیرد و اوست که خود را باید به خلق

---

١. المقاصد العليّة: ۴۵.

معرفی کند. بر اساس آیات قرآن کریم و روایات فراوانی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده خدای تعالی معرفت خویش را به بندگانش حد اقل در دو عالم یعنی عالم ارواح و عالم ذرّ عطا فرموده و با آنها به طور مستقیم سخن گفته و به تعبیر روایات، خود را عیناً به آنها نمایانده است و آنها با خدای تعالی پیمان بسته و میثاق عبودیت با او امضا کرده‌اند.

اما همین انسان آنگاه که پا به این دنیا می‌گذارد، این معرفت را به تعمد الهی فراموش کرده و اصل آن معرفت در حقیقت فطرت او موجود می‌باشد. خدای تعالی برای اینکه حجت خویش را بر بندگان تمام کند و پیامبران و اولیاء خویش را در این دنیا نیز به آنها بشناساند پیامبرانش را بر آنها پی در پی گسیل داشته تا آنها را از غفلت و فراموشی بیرون آورده و متوجه معروف فطری خودشان بکنند. به همین جهت خداشناسی بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام اکتسابی نظری نیست و انسان فقط با تکیه بر تلاش خود، با وجود بهره مندی از عقل و خرد به معرفت خدا نایل نمی‌آید.

۹. حدیث «کنت کنزاً مخفیّاً...» هم به این مطلب دلالت دارد.

۱۰. مقصود از اتّصاف خداوند به همهٔ صفات نیک، آن است که معرّفی بین خدا و خلق وجود داشته باشد که آنها را به شناخت خدا رهنمون شود.

۱۱. این بدان جهت است که شناخت صفات خدا بدون وجود معرّفی غیر از ذات خداوند متعال امکان ندارد.

۱۲. علت این امر آن است که میان خدا و خلق، سنخیت و مناسبتی وجود ندارد که خدا بتواند خود را و صفات و آثار صفاتش را مستقیماً به آنها معرّفی کند.

۱۳. پس لازم است پیش از خلق خدای تعالی معرّفی را برای آنها بیافریند تا هدف از خلق ـ که شناخت خدا و عبادت خداست ـ به واسطه وجود او برآورده شود.

۱٤. در غیر این صورت خلقت خلق عبث و بیهوده خواهد بود.[1]

نسبت به آنچه در این چهارده بند خلاصه گردید، به اجمال یادآوری می‌شود که قرآن کریم

۱. المقاصد العلیّة: ۱۰۸ ـ ۱۱۰.

و احادیث اهل بیت علیهم السلام معرفت خدای تعالی در روایات فراوانی تصریح شده است که معرفت خدا فعل خداست. نیز احادیث زیادی وارد شده است که معرفت خدا به خود خداست. از همهٔ این روایات فراوان استفاده می‌شود که همهٔ انسان‌ها در دنیا، در گرفتاری‌ها و شداید به خدا توجه می‌کنند و ظاهراً در این جهت هیچ تفاوتی میان مؤمن و غیر مؤمن وجود ندارد. پس همه در این عالم هم می‌توانند به عنایت الهی و با دعوت پیامبران و اولیاء الهی به محضر الهی شرفیاب شوند او را خطاب کرده و با او سخن بگویند، در نماز به حضور او شرفیاب شوند و به واسطه آیات الهی به فضل و احسان الهی به خدا توجه یابند. به همین جهت حجت به خلق تمام می‌شود و خلق فردا باید در مقابل اعمال و کردار خویش پاسخگو باشند.

در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد که آیا خدا را به پیامبر شناختی یا پیامبر را به خدا؟ حضرت در جواب پاسخ می‌دهد که پیامبر را به خدا شناختم.[1]

نیز در احادیث وارد شده است که انسان خود را به خدا می‌شناسد، نه خدا را به خودش. یعنی خدا را به خدا و سپس خود را به خدا می‌شناسد. در حدیث سدیر آمده است:

«من زعم أنّه یعرف الله بتوهّم القلوب فهو مشرك، ومن زعم أنّه یعرف الله بالاسم دون المعنی فقد أقرّ بالطعن، لأنّ الاسم محدث... من زعم أنّه یعبد المعنی بالصفة لا بالإدراك فقد أحال علی غائب...

قیل له: فکیف سبیل التوحید؟

قال علیه السلام:... إنّ معرفة عین الشاهد قبل صفته ومعرفة صفة الغائب قبل عینه.

قیل: وکیف نعرف عین الشاهد قبل صفته؟

قال علیه السلام: تعرفه وتعلم علمه وتعرف نفسك به ولا تعرف نفسك بنفسك من نفسك وتعلم أنّ ما فیه له و به، کما قالوا لیوسف: إنّك لأنت یوسف؟ قال: أنا یوسف وهذا أخي. فعرفوه به ولم یعرفوه بغیره، ولا أثبتوه من أنفسهم بتوهّم القلوب».[2]

کسی که می‌پندارد خدا را به ادراک وهمی قلبی می‌شناسد، او مشرک است. و کسی که می‌پندارد خدا را به اسم می‌شناسد بدون معنا، امر باطلی را تثبیت کرده است. زیرا که اسم

---

۱. توحید صدوق: ۲۸۶؛ بحار الأنوار: ۲۷۲/۳. ۲. تحف العقول: ۳۲۶ ـ ۳۲۸.

حادث است... کسی که می‌پندارد معنی را به واسطه صفت عبادت می‌کند نه به ادراک، به امر غایب حواله کرده است...

به ایشان عرض شد: پس راه توحید چیست؟

حضرت فرمود:... معرفت حقیقت شاهد پیش از معرفت صفت اوست، و معرفت صفت غائب پیش از معرفت عین و حقیقت اوست.

گفته شد: چگونه عین و حقیقت شاهد را پیش از صفتش بشناسیم؟

فرمود: او را می‌شناسی و به علم او عالم می‌شوی و خود را به او می‌شناسی، و خود را به واسطه خود و از پیش خود نمی‌شناسی، و می‌دانی آنچه در خود داری همه از آنِ او و به اوست، همانطور که برادران یوسف به او گفتند: به راستی تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادرم است. پس یوسف را به خود یوسف شناختند نه به غیر یوسف، و یوسف را به ادراک وهمی قلبی هم از پیش خود اثبات نکردند.

معرفت، فطری است و فعل خداست، معرفت خدا به خود خداست؛ موقف این معرفت، نقش عقل و خرد انسانی در این معرفت، نقش پیامبران و اولیاء الهی در آن، معرفت به آیات، معرفت اسامی الهی، تعدد معنای معرفت در ارتباط با خدای تعالی مباحث تفصیلی فراوانی دارد که این مقاله جای طرح آنها نمی‌باشد.[۱]

۹-۲. قطع هر گونه عذر و بهانه

خدای تعالی در آیهٔ ذرّ، حکمت وجود عالم ذر را اینگونه بیان می‌کند:

﴿ وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذرّيّتهم وأشهدهم علىٰ أنفسهم ألستُ بربّكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنّا كنّا من هذا غافلين أو تقولوا إنّما أشرك آباؤنا من قبل و كنّا

۱. طالبان می‌توانند به کتابهای: توحید الإمامیة نوشتهٔ شیخ محمدباقر ملکی میانجی، تنبیهاتٌ حول المبدأ والمعاد نوشتهٔ شیخ حسنعلی مروارید، میزان المطالب نوشتهٔ میرزا جواد تهرانی، أبواب الهدی نوشتهٔ میرزا مهدی اصفهانی، توحید و اسماء و صفات نوشتهٔ محمّد بیابانی؛ و مقالات مجلهٔ سفینه، شماره هفت تا بیست و پنج، رجوع کنند.

ذرّیة من بعدهم أفتهلکنا بما فعل المبطلون﴾[۱].

و یاد آور زمانی را که خداوند از فرزندان آدم از صلب آنها، ذریهٔ آنها را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، شهادت می‌دهیم. [این کار را انجام دادیم] تا اینکه روز قیامت نگویید: ما از این غافل بودیم، یا بگویید: همانا پدران ما پیش از ما مشرک بودند و ما فرزندان بعد از آنها هستیم. آیا ما را به سبب آنچه باطل گرایان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟

خدای تعالی در این آیهٔ کریمه برای وجود عالم ذر، دو حکمت و غایت بیان می‌کند.

یکی اینکه ما این کار را کردیم تا ادعای غفلت داشتن را در روز قیامت باطل کنیم. زیرا انسان در عالم ذرّ به تعریف الهی نفس خود را به بندگانش خدا را به عیان شناخته انسان درباره آن شک و شبهه‌ای نداشته باشد. و بر این امر از او پیمان گرفته است. هر گونه شبهه را بر بندگان در آنجا بسته تا هیچ کسی در مورد عملکرد خویش در آنجا ادعای غفلت نکند. آنگاه پیامبران خویش را در دعوت به خدا و توجه دادن به پیمان عبودیت یاری کرده و به این طریق حجت را در این دنیا نیز بر آنها تمام نموده است. انسان در قیامت نیز تمام اعمال و کردارش را در جلو چشم خود می‌بیند، و جایی برای عذر و بهانه برایش باقی نمی‌ماند.

دوم اینکه انسان‌ها در دنیا به تدریج وارد این دنیا می‌شوند. در نتیجه پدران و مادران و جوامع تأثیر فراوانی در شکل‌گیری معرفت بشری و پرورش علمی و معنی او دارند. گاهی انسان ادعا می‌کند که جامعه‌ای که من در آن به دنیا آمده و رشد کرده‌ام از خدا بی خبر بود و شرک و کفر به خدا می‌ورزید پس من هم با این شرایط بزرگ شده‌ام. خدای تعالی عالم ذر را به وجود آورد و همه فرزندان آدم علیه السلام تا قیامت بدون هیچ تقدّم و تأخر، همه به یک باره و بدون هیچگونه فاصله‌ای به معرفت الهی نایل آمده و مورد تکلیف قرار گرفتند. در آنجا عده‌ای به ظاهر اقرار کرده و به باطن کفر پنهان کردند و کفر و شرک و ایمان شکل گرفت.

حال اگر در قیامت عده‌ای بهانه بیاورند که چون پدران ما مشرک شده‌اند پس ما نیز به شرک گرایش پیدا کرده‌ایم، پاسخ خواهند شنید که این نخستین شرک شما نیست بلکه شما در

---

۱. الأعراف: ۱۷۲-۱۷۳.

عالم ذر نیز مشرک شدید، در حالی که در آنجا پدران شما در کنار شما و در عرض شما و به مانند شما مورد تکلیف قرار گرفتند.

علّامه امینی رحمه الله، در این مورد می‌فرماید:

«نتيجة ذلك الخلق والتكليف إقامة الحجّة بذلك على المعتذرين وقطع عذرهم. وذلك أنّ أخذ الميثاق والتكليف في الخلق الأوّل لمّا كان يتجلّى الرّب على جميع العباد وتعريفه نفسه بقوله: إنّي أنا الله لا إله إلّا أنا وأنا الرحمن الرحيم، وخطابه إليهم معاينةً بقوله﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ بمرئى ومسمعٍ واحدٍ، كان أخذه مواثيقهم بالربوبيّة والولاية بخطابٍ واحدٍ من متكلّمٍ واحدٍ في مجمعٍ واحدٍ على حالٍ واحدٍ، لا ينبغي لأحدٍ أن يعتذر بالغفلة، ولا بأنّما أشرك آبائي من قبل لتسوية الكلّ في الكلّ، وعدم تقدّم تكليف الآباء على الأبناء وعدم مزيّة أحدهم على الآخر في أمرٍ يقتضي المحل لهذا الاعتذار. فوحدة جميع الأفراد البشريّة حالاً ومحلّاً وزماناً وتكليفاً وخلقاً واشتراكهم في جميع الخصوصيّات قاطع وجوه الاعتذار نافي موضوعه كما لا يخفى»[1].

نتیجه این خلق و تکلیف، آن است که خدای تعالی بدین وسیله به بهانه جویان حجت را تمام کرده و راه بهانه جویی را برای آنها ببندد. دلیل این سخن آن است که اخذ میثاق و تکلیف در خلق اول (عالم ذر) به تجلی خدای تعالی بر تمام بندگان بود و خدا خود را با این سخن خویش که (همانا من خدایم که جز من خدایی وجود ندارد و من رحمان و رحیم هستم) به آنها معرفی کرد و به خطاب شهودی با آنان به این صورت خطاب کرد که: (آیا من پروردگارتان نیستم) و همه اینها در مرأی و صدایی واحد برای همه بود و اخذ میثاق بر ربوبیت و ولایت هم به خطاب واحد از متکلم واحد در محل واحد و بر حال واحد بود. چون همه اینها با این شرایط بود، پس بهانه آوردن به اینکه پدران من پیش از من شرک ورزیدند یا ما غفلت داشتیم صحیح نیست. زیرا همه در تمام شرایط باهم مساوی بودند و تکلیف پدران مقدّم بر فرزندان نبوده و احدی از آنان بر دیگری مزیتی در هیچ امری در آنجا نداشت تا این نوع بهانه محلّی داشته باشد. پس وحدت همهٔ افراد بشر از جهت حال و

---

۱. المقاصد العليّة: ۲۱۰.

محل و زمان و تکلیف و خلقت و اشتراکشان در همه خصوصیات هرگونه بهانه‌ای را از بین می‌برد و موضوعش را منتفی می‌سازد. چنان که پوشیده نیست.

۹ـ۳. پاسخی بر شبهه آکل و مأکول

پیش از این از مرحوم خاتون‌آبادی و نیز از مراد بن علی تفرشی آوردیم که آن دو بزرگوار در بحث معاد جسمانی و شبهات مربوط به آن، با استناد به بدن ذرّی، وحدت بدن مُعاد با بدن دنیوی را اثبات کرده‌اند. به این ترتیب، آنان یکی از مهمترین مشکلات بحث معاد را حل کرده‌اند و معتقدند که اصل بدن هر انسانی همان است که در عالم ذرّ به صورت ذرّی متکوّن شده، همان در اصلاب و ارحام جاری گشته، همان در دنیا رشد و نموّ کرده و سپس بعد از مردن همان در زمین به صورت مستدیر باقی می‌ماند. روز قیامت که خدای تعالی دوباره انسان‌ها را احیاء می‌کند، با ضمائمی که در دنیا داشته است به آن ضمیمه شده و رشد می‌کند دوباره همان انسانی باشد که از عالم ذرّ تا قیامت ثابت بوده است و در دنیا ضمائم به او اضافه شده بوده است که در آخرت خدای تعالی از آن ضمائم نیز به آن اضافه خواهد نمود.

مرحوم شیخ مجتبی قزوینی نیز در این باره می‌نویسد:

«اصل دومی که از آیات شریفه قرآن و روایات مستفاد می‌شود و معاد قرآن مجید بر آن استوار می‌گردد، این است که انسان موجود در این عالم که ابتدای آن نطفه است و بعد علقه و مضغه و طفل و جوان و پیر می‌شود و می‌میرد، در عالمی قبل از این عالم خلقت شده، خداوند متعال قبل از این عالم، هر انسانی را به وجود ذرّی خلق فرموده و روح و عقل به او کرامت فرموده و او را مکلف ساخته است. و همانطوری که در این عالم دارای بدن و روح و عقل می‌باشد، در عالم قبل نیز دارا بوده. از این سه جهت تعبیر به طبیعت و روح و نور شده است. ملخص اخبار در این باب که مجملی از آن ذکر می‌گردد، این است که پروردگار، به علم و قدرت کاملهٔ خود، ارواحی و ابدانی خلق نموده و ارواح را در ابدان جای داده و عقل به آنها عطا فرموده، بعد آنان را تکلیف نموده. آنانکه فرمان بردند سعید شدند و آنان که عصیان کردند شقی گردیدند. مع ذلک از برای حضرت متعال، بدا می‌باشد که در این جهان

شقی را سعید بگرداند، و نام عالم قبلی عالم ذر است»[۱].

و نیز می‌فرماید:

«و صریح روایات است که ارواح مؤمنین و شیعیان، از طینت و ماده خلق شده‌اند. چگونه می‌توان حکم به تجرد یا عین علم و عقل بودن آن نمود؟ و نیز معلوم شد مخلوق سابق در عالم ذرّ، منحصر به طینت و بدن نبوده بلکه انسان در عالم ذرّ مرکباً از روح و بدن و عقل خلق شده به صورت ذرّی. بالجمله موجود در این عالم همان انسان است که به صورت ذرّی مرکب از روح و عقل و طینت در عالم ذرّ و قبل از عالم رحم و نطفه، به هزاران سال خلق شده است»[۲].

ایشان در ادامه می‌نویسد:

«مقتضای عدل تامّ و تمام الهی که تعبیر به قسط شده، این است که اعمال انسان در آن عالم [آخرت] با خصوصیاتی که مدخلیت در آن داشته، جزا داده شود. و لازمهٔ آن این است که روح با اجزای اصلیهٔ اولیه طینت و اجزای اصلیه که از این عالم به خود گرفته برگردد، تا آنکه لذائذ و آلام حسیه به پاداش اعمال به او عطا شود. و اگر چنین نباشد حجت بر مطیع و عاصی تمام نگردد، زیرا که افعال و اعمال روح به استقلال خود نبوده، بلکه این خصوصیات به نحو اقتضا مدخلیت داشته»[۳].

۱۰. بایسته‌های تحقیق دربارهٔ عالم ذر

پس از تلاش‌های فراوان عالمان دین درباره عالم ذرّ و تبیین جهات متعددی از وجود انسان در عالم ذرّ، هنوز هم زوایای زیادی دربارهٔ عالم ذرّ باقی مانده که باید دربارهٔ آن تحقیق شود؛ مانند: وجود انسان در آن عالم، احوال و چگونگی شرایط و خصوصیات آن عالم، ارتباط حوادث و وقایع موجود در آن عالم با آنچه در این عالم به وجود می‌آید، وجود انسان در آن عالم، برخی روایاتی که دربارهٔ دعا برای فرزنددار شدن و نیز تعیین جنسیت جنین،

۱. بیان الفرقان: ۵۰۳ و ۵۰۴.
۲. بیان الفرقان: ۵۱۰.
۳. همان: ۵۴۱.

چگونگی جریان بدن ذرّی همراه روح در اصلاب و ارحام، جدایی روح از بـدن بـه هـنگام خواب و مرگ، تفاوت قطع علاقه روح از بدن به هنگام خواب و مرگ، تفاوت روحی که قبل از بدن ذرّی به دو هزار سال خلق شده و با بدن ذرّ در عالم ذرّ ترکیب یافته با روحی که در چهارماهگی به جنین دمیده می‌شود، تفاوت حالات پـیامبران و اولیـای الهـی و مـؤمنان در اصلاب و ارحام، عمومیت نسیان میثاق و عهد نسبت به پیامبران و اوصیا و عدم آن، نطفه‌ای که به هنگام مرگ از بدن همه خارج می‌شود با بدن ذرّی، امکان وجود انسانی در دنیا بدون سابقه ذری و یا نیامدن انسانی که در عالم ارواح و ذرّ بوده به دنیا، آیا بدن ذری به صورت کامل در صلب قرار دارد یا قسمتی از آن در صلب قرار گرفته و قسمتی دیگر در رحم بـه آن اضـافه می‌شود، روایاتی که دلالت دارد نطفه مؤمن از بهشت می‌آید، خـلط طـینت‌های عـلیّینی بـا سجّیینی، اختصاص خلط و مزج به بدنها و عدم آن در ارواح و بدن‌های انبیا و ائـمه عـلیهم السلام، و مطالب فراوان دیگری که در اینجا برای طرح آنها لزومی دیده نمی‌شود.

چند نکته‌ای دربارهٔ کتاب المقاصد العلیّة

حسن انصاری

کتاب **المقاصد العلیة في المطالب السنیّة** اثر مرحوم آقای امینی که هم‌اینک با تحقیق شایستهٔ دانشمند سید محمد طباطبایی یزدی منتشر شده از چند جهت حائز اهمیت است:

نخست اینکه این کتاب تا اندازهٔ زیادی منشِ فکری و طرز اندیشهٔ اعتقادی مرحوم آقای امینی را بازتاب می‌دهد. از آن مرحوم جدا از کتاب ارزشمند **الغدیر**، البته آثار متعدد دیگری هم در دست است، اما به نظرم هیچ کدام به اندازهٔ این اثر نمایندهٔ طرز فکر آن مرحوم در رابطه با مسائل اعتقادی و مشی کلیِ فکری ایشان نیست. مرحوم آقای امینی به دلیل تتبع بسیار و آشنایی با سنت‌های مختلف موجود در حوزه‌های علمیهٔ شیعی، و نیز دلبستگی به ادب فارسی و عربی، با مناهج و مکاتب مختلفِ فکری و اعتقادی شیعی آشنایی داشت و این همه به نحوی در این اثر ارزشمند، خود را نشان داده است. در بحث‌های مختلف این کتاب، در رابطه با مسائل اسماء و صفات و عوالم ذرّ و بحث طینت و نسبت این عوالم با سرنوشت و اختیار آدمیان، همه جا می‌توان آثار گرایشات ویژهٔ آن مرحوم را معاینه دید.

دومین نکته‌ای که باید در رابطه با ارزش این کتاب بیان کرد، بهره‌وریِ نویسنده از آثار و منابع متعدد و نقل‌قول‌های مفید از آثار متقدم، و نیز نقل پاره‌ای از ابیات و اشعار فارسی و عربی به مناسبت‌های مختلف است، که البته پردازش آن را در سنت و چارچوب مجالس اهل وعظ و منبر نشان می‌دهد و بعید نیست که این کتاب، که به ویژه در چارچوب تفسیر آیاتی از

قرآن تنظیم شده، در اصل برای القاء در مجالس و منابر آن مرحوم تنظیم شده باشد.

نکتهٔ دیگری که باید در رابطه با کتاب متذکر شد، مشی حدیث‌گرایانهٔ مرحوم امینی است که اثری واضح در محتوا و شکل کتاب فراهم کرده است. پایهٔ اصلیِ استدلالات و مطالب ایشان در مباحث اعتقادیِ مطرح شده در کتاب، بر اساس احادیث منابع مختلف شیعی است و در این زمینه البته تنها به کتاب‌های اربعه استناد نکرده و از منابعِ گاه مهجور هم در مقام استدلال بهره برده‌اند. البته ایشان در مقام استدلال، تنها به ذکر احادیث بسنده نکرده و گاه در مقام بحث و توضیحِ احادیث، و یا موضوعاتی که مورد تأیید قرار داده‌اند، به گفتار دانشمندان قدیم و جدیدِ امامیّه استناد کرده و حتی در موردی در یک بحث اعتقادی به نقل استفتائات فقهیِ برخی از فقیهان معاصر استناد کرده‌اند؛ که البته چنانکه معلوم است مباحث اعتقادی، مجال استفتاء نیست و حتماً آن مرحوم در مقام تأیید بدان استناد کرده‌اند.

نکتهٔ واپسینی که ضرورت می‌دانم دربارهٔ آن اندکی در این یادداشتِ شتابزده سخن برانم، آن است که مشی کلی مرحوم امینی در این کتاب، تبیین پاره‌ای از مباحث اعتقادی بر اساس «مکتب اهل بیت» است. گرچه گاه در بحث از مقامات اهل بیت از نقطه نظر تکوینی، تأثیرپذیریِ ایشان از اصطلاحات اهل عرفان و گاه فلسفه در مباحث این کتاب دیده می‌شود. اما در مجموع مشی کلی ایشان، مخالفت با آرای فلاسفه و حتی متکلمان قدیم امامیه است. من اساساً نمی‌دانم تا چه اندازه مرحوم امینی با گرایشات معارفیِ مرحوم میرزا مهدی اصفهانی آشنا بوده است، اما نوعی نزدیکی در مشیِ این دو، در این کتاب، به ویژه در مباحث اسماء و صفات و نیز عوالم ذرّ و بحث طینت، دیده می‌شود. اصولاً ابتنای بسیاری از اعتقادات دینی در مباحث توحید و نبوت و معاد بر پایه موضوعات متعلق به عوالم ذرّ و طینت، شیوه‌ای است که خاصه با مشی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی نزدیک است. و البته می‌دانیم که به ویژه نزد گرایشات اهل اخبار و حدیث، این مباحث از دیرباز محل عنایت بوده و استناد به احادیثی از منابعی گاه محل تردید، نزد آنان در این زمینه بسیار شایع بوده است. شیوهٔ متکلمانِ مکتب شیخ مفید و شریف مرتضی در مباحث اعتقادی کاملاً متفاوت بوده و البته مرحوم امینی در این کتاب لازم دیده به آن شیوه پاسخ دهد و در جهت اثبات باورهای خود در رابطه با عوالم ذرّ و

طینت و چگونگیِ هماهنگی آن با اختیار آدمیان، مطالبی را در رد کلام متکلمان قدیم مطرح کند. این همه، کتاب **المقاصد العلیة** را به متنی اعتقادی با شیوهٔ اهل حدیث تبدیل کرده، که نوع و کیفیت بحثها و نحوهٔ ورود و خروج در مباحث تفسیری را متفاوت با سنت‌های اهل کلام و فلسفه قرار می‌دهد. البته در دوران پس از علامهٔ مجلسی، این نوع سبک پردازش مباحث اعتقادی بی سابقه نیست و به تأثیر از علامه مجلسی و سید نعمة الله جزائری و سید عبدالله شُبّر و تا این اواخر، نوشته‌های حاجی نوری و مرحوم سید اسماعیل طبرسی نوری، نویسندهٔ **کفایة الموحّدین**، این نوع ادبیات مذهبی امتداد و حضور داشته است. با این وصف، هیچ دور نیست که مرحوم امینی در مباحث اعتقادی به طور خاص تحت تأثیر مکتب میرزا مهدی اصفهانی بوده باشد؛ به ویژه اینکه نه تنها تلاش دارد که همه جا مبانی اعتقادی را به عنوان مکتب اهل بیت معرفی کند، بل نظام کلیِ توحیدی که در این کتاب در خلال مباحث معرفی می‌شود، نوعی نگاه توحیدیِ متکی بر مباحث ولایت و نقش تکوینی امامان است که می‌کوشد به طور ویژه در مباحث اسماء و صفات و معرفة الله و توضیح مقام نبوّت و افضلیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم و امامان، ارتباطی میان عالم تشریع با عوالم ذرّ و «معرفت» پیشینی و خلقت نوری و اشباحی برقرار کند. این نوع نگاه به مباحث توحیدی که البته در مکتب شیخی نیز حضور دارد و سهم آن را به ویژه در آثاری مانند **شرح الزیارة الجامعة** شیخ احمد احسایی می‌توان معاینه دید (می دانیم که تبریز، موطن اصلی نویسندهٔ کتاب **المقاصد العلیة** همواره از مراکز فعالیت شیخیان بوده است)، در اندیشهٔ میرزا مهدی اصفهانی مجال ظهور بیشتری یافت و بحثهایی مانند خلقت نوری و خلقت ارواح پیش از ابدان و ذرّ و اشباح و طینت، مبنایی شد برای تبیین مباحث توحیدی و اسماء و صفات الهی و حتی مباحث مربوط به تبیین فعل آدمی و طبیعیات. طبیعی است که در این بحث‌ها عموماً تأثیر عقاید ابن عربی در مسئلهٔ اسماء و صفات و ظهوراتِ آن در تجلیّات مختلف دیده می‌شود، کما اینکه در کتاب **المقاصد العلیة** هم، نویسنده از اصطلاحات ابن عربی در بحث‌های مربوط به اسماء و صفات کاملاً بهره برده است. البته بعید است که مرحوم امینی مستقیماً تحت تأثیر مطالب ابن عربی باشد؛ بل عمدتاً در این زمینه، کما اینکه از مطاوی این کتاب و نیز فصل مربوط به رجب برسی در کتاب **الغدیر**

برمی‌آید، آن مرحوم دلبستهٔ افکار ولاییِ اوست و از طریق رجب برسی است که با اصطلاحات ابن‌عربی و مباحث مربوط به ولایت تکوینی و ارتباط آن با مباحث توحیدی آشنایی یافته، و در این کتاب از آن نوع مباحث بهره می‌گیرد و به هر حال گاه سخنش یادآور گفتار و اندیشهٔ رجب برسی است. مرحوم امینی البته اصطلاحات فلسفی هم در این کتاب به کار می‌برد و حتی قصیدهٔ عینیهٔ ابن‌سینا را نقل می‌کند و می‌کوشد میان آنچه از روایات در رابطه با عوالم ارواح و اشباح و اظلّه نقل می‌کند با مباحث فلسفی تطبیقی دهد. اما نه تنها شیوهٔ بحث او در این زمینه کاملاً متفاوت با فلاسفهٔ اسلامی است و اصلاً آن نوع تطبیقات، نسبتی با مباحث اهل فلسفه ندارد، بل اصولاً به نظر می‌رسد که مرحوم امینی عمیقاً اعتقادی به اهل فلسفه نداشته و در صدد بوده که در برابر مکتب آنان از «مکتب اهل بیت» سخن راند. در میان «معارفیان مشهد» هم این شیوه که در مقام تبیینِ مبانی خود از اصطلاحات اهل فلسفه و عرفان بهره می‌گیرند کاملاً گواهی شده است. از دیگر سو، به نظر می‌رسد که مرحوم امینی، دست کم در پاره‌ای از مباحث اعتقادی در زمینهٔ «مقامات تکوینی» اهل بیت علیهم السلام، نه تنها تحت تأثیر رجب برسی است، بل تحت تأثیر پاره‌ای از آثار ملا محسن فیض کاشانی مانند **کلمات مکنونه** و مشی عرفانی و در عین حال اخباری /اعتقادیِ فیض است.

امید می‌برم که پژوهشگران در بررسی‌های خود سرچشمه‌های این کتاب را در تحقیقات آینده روشن‌تر کنند؛ ولله الحمد أوّلاً وآخراً.

مروری بر «المقاصد العلیّة»

عبدالحسین طالعی

اشاره

یک.

از علامه امینی بجز کتاب جاودانِ **الغدیر**، چند عنوان کتاب دیگر چاپ و منتشر شده است:

۱. **سیرتنا و سنتنا سیرة نبینا و سنته**

۲. **أدب الزائر**

۳. **تفسیر فاتحة الکتاب**

٤. **ثمرات الأسفار**

٥. **شهداء الفضیلة**

٦. تصحیح و تحقیق **کامل الزیارات**

ولی شهرت علمی و کارنامۀ پربرگ و بار این علامۀ مجاهد، سخت تحت‌الشعاع یک یا حد اکثر دو اقدام بزرگ او قرار گرفته است. بیشترِ مردم و حتی اهل نظر او را فقط به کتاب **الغدیر** می شناسند؛ بگذریم از میزان معرفت نسبت به این دانشنامۀ دین و ادبیات و کتابشناسی و تاریخ و تراجم شرق که غالبا آشنایی با آن عمیق نیست. و بگذریم از کوتاهیِ مراکز علمی در توجه به این موسوعه، که اگر در اختیار هر ملتی می بود، دهها پایان نامه دانشگاهی و پژوهش‌های روشمند بر اساس آن پدید می آوردند؛ و ما هرگز چنین نکردیم.

دو.

باب دیگر در شناساییِ مقام والای علامه امینی کتابخانهٔ گرانسنگی است که در سال ۱۳۷٦ هجری قمری (نزدیک به شصت سال پیش) به شیوهٔ کتابخانهٔ عمومی، به مفهوم امروزینِ آن، در نجف اشرف بنا نهاد. و از سرِ تواضع و آستان سودن به پیشگاهِ بلندِ صاحب شریعت، آن را نه به نام خود، بلکه به نام مولایش امام امیرالمؤمنین علیه السلام نامید؛ تمام رنج سترگ خود را چون گنجی رایگان در اختیار ارداتمندان امام کائنات از هر دین و آیینی قرار داد؛ تا جلوه‌ای باشد از «باب مدینة العلم» که همواره به روی همگان گشوده است. این کتابخانه در طول سالهای دشوارِ حکومت بعثی، با وجود شیعه‌ستیزیِ بیمانندِ آن نظام ستمگر، بـه بـرکت ایـن نامگذاری و عنایتِ صاحب آن نام بلند، همواره گشوده ماند، بدون اینکه یک برگ از میراث مکتوبی که در دل آن به ودیعت نهاده‌اند، دستخوشِ جابجایی شود؛ و سپاس خدای را.

اما عظمت این بنای رفیع را کسی می‌شناسد که رنج بی‌حسابِ امینی و آن گنج شایگان را دیده باشد، که در طول سالهای حاکمیت بعثی‌ها، این امکان برای ایرانیان نبود. و امید است اینک در این سالها، با تجدید فعالیت کتابخانه، زمینهٔ شناخت آن برای همگان فراهم شود.

سه.

این دو زمینه که یاد شد، حد اکثر شناختِ اهل علم از دانشوری است که علی رغم آوازهٔ گسترده، جنبه های ناشناختهٔ علمی و عملیِ او همچنان فراوان است. بخشی از این جنبه های ناشناخته را باید در آثار مکتوبی جست که سوگمندانه در طول چهل و چند سال پس از رحلت علامه امینی، همچنان به صورت دستنویس باقی مانده و انتشار نیافته‌اند.

فهرست این آثار، در رسالهٔ مرحوم آیة‌الله شیخ رضا امینی، فرزند دانشمند علامه امینی و کتاب **حماسهٔ غدیر** نوشتهٔ استاد محمدرضا حکیمی آمده است. در میان این آثار، نوشتارهایی در زمینهٔ تفسیر و حدیث و رجال وجود دارد که تحقیق و انتشار کامل آنها، سیمایی روشن‌تر از این بزرگ مرد نشان می‌دهد.

چهار.

یکی از این کتاب‌های گرانقدر، کتابی است به نام **المقاصد العَلیّة في المطالب السَنیّة** در تفسیرِ چهار آیه، که برای نخستین بار به تازگی منتشر شده است. در این گفتارِ مختصر، می‌کوشیم تا در حد اختصار به معرفی آن بپردازیم. و توفیق از خداست.

معرفی کلی اثر، تاریخچه و درونمایهٔ آن

۱. کتاب **المقاصد العليّة في المطالب السنية** اثری است از علامه امینی که مقدمه و مؤخّره و تاریخ تألیف ندارد. در واقع مجموعه‌ای است از چهار گفتار که البته با تنظیم و تدوینِ مؤلف به این صورت درآمده است. به قرینهٔ جملاتِ دعایی، که برای برخی شخصیتها در اواخر فصل سوم بکار رفته، باید تاریخ تألیف را پس از سال ۱۳۵۳ قمری و پیش از سال ۱۳۵۵ بدانیم؛ چون یک نسخه از کتاب را به محضر آیة الله حاج شیخ عبدالکریم حائری ارسال کرده و فتوایی از میرزای نایینی به تاریخ ۱۳۵۳ نقل کرده است (ص ۳۲۲ و ۳۲٦). با توجه به آنچه از زندگیِ امینی می‌دانیم، احتمالاً همزمان با تألیف این کتاب یا کمی پس از آن، به کتاب **الغدیر** مشغول شده، و ویرایش و بازنگری بر روی آن انجام نداده است.

تنها نسخهٔ شناخته شدهٔ این کتاب، نسخه‌ای است که مرحوم سید هاشم حسینی تهرانی صاحب کتابهای **بوستان معرفت** به دلیل اُنس با علامه امینی از روی نسخهٔ اصل نوشته است. آنگاه جناب حجة الاسلام شیخ محمدرضا کریمی در سال ١٤٠٧ قمری، از روی نسخهٔ یادشده استنساخ کرده و به محقق فقید سید عبدالعزیز طباطبایی رضوان الله تعالی علیه، هدیه کرده که اکنون در کتابخانهٔ ایشان موجود است. مصحّح کتاب، حجة الاسلام سید محمد طباطبایی، فرزند دانشمندِ محقق طباطبایی، کتاب را از روی همین نسخه تحقیق کرده و بدین

صورت ارائه کرده است.

متن کتاب در حدود ٤٠٠ صفحه است که پس از یک مقدمه کوتاهِ ده صفحه‌ای آمده و پس از متن، ١٢٠ صفحه فهارس، پایان بخشِ کتاب است.

فهرست کلی کتاب چنین است:

مطلب اول: تفسیر آیهٔ ﴿**قالوا ربَّنا أمَتَّنَا اثنَتَینِ وَأحیَیتَنا اثنَتَین**﴾ (غافر: ١١)، ص ١١ تا ٥٤.

مطلب دوم: تفسیر آیهٔ ﴿**وَلله الأسماءُ الحُسنیٰ فَادعوهُ بِها**﴾ (أعراف: ١٨٠)، ص ٥٥ تا ١٢٩.

مطلب سوم: تفسیر آیهٔ ﴿**وَإذ أخذ رَبُّکَ مِن بَنی آدَمَ مِن ظُهورِهِم ذُرّیتهم...**﴾ (أعراف: ١٧٢)، ص ١٣١ تا ٣٣٦. این فصل که در اثبات عالم ذر نوشته شده، نزدیک به نیمی از کتاب را در بر دارد.

مطلب چهارم: تفسیر آیهٔ ﴿**وَکُنتُم أزواجاً ثلاثة**﴾ (واقعه: ٧)، ص ٣٣٧ تا ٣٩٧.

گرچه مطالب، مستقل از هم هستند، ولی مؤلف بزرگوار، پیوندی میان آنها برقرار کـرده و پیوسته، به هم ارجاع می‌دهد.

فهارس افزودهٔ مصحح، که به بازیابی مطالب کمک می کند بدین قرار است:

مصادر تحقیق (١٩٧ عنوان کتاب)، آیات قرآنی، احادیث، آثار (کلمات صحابه و تابعین)، اعلام، طوائف و قبائل و فرق، اماکن و بلدان، وقایع و ایام، اشعار عربی و فارسی، کتابهایی که در متن یا تعلیقات یاد شده است ونهایتاً فهرست تفصیلی مطالب.

چاپ زیبا و چشم نوازِ متن که با سلیقه انجام شده، رغبت خواننده را برای خواندن برمی انگیزد و دشواریِ مباحث را تا حدی جبران می‌کند.

٢. کتاب، شاملِ سه «اربعین حدیث» است که هر یک را می‌توان کتابی مستقل در درون این کتاب دانست:

الف. اربعین حدیث امیر المؤمنین علیه السلام در موضوع قلب و حیات معنویِ آن (ص ٣٣

تا ۳۷).

ب. اربعین حدیث از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام در همان موضوع (ص ۳۷ تـا ٤٥).

ج. اربعین حدیث در باب عالم ذر (ص ۲۳٤ تا ۲۸٦).

در مورد اربعین سوم، توضیحی لازم است:

علامه امینی بارها در این کتاب، برای تأیید و تأکید مطالب، احادیث متعدد می‌آورد. و هر بار اشاره می‌کند که به جهت اختصار، سند احادیث را حـذف مـی‌کند (مـثلاً: ص ۳۲، ۱۱۸، ۱٥٤، ۱۷۷ و ۱۸۱). اما در مورد عالم ذر، حدود ۱٥۰ حدیث از منابع معتبر شیعه و سنی با سند و منابع و ذکر موارد اختلاف در کلمات و راویان می آورد، که برخی از آنها را معصومان علیهم السلام ذیل آیات قرآن بیان کرده‌اند.

بدین ترتیب، نوزده آیه مرتبط با ذر در کتاب یاد می‌شود. آنگاه چهل حدیث را از آن میان برگزیده و با بررسی سندی نشان می‌دهد که راویانِ تمام آنها «ثقه» اند و در نتیجه این روایات «صحیح» هستند. (ص ۲۷۰ تا ۲۸٦). سپس نتیجهٔ این پژوهش را با تلخیصِ بیشتر به شکل یک فهرست ارائه کرده که نام پنجاه راویِ این احادیث را آورده است، همراه با بیانِ وضع آنها در میزانِ رجالیّون (ص ۲۸۷ و ۲۸۸).

امینی پس از نقل روایات عالم ذر، می‌نویسد:

«اینها پاره‌ای از روایات مربوط با عالم ذر است که به خاطر عدم اطالهٔ کلام، به این مقدار اکتفا کردیم. وگرنه اخبار رسیده از فریقین در این مورد، بیش از این است. اکثر اخباری که نقل شد، سندهای پاکیزه و بسیار متقن و معتبر دارد، که بر اهل فن پوشیده نیست و بیشتر آنها در بالاترین درجات صحت هستند. اینک برای قطع بحث در این مورد، بـه سـندِ چـهل حـدیث می‌پردازیم» (ص ۲۷۰).

امینی در پایانِ این بررسی می‌نویسد:

«به گمان من، این مقدار حدیث، سبب تدبّر و کفایت است، برای کسی که پیرو حق باشد. و حق سزاوارتر است برای پیروی. ما را نرسد که در برابر خدا و پیشوایان دین، جرأت ورزیم و

اندیشه‌های نارسای خود را، در برابر این نصوص معتبر، ملاک بدانیم» (ص ٢٨٦).

البته ایشان بارها تذکر داده که نباید باب انکار یا تأویل را در برابر احادیثِ معتبر گشود (از جمله: ص ١٤٢، ١٩٥، ٢٠٩ تا ٢١١، ٢٨٦ و ٢٨٧). این تذکر، پرده‌ای از اخلاقِ علمی است که او خود بدان عامل بوده و باید این تذکر علمی و عملی، سرمشق دیگر پژوهشگران باشد.

اربعینِ سوم، بیش از بخش‌های دیگر مورد توجه علامه محقق شیخ آقابزرگ تهرانی قرار گرفته؛ چنانکه در گزارشی مختصر و مفید که پس از دیدن اصل کتاب در کتاب جاودانه‌اش **الذریعة** نوشته، بر همین بخش تأکید می‌کند. (**الذریعة**، ج ٤ ص ٣٢٣. متن این گزارش در مقدمه کتاب، ص ٨ آمده است).

٣. نقد در این کتاب، جایگاه ویژه دارد. محور عمدهٔ بحث در فصل اول، نقد کلام فخر رازی است (ص ١٥ به بعد). همچنین موارد زیر:

الف. نقد کلام سید مرتضی (ص ٢٨٩)

ب. نقد کلام شیخ مفید (ص ٢٩٥)

ج. نقد کلام علامه مجلسی (ص ٣٨٢)

این نمونه‌ای است از این ویژگی کتاب، که روایت را همراه با درایت عرضه می‌کند، بدون اینکه به ورطهٔ تقلید یا شخصیت‌زدگی بیفتد.

٤. بهره گیریِ فراوان از اشعارِ عربی و فارسی در ضمن مباحث، از ویژگی‌های این کتاب است. برخی از این اشعار، متعلق به شاعران قدیم است که از منابع مکتوب نقل می‌شود (مانند عینیه ابن سینا، ص ٢٩١) و بعضی دیگر به شاعران نزدیک به زمان مؤلف تعلق دارد که امتیاز خاصی به کتاب می‌دهد. نمونهٔ آن، اشعار مولی عبدالصمد خامنه‌ای متوفای ١٣١١ است (ص ٧٦، ٢٣٣) و اشعار میرزا محمدعلی اردوبادی که نویسندهٔ کتاب در تبریز از او شنیده است (ص ٣٢٦). در این میان، گاه اشعارِ شاعری سنی نیز نقل می‌شود (عبدالباقی موصلی عمری، ص ٣٢٧).

این اشعار غالباً برای تنوع در فضای بحث نقل شده که مؤلف می‌گوید: «نستروح بذکر جملةٍ منها» (ص ۲۹۱ و ۳۲۳). اما در عین حال، نوعی استناد و دست کم استشهاد در آنها قابل ذکر است، چنانکه علامه امینی یکی از محورهای شاهکار خود **الغدیر** را اشعار غدیریه قرار داده و به شرح آنها و بیان مستندات آنها می‌پردازد. بحث مفصل ایشان در مورد جایگاه شعر در فرهنگ اسلامی که در آغاز جلد دوم **الغدیر** آورده در این زمینه جالب توجه است.

۵. منابع کتاب، بجز موارد خاص و معدود (مانند ص ۲۰۲ تا ۲۰٤)، همگی از منابع معتبر شیعه هستند. برخی از این کتابها در زمان تألیف این کتاب هنوز چاپ نشده بودند و امینی از نسخه‌های خطی آنها نقل می‌کند با تعبیر «هو موجودٌ عندنا»؛ مانند:

المزار ابن مشهدی (ص ٦٥ و ۲۰۰)، **تفسیر فرات کوفی** (ص ۷۲، ۱۰٤، ۱۹۷، ۲۰٤)، **خصائص الائمة** سید رضی (ص ۲۰٤)، **کامل الزیارة** ابن قولویه (ص ۲٦۸)، **الیقین** ابن طاووس (ص ۲۰۵ و ۲۰٦)، **أصل شریح حضرمی** (ص ۱۸۱ و ۲۲۹)، **بشارة المصطفی** عماد طبری (ص ۲۵۱)، **کشکول** سید حیدر آملی (ص ۲٦٦)، **کفایة الطالب** گنجی شافعی (ص ۷۵)، **الطُرف** ابن طاووس (ص ۱۷۳)، **العروس** قمی (ص ۱۸۵)، **دلائل الإمامة** طبریِ امامی (ص ۷۳).

بعضی از آنها هنوز هم مخطوط باقی مانده است، مانند **شهاب مبین** نوشته میرزا ابوالقاسم اردوبادی (ص ۳۱۸).

در میان آثار چاپ شده مورد استفاده نیز به کتابهایی برمی‌خوریم که چشمِ تیزبینِ امینی به ارزش آنها پی برده است، با آنکه در سال‌های اخیر کمتر مورد توجه محققان بوده‌اند. در این شمار، کتاب **کفایة الموحّدین** نوشتهٔ سید اسماعیل طبرسی متوفای ۱۳۲۱ قابل ذکر است (ص ۳۰٤ تا ۳۱۰).

٦. نگاه ویژهٔ امینی به احادیث و محدّثان، قابل توجه و ملاحظه است:

الف. ذیل حدیثی مربوط به شؤون امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از بررسیِ محتوایی

می‌نویسد: «البته ممکن است که به این خبر اشکال شود که مرسل است. ولی در این مـورد، ضرری نمی‌زند، و متن حدیث بدین سان زیانی نمی‌بیند و محتوای آن لطمه نمی‌خورد. اگر ما بودیم و منصب شخصیتِ مورد بحث، دربارهٔ آن بزرگ همین سان سخن می‌گفتیم که در همین حدیث آمده است». (ص ۹۸).

ب. علامه امینی به کتاب مشارق نوشته حافظ بُرسی اعتماد کرده و می‌کوشد تـا تـوجیه صحیح برای احادیث منقول بیابد. به عنوان نمونه بنگرید: ص ۷۷، ۸۹، ۹۰، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۹، ۳۲۱.

ج. فرات کوفی محدثِ سدهٔ چهارم را به عنوان «استاد المحدّثین فـي عـصره» مـی‌ستاید. بنگرید: ص ١٠٤، ١١٨، ٢٥٢.

د. به زیارت غدیریه منقول از امام هادی علیه السلام استناد کرده و سند آن را معتبر می داند (ص ۷۰).

هـ محدث نوری را با تعبیراتی مانند «محدث نقّاد» (ص ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ٢٨٦) یا «المحدث الخبیر النقّاد الواقف علیٰ أحوال الرجال» (ص ٢٧٦، ٢٨٠، ٢٨٤) مـی‌ستاید و بـه کلمات و استدلال‌های او در توثیق رجال استناد می‌کند. گاه کلام او را در این مورد، در حدّ کلام نجاشی می‌داند (ص ۲۷۳، ۲۷۵).

۷. علامه امینی به دلیل انس با متون دعاها و زیارات، در جاهای مختلف به آنها اسـتناد می‌کند. به عنوان نمونه: ص ٦٩، ٧٠، ١٠١، ١٠٤.

این ویژگی باید مورد توجه دیگر پژوهشگران قرار گیرد.

۸. تعلیقات مؤلف برای حل مشکلات احادیث با توجه به مـوضوع‌های مـطرح شـده در مباحث توحید و عدل راهگشا و خواندنی است. مثلاً:

الف. معنی رؤیة الله، ص ۱۳۹ تا ١٤٣.

ب. خلق سعادت و شقاوت، ص ٣٤٦.

ج. یازده معنی برای یمین و شمال، ص ٣٤٨ تا ٣٥٧.

د. معنای استطاعت و عدم آن در روایاتی که شبهۀ جبر دارد، ص ٣٦٨ تا ٣٧٣.

هـ توضیح دقیق روایاتی که ظاهر آن موهم تفویض بعضی از امور به ائمه علیهم السلام است، ص ٩١ تا ٩٦.

و. جواب به شبهات منکران عالم ذر (بر اساس ضعف سندی، تقیه، اخبار آحاد، ضعف عقلی)، ص ٢٧٠ تا ٢٩٤.

ز. جمع میان ظاهر و باطن آیۀ «یوفون بالنذر»، ص ٢٣٢.

٩. تبیین‌های مختلف از شؤون و مقامات پیامبر خدا و ائمۀ هدی علیهم السلام، که یادآور مباحث عمیق مرحوم امینی در تبیین مقامات حضرت صدیقۀ کبری سلام الله علیها است، در کتاب دیگر ایشان **فاطمة الزهراء**.

چند نمونه از این مباحثِ تبیینی را در کتاب **المقاصد العليّة** مرور می‌کنیم:

الف. فضیلت انبیا و ائمه علیهم السلام منحصر به اعمال و عبادات و کسبیاتِ آنها در این دنیا نیست، بلکه عمدتاً به مقامات آنان در عوالم پیشین بر می‌گردد، ص ١٥٦ و ١٥٧.

ب. نخستین بعثتِ پیامبر خاتم به نبوت، در عوالم پیشین بوده است، ص ١٧٠ و ١٧١.

ج. ائمه علیهم السلام مظاهر اسماء حسنای الهی اند، ص ٦٣ تا ١٠٧.

د. اولیّات پیامبر در عالم ذر، ص ١٦٤ تا ١٦٨.

هـ اولیات امیرالمؤمنین در عالم ذر، ص ١٦٨ تا ١٧٧.

و. هشت حدیث در عظمت مقام ولایت و شؤون صاحبانِ معصومِ این مقام علیهم السلام (ص ١١٨ تا ١٢٩). انتخاب این احادیث از میان انبوه احادیث، جامعیت و اهمیت آنها را نشان می‌دهد.

ز. بیان هیجده آیه در بارۀ عالم ذر بجز آیۀ معروف (أعراف: ١٧٢) با ده‌ها روایت ذیل آنها، ص ١٩٦ تا ٢٣٤.

این گونه مباحث دقیق که هر کدام را می‌توان یک کتاب کم‌برگ و پربار در موضوع خود

دانست در کنار توجه دقیق به اختلاف نسخ یک حدیث در ضبط متن و اسانید (مانند ص ۱۹۸ و ۱۹۹) آمیزه‌ای از روایت و درایت را در کنار هم، نشان می‌دهد.

۱۰. رجوع به کلمات علمای امامیه، به خصوص در باب بحثی مهم و بحث‌برانگیز مانند عالم ذر، از امتیازات کتاب است. در همین بحث، به سخنان عالمانِ زیر (مختصر یا مفصل) اشاره و بعضی از آنها نقد شده است:

شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ حر عاملی، فخرالدین طریحی، محمدصالح مازندرانی، سید اسماعیل طبرسی، سید نعمة‌الله جزائری، میرزا حبیب‌الله خویی، سید شرف‌الدین نجفی، حسن بن سلیمان حلی، محمدقاسم اردوبادی، قطب‌الدین اشکوری، میرزای نایینی، محمدحسین اصفهانی، محمدحسین کاشف‌الغطاء، میرزا علی شیرازی.

آنگاه بیان‌های منظوم برخی عالمان آمده، مانند:

سید صدرالدین عاملی، میرزا حبیب خراسانی، شیخ جابر کاظمی، محمدعلی اُردوبادی، صالح بن قاسم حوَیزی، ابن حمّاد، حُر عاملی، جواد شَبیبی، سید حسین بَحرالعلوم، سید حیدر حلّی، شیخ حسین نجف، مفتی سید عباس شوشتری، ابن‌عرندس حلی، ابوالمحاسن حائری، طالب شرع الإسلام و...، ص ۲۹٤ تا ۳۳٦.

تعلیقات مصحح در شناساندن این بزرگان و جایگاه علمیِ آنان، به استدلالِ مؤلّف کمک می‌رساند.

۱۱. خطاهای چاپیِ اندک شمار که به کتاب راه یافته، نسبت به چنین حجم کاری، بس اندک است. با این همه به دلیل اهمیتِ کتاب، برای تصحیح در چاپ‌های بعدی اشاره می شود:

ص ۵۰ س ۹: کاروانیم /کاروانی‌ایم

ص ٦۲ پ ۳ س آخر: مظجعه /مضجعه

ص ۸٤ پ ۱ س ۲: و قال: بالله عرف إلی قوله ووصیه /یک بیت شعر است که به صورت نثر منعکس شده است.

ص ١٤١ س ٧ پ: العبودة / العبودية

ص ٣٢٢ س ١١: دی /غلط است. احتمالا در متن، «ذح» (یعنی ذیحجه) بوده است.

١٢. نکات زیر نیز برای بهتر شدن کتاب در چاپ‌های بعدی بیان می‌شود:

ص ٨٥ و ١١٣: در مورد حدیث لولاك....، رجوع شود به: **مستدرک سفینة البحار**، ماده «خلق».

ص ٨٢، ٨٧، ٨٩ تا ٩١، ١٩٤ و ١٩٥: بیت‌هایی از تخمیس هائیهٔ اُزری سرودهٔ جابر کاظمی است که موجود است و می‌توان بدان ارجاع داد.

ص ١٢٨ و موارد دیگر: برای خلط نشدن میان **کنز الفوائد** کراجکی و **تلخیص تأویل الآیات** شرف الدین، بهتر است کتاب دوم به نام **کنز جامع الفوائد** یاد شود.

ص ١٧٣: **طرف** ابن طاووس چاپ شده و می‌توان به نسخهٔ چاپی آن ارجاع داد. همین گونه است کتاب **کفایة الموحّدین** (ص ٣٠٤ تا ٣١٠).

ص ٢٦٩: دربارهٔ کتاب **شهاب ثاقب** توضیحی ارائه نشده است.

ص ٣١٨ تا ٣٢٠: کلام شیخ محمدقاسم (یا: ابوالقاسم) اردوبادی در کتاب **شهاب مبین** او آمده که نسخه‌های خطی آن در کتابخانهٔ رضویه و آیة‌الله مرعشی موجود است و می‌توان به آنها ارجاع داد.

چنانکه در بند پیش گفتم، این چند نکتهٔ کوتاه، ارزش کار محقق کتاب را کم نمی‌کند.

عموم پژوهشگران را به بهره‌گیری از این خوانِ معنوی فرا می‌خوانم.

***

سعی مؤلف و محقق و ناشر مشکور؛ توفیقِ این عزیزان مستدام؛ و دعای خیرِ حضرت بقیة‌الله أرواحنا فداه، ضامنِ تداومِ این توفیق باد. آمین.

«چهل حدیث» برگرفته از المقاصد العلیة

علّامه امینی (ره)

ترجمه بشری طباطبایی یزدی

نگاشتن رسائل چهل حدیث یکی از سنت‌های عالمان و محدثان اسلامی بوده است، چرا که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایتهای متعدد است که در باب حفظ چهل حدیث آمده است «من حفظ علی أمتي أربعین حدیثاً...»، و علّامه مجلسی علیه الرحمة ـ که هم خود و هم پدرش نیز چهل حدیثی نگاشته‌اند ـ باب جداگانه‌ای برای حفظ اربعین حدیث در **بحار الأنوار** ترتیب داده است و در آن روایات بسیاری را که از کتب و مجموعه‌های حدیثی متعدد گردآورده است نگاشته، و در آخر فرموده که این مضمون در بین خاصه و عـامه مشـهور و مستفیض است، بلکه متواتر است. از میراث کهن شیعی **الأربعون حدیثاً من الأربعین عن الأربعین** شیخ منتجب‌الدین رازی بسیار مورد عنایت بوده است و از قرون متأخر نیز **اربعین** شیخ بهائی.

مراد از حفظ در این حدیث می‌تواند به یاد سپردن لفظ چهل حدیث یا عمل به چهل حدیث، یا تدبر در مراد این احادیث باشد. همچنین می‌تواند کتابت چهل حدیث بـاشد کـه از اظـهر مصادیق حفظ است. از این رو علمای سلف بر نگاشتن رسائل چهل حدیث همت گماشته‌اند، گاهی با شرح و بیان و گاه بی شرح، گاه با عنوان خاص ـ مثل **لسان الصادقین** و **الرسالة العلیّة** و **الماء المعین** و **سلّم درجات الجنّة** و **لباب الأحادیث** ـ و گاه با عنوان عام چهل حدیث، گاه با موضوع معین ـ مثل احادیث اخلاقی، احادیث معرفتی و اصول دین یا طب یا احادیث فضائل و

مناقب و حتی یک بحث فقهی و خلافی خاص مانند مسح رجلین ـ و گاه با موضوعات مختلف، گاه با ترتیب حروف هجاء و گاه بی ترتیب. برای آنکه نگاهی اجمالی بر رونق چهل حدیث نویسی بیندازیم کافی است بی آنکه به دنبال عناوین خاص باشیم، فقط نگاهی به «الأربعون حدیثاً» در **الذریعة** شیخ آقابزرگ تهرانی و **کشف الظنون** بیندازیم.

از این سنت که تا امروز نیز ادامه یافته است، نمونه‌ای هست که علّامه امینی رضوان الله علیه، در مطاوی کتاب **المقاصد العلیة** آورده است. ایشان برای فوائدی که در بحث‌های خود در این کتاب آورده است احادیثی را نقل کرده و در سه موضع، اقدام به جمع چهل حدیث کرده است. ایشان این هر سه را در ضمن مطلب اول کتاب آورده است.

با توفیق الهی، ترجمه فارسی کتاب **المقاصد العلیّة** علّامه امینی رحمة الله علیه را به محض آماده شدن متن آن، و پیش از انتشار متن عربیِ آن، آغاز کردم، و امیدوارم به زودی آماده نشر شود. ترجمه اولین چهل حدیثی را که در ضمن این کتاب آمده است به بهانه مجلس رونمایی این کتاب تقدیم می‌کنم. همهٔ این احادیث از امیرالمؤمنین علیه السلام است و موضوع آنها، متناسب با موضوع مطلب اول، حیات قلب است و احوال و آثاری که از ایمان و عمل خیر و گناه، بر قلب عارض می‌شود.

***

۱. عن رئیس الموحّدین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبي طالبٍ علیه السلام: «من سکن قلبه العلم بالله سکنه الغِنی عن خلق الله».[۱]

از رئیس الموحدین امیرالمؤمنین علی بن أبي طالب علیه السلام است:

۱. آنکه علم به خدا در قلبش جای گرفت، بی نیازی از خلق خدا، در او جای می‌گیرد.

---

۱. عیون الحکم والمواعظ: ۴۶۳، غرر الحکم: ۱۲۸۸.

٢. وعنه عليه السلام: «من عظمت الدنيا في عينه، وكبر موقعها في قلبه[1] آثرها على الله تعالى وانقطع إليها وصار عبداً لها».[2]

۲. هر که دنیا در چشمش بزرگ نُماید، و در قلبش جایگاه بزرگی یابد، آن را به جای خداوند بگزیند و به سوی آن منقطع خواهد شد (یعنی از غیر دنیا بُریده و فقط به دنیا خواهد پرداخت) و بندهٔ آن خواهد شد.

٣. وعنه عليه السلام: «غير منتفعٍ بالعظات قلبٌ تعلّق بالشّهوات».[3]

۳. قلبی که به شهوات تعلق گیرد، از پند و موعظه، منفعتی نیابد.

٤. وعنه عليه السلام: «فمن الإيمان ما يكون ثابتاً مستقرّاً في القلوب، ومنه ما يكون عواري بين القلوب والصدور».[4]

۴. برخی از ایمانها در دلها ثبات و قرار یافته، و برخی دیگر، میان دلها و سینه‌ها ناپایدار است.

---

۱. در شرح ابن ابی الحدید و ابن میثم «من قلبه» آمده است که گویا اصح است.

۲. نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۶۰، کنز العمال: ۷۱۹/۳ ش ۸۵۶۳.

۳. غرر الحکم: ۸۴۱: «متعلقٌ بالشهوات»، عیون الحکم والمواعظ: ۳۴۷.

۴.نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۸۹، عیون الحکم والمواعظ: ۳۶۰.

ملا صلاح مازندرانی در شرح اصول کافی: ۸ / ۱۰۵ در شرح این حدیث گوید: «ایمان را به دو نوع تقسیم کرده است، نوع اول آن است که ایمان به حد کمال برسد، و نوع دوم آنکه به حد کمال نرسیده باشد. از لفظ «عواری» استفاده نموده است، چون این ایمان همانند عاریتی ناپایدار است. و اینکه به کنایه فرموده است که بین سینه‌ها و دلها است، مراد آن است که این ایمان قرار نیافته و در جوهر نفس پایدار نگشته است».

ابن أبی الحدید نیز در شرح این کلمات آورده است: «ایمان، یا به برهان، ثابت و پایدار است، که همان ایمان حقیقی است، و گاهی ناپایدار است و برخاسته از دلیل جدلی است، همچون بسیاری از آنان که در براهین علوم عقلی تحقیق نکرده‌اند، این همان است که امام علیه السلام از آن به عاریتی در دل تعبیر کرده است، زیرا که هرچند جای این ایمان نیز در دل است که محل حقیقی ایمان است. اما چون ناپایدار است همچون عاریتی است که در خانه نمی‌پاید. و یا آنکه ایمان ناشی از تقلید و حسن ظنی بر عقیده پیشینیان است، که امام علیه السلام فرموده است عاریتی است بین سینه و دل، و محل آن را قلب قرار نداده است...» شرح نهج البلاغة: ۱۰۱/۱۳.

۵ . وعنه علیه السلام: «قد قادتكم أزمّة الحين واستغلقت على قلوبكم أقفال الرّين»[1].

۵ . مهارهای هلاکت، شما را می‌کشد، و قفل‌های شک و گمراهی بر دلهای شما نهاده شده است.

٦. وعنه علیه السلام: «قلوب العباد الطاهرة مواضع نظر الله سبحانه، فمن طهر قلبه نظر إليه»[2].

۶. دلهای پاکِ بندگان، جایگاه نظرِ خداوند سبحان است. پس هرکه دلش پاک گردد، بدو نظر کند.

٧. وعنه علیه السلام: «إيّاكم والبِطنَة[3]! فإنّها مقساةٌ للقلب»[4].

۷. از پرخوری دوری کنید که دلها را سخت گرداند.

٨ . وعنه علیه السلام: «أين الذين أخلصوا أعمالهم لله وطهّروا قلوبهم لمواضع نظر الله؟»[5].

۸ . کجایند آنان که اعمالشان را خالصانه برای خدا به جای می‌آورند و دلهاشان را برای عنایت و نظر الهی پاک می‌گردانند؟

٩. وعنه علیه السلام: «أفضل القلوب قلبٌ حشيَ بالفهم»[6].

۹. برترین دلها، آن است که از فهم پر شده باشد.

---

۱. نهج البلاغه: خطبه ۲۳۷: «والناس... قد قادتهم أزمة الحين واستغلقت على أفئدتهم». شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ۱۳/ ۱۱۵، عیون الحکم: ۳۶۸، غرر الحکم: ش ۶۶۸۹.

۲. عیون الحکم: ۳۷۲، غرر الحکم: ۹۰۶.

۳. البِطنة به کسر باء: آن است که شکم از طعام چنان پر شود که جای نفس تنگ آید.

۴. غرر الحکم: ۸۱۷۲، و امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگری فرموده است: «البطنة تمنع الفطنة» پرخوری تیزهوشی را از میان می‌برد، غررالحکم: ۸۱۵۱.

۵. عیون الحکم: ۱۲۹، تمام نهج البلاغة: ۸۸، ترجمهٔ غرر الحکم از مرحوم شیخ محمدعلی انصاری: ۱/ ۱۷۲.

۶. غرر الحکم: ۳۰۷۸.

۱۰. وعنه عليه السلام: «أصلُ صلاح القلب اشتغالُهُ بذكر الله تعالى»[1].

۱۰. ریشهٔ درستیِ دل، آنست که با یاد خدا سرگرم شود.

۱۱. وعنه عليه السلام: «أصلُ قوّة القلب التوكّلُ على الله»[2].

۱۱. ریشهٔ قوت قلب، توکل بر خداست.

۱۲. وعنه عليه السلام: «في الذكر حياةُ القلوب»[3].

۱۲. یاد خدا، زنده بودن دلهاست.

۱۳. وعنه عليه السلام: «من كثُرَ ضحكُه ماتَ قلبُه»[4].

۱۳. هر که خنده‌اش بسیار گردد، دلش می‌میرد.

۱٤. وعنه عليه السلام: «حرامٌ على كلّ قلبٍ متولّهٍ بالدنيا أن تسكنه التقوى»[5].

۱۴. دلی که شیفته دنیا باشد، تقوی در او جای نگیرد.

۱٥. وعنه عليه السلام: «حبُّ الدنيا يُفسِد العقل ويُصِمّ القلب عن سماع الحكمة»[6].

۱۵. دنیادوستی، عقل را فاسد گرداند و دل را بر شنیدن حکمت کر کند.

۱٦. وعنه عليه السلام: «حزنُ القلب يُمَحِّص الذنوب»[7].

۱. عیون الحکم: ۱۲۰، غرر الحکم: ۳۶۰۸.
۲. عیون الحکم: ۱۲۹، غرر الحکم: ۳۸۷۹.
۳. غرر الحکم: ۳۶۴۳.
۴. عیون الحکم: ۴۳۰، غرر الحکم: ۴۴۷۳.
۵. غرر الحکم: ۲۵۲۱.
۶. مستدرك الوسائل: ۴۱/۱۲، غرر الحکم: ۸۵۷، عیون الحکم: ۲۳۱.
۷. عیون الحکم: ۲۳۳. غرر الحکم: ۹۰۲.

۱۶. اندوه دل، گناهان را از هم می‌پاشد.

۱۷. وعنه علیه السلام: «علیك بذكر الله فإنّه نورُ القلوب»[1].

۱۷. بر تو باد یادِ خداوند، كه نور دلهاست.

۱۸. وعنه علیه السلام: «خیرُ الدعاء ما صدَرَ عن صدرٍ تقيٍّ وقلبٍ نقيٍّ»[2].

۱۸. بهترین دعا، آن است كه سینهٔ پرهیزگار و دلِ پاک برآید.

۱۹. وعنه علیه السلام: «احذروا أهل النفاق! فإنّهم الضّالّون المضِلّون والزالّون المزِلّون، قلوبهم ردیّةٌ وصفاتهم نقیّةٌ»[3].

۱۹. از منافقان بپرهیزید، كه گمراهانند و گمراه كننده، لغزشگرانند و لغزاننده، دلهاشان ناپاک است و [در ظاهر] صفاتشان پاكیزه.

۲۰. وعنه علیه السلام: «أحيِ قلبَكَ بالموعظة وأمِتْهُ بالزَهادة»[4].

۲۰. دلت را به موعظه زنده دار و [هوس های آن را] به زهد و دوری از دنیا، بمیران.

۲۱. وعنه علیه السلام: «إنّ الزاهدین في الدنیا لَتَبكي قلوبهم وإنْ ضحكوا»[5].

---

۱. عیون الحكم ۳۳۵، غرر الحكم: ۳۶۴۲.

۲. تنبیه الخواطر: ۱۵۴/۲، بحار الأنوار: ۳۴۱/۹۰. مرحوم كلینی این حدیث را آن‌گونه كه در بهج الصباغة: ۳۴/۷، آمده است از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت فرموده.

۳. عیون الحكم: ۱۰۵، غرر الحكم: ۱۰۴۹۴: «قلوبهم دویة وصحافهم نقیة»، این حدیث در ضمن یكی از خطب نهج البلاغه نیز آمده است. ابن أبي الحدید: ۱۶۳/۱۰، شرح نهج البلاغه ابن میثم: ۴۲۵/۳، حدائق الحقائق: ۱۳۷/۲.

۴. نهج البلاغة: ۳۹۲ في وصیّته لابنه الحسن علیه السلام (نامه‌ها، شماره ۳۱)، عیون الحكم: ۸۵.

۵. عیون الحكم: ۱۵۲.

۲۱. زاهدان در دنیا، اگرچه بخندند، دلهاشان گریان است.

۲۲. وعنه علیه السلام: «إنّ النّاظر بالقلب العامل بالنظر یکون مبتدأُ عملِهِ أن ینظر عمله علیه أم له»[۱].

۲۲. آن که به دیدهٔ دل بنگرد و با بینش به عمل بپردازد، در آغازِ هر کار می‌اندیشد که به نفع اوست یا به ضررش.

۲۳. وعنه علیه السلام: «إذا مُلئَ البطنُ من المباح عَمِيَ القلب عن الصّلاح»[۲].

۲۳. اگر شکم از مباح پر گردد، دل از دیدار خیر و صلاح کور شود.

۲٤. وعنه علیه السلام: «ثمرةُ الذکر استنارةُ القلوب»[۳].

۲۴. نتیجهٔ یاد خدا، روشنی دلهاست.

۲٥. وعنه علیه السلام: «دوامُ الذکر یُنیرُ القلب والفکر»[٤].

۲۵. استمرار یاد خدا، دل و فکر را نورانی کند.

۲٦. وعنه علیه السلام: «ذکرُ الله جلاءُ الصدُور وطمأنینةُ القُلوب»[٥].

۲۶. یاد خداوند مایهٔ جلا دادن سینه‌ها و آرامش دلهاست.

۲۷. وعنه علیه السلام: «ذَلّلْ قلبَكَ بالیقین! وقَرِّرْه بالفَناء! وبصِّرْهُ بفجائع الدنیا»[٦].

۲۷. دلت را به یقین خوار دار، و به فنا و نیستی خاطرنشان کن، و بر گرفتاریهای دنیا بینا کن.

۱. عیون الحکم: ۱۵۵، نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۴.
۲. غرر الحکم: ۸۱۵۴.
۳. غرر الحکم: ۳۶۳۷.
۴. غرر الحکم: ۳۶۵۶.
۵. عیون الحکم: ۲۵۶، غرر الحکم: ۳۶۳۹.
۶. عیون الحکم: ۲۵۶، غرر الحکم: ۹۰۳.

۲۸. وعنه علیه السلام: «زینةُ القلوب إخلاصُ الإیمان»[1].

۲۸. زیور دلها، اخلاص در ایمان است.

۲۹. وعنه علیه السلام: «صومُ القلبِ خیرٌ من صیامِ اللِسان»[2].

۲۹. روزهٔ دل، بهتر از روزهٔ زبان است.

۳۰. وعنه علیه السلام: «طوبی للمنکسرة قلوبهم من أجل الله»[3].

۳۰. خوشا آنان که از برای خدا دلشکسته‌اند.

۳۱. وعنه علیه السلام: «طوبی لمن أشعر التقوی قلبه»[4].

۳۱. خوشا آن که دلش را به لباس تقوی بپوشاند.

۳۲. وعنه علیه السلام: «طَهِّروا قلوبَکم من دَرَن السیّئات تضاعَف لکم الحَسنات»[5].

۳۲. دلهاتان را از چرک گناه پاک کنید تا حسنات شما دوچندان شود.

۳۳. وعنه علیه السلام: «من غلبت علیه الغفلة ماتَ قلبُه»[6].

۳۳. آنکه غفلت بر او غلبه یابد، دلش می‌میرد.

---

۱. عیون الحکم: ۲۷۶، غرر الحکم: ۱۳۴۲. ۲. عیون الحکم: ۳۰۵، غررالحکم: ۳۳۶۳.

۳. عیون الحکم: ۳۱۳، غررالحکم: ۳۷۱۵.

۴. عیون الحکم: ۳۱۴، غرر الحکم: ۵۸۶۴. در حدیثی امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «طوبیٰ لمن جعل بصره في قلبه ولم یجعل قلبه في عینه» خوشا آنکه دیده در دل دارد، نه دل در دیده. تحف العقول: ۳۰۵. (و در برخی نسخ: وبصره في نظر عینه).

«طوبی» نام درختی است در بهشت. اصل آن «الطیب» بوده، حرف یاء آن به خاطر ضمهٔ پیش از آن، قلب به واو شده. شرح أصول الکافي ملا صالح مازندرانی: ۳۱۱/۱۰، لسان العرب: ۵۶۴/۱.

۵. عیون الحکم: ۳۱۸، غرر الحکم: ۹۰۵. ۶. عیون الحکم: ۴۴۸، غرر الحکم: ۵۷۶۵.

٣٤. وعنه عليه السلام: «من أشعر قلبه التقوى فازَ عملُه»[1].

۳۴. آنکه بر دلش لباس تقوی بپوشاند، در کار خود پیروزی یابد.

۳۵. وعنه عليه السلام: «من نسيَ اللهَ سبحانَه أنساهُ اللهُ نفسَه وأعمى قلبَه! من ذكر الله سبحانه أحيا قلبَه ونوّر عقلَه ولبّه»[2].

۳۵. آنکه خداوند سبحان را فراموش کند، خداوند خودش را از یاد او ببرد، و دلش را کور گرداند. آنکه خداوند را یاد کند، خدا دلش را زنده می‌گرداند و عقل و خردش را نورانی می‌کند.

٣٦. وعنه عليه السلام: «ما أعظم سعادة من بوشِرَ قلبه ببرد اليقين»[3].

۳۶. چه سعادت بزرگی دارد آنکه دلش با خوشی و خنکی یقین قرین گشته.

۳۷. وعنه عليه السلام: «لا خيرَ في قلبٍ لا يخشع وعينٍ لا تدمع وعملٍ لا ينفع»[4].

۳۷. خیری نیست در دلی که فروتنی نکند، و چشمی که اشکریزان نگردد و عملی که سودی نرساند.

۳۸. وعنه عليه السلام: «العلم حياةُ القلوب ونورُ الأبصار من العمى»[5].

۳۸. دانش، حیات دلها و مایه روشنی دیدگان از کوری است.

۳۹. وعنه عليه السلام: «لا وجعَ أوْجَع للقلوب من الذنوب»[6].

۳۹. دردی برای دلها، دردناکتر از گناهان نیست.

---

۱. عیون الحکم: ۴۵۹، غرر الحکم: ۵۹۳۲. ۲. غرر الحکم: ۳۶۶۶ و ۳۶۴۵.

۳. غررالحکم: ۷۱۵، عیون الحکم: ۳۱۵.

۴. عیون الحکم: ۵۳۴، غرر الحکم: ۳۷۲۱: «و علم لا ینفع».

۵. تحف العقول: ۲۸، بحار الأنوار: ۱۶۶/۱ از أمالي شیخ صدوق.

۶. غرر الحکم: رقم ۳۲۱، بحار الأنوار: ۳۴۲/۷۳.

٤٠. وعنه علیه السلام: «المواعظ حیاةُ القلوب»[1].

۴۰. پندها حیات دلهایند.

۱. عیون الحکم: ص ۶۲ و ۱۷، غرر الحکم: ۴۵۲۳.

الحجّة الأمينيّ طاب ثراه

بقلم: العلّامة المحقق السيّد محمّد صادق بحر العلوم

إعداد: محسن الصادقي

التمهيد:

العلّامة الجليل السيّد محمّد صادق الطباطبائيّ آل بحر العلوم (م. ١٣٩٩ ه)، من أحفاد سيّد الطائفة السيّد محمّد مهدي بحر العلوم (م. ١٢١٢ ه)، ولد سنة ١٣١٥، ثمّ درس المقدّمات في مدرسة والده السيّد حسن بحر العلوم، ثمّ أخذ السطوح من أعلام حوزة النجف الأشرف، ثم حضر دروس الخارج العليا لأبحاث الأعلام: الميرزا النائيني والسيّد أبو الحسن الإصفهاني. وأخذ التفسير من العلّامة الشيخ محمّد جواد البلاغي، وعلوم الدراية والرجال من العلّامة الميرزا أبو تراب الخوانساري.

وكان العلّامة المترجم، مولعاً بجمع المخطوطات وحفظها، وتحقيق التراث ونشره، منذ شبابه، فقد حقّق عشرات الكتب من أمّهات المصادر، طبع بعضها ومنها ما لم يطبع حتّى الآن.

يروي بالإجازة عن فحول العلماء، وقد خلّف تراثاً مهمّاً ومؤلّفاتٍ قيّمة، منها موسوعتُه العظيمة في اثنتي عشرة مجلداً، لكلّ مجلدٍ عنوانٌ خاصٌّ به، وتشتمل على الإجازات والتراجم، والأشعار، والرسائل العلميّة في شتّى العلوم، وشرح الأحاديث. وهذه الموسوعة لا تزال مخطوطة رغم نفاستها.

المجلد العاشر من هذه الموسوعة، المسمّاة بالروضة المبهجة المحفوظة في مكتبة العلّامة

بحر العلوم برقم: ۳۲۳،[1] قد ضمّت ـ من ص ۱۵۸ إلىٰ ۲۳۲ ـ رسالةً مفصّلة في ترجمة العلّامة الكبير الشيخ عبدالحسين الأمينيّ، وقد كتبها سنة ۱۳۹۲ هـ أي: بعد سنتين من وفـاة العـلّامة الأميني. نقدّمها مصحّحة بين يدي القراء الكرام، ونتقدّم بالشكر الجزيل إلى الأخ الفاضل أبي نور، لتنضيده هذه الرسالة، والأستاذ عبدالحسين الطالعي، لمساعدته فـي مـقابلتها. والحـمد لله ربّ العالمين.

محسن الصادقي
مكتبة الإمام
عليّ بن موسى الرضا عليه السلام المختصّة
۹ جمادى الآخرة سنة ۱۴۳۴

---

۱. فهرس مكتبة العلّامة السيّد محمّد صادق بحر العلوم، أحمد علي مجيد الحلّي، مؤسّسة تراث الشيعة، قم، ۱۴۳۱، ص ۲۹۰ – ۲۹۵. وراجع ترجمته في الكتاب المذكور، ص ۱۷ – ۳۷.

(الحجة الأميني طاب ثراه)

(بقلم صاحب هذه المجموعة)

(بسم الله الرحمن الرحيم)

لقد ظفر الإسلام – من أقدم عصوره الغابرة حتى اليوم – بأعلام نذروا
أنفسهم على خدمته خدمة صادقة، وضحّوا براحتهم الغالية وحياتهم الثمينة في سبيل
نشره قولاً وكتابة، ودفعوا وثب الإسلام بجهودهم الجبّارة وثبة كبرى ليس لها
مثيل في سائر الأديان، فترى ركب الإسلام يسير سيراً حثيثاً نحو الهدف المنشود
وقد ثبتت قواعده على أصل أصيل، ونبت زرعه في أرض صالحة، وآتى أكله كل
حين، وتراهم لا يبالون بالجهود في الحفاظ عليه، ولا يحسّون بثقل العبء وفداحة
الجهد، رغم ما نابنا وشنّتهم رماح المعتدين، ونبال الحاقدين وسيوف الشانئين من كل
صوب وصوب، فهم – مع ذلك كله – يجمعون من التراث الإسلامي الكثير الطيب
وينشرون الآثار الصالحة المثبتة بنتاج أفكارهم الرائعة، وثمار علومهم الناضجة
في العالم الإسلامي وغيره مما هو غرّة في جبين الدهر، وليس القصد من وراء
ذلك إلا وجه الله والدار الآخرة، أداءً لرسالة النبيّ الأعظم – صلى الله عليه
وآله وسلم – ، وخدمة لآثار الأئمة الطاهرين – عليهم السلام – ولا همّ لهم سوى
خدمة الإسلام وتركيز قواعده، وانتشال الجاهلين من هوّة الضلالة إلى ساحل
السلامة، والإصحار بالحق الواضح، وبيان الطريق اللاحب ((أولئك عليهم
صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون)).

ومن أولئك الأبطال الذين كرّسوا حياتهم الثمينة في خدمة
الإسلام خدمة صادقة صديقنا (الحجة الأميني) الشيخ عبد الحسين – قدّس الله سرّه –
فقد أنجبته بيئة العلماء وسموّه في الفضيلة [illegible]

الصفحة الاولىٰ من الرسالة

وقال الخطيب البارع السيد علي الهاشمي النجفي مؤرخاً عام وفاته أيضاً :

ناعي الأمينيّ أدمت القلوب أسىً * بنعيك العلم والقرطاس والقلما
فرددت نعيه الأقطار قاطبةً * وأبّنته جميعاً حوزة العلما
وكل عينٍ جرت دمعاً عليه كما * قد عاد أرّخته (سيل الغدير) دما

وقال الفاضل الأديب السيد محمد الحلي النجفي مؤرخاً عام وفاته أيضاً :

لقد صدم النجف المرتضى * مصابٌ طغى بالأسى والشجونِ
وحفّت به عذبات (الغدير) * وأذوت له زهرات الفنونِ
ومكتبةٌ لففت بالسواد * تؤبّنه بدموع العيونِ
وللدين حزنٌ يذيب الفؤاد * وللعلم شجوٌ عظيم الأنينِ
وتبكي الفضيلة تاريخه * (وتنعى الشريعة فيها (الأميني)

وقال العلامة الأديب الشيخ فرج القطيفي مؤرخاً عام وفاته أيضاً :

مات الأميني الإمام الشهير * كاتب موسوعة يوم (الغدير)
لم ينعه الناعي ولكنما * من أرّخوه (جاء ينعى الغدير)

سنة ١٣٩٠

(آل موحي)

كتبت هذا الموضوع ونشر في مقدمة كتاب نشوة السلافة المطبوع في النجف الأشرف.

(آل موحي) : من أسر العلم والأدب النجفية في القرن الثاني عشر، وهم ينتسبون إلى كعب ولكن لا نعلم إلى أي كعب ينتمون، فإن (كعب) علم لعدة رجال، (منهم) كعب بن لؤي بن غالب، أحد أجداد النبي – صلى الله عليه وآله وسلم – وهو أبو قبيلة من قريش (ومنهم) كعب بن عمرو، بنوه بطن من خزاعة (ومنهم) كعب بن عوف، بنوه بطن من عذرة ابن سعد اللات (ومنهم) كعب بن قيس، بنوه بطن من النخع، كما في (سبائك الذهب)

الصفحة الأخيرة من الرسالة

الحجّة الأميني طاب ثراه

[تقديم]

لقد ظَفَر الإسلام ـ من أقدم عصوره الغابرة حتّى اليوم ـ بأعلامٍ وقفوا أنفسهم علىٰ خدمته خدمةً صالحة، وضحّوا براحتهم الغالية وحياتهم الثّمينة في سبيل نشره قولاً وكتابةً، وقد وثب الإسلام بجهودهم الجبّارة وثبةً كُبرىٰ ليس لها مثيلٌ في سائر الأديان، فترى ركب الإسلام يسير سيراً حثيثاً نحو الهدف المنشود، وقد ثبتت قواعده على أصلٍ أصيل، ونبت زرعه في أرضٍ صالحةٍ، وآتى أُكُلَهُ كلّ حين، وتراهم لا يبالون بالجهود في الحفاظ عليه، ولا يحسّون بثقل العبء وفداحة الجُهد، رغم ما تناوشتهم رماح المعتدين، ونبال الحاقدين وسيوق المناوئين من كلّ حَدبٍ وصوبٍ، فهم ـ مع ذلك كلّه ـ يجمعون من التراث الإسلامي الكثير الطيّب وينشرون الآثار الصالحة المليئة بنتاج أفكارهم الرائقة، وثمار علومهم النّاضجة في العالم الإسلامي وغيره ممّا هو غرّةٌ في جبين الدّهر، وليس القصد من وراء ذلك إلّا ابتغاء وجه اللّٰه والدّار الآخرة، أداءً لرسالة النبيّ الأعظم صلّى اللّٰه عليه وآله وسلّم، وخدمةً لآثار الأئمّة الطاهرين عليهم السلام، ولا هَمَّ لهم سوىٰ خدمة الإسلام، وتركيز قواعده، وانتشال الجاهلين من هوّة الضّلالة إلى ساحل السّلامة، والإصحار بالحقّ الواضح، وبيان الطّريق اللّاحب ﴿أُوْلَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُوْلَـئِكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ﴾[1].

ومن أُولئك الأبطال الّذين كرّسوا حياتهم الثّمينة في خدمة الإسلام خدمةً صالحةً صديقنا الحجّة الأميني، الشّيخ عبد الحسين ـ قدّس اللّٰه سرّه ـ فقد أنتج بهمّته القعساء وسمّوه في الفضيلة موسوعته القيّمة؛ عديمة النّظير **الغدير في الكتاب والسُنّة**، تلك الموسوعة التي هي لباب فكره الصّائب، ودائرة معارف فيها ما لذّ وطاب، مع حججٍ قويّة وبراهين ساطعة لا تقبَل الجَدل، فهي

---

١. البقرة (٢): ١٥٧.

موسوعةٌ نادرة في العلم والأدب والتاريخ والتّراجم، وروضةٌ بهيجةٌ أنيقة ساحرة بالطّرق الأدبيّة الزّاهرة، وهي فوق ذلك دائرة معارف جليلة مهمّة، حاملة بكثير من الآراء الدينيّة السّديدة التي تطمئنّ إليها النفوس الزّائفة الحائرة الغارقة في حنادس الجهالة.

فالكتاب إذاً جاء نبراساً مُنيراً، ودليلاً هادياً لمن أراد الحقّ وطلب الرَّشاد، وآية ذلك ما يجده القارئ الكريم في تضاعيفه، ولا أراني بحاجةٍ إلى إطرائه، غير أنّي لستُ مغالياً إن قلت: إنّه ـ طاب ثراه ـ سبق غيره إلى هذا الموضوع وهذا الفنّ العجيب الفريد في بابه، فكان فيه المحلّق والسبّاق، والفائز بالقِدح المعلّى، فقد سدَّ فراغاً بتأليف هذه الموسوعة بما يتعذّر علىٰ مثله من المؤلّفين الأعلام، فالكتاب بحقٍّ لونٌ جديدٌ من التأليف، ونوعٌ مُبتكَرٌ، إن دلَّ على شيء فإنّما يدلّ علىٰ طول باع مؤلّفه وسِعة اطّلاعه بما أودعه فيه من الآراء الناضجة وأفكاره الصّائبة ونظراته الصحيحة، فقد ضمّت هذه الموسوعة ما تشتهيه الأنفس وتلذّ به الأعين، واستهوت أُولئك الذين حادوا عن الحقّ وأخطأوا الطريق الواضح، فتاهوا في فيافي الجهالة والضّلالة ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾[1]، ولله درّ القائل:

العيبُ في العين لا في الشّمس مشرقةً — إن أنكرت مُقلة الخفّاش لئلاها

وبعدُ: فإنّ شيخنا الأمينيقدس‌سره شخصيّةٌ فذّة، وذو شهرةٍ واسعة مرموقة، وفي الطّليعة بين أساطين الفنّ ورجال العلم الطّائري الصِّيت، وفضله أشهر من أن ينوّه به أو ينبّه عليه، فحقّ إذاً أن يقول فيه القائل:

وإذا العناية سخّرتك لأمرها — آثرت فضلاً واجتنبتَ فضولا
ورَنَت عيون الخَلق نحوك طُلّعاً — والدّهر أرهف سمعه لتقولا
تهدي العصور إليك من نسج الثّنا — حللاً تجرّر للخلود ذيولا

ويقول بعض الأُدباء من قصيدةٍ أرسلها إليه تبلغ ٦٧ بيتاً، نشرت في أوّل الجزء الثامن من كتاب **الغدير**:

إيهٍ أمين الشّرق ما حارت بك الـ — ـمنزعات مغرضةً إلى حيث الرّدى
كم راح يزرع في طريقك شوكه — مَن رحتَ تُلبِسه العُلى والسُّؤددا

---

١. الحجّ (٢٢): ۴۶.

والمارد الممسوخ كم لذعتك من كـفّيه أظـفارٌ كأن خُـلقت مُـدى
قـد وَدَّ لو سَـدَّ الفضا وأراك من ظـلماته قِـطعاً وليـلاً أسـودا
ويـداك يـحتضنان كـلّ فـضيلةٍ لحـياته مُـذ حـادَ عـنك ونـدّدا
وغـرست جـنّتك التـي قـد أنـبتت في الأرض سبع سنابلٍ كي يـحصدا
وقتلتَ نفساً لو جرى نَفَس الضّـحى من فـوقها لمشـى الهـوينا واهـتدى
لا غـروَ إنّ الشَّـمع يـقتل نـفسه طـمعاً لأن يـحيا سـواه ويـخلدا

تعرّفت بالحجّة الأميني طاب ثراه ـ منذ أربعين سنةً أو أكثر، وكأنّها أحلامٌ مرّت علينا ونحن غافلون، لم يبق منها إلّا التاريخ والذكريات تسجّلها الأنامل وتـقيّد فـي السِّـجل وتـحرّر فـي القرطاس، فيبقى أثرها عَبر القرون والأجيال لتكون عِبرَةً للمُعتبِر، وعِظَةً للمتبصّر، وتنبيهاً للغافل.

تعرّفت به يوم كان يحرّر بقلمه السيّال الجزء الأوّل من كتاب **الغدير**، فدخلتُ داره يوماً أنا وزميلي العلّامة الكبير الحجّة الشَّيخ محمّد علي الأوردبادي الغروي طاب ثراه، فوجدناه مكبّاً على التأليف، يراجع الكتب المبعثرة بين يديه ويوشّح كتابه بما يلتقطه منها، لا يكلّ ولا يـملّ، وكان يقرأ علينا ما يمليه، فربما نخالفه في تنسيق بعض الجُمَل، وربما نوافـقه، فـيرمقنا بـعينيه الجذّابتين وملؤهما الحنان، وربما انصاع إلى رأينا فـيغيّر الجـملة إلى غـيرها، فكأنّـه لا يـريد الاستبداد بالرّأي شأن كلّ طالبٍ للحقيقة، وشأن كلّ مُنصفٍ معترفٍ بالواقع (وقليلٌ هُم).

وهكذا كان شيخنا الأميني طاب ثراه، استمرّ في تنسيق الجزء الأوّل من الكتاب طوال اللّيل والنّهار، ونحن نزوره الفينة بعد الفينة واليوم بعد اليوم فنراه مُكبّاً علىٰ عمله، فيقرأ علينا ما نمّقه يراعه السيّال وبيانه الجذّاب حتّى برع في الكتابة كأنّه كاتبٌ عربيٌّ صميم، ثمّ استمرّ في تأليف الكتاب طوال سنين عديدة وأنتج هذه الموسوعة البديعة التي طبع منها في حياته أحد عشر جزءً وباقي الأجزاء لا تزال مخطوطة، وذلك فضل اللّه يؤتيه مَن يشاء من عباده.

شاءت المقادير والظّروف الخاصّة أن أُبارح النّجف الأشرف فأُفارق هـذا الصّـديق الحـميم طوال ثلاث عشرة سنة قضيتها في لواء العمارة ولواء البصرة لأسبابٍ مشـروعة ثـمّ أعـود إلى الوطن فأجمع مع الصّديق، ومُذ رآني عانقني وعانقته شأن الحبيبين المتفارقين إذا التقيا فـينظر إليَّ بعينيه الجذّابتين وقد مُلئ قلبه بهجةً وسروراً، وخاطبني بلسان المحبّة وأبدى أسفه لمغادرتي

النّجف الأشرف ومفارقتي لها طوال هذه المدّة، فاعتذرتُ إليه بضرورة المفارقة، فكأنّه ــ طاب ثراه ــ لا يرىٰ معذوريتي.

وبالجملة، حيث انتهت مهمّتي في لوائَي العمارة والبصرة ورجعت إلى وطني فما بارحتُ هذا الصّديق وكنتُ أزوره في أكثر الأحيان؛ تارةً في داره وأُخرىٰ في مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام التي أسّسها، فأجده مُكبّاً على المطالعة والكتابة وتكميل موسوعته **الغدير** وتهيئة المصادر التي يستقي منها، لا يفتر ولا يملّ ليلاً ونهاراً، وفي خلال ذلك العمل الشاقّ يلاقي زائريه من مختلف الطبقات والأساتذة المسلمين وغير المسلمين بكلّ تجلّةٍ واحترام ورحابة صدر وخُلقٍ جميل، فيطلعهم على المكتبة العامرة ويُلقي عليهم محاضراتٍ علميّة أدبيّة، ويرشدهم إلى واجباتهم نحو الدِّين الإسلامي وضرورة التمسّك به، فيغادرون المكتبة وملؤهم إعجاب وإكبار لهذا البطل العظيم.

أتخطّر أنّ في بعض الأحيان زاره جماعةٌ من الأساتذة في داره يعودونه لمرضٍ ألَمَّ به، وكنتُ قد سبقتهم إلى عيادته، وطلبوا منه أن يكشف لهم حقيقة (الولاية)، فجلس كالأسد الرّابض وألقىٰ عليهم محاضرةً قيّمةً في معنى الولاية للنبيّ وآله عليهم السلام بما أبهرَ عقولهم، واتّفق خروجي معهم فوجدتهم يطرون هذا البطل بملأ ألسنتهم ويعجبون من سِعَة اطّلاعه لما كشف لهم عن حقيقة الولاية ومغزاها.

وهكذا كان ــ طاب ثراه ــ مع كلّ زائرٍ يزوره، وهكذا كان مع كلّ سائلٍ يسأله من غوامض المسائل التي يوجّهها إليه، فيُجيب عنها بكلّ وضوحٍ وبيان، وكنتُ في بعض الأحيان حاضراً معهم وأسمع ما يُجيب فيزداد إكباري له.

كان ــ طاب ثراه ــ كثيراً ما يرتاد مكتبتي الخاصّة في مدرسة القوام التي كنت سكنتها مدّة عشرين سنة تقريباً، وفيها بعض الكتب المخطوطة التي ترجع إلى عهدٍ قديم من التاريخ، وفيها بعض المخطوطات التي نسختها بخطّي عن النّسخ القديمة لبعض الأعلام، وفيها من المطبوعات المتنوّعة، واتّفق أن زار المكتبة في نهار شهر رمضان وهو صائم وكان الحرّ شديداً إذ صادف شهر تمّوز وحَرّ النّجف لا يوصَف لشدّته، ولم تكن المراوح الكهربائيّة آنئذٍ معروفة، فقلّب الكتب وقيّد وسجّل والحَرّ يسيل من جميع جوانبه وهو لا يكترث حتّى إذا حلّ وقت الزّوال فارقتَهُ وهو

في المكتبة لأرقد في سرداب المدرسة أو بيتي وقايةً من الحرّ الشديد، وبعد ساعتين أو ثلاثة صعدتُ إلى المكتبة فرأيت هذا الأسد رابضاً والكتب مبعثرة بين يديه فيغمرني العَجب من جَلده وصبره الذي لا يطيقه كلّ أحدٍ في طريق خدمة العلم إلّا من أُوتي حظّاً كبيراً وتسديداً إلٰهيّاً وتوفيقاً عظيماً.

واتّفق أن تشرّفت بالحرَم الشريف العلويّ لزيارة الإمام عليه السلام فوجدتُ هذا المؤمن الصالح جالساً قِبالة وجه الإمام عليه السلام جِلسة الحزين الكئيب، والدّموع تسيل على لحيته المباركة وهو يقرأ بعض ألفاظ الزيارات ويُخاطب الإمام عليه السلام بكلماتٍ لا أسمعها جيّداً، ثمّ يُبارح الحرم المقدّس ودموع عينيه لا تنقطع، فيرجع توّاً إلى المكتبة ويستمرّ بالكتابة والمطالعة، فكأنّه يطلب من الإمام عليه السلام وهو في الحرم المقدّس مساعدته في تكميل موسوعته.

كثيراً ما كان يقصد زيارة أبي عبد اللّٰه الحسين عليه السلام في كربلاء راجلاً مع ثلّة من صفوته المؤمنين الأخيار، فيستمرّ سفره اليومين أو الثلاثة، يُحدّثني بعض من سافر معه في الطريق أنّه لا يفتر في طريقه الطويل عن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وإلقاء المحاضرات العلميّة الدينيّة حتّى يصل إلى كربلاء، فلم يكن له هَمٌّ سوى الحضور بمشهد الإمام عليه السلام، فيحلّ فيه ودموعه تسيل على لحيته المباركة، ويزوره زيارةً لم يُعهد من غيره مثلها، ولا غَروَ فإنّه يعرف حقيقة الإمام عليه السلام ومنزلة الشهيد في سبيل إعلاء كلمة الإسلام .

نبذةٌ من حياته

ولادته ونشأته وأسفاره:

وُلد ـ طاب ثراه ـ في تبريز سنة ١٣٢٠هـ ، وأخذ المبادئ العلميّة من والده العلّامة الميرزا أحمد ابن المولى نجف علي الشهير بالأميني. وبعد أن أتمَّ المبادئ حضر في مدارس تبريز وأخذ العلوم من أساتذته الأعاظم وحجج الإسلام أمثال الحاجّ السيّد محمّد المشهور بمولانا مؤلّف **مصباح السّالكين** المطبوع بتبريز، والحاجّ السيّد مرتضى الخسروشاهي صاحب كتاب إهداء

الحقير في معنى حديث الغدير والشَّيخ حسين مؤلّف هداية الأنام المطبوع، ومن ثمّ هاجر إلى النّجف الأشرف مدينة العلم والتشيّع لتكميل علومه والاستفادة من المناهل العذبة، فحضر على الحجج والعلماء الأعلام؛ منهم العلّامة الحجّة السيّد أبو تراب الخوانساري المتوفّى سنة ١٣٤٦هـ والعَلَم الحجّة السيّد محمّد الفيروزآبادي المتوفّى سنة ١٣٤٥هـ، وأجازه كلٌّ من السيّد أبو الحسن الإصفهاني، والميرزا محمّد حسين الإصفهاني (الكمپاني)، والشَّيخ محمّد الحسين كاشف الغطاء، والسيّد ميرزا علي آغا الشيرازي، والحجّة المشهور الشَّيخ عبد الكريم اليزدي الحائري القمّي، إجازة الاجتهاد، واستحصل إجازة الرّواية من جمعٍ كثيرٍ من العلماء، وكلّ هذه الإجازات بخطوط المُجيزين محفوظة اليوم عند ولده البارّ الأُستاذ الفاضل الشَّيخ رضا، ثمّ عاد إلى وطنه تبريز لنشر علمه وإرشاده بينهم، وكان هناك يرقى المنبر للخطابة، وكانت محاضراته تدور حول التوحيد والأخلاق، وقد شكّل جمعٌ من أصدقائه المخلصين مجالس محاضراته القيّمة، وكانت المجالس تُعقد هناك في ليالي الجمعة ويومها من كلّ أسبوع، هذا عدا شهر محرّم وصفر وشهر رمضان، وكانت له طوال هذه الأيّام والأشهر مجالس عدّة لو جُمعت لكانت كتاباً قيّماً، ثمّ عاد إلى مدينة العلم النّجف الأشرف وأكبَّ على التأليف والتصنيف فألّف كتباً جَمّةً.

ثمّ سافر إلى إيران في شهر رمضان سنة ١٣٦٥هـ، وعند وصوله إلى كرمانشاه احتفّ به جمعٌ من أصدقائه وألحّوا الطّلب منه في البقاء عندهم للاستفادة منه، فأجابَ طلبهم، وهيّأوا له جامع أمين الدولة، فأخذ يُقيم بهم صلاة الجماعة الظّهر والعصر ويرقى أعواد المنبر بعد الفراغ من الصلاة ويُلقي عليهم محاضراتٍ في التوحيد والنبوّة والإمامة، وكانت محاضراته تستغرق أكثر من ساعة ونصف ساعة كلّ يوم، وقُدِّر عدد الحاضرين للاستماع منه بخمسة عشر ألفاً، فأفاض بمحاضراته إفاضةً بليغةً، وتركت في نفوسهم أثراً كبيراً ممّا جعلهم يلهجون بذكره وإطرائه.

ثمّ سافر إلى خراسان، وبعد وصوله إلى مشهد الإمام الرِّضا عليه السلام ألحَّ عليه وجوه المدينة والمتديّنون بأن يُلقي عليهم دروساً إصلاحيّة، فأجاب طلبهم، وهيّأوا له مدرسة معتمد خان، فرقىٰ صهوات المنبر وكان يُلقي عليهم المحاضرات كلّ ليلة وتستغرق كلّ جلسةٍ أكثر من ساعتين، وقد ضُبطت محاضراته على أشرطة التسجيل، وهي تحوي دروساً عاليةً في التوحيد والنبوّة والإمامة، واستمرّت عشر ليال.

ثمّ سافر إلى إصفهان في شهر صفر سنة ١٣٧٦هـ، وبقي هناك شهراً كاملاً يلقي في أيّامه محاضراتٍ علميّة دينيّة ـ بطلبٍ من أعلامهم ـ في مسجد سيّد ومسجد نو ومسجد جامع، ويحضر مجلس محاضراته زهاء عشرة آلاف من المستمعين من جميع الطّبقات، فبعد أن يُقيم صلاة الجماعة بهم يرقى المنبر فيُفيض عليهم من علمه الفيّاض ومن منهله العذب، وقد ألّف بعض الحاضرين في مجالس محاضراته كتاباً فارسيّاً سمّاه **يک ماه در اصفهان**، طبع سنة ١٣٧٦هـ[1]، وفي كلّ ذلك كان موضع إعجاب من أهالي إصفهان وتقديرٍ لمقامه العلميّ.

وقدّم كثير من الأعلام والأهالي في إصفهان مكتباتهم إليه ليجعلها ضمن مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، وقد ذُكر في آخر الكتاب المذكور فهرسٌ منظّم بأسماء المتبرّعين المذكورين فبلغوا ٧٦ شخصاً، كما أنّهم قدّموا له أموالاً طائلةً لتكون رصيداً لمكتبة الإمام عليه السلام.

ثمّ غادر إصفهان آخر شهر صفر، وشيّعه علماء إصفهان والوعّاظ والمتديّنون وجمعٌ كثير يربو عددهم علىٰ ستّة آلاف إلى خارج البلد حتّى فرسخين منه متأسّفين على مغادرته بلدهم، وودّعوه وداع الحبيب لحبيبه، فوصل طهران ومنها رجع إلى النّجف الأشرف لتكميل موسوعته **الغدير**، وكان في تكميلها جاهداً لإصدار أجزاء الكتاب الذي هو مفخرة للطائفة.

ثمّ سافر إلى العواصم الهنديّة سنة ١٣٨٠هـ، ونحن ننقل للقرّاء الكرام ملخّص هذه الرّحلة الميمونة ممّا ذكره نجله البارّ الأُستاذ الفاضل الشّيخ رضا الأميني في **صحيفة المكتبة**، العدد الثاني المطبوع بطهران، قال أدام اللّٰه تأييده:

> كنتُ أرىٰ منذ مدّةٍ غير قريبة كثرة الخوض من سماحة آية اللّٰه المجاهد المصلح والدنا الأجلّ في الحديث عن الثروات العلميّة والآثار والمآثر الإسلاميّة المودعة في الدّيار الهنديّة، وكنتُ أشعر منه شوقاً أكيداً، ورغبةً شديدةً في السّفر إلى تلكم الدّيار والبلاد المعجبة من جلّ نواحيها، غير أنّ اشتغاله بطبع كتابه الضّخم الفخم القيّم **الغدير** مرّةً في النّجف الأشرف، واختلافه إلى إيران لمرّته الثانية، أضف إليه دؤبه المتواصل بإتمام بقيّة ذلك العمل المشكور والأثر الخالد الباقي مع الأبد، والأُمّة المسلمة في أمسّ حاجة إلى كتابٍ كهذا يجمع صفوفها

١. بقلم فَرهَنگ نَخَعي، كاتب خراساني

ويوقفها علىٰ صالحها، ويدلّها إلى المهيع اللّحب، ويُريها الحقيقة الرّاهنة، ويلمسها باليد ناصعة الجبين، واضحة المعالم، سافرة الوجه.

كان هذا وذاك يرجئه عن غايته المتوخّاة، وكانت نهضته العلميّة الدينيّة هذه عاقته أن يولّي وجهه إلى تلك السفرة الميمونة النّاجعة، وكان ـ أدام اللّه وجوده ـ ينتهز فرصة الوقت ويراه قريباً ونحنُ نراه بعيداً، ﴿وَلَيَنصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنصُرُهُ﴾ [1].

وقد أنتجت تلك النّهضة الباهضة، وسعيه المتواصل دون كتابه الكريم دائـرة المعارف الإسلاميّة ـ بعدما شاهد رأي العين حـاجة المـجتمع الدّيـني حـائجة وافتقار الملأ العلميّ مأنساً إلى مكتبةٍ عالميّةٍ عامّةٍ كبرىٰ، تحوي وسـائل روّاد العلم والفضيلة، وتضمّن رجالات البحث والتنقيب عن التراث العلميّ، كلّما ألّفته يد السّلف والخلف في كلّ علمٍ وفنٍّ بشتّى اللّغات والألسـن ـ فكـرة تأسـيس «مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام العامّة» فـي عـاصمة الفـقه والعـلم والدِّيـن، ومرتكز لواء الخلافة الإسلاميّة الكبرىٰ ومهبط حَمَلة الثقافة من أرجاء العالم من الحواضر الإسلاميّة، ومحطّ رحل العرب والعجم وسروات المـجد والنُّـبل مـن مختلف الأُمم.

ولّدت هذه الخاطرة الخطرة رحلاته المتتابعة وراء جمع مدارك كتابه الكريم، وراء مطالعاته العريضة، مهما وجد الأوساط العربيّة مـفتقرةً إلى تـلك الأُصـول الحاوية للثّروات العلميّة، فاقدةً منابع الحياة الروحيّة التي بها تحيا الأُمم، وتتأتّى لها السعادة مع الأبد .

فقام ـ حيّاه اللّه وبيّاه ـ بأعبائها، وشمَّر ساعد الجدّ والاجتهاد لتحقّق أمـله ونيل مُناه، وهو أمل المجتمع البشري، وبغيّة كلّ من أسلم وجهه لله وهو مُحسن، وأُمنية كلّ ثقافيّ يحمل شعور الرقيّ والتـقدّم، ومأرَب المُـصلِح النّـابه الشّـاعر بجراثيم العبث والفساد، أحسّ ضرورة المكافحة عن صالح أُمّته، ولبّىٰ دعـوته رجالٌ عاملون وجدوا تلك الفكرة السّامية بذرة الحياة، فريضة الخدمة للإنسانيّة،

---

۱. الحجّ (۲۲): ۴۰.

ورأوا النهوض بذلك المشروع المقدّس من الصالحات الباقيات، والموازرة دونه تحفّظاً على الحياة السّعيدة، فمهّدوا له السُّبل بكلّ ما أُتوا من حَولٍ وطَول، حتّى بُنيت لها بنايةً ضخمة فخمة عامرة بنايةً زاهرة، زادت تلك السّاحة المقدّسة بهاءً وجمالاً، وعظمةً وكرامة.

فغدت هذه الهاجسة السامية الثانية بمفردها داعيةً قويّةً إلى الرّحلة المباركة نحو القطر الهنديّ، وكان ذلك قدراً مقدوراً، فحقّق اللّه أملهُ، وتأهّب للسّفر، وكان من عظيم ما منَّ المولىٰ ــ سبحانه ــ به عليَّ أن اختارني لخدمة بطل دينه المدافع الوحيد عن ناموس الإسلام المقدّس، والنّاهض دون العترة الطاهرة، واختصّني بهذه الكرامة، وحَباني بهذه النعمة السّابغة، وغمرني فضل سيّدي الوالد العظيم باستصحابي في سفره هذا، كما كنت أقومُ بخدمته في جلّ رحلاته قبلُ، وذلك ذُخري في حياتي منذ نعومة أظفاري، وبفضله أُباهي وأفتخر، وما التّوفيق إلّا بالله، وله الحمد على ما أنعم.

وقد استغرقت هذه الجولة المباركة أربعة أشهر، بدأت بيوم ٢٤ شعبان المعظّم، وانتهت بـ ٢٥ من شهر ذي الحجّة الحرام سنة ١٣٨٠هـ، ولم تمض لنا تلكم الأيّام السعيدة إلّا ونحن نتراوح في خزائن الكتب في مختلف الأمصار.

وقد طلبتْ أُمّةٌ كبيرة من بلاد العرب والعجم ــ وفي مقدّمتها الهيئة المؤسّسة لمكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ــ والهيئات التي أُسّست في الحواضر الإسلاميّة لقرّاء **الغدير** والأخذ من دروسه العالية، نشر تفاصيل هذه السّفرة الميمونة، ونحن وإن لم يسعنا المجال بنشرها والتوجّه إلى جميع نواحيها واستقصائها والبحث عنها علىٰ ما يروم ذلك الجمّ الغفير، غير أنّنا نأخذ منها في هذه العُجالة نبذةً يهمّ الملأ الثقافي أن يوقف عليها، ونحيل البحث عنها علىٰ وجه يحقّ أن يبحث عنها إلى تأليفٍ مفردٍ يخصّ بها.

ثمّ ذكر ــ دام إفضاله ــ عرضاً موجزاً عن الجمهوريّة الهنديّة، وتواريخ ورود والده قدس سره إلى كلٍّ من بلادها، ومشاهدة مكتباتها، واحتفاء أهلها به، واستفادته من المكتبات العامّة والخاصّة،

ونسخ جملةٍ وافرةٍ من الكتب المخطوطة الأثريّة التي تضمّها هذه المكتبات العظيمة، ووصفها وصفاً كاملاً، وعدد ما فيها من الكتب باللّغات العديدة، واجتماعهم بعلمائها الأعلام.

وقد وصلوا مدينة كانپور من البلاد الهنديّة في اليوم ٢١ من شهر رمضان المبارك بعد الزوال بساعة واحدة زواليّة، وفوجئوا بازدحام أفواج المستقبلين وهي تموج في بناية المحطّة الشاهقة العجيبة المدهشة، والفئام من النّاس يهرعون، ومن كلّ صوبٍ وناحيةٍ ينسلّون، زرافاتٍ ووحداناً، وفي مقدّمتهم الجمعيات الدينيّة، وقد بشّر الجميع النبأ السارّ، والبِشر بادٍ في محيّاهم، وهتافات السرور قد عَلت، ودوّخ الفضاء نداء الترحيب بالوافد الكريم، وملأت الجوّ تلكم المشاعر التي كانت تمثّل ما تنطوي عليه روحيّة أُولئك الغيارىٰ من عقيدة وإيمان، وحُبٍّ صميم، وولاءٍ خالص، وشوقٍ مؤكّد إلى عاصمة العلم والدّين (النّجف الأشرف) واعتزازٍ صادقٍ بصاحب الشخصيّة العلميّة الكبيرة الذي وجدوه بين ظهرانيهم، وهو يمثّل القيادة الروحيّة بأسمىٰ صفاتها.

وفي ليلة الـ ٢٢ من شهر رمضان أقامت الهيئات الدينيّة حفلةً تأبينيّة حافلة بذكرى شهادة الإمام الطّاهر أمير المؤمنين عليه السلام في قاعةٍ كبيرةٍ واسعةٍ جدّاً، أُضيئت كالنّهار بالمصابيح الكهربائيّة، وأحاطت بها مكبّرات الصوت من ضواحيها، وأعلنت الجمعيّات نبأ الحفلة بين أبناء الأُمّة المسلمة على مذاهبها المختلفة بنشراتٍ وُزِّعت في جميع أرجاء البلد، حتّى أن تتاح لعامّة النّاس زيارة بطل الدِّين المناضل، وتلتقط ما ينثر في ذلك الحفل الدّيني بلسان أعظم شخصيّةٍ عالميّة دينيّة، من غرر الْكَلِمَ ، و دُرر الحِكَم، وتصيخ إلى ما يُلقيه هذا المصلح الأمين من خطابه النّاجع، وبيانه المُفعَم بالأوضاح، فكان مشهداً تأريخيّاً عظيماً حافلاً، هُرع إليه النّاس من أصقاع البلد من الطوائف الإسلاميّة وغيرها، دون اختصاصٍ بأهل ملّةٍ ونحلة من الملل والنّحل، إلى أن ازدحم الموضع بالحضور، وحضر فيه جمعٌ كثيرٌ يعدّ بالآلاف رابياً علىٰ عشرةٍ كاملةٍ عنها، فلمّا حان الوقت، وانعقد الحفل، واستقرّ الجمع، وتُليت آيٌ من الذِّكر الحكيم، ارتقى شيخنا المتكلِّم الأوحد منصّة الخطابة، وافتتح بالمقال، فحمد اللّٰه وأثنىٰ عليه، وذكر النبيّ الأعظم وآله بالصلاة عليهم، وتلا آية الولاية من القرآن الكريم، ثمّ ألقى دروساً عاليةً حول الإسلام المقدّس وولايته الكبرى، ومرتكز لوائها، وفصّل القول في أنّ الولاية المطلقة العامّة التي لا يشذّ عنها إنسانٌ قطّ، ولم يُستثن منها أحداً إنّما هي ولاية اللّٰه جلّ وعلا، وقد قَرَنَ اللّٰه بها في مُحكَم كتابه ولاية نبيّه

صاحب الرّسالة الخاتمة، وولاية وصيّ عرشه، فقال:﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[١]، فهي ولايةٌ واحدة ليس إلّا، علىٰ سياقٍ واحدٍ، لا تنفكّ ولاية اللّه عن الولايتين، ولا تفترقان هما عنها، وبذلك أوصى النبيّ ﷺ أُمّته، سنّة اللّه التي لا تبديل لها، فقال ﷺ: «أوصي مَن آمنَ بي وصدّقني بولاية عليّ بن أبي طالب، مـن تولّاه فقد تولّاني، ومَن تولّاني فقد تولّى اللّه عزّ وجلّ».

وعلىٰ هذا كانت بيعة السّلف كما قال عقبة بن عامر: «بايعنا رسول اللّه ﷺ على أنّ اللّه وحده لا شريك له، وأنّ محمّداً نبيّه، وعليّاً وصيّه، فإن تركنا الثلاثة كفرنا».

وهذه الولاية هي ركن الإسلام، وجوهرة الإيمان، وحقيقة المبدأ المقدّس، وروح الأعمال، لا يقبل اللّه عمل عاملٍ إلّا بها، ويصحّ سلب الإيمان عن إنسانٍ لا يوالي العترة الطاهرة عليهم السلام وفي مقدّمتهم سيّدهم ومولانا أمير المؤمنين عليه السلام، ولا يتمّ لأمرئٍ فـضل التـوحيد والتـصديق بـالله وبرسوله له إلّا بها، كما كان لم يتأتّ البلاغ لصاحب الرسالة الخاتمة إلّا بنبأ الولاية العظيم، وذلك قوله تعالىٰ: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾[٢] وقد أكمل اللّه بها الدِّين، وأتمّ بها النّـعم كـلّها، ورضي الإسلام ديناً، يوم نادى بها الصّادع الكريم في مائة ألفٍ أو يزيدون، فالإسلام المرضيّ لله ولرسوله هو الإسلام المقرون بالولاية، المنعوت في كتاب اللّه العزيز بيوم بلاغها، وإلى هذا ينزّل ما جاء في الصِّحاح والمسانيد عن الصّحابة الأوّلين والتابعين لهم بإحسان، مثل قول عمر بـن الخطّاب ثاني الخلفاء بالانتخاب الدستوريّ: «عليٌّ مولى من كان رسول اللّه مولاه، ومن لم يكن مولاه فليس بمؤمن»، وبقوله: «اعلموا أنّه لا يتمّ شرفٌ إلّا بولاية عليّ».

وقد تفرّغ الشّيخ للبحث عن الموضوع، وبذل مجهوده في تدعيمه وإقامة الحجّة والبرهنة له، وأفرغه في بوتقة البيان حتّى أعاد السّهم إلى النّزعة بحججٍ ساطعة، وبراهين من الكتاب والسنّة قويّة، وسردَ ما جادت به أقلام أعلام الحديث من رجالات المذاهب الإسلاميّة حول هذه الأثارة من العلم من الكلم الكثير الطيّب، فصرم الحديث وتفرّق الجمع، والقلوب واعـية بـعدما أصـاخ الحضور إلى البحث ساعتين، والكلّ قد قضى منه العَجب، وفتنهم خطر الموقف، وأدهشتهم قوّة العارضة، وأهالتهم عظمة الحديث، وأعجبتهم جَودة السّرد في هذا المرتقى الصّـعب، وحـيّرتهم

١. الأحزاب (٣٣): ٣٣. ٢. المائدة (٥): ٦٧.

سجاحة الكلام، ولطفه ورقّته في مثل هذا الموضوع الغلق، وأثّرت في نفوسهم غـرابـة المـقال ولطافته، وصدّق الخُبر الخَبر.

هذا عرضٌ موجزٌ عن سفرةٍ لم تستغرق أكثر من ثمانٍ وأربعين ساعة قُضيت في كانپور بين ظهرانيّ أُمّةٍ مسلمةٍ بقيت ـ بعدما غادرها شيخنا ـ متعطّشةً بتلهّف وشوقٍ إلى الوَعظ والنّصيحة والإرشاد الدّيني».

وهكذا كانت سيرته في كلّ بلدٍ من بلاد الهند التي دخلها، فيعِظ ويرشد ويلقي المحاضرات الدينيّة على أهلها، ويدخل مكتباتها، ويطّلع على مخطوطاتها ويستنسخ ما يروق له منها مـمّا يتعلّق في موضوع كتابه **الغدير**، فكان يدخل إلى بعض المكتبات مثابراً على المطالعة والكتابة والاستنساخ كلّ يوم بين إحدى عشرة واثنتي عشرة ساعة لا يكلّ ولا يملّ، شأن الرِّجال الذين صرفوا أعمارهم في سبيل الثقافة الإسلاميّة وخدمة الدِّين الحنيف ﴿أُوْلَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِـنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُوْلَئِكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ﴾ [١].

ووجدتُ بخطّ شيخنا الأميني طاب ثراه ـ وصفاً رائعاً للمكتبة الناصريّة في لكهنؤ زارها، كتبه بتاريخ ٢٤ ذي القعدة الحرام سنة ١٣٨٠هـ، وهذا نصّه:

بسم اللّٰه الرّحمن الرَّحيم، ولله الحمد

كان لمكتبة الناصريّة العامرة في هواجس ضميري مثالٌ ما أعظمه وأكبره منذ وقفت علىٰ تآليف مؤسّسيها أبطال العلم، وحجج المـناظرة، وآيـات الحِـجاج، وأعلام الدِّين، ورجال المذهب، من **تشييد المطاعن** و **عبقات الأنوار** و **استقصاء الإفحام** إلىٰ آثار ومآثر خالدة مع الأبد، المزدانة بها مكتبات الدُّنيا، وكنتُ أغدو وأروح وشوقي إليها فادح، أنتهز الفرصة، وأتشوّق حيناً بعد حين إلى أن أُتيح لي السّفر إلى ديار الهند، وزيارة مكتباتها المفعمة بالنفائس، منّاً مِن اللّٰه تعالى وله الشُّكر وألف شكر، فبدأت بزيارة هذه المكتبة الزّاهرة، وألقيت عصا السّير فـي لكهنو شهر رمضان من سنتنا هذه سنة ١٣٨٠هـ، فغدوت أختلف إليها وأصرف دون الاستثمار من خطّها اليانع ليلي ونهاري، وأقضي في البحث عمّا فيها مـن

١. البقرة (٢): ١٥٧.

الثَّمر الشهيّ جُلَّ وقتي، فوجدتها ثروةً علميّةً طائلةً إسلاميّةً، جَمَعَتْها يد الهمّة القعساء والقدرة والكرامة، ولا حول ولا قوّة إلّا بالله، فما شاهدت طيلة حياتي ــ حتّى الآن مع كثرة ما شاهدتُ من المكتبات الحافلة في أمصار الشرق وأرجاء البلاد الإسلاميّة ــ مكتبةً كهذه جامعةً لنفائس الآثار، ونوادر الأسفار، حاويةً للتّراث العلمي من شتات كلّ علمٍ وفنٍّ.

وإنّي وإن أقدر جدّاً جميع مكتبات هذه القارّة وتعجبني مكتبة علي گره ورامپور و پتنه، وفي كلٍّ منها نوادر وغرر تخصّ بها، وفيها آثارٌ قيّمة هي نواميس الإسلام المقدّس، ومآثر باقية من آثار السّلف الفطاحل ــ غير أنّ مكتبة الناصريّة هي أعظمها خطراً، وأجمعها أثراً، وأهمّها مكانةً، فسلام اللّٰه علىٰ سلفٍ صالحٍ أسّسها، وعلىٰ خلفٍ بارٍّ يُقيم إودها، ويدير شؤونها، ويتحفّظ عليها، ويبذل الجهد في توطيدها.

والذي يورث الهَمّ، ويجلب الغَمّ، ذهول هذه الأُمّة المسلمة الذّاهلة عن صالحها عن العناية بهذه المكتبة الفخمة، وبغيرها من المكتبات في هذه المدن، إلى جوّها البارد، ولعمري لو كان عُشر هذه الآثار في إحدى مكتبات الغرب لكانت الدُّنيا ملآنةً بصخب الدّعاية إلى أهلها، ونعرات الاعتزاز بها، والتفاني دونها، وإذاعة إكبارها وإعظامها، وكانت تأخذ في المجتمع العلمي الثقافي العالميّ أهميّةً كبرىٰ يشغل ذويها صفحات الصّحف، ويعمّ حديثها الجرائد والمجلّات، وتسمع أُذن الدُّنيا ذكرها من الإذاعات العالميّة، غير أنّها بيدنا ونحن نحن وحظّنا في المجتمع معلومٌ محدودٌ :

ينطق مَن في فِيهِ ماءُ ... وهل في فِيَّ ماءٌ

فأسأل المولى ــ سبحانه ــ أن يقيّض من الأُمّة مَن يشعر قيمة هذه الثروة الغالية، ويحمل بين جنبيه روح العمل، ونشاط النّهضة، والحركة العلميّة، والسّعي وراء صالح الأُمّة، ويقوم بواجب خدمتها، حتّى يتأتّى لروّاد الفضيلة الأخذ من هذه الذّخائر الثّمينة التي فيها الحياة الروحيّة، وتقدّم الإنسانيّة السامية، ورُقيّ

أبناء القرآن الكريم، وإعلاء كلمة التوحيد، كلمة العدل والصّدق، وليس على اللّه بعزيز، والحمدُ لله أوّلاً وآخراً.[١]

***

اعتزم ـ طاب ثراه ـ على الأوبة إلى وطنه العزيز ـ عاصمة العلم والدِّين (النّجف الأشرف) مشهد سيّد المسلمين، صنو النبيّ الأعظم، أمير المؤمنين عليه السلام، ومرتكز خلافته ـ في الساعة السابعة بعد ظهر يوم ١٩ ذي الحجّة الحرام، فغادر بمبئى بطائرات الخطوط الجويّة الإيطاليّة إلىٰ كراچي ومنها بعد استراحة ساعة إلىٰ طهران، ومنها بعد وقفة سويعات إلىٰ بغداد، ومنها إلى النّجف الأشرف، وتمّت السفرة المباركة أربعة أشهر.

كان هذا عرضاً موجزاً لرحلة شيخنا الأكبر، شيخ الفقاهة والتأليف المجاهد الأميني إلى الدِّيار الهنديّة للوقوف علىٰ كنوزها الإسلاميّة القيّمة ومكتباتها العامّة العامرة المشحونة بالنفائس والآثار القديمة، وقد اقتصرنا منها علىٰ هذا الوجيز اليسير.

وقد أورد هذا الموجز من الرّحلة الهنديّة شبل الأميني البارّ الأُستاذ الشَّيخ رضا ـ دام فضله ـ في **صحيفة المكتبة** ـ العدد الثالث المطبوع، فحيّاه اللّه وبيّاه ووفّقه لمراضيه، وجعل مستقبل أمره خيراً من ماضيه.

ثمّ سافر ـ طاب ثراه ـ إلى سوريا، وقد أورد تفصيل رحلته إليها في كتابه سيرتنا وسنّتنا، ونحنُ نقتطف موجزاً منه، قال رحمه الله :

أُتيحت لنا في سنتنا هذه (١٣٨٤هـ)، زيارة ديار الجمهوريّة العربيّة السوريّة، وأقمنا بها أربعة أشهر، واستفدنا من مكتباتها العامرة القيّمة المشحونة بالنّوادر والنّفائس من التراث العلمي الإسلامي من الكتب المخطوطة بخطوط حفّاظ الحديث و أئمّة الفقه والتفسير، ورجال العلم والفضيلة والأدب، واتّصلنا من أساتذتها ورجالها الأفذاذ بأُناسٍ لم نقارقهم إلّا مُعجبين بملكاتهم الفاضلة،

---

١. خاتمة المطاف في البلاد الهندية.

ونفسيّاتهم الكريمة، وحسن طويّتهم، وجميل عشرتهم ومحاسن أخلاقهم.

ونزلنا بحلب الشّهباء إثنين وعشرين يوماً، وكنّا نسهر في كلّ تلكم اللّـيالي محتفلين، والحفل مكتظٌّ بوجوه البلد والأساتذة وروّاد الفضيلة، وأبـناء الدِّيـن، وكانت ترِد إلينا أسئلةٌ هامّةٌ في مواضيع دينيّة، وأبحاث علميّة نـاجعة، نـبحث عنها بصورةٍ صافيةٍ بجميع نواحيها، وربما كان يستوعب البـحث مـن السـاعة الثامنة الزواليّة إلى الساعة الواحدة أو أكثر بعد نصف اللّيل.

ثمّ ذكر ـ طاب ثراه ـ الأسئلة التي وردت إليه والجواب عنها بصورةٍ مفصّلةٍ، طُبع هذا الكتاب في النّجف الأشرف سنة ١٣٨٤هـ، وأُعيد طبعه ثانياً بطهران في سنة ١٣٨٦هـ في ١٤٤ صفحة، وترجم إلى اللّغة الفارسيّة، وطبعت ترجمته في إيران سنة ١٣٨٨هـ.

وحديث رحلته الأخيرة ـ هذه ـ إلى سوريا سنة ١٣٨٤هـ لو جُمعت نوادرها وشتاتها، وأُلّفت مقالاتها ومقاماتها، وسجّلت رسالاتها وخطاباتها لجاءت كتاباً مفرداً مفعماً بالطّرائف والظّرائف، وقد أخذ أبناء تلك الأُمّة العربيّة المسلمة وأساتذتها ورجالها النُّبلاء دروساً عاليةً ناجعة من علمه المتدفّق، ومحاضراتٍ طائلةً حول أبحاثٍ قيّمة تقصر عنها باع كثيرٍ من حَـمَلَة العـلم والدِّيـن، أخذت بمجامع قلوب سامعيها، وولّدت في نفوسهم رغبةً عظيمةً في علوم الولاية المطلقة العامّة، خصيصة آل اللّه أهل البيت الطاهر عليهم السلام.

وقد أُقيمت له حفلاتٌ تكريميّةٌ حافلةٌ في دمشق وحلب ومعرّة مصرين والفوعة وكفريا ونبّل، وساهم فيها جلّ رجال تلكم الدِّيار الأماجد، وقد ألقيت في تلك الحفلات كلماتٌ عسجديّة نظماً ونثراً في الثناء عليه، والإعراب عن مبلغه من المقامات والكرامات، كلّها مسجّلة في كتابه سيرتنا وسنّتنا.

وقد بعث كثيرون من أعلام السُّنة ورجال الطائفة من هذه البلاد كتباً إليه بعد أوبته من سوريا، تعرب عمّا أثّرت رحلته الكريمة في نفوس أهليها، توجد نصوصها ـ اليوم ـ عند ولده البارّ الشَّيخ رضا الأميني.

هكذا فليكونوا رجال التبليغ والإرشاد والدّعاية إلى اللّه تعالى وإلى دينه القويم ونشر رسالة النبيّ الأعظم والأئمّة الطاهرين صلوات اللّه عليهم.

جدّه و والده:

أمّا جدّه المولىٰ نجف علي، فكان مشهوراً بأمين الشَّرع، ومن هنا اتّخذ شيخنا الحجّة الأميني هذه النسبة إلى جدّه المذكور، وكان من أهالي آذربايجان، وكانت ولادته سنة ١٢٥٧ هـ، وتوفّي سنة ١٣٤٠هـ، وكان من الأُدباء وأفاضل أهل العلم ديناً و ورعاً، ذا نفسٍ عاليةٍ، ومولعاً بجمع أخبار الأئمّة الأطهار عليهم السلام، وقد ألّف مجموعةً في ذلك، كما أنّه كان شاعراً في اللُّغتين الفارسيّة والتركيّة، وهي موجودة عند أولاده النّجباء.

وأمّا والده الشَّيخ ميرزا أحمد فقد ولد في قرية سردها من نواحي تبريز سنة ١٢٨٧هـ، وفي أوائل عمره بقي في تلك القرية، وفي سنة ١٣٠٤ هـ جاء إلى تبريز لتكميل دروسه، فأخذ بعض المقدّمات من أُستاذه المرحوم العلّامة الميرزا أسد اللّٰه، المتوفّى في طهران سنة ١٣٢٥هـ، أو سنة ١٣٢٦هـ، وهو ابن الميرزا محسن التبريزي صاحب الحاشية على **المكاسب**، ثمّ حضر علىٰ علماء عصره، وكانت له شخصيّةٌ علميّة في تبريز، وقد شهد له الزّعيم الكبير آية اللّٰه الميرزا علي آغا الشيرازي الغرويّ المتوفّى سنة ١٣٥٥هـ، والعَلَم الفقيه الميرزا علي الإيرواني الغرويّ المتوفّى سنة ١٣٥٤هـ، بالعلم والفضل.

وقد اجتمعتُ به في النّجف الأشرف في سنة زيارته لها، وكان من المعروفين بالورع والصّلاح وحسن السّيرة، وقد توفّي في طهران في ٢٩ ربيع الأوّل سنة ١٣٧٠ ودُفن بقمّ.

مؤلّفاته وآثاره:

قال بعض الأعلام: «ما أكثر لفظ التّصنيف على الألسن، وما أخفىٰ معناه عن عقول الرِّجال، ليس التصنيف ضمّ كلمةٍ إلى كلمة وجملةٍ إلى جملة، وسرد حلقات السّطور، وتنسيق نظام الألفاظ بطلاوةٍ ولباقةٍ، ولا كدّاً بالقلم ونقشاً من اليراع وتحويل بياض إلى سواد، وإخراج سوادٍ إلى بياض، ولا الاسترسال بالقول، والإشباع في الكلام، بتحويرٍ وتحبير، وتلفيقٍ وتزويق، ولا وضع المجلّد على المجلّد، وتنضيد كتابٍ إلى كتاب، حتّى تتراءى صحفاً منشورة، وكتباً مسطورة.

كلّا ؛ إنّ التصنيف معنىً دقيق المسلك، غامض المرمىٰ، لا يحوم حوله إلّا الأوحديّ من

النّاس، ومن تداركه اللّٰه بتوفيقه، إنّ التصنيف مفتاح رتاج الحقائق الرّاهنة، ومظهر أسرار العلم، ومنهاج إبراز ما أودع في صدور حملَة الحقيقة من معاني غامضة، وأسرارٍ كامنة، تبثّ بها روح المعرفة، وجوهر الحياة في العالم البشريّ، وهو الذي لولاه لاندرست الحقائق وانطمست أعلامها، واختفت ودايع النبوّة، فلا يُرى لها عينٌ ولا أثر، وامتزج الحقّ مع الباطل، واختلط الحابل بالنابل، فإنّ اللّسان وإن كان وسيلةً إلى إلقاء ما في الضّمائر من المعاني، إلّا أنّها ألفاظٌ متفانية لا يوجد آخرها إلّا بعد ذهاب أوّلها، عرضٌ حائل، وظلٌّ زائل، لا يستفيد منها الغائب، ولا ينتفع بها اللّاحق، لا يزداد مداها علىٰ مكانٍ محدود الجوانب، وجمعٍ محتشدٍ حول المتكلّم، على أنّ السّامع إذا غفل عن كلمةٍ في سرد الكلام، أو نكتةٍ في نظام البيان، لم يزَل في حيرةٍ وسدر، وبهتةٍ وغفلة لا يجد سبيلاً إلى استيفاء الماضي، وتدارك الفائت، وأمّا التصنيف فآثاره خالدة وفوائده باقية، ينتفع به الحاضر والغائب، وتستفيد منه طبقات البشر، علىٰ كرّ الغداة ومرّ العشيّ، فيبقى لصاحبه الأثر الزّاهي على صفحات الدّهر وجبين الزّمان، لا يبليه الجديدان ولا تمحوه طوارق الحدثان، ولذلك قد تمدّح اللّٰه ـ سبحانه ـ في كتابه المجيد مِنَّةً على العباد بوصفه نفسه: ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ* عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾[1]، وقد استفاض عن أئمّة الهُدى عليهم السلام أمر أصحابهم بكتابة ما يسمعونه من الأخبار قائلين: «سيجيء على النّاس زمانٌ لا يأنسون إلّا بكتبهم».

هكذا كانت تصانيف الحجّة الأميني طاب ثراه، فإنّها تحتلّ المكانة السامية بين كثيرٍ من المصنّفات التي دبّجتها يراعة علماء الشيعة الذين عزَّ على الدّهر أن يأتي لهم بمثيل، ولم تزل أيضاً غرّةً ناصعةً في جبين الدّهر، وناصية الزّمن، فقد ألّف وصنّف وأبدع وأحسن، وإليك جملةً وافرةً من مصنّفاته التي عثرنا عليها، والتي نمّقها قلمه السيّال، ممّا هو مشحونٌ بالدّرر واللّئالئ المنظّمة.

١. **شهداء الفضيلة**: وهو كتابٌ، فنّي، تاريخيّ، أدبيّ، مبتكرٌ في موضوعه يتضمّن تراجم شهداء علمائنا الأعلام، من القرن الرابع الهجري إلى عصره الحاضر، وهم مائة وثلاثون شهيداً، وقد قرّض الكتاب المغفور له زعيم الشيعة الأكبر آية اللّٰه سيّدنا السيّد أبو الحسن الإصفهاني

---

١. العلق (٩۶): ۴.

الغروي طاب ثراه، المتوفّى سنة ١٣٦٥هـ، فقد قال:

... وبعدُ فقد أطلقت سراح النّظر في هذا السِّفر الشريف شهداء الفضيلة فلم أجده إلّا في ظنّي الحسن بمولّفه العلّامة الأمينيّ علَم العلم والأدب، رجلُ الدّعاية الدينيّة وهو كما شاء له العلم والفضيلة، والحيطة والبصيرة، فحيّاه اللّه تعالى من مجاهدٍ دون مناجح أُمّته، ومناضلٍ عن شرف قومه، وناشرٍ لفضل رجالات أهل نحلته، فإنّه ـ مع ما ابتدع وابتكر، وحاز قصَب السّبق فيمن غبر وحضر، وأقرَّ عين الاختراع، وسرَّ قلب الإبداع بجمع شتات مآثر شهداء الفضيلة الذين هم في الجبهة السّنام، من الفضل الظاهر والمجد المؤثل، والشّرف الوضّاح ـ قد أودع في هذه الصحيفة البيضاء كثيراً من الدروس العالية، الثّمينة، العلميّة، التاريخيّة، الأدبيّة، الأخلاقيّة، مع جودة البيان، وحسن التعبير، وبديع الأسلوب، ودقّةٍ وتحقيق، وأمانةٍ في النقل، فإلى المولى أبتهلُ في أن يعضده، ويشدّ أزره في نشر صالح الأُمّة، وبثّ مآثر الطائفة، وإحياء دوارسها، ويوفّقه عوناً للشريعة والشّيعة.

وممّن قرّظه أيضاً سيّد الطائفة الحاج آغا حسين الطّباطبائي القمّي الحائري رحمه الله المتوفّى سنة ١٣٦٦هـ، فقال:

... وبعدُ فإنّ شهداء الفضيلة للعالم العَلم، البارع المتبحّر الكامل، ميرزا عبد الحسين الأميني التبريزي ـ دامت معاليه ـ سِفرٌ بديعٌ شريف، وطرزٌ جديدٌ لطيف، له رياضٌ ممرعة، وحياضٌ مترعة، أبدع ما توخّته الهمّة، وتباهي به هذه الأُمّة، واشتمل على مآثر دينيّة، ومزايا أخلاقيّة، وفوائد أدبيّة، وفرائد تاريخيّة، يكشف من كثرة تتبّع صاحبه، ومزيّة تبحّر مؤلّفه، فللّه درّه، وعلى اللّه أجره، وهو حسبنا ونِعْمَ الوكيل.

وممّن قرّظه أيضاً فقيه الطائفة آية اللّه الحاج الشَّيخ محمّد حسين الإصفهاني الغرويّ رحمه الله، المتوفّى سنة ١٣٦١ هـ، فقال:

... حسن الانتخاب دليل عقل المرء ومبلغ رشده، وشارة نضجه في التفكير،

كما أنّ جودة السّرد آية براعته، وراية نبوغه، (المرء مخبوٌّ تحت لسانه لا طيلسانه).

لقد أسمت سرج اللّحظ في هذا السِّفر الوحيد الذي هو بين يديّ، ألا وهو كتاب شهداء الفضيلة فوجدته ـ علىٰ ما فيه من العلم والتاريخ الصحيح، والتتبّع والتحقيق البالغ، والأمانة في النقل بما لا مزيد عليه ـ جامعاً للفضيلتين.

(أمّا حسن الانتخاب) ففي موضوعه المبتكَر الذي لم يسبق مؤلّفه العلّامة أيُّ أحدٍ في إفراده بكتاب، على كثرة المعاجم وتحرّي كلٍّ منها منحىً بديعاً من مناحي الفنّ، غير أنّ ذكريات (شهداء الفضيلة) ممّا لم يهتد إليه الباحثون، مع ما له من أهمّية كُبرىٰ في صفحات التاريخ والأدب، وهنالك أفذاذٌ من الشهداء لم تدوّن تراجمهم، وكادت أن تذهب مساعيهم لصالح الدِّين والمسلمين إدراج الرِّياح، لكنّ المؤلّف العلّامة البارع زانَ بذلك الذِّكر البائد صحيفته البيضاء، وأعاد إلى التراجم المبثوثة خلال الكتب جِدّتها، فجاء وقد أُعطي كتابه بيمينه وملؤه مآثر ومفاخر، فجزاه اللّٰه عن اُمّته خير جزاء المحسنين.

(وأمّا جودة السّرد) فأحسب أنّ في الوقوف على الكتاب نفسه غنىً عن أيّ إطراءٍ وتقريظ، فهو في فصاحة منطقه وبلاغته في الإفادة وجمال محيّاه، وبداعته في الطّرز وحسن تحبيره نسيج وحده، ولقد جاء في الإنشاء وسطاً بين القديم والجديد، فلم يهله عن بيان الحقيقة تسجيعٌ فارغ، ولا استهوته إلى الإسهاب عصبية العصر، لكنّه جرى على الطريقة المُثلىٰ، لا يبغي إلّا سرد الحقائق، فإن جادت طرافة الطبع بسجعٍ مستحسنٍ لم يأب عنه، وإلّا فلا يكلّف نفسه بالعسف، فذانك برهانان علىٰ عبقريّة المؤلّف (الأمينيّ) في الفنّ ونبوغه في الفضيلة، وتقدّمه في البراعة، وأنّه من أفذاذ الدّهر وحسنات العصر، ورجالات الاُمّة، وإنّي أقدّر جهوده في سبيل ما صدع به بلمّ هذا الشّعث، وشعب هذا الصّدع، وجمع تلكم الشتات، فمرحىً به من سعيٍ مشكور وزهٍ بها من عاطفة شاعرة، وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين، وصلّى اللّٰه على محمّدٍ وآله.

وممّن قرّظه أيضاً شيخنا الحجّة البارع الشّيخ آغا بزرك الطهراني الغروي رحمه الله مؤلّف الذّريعة المتوفّى سنة ١٣٨٩هـ، فقال:

... وبعدُ فلقد جاس خلال هذه الرّوضة الغنّاء رائد النّظر، فما وقف إلّا على حدائق ذات بهجة تنافح فيها نسائم السّحر، يوم قد جاء به مؤلّفه الأميني مبلّجاً بالشّرف اللّامع، والعلم السّاطع، فنشر فيه عرفاً دون لطائم المسك، ونضّد عقوداً درّ يد تزين المعاصم، وأقراطاً تشنّف المسامع، قد عادت ذكرى لحديث مجدٍ تالد، وتجديداً لقديم شرفٍ خالد، فلعمرو الحقيقة إنّها صحيفةٌ بيضاء أعطيت أيمان أُولئك الشهداء، تُتلىٰ علىٰ مرّ الأعوام والحقب، وتعلو علىٰ مدوّنات الصّحف والكتب، حيث أنّها معيدة لأُباة الضّيم أيّ ذكرٍ مجيد، ومذكّرةً لذوي الحفائظ أيّ مأثرةٍ حميدة من إيثارهم الحياة الأبديّة، والعزّ المخلّد على البقاء تحت نِير الهَوان، فمضوا ملتحفين بأبراد الشّهادة، مكتسين مطارق السّعادة، فحيّاها اللّه من عاطفةٍ حيّة، وحسّيات حسنىٰ، وحيّا المؤلّف العلّامة البارع علَم عِلم اليقين، جمال الملّة والدِّين، بما أسدى على أُمّته من يدٍ واجبة وسعيٍ مشكور، وحباه الرّب الغفور عن السّعداء الشّهداء بما هيّأه لهم في دار السّرور.

وممّن قرّظه أيضاً صديقنا العلّامة الحجّة الشّيخ محمّد علي الأردوبادي الغروي رحمه الله، المتوفّى سنة ١٣٨٠هـ، كتبه لمّا هبط تبريز سنة ١٣٥٢هـ، قرّظه بقصيدةٍ غرّاء تحوي ثلاثةً وثلاثين بيتاً أُدرجت في مقدّمة شهداء الفضيلة، مطلعها:

عِقد جمانٍ قد زها متّسِقا ... فيخطف الأبصار منه ألفا

فلا يجاري زهوَهُ زَهرُ الرّبى ... ولا يُدانيه التداوي نسقا

أم أنّ هذا فَلك المجدُ به ... ذا وضح الصّبح يزين الأُفقا

فدونها الجرباء في نجومها ... إذ قد شأى بدر السّماء مؤتلفا

أم أنّها الدُّنيا وفي عراصها ... قد حشد (النّدب) المعالي فيلقا

يقول فيها:

وصاغه (شيخ العُلىٰ) أساوراً ... تزين منها مِعصماً ومرفقا

إذ نـــقد التـــاريخ نـــقداً فـائقاً ســـبائك التّــبر يـــبذّ الورقـــا
(عبد الحسين) المقتدى من فضله مـــا تـــنثر الأيّـــام درّاً يـــقفا
وإن تـــضع مـــنه بـــها مأثـــرةً فـــقل فـنيت المسك مـنه سـحقا
جـــادَ بـــه الزمـان قـل فـي صـدف عــن جـوهر العـلياء مـنه انـفلقا

إلىٰ أن قال:

شـادَ بـذكر عـابرٍ لمـن مـضى حتى استجدّ فخرهم واستوسقا
وقــد أعــاد مـجد أمسٍ دابـرٍ حتى كأنْ عـاد لمـن فـيه البـقا
(الشُّـهداء) المـصطفون خـلّدت لهــا اللّــيالي هـديها والمـوثقا
وعــاش كــلّ عــيشة راضـية حتّىٰ إذا ما اقـتاده شـوق اللّـقا
خـلّد فـي التـاريخ ذِكـراً بـاقياً وفــي الجـنان للـمعالي اسـتبقا
فدُم مـدى الأيّـام يـابن أحـمدٍ أنت وشرع المصطفىٰ في ملتقىٰ

وقد طُبع كتاب **شهداء الفضيلة** في النّجف الأشرف سنة ١٣٥٥هـ في ٣٩٤ صفحة، وأُلحق به ـ بعد الطبع ـ مستدركاً بخطّه يضمّ جملة أُخرى من الشهداء مع تراجم لهم، كما علّق عليه تعليقاتٍ نافعةً بخطّه.

٢. **رياض الأُنس**: في جزءين، كلّ جزءٍ يشتمل على ألف صفحة، ولا يزال مخطوطاً.

٣. **تفسير سورة فاتحة الكتاب**: لا يزال مخطوطاً.

٤. تفسير آية ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ﴾[1] إلخ: لا يزال مخطوطاً.

٥. تفسير آية ﴿رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾[2] إلخ: لا يزال مخطوطاً.

٦. تفسير آية ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾[3] إلخ: لا يزال مخطوطاً.

٧. تفسير آية ﴿وَكُنتُمْ أَزْوَاجاً ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾[4] إلخ: لا يزال مخطوطاً.

٨. **العترة الطاهرة في الكتاب العزيز**: لا يزال مخطوطاً.

---

١. الأعراف (٧): ١٧٣.
٢. الغافر (٤٠): ١١.
٣. الأعراف (٧): ١٨٠.
٤. الواقعة (٥٦): ٧ – ٨.

٩. **أدب الزّائر ممّن يمّم الحائر**: طبع في النّجف الأشرف سنة ١٣٦٢هـ.

١٠. **سيرتنا وسنّتنا**: وهو يتضمّن محاضرة ألقاها في حلب الشهباء سنة ١٣٨٤ تتضمّن الإجابة علىٰ سؤال وُجّه إليه من قِبل أحد شخصيّات حلب العلميّة حول غلوّ الشّيعة في حبّ آل بيت رسول اللّه ﷺ وإقامة المآتم العزائيّة لسيّد الشهداء الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام، والدؤب بالتأبين له كلّ يومٍ والتعبّد بتربته والالتزام بالسجدة عليها.

وقد أجاب على السؤال بجوابٍ ضافٍ، وعنون ـ قبل الخوض في بحث إقامة المآتم والسّجود على التربة الحسينيّة ـ للمسائل المهمّة التالية:

١. معنى الحبّ والبُغض.

٢. حبّ اللّه تعالى في الإسلام.

٣. حبّ رسول اللّه ﷺ.

٤. حبّ آل رسول اللّه صلّى اللّه عليه وعليهم.

٥. جملة من بواعث حبّهم.

٦. أهل البيت أمانٌ لأهل الأرض .

٧. حبّ الأُمّة تقصر عن هذه البواعث.

٨. نفي الغلوّ في الحبّ.

٩. الحسين ومأتمه وكربلاؤه.

وفي ثنايا هذا البحث يذكر أربعةً وعشرين مأتماً أقامها رسول اللّه ﷺ علىٰ ريحانته في بيوت أُمّهات المؤمنين، وفي مسجده، وفي مجمع الصحابة، فيريهم الحسين الرّضيع وتربة كربلائه في يده ويقول لهم: «إنّ أُمّتي يقتلون هذا وهذه تربة كربلاء» وهو باكٍ وعيونه تدمع، وقد صحّح شيخنا الأميني أسناد هذه المآتم والمواقف التاريخيّة الإسلاميّة الهامّة التي احتفظ التاريخ منها علىٰ هذا النّزر اليسير.

وبعد الإفاضة في القول وتصحيح متون الروايات ورجال أسنادها عنون بحثاً خاصّاً للسّجدة وما يصحّ السجود عليه، والسّجدة على تربة كربلاء، وبرهنَ علىٰ صحّتها. يقع الكتاب في (١٤٤) صفحة، طُبع في النّجف الأشرف سنة ١٣٨٤، وفي طهران سنة ١٣٨٦هـ.

١١. **ثمرات الأسفار إلى الأقطار**: في جزءين، لا يزال مخطوطاً.[١]

الجزء الأوّل يقع في ٣٤٧ صفحة، يحوي ما اطّلع عليه شيخنا الأميني من الكتب القيّمة والمخطوطات الثّمينة في مكتبات الهند.

أوّله: الحمد لله على ما أنعَم، والصّلاة والسّلام على نبيّنا الأعظم، وآله المطهّرين بالكتاب المكرّم، قال الأميني عبد الحسين أحمد النّجفي صاحب كتاب **الغدير** السائر الدّائر: أُتيحت لي الرّحلة في سنة ١٣٨٠هـ إلى الدّيار الهنديّة فأقمتُ بها أربعة أشهر، وزرت مكتباتها الإسلاميّة العامّة العامرة المكتظّة بالنوادر والنفائس من التراث العلمي الإسلامي، واقتطفت من ثمارها الشهيّة، وجمعت من علمها النّاجع لدى مطالعاتي هذه الكراريس، وألّفت هذه المجموعة من شواردها ما وقفت عليه في غضون تلكم الكتب القيّمة، وهذه قائمة ما طالعناه واتّخذناه كمصدر لبقيّة أجزاء كتابنا **الغدير** من الجزء الثاني عشر وهلّم جرّا.

الجزء الثاني: في ٣٣٥ صفحة، يحوي ما انتخبته من الطرائف والفوائد والنّوادر من الثروات العلميّة في مكتبات سوريا.

أوّله: هذا فهرست ما وقفنا عليه من الكتب والرّسائل والأجزاء والفوائد والأمالي لرجالات العلم والفقه و أئمّة الحديث والحفّاظ الجلّة ممّا يوجد في مكتبات سوريا، وقد طالعنا هذه كلّها، واتّخذنا ما في هذا الفهرست من مصادر بقيّة أجزاء كتابنا **الغدير** من الجزء الثاني عشر فصاعداً، ولله الحمد.

١٢. **رجال آذربايجان**: لا يزال مخطوطاً، ترجم فيه لمائتين وأربعة وثلاثين عالماً وأديباً وشاعراً من رجال آذربايجان، مرتّباً علىٰ حروف التهجّي، أوّلهم ميرزا إبراهيم بن أبي الفتح الزنجاني، وآخرهم عزّ الدّين يوسف بن الحسن ابن الحسن بن محمود السّراي التبريزي الحلّاوي النّجفي.

١٣. **الأسماء الحسنىٰ**: فيما سمّي به أمير المؤمنين عليه السلام في القرآن، مخطوط.

١٤. **تعاليق علىٰ مكاسب شيخنا الأنصاري** في الفقه، مخطوط.

١٥. **تعاليق على رسائل الشّيخ الأنصاري** في أُصول الفقه، مخطوط.

---

١. طبع بعد ذلك في أربع مجلّدات محقّقاً.

[الغدير]

١٦. **الغدير في الكتاب والسُّنة والأدب**: وهو كتابٌ دينيّ علميّ فنّي تاريخيّ، أدبيّ، أخلاقيّ، مبتكرٌ في موضوعه، فريدٌ في بابه، يبحث فيه عن حديث الغدير، كتاباً، وسنّةً، وأدباً، ويتضمّن تراجم أُمّةٍ كبيرةٍ من رجالات العلم والدِّين، من الذين نظموا هذه الأثارة من العلم وغيرهم.

الغدير ـ كما وصفه الأُستاذ الكبير شاعر الأهرام المفلق محمّد عبد الغني حسن المصريّ، أحد شعراء الغدير ـ تحت عنوان في ظلال الغدير فقال:

ليس في هذا العنوان أثرٌ لروح شاعريّة، أو جنوحٍ إلى عاطفة من عواطف الخيال المقتنص، أو ميلٍ إلى شوارد التعبير عمّا يجول في الخاطر الكليل، وإنّما هي حقيقةٌ ناصعة الوجه واليد واللِّسان حين تقرّر أنّ القارئَ للغدير يفييء منه إلىٰ ظِلٍّ ظليل، ويلتمس عنده من راحة الاطمئنان، وحلاوة القرار، ورضى الثقة ما يجده المرء حين يأوي إلى الواحة المخضرّة بعدَ وعثاء السَّفر في بيداءٍ واسعة المتاهات، فيجد في ظِلالها أُنس الاستقرار، وسلامة المقام، ودِعة المصير.

ولن أكون في هذه الكلمة جانحاً إلى خيال، أو محلّقاً في أجواءٍ من التصوّر الحالم، أو الوهم الهائم، ولكنّني سأجتاز هذا (الغدير) عابراً مفكّراً، مقلّباً النّظر في صفحاته الرّجراجة بكلّ فكرة، المتموّجة بكلّ مبحث، مستخرجاً من أصفى لئالئه، وأكرم عناصره ما يعينني عليه تقليب النّظر في شطآنه، وإطالة الذِّكر بين دفّتيه، وكثرة الوقوف علىٰ مباحثه كما يقف العربيّ على الدِّيار التي لم يبلها القِدم...

وقد يكون العلّامة الأميني النّجفي مشرباً بحبّ الإمام عليّ وشيعته حين يبذل من ذات نفسه، وحين يبذل من ماء عينيه ما يبتغي به الوسيلة عند أهل البيت العلويّ الكريم، وقد يكون في عمله هذا مستجيباً لنداء المذهب الذي يدين به، فإنّ الحبّ يفرض على المُحبّ من الالتزامات والارتباطات ما يسقط به وجه الاعتراض، ولكن الحقّ الذي يجب أن يُجهر به أنّ العلّامة الأُستاذ عبدالحسين الأميني لم يكن محبّاً متعصّباً، ولا ذا هوىً مطرّفٍ جموحٍ، وإنّما كان عالماً وضع

علمه بجانب محبّته لعليٍّ وشيعته، وكان باحثاً وضع أمانة العلم ونزاهة البحث فوق اعتبار العاطفة، ولا يُلام المرء حين يحبّ فيسرف في حبّه، أو حين يهوى فيشتدّ به الهوىٰ، ولكن اللّوم يقع حين تميل دواعي الهوى بالمرء عن صحيح وجه الحقّ، وما كان اُستاذنا الجليل في شيءٍ من هذا، وإنّما كان باحثاً وراء الحقيقة، كاشفاً النّقاب عن وجهها، مُعيناً نفسه بالوصول إليها سافرة الوجه، واضحة المعالِم.

اقتطفنا هذه الكلمة من نصّ الكتاب الذي أرسله الاُستاذ محمّد عبد الغني إلىٰ شيخنا الأميني من القاهرة، بتاريخ ٧ ربيع الأوّل سنة ١٣٧٢هـ، وقد نُشر بنصّه الكامل في مقدّمة الجزء الأوّل من كتاب **الغدير** فراجعه.

وبعدُ، فإنّ كتاب **الغدير** الذي سيبلغ عشرين جزءً أو أكثر، يحكي موضوعه باختصار إثبات وصاية وخلافة الإمام أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام من النبيّ الأعظم صلى الله عليه وآله وسلم، ونقل النصوص لغدير خمّ وسائر النصوص من طرق علماء السُّنة، آخذاً لها من كتبهم الصحيحة ـ عندهم ـ وتواريخ القرون الإسلاميّة المخطوطة والمطبوعة، وإثبات أغراض بعضهم في نقل الأحاديث والتواريخ ممّا لا ارتياب في أنّها تعصبيّة في المذهب، فصحّفوا وحرّفوا وبدّلوا ما شاء لهم الهوى وشاء لهم التعصّب الأعمىٰ، و﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾[1].

هذا الكتاب بديعٌ في حسن تنظيمه وتنسيقه وإنشائه، وكثرة منابعه ونقل مداركه، فإنّ مؤلّفه قد طالع أكثر من عشرة آلاف مجلّداً من الكتب المختلفة للفريقين ونقل عنها ـ كما حدّث بذلك نفسه طاب ثراه ـ وحلّلها تحليلاً دقيقاً، وكشف ما فيها من الحقائق الرّاهنة، وأبانَ ما فيها من المخالفات التي دَعَتهم إليها العصبيّات المذهبيّة، فقد نقلوا أخباراً وروايات كثيرة عن مجاهيل الهويّة أو المتعصّبين ما شاءت لهم الأهواء.

كتاب **الغدير** بلغ الغاية في فصاحة بيانه، وتنظيم جمله، وانسجام ألفاظه، ما يعسر على غيره من المؤلّفين أن يضاهيه أو يؤلّف علىٰ منواله، ولم يسبقه أحدٌ في هذا الموضوع البديع، وقد بلغ من شهرته في الممالك الإسلاميّة، وسائر المناطق الاُخرى ما لم نعهد لغيره من المؤلّفات

١. الفجر (٨٩): ١٤.

بأنواعها، وذلك غيرُ خفيٍّ على القارئ الكريم الذي جانبَ التعصّب ورامَ الحقيقة، وطالع الكتاب بعينٍ مجرّدة.

وقد قرّظ الكتاب جمعٌ كثيرٌ من الملوك والعلماء والأساتذة والكتّاب، ونُشرت تقاريظهم في الأجزاء المطبوعة متتالية.

منهم: الملك المعظّم الأمير عبد اللّه بن الحسين أمير عمّان، وتاريخه ١٢ ذي القعدة سنة ١٣٦٥هـ، وقد نُشر تقريظه في الجزء الثالث من الكتاب، وممّا قال فيه:

أيّها الحبر زُر مقاماً كريماً ... وابتهل لي مستغفراً عن ذنوبي

واروِ عنّي دعاء عبدٍ فقيرٍ ... يشتكي ما يمسّه من لغوبِ

فدعاء المحبّ للآل ينفي ... كلّ خَطبٍ وكلّ هَمٍّ مُريبِ

واقر عنّي الإمام أسنىٰ سلامٍ ... والثم الأرض في المقام الرّهيب

ثمّ قال:

... وماذا عساي أن أقول في أثرٍ تصدّى لتأليفه عالمٌ نحريرٌ في حديثٍ نبويّ يتعلّق بالوصيّ عليه السلام غير تكرير الشّكر، والرّغبة الصحيحة في أن يروج هذا الكتاب وتكثر الاستفادة منه لدى الخاصّ والعامّ.

والتقريظ لغةً تبادل المدح بين اثنين في أمرٍ من الأُمور، وهذا ما لا أميل إليه، ويروقني أن أقرأ فأنتقد فأحثّ أو أنهى، ولعلّي من الآن أحثّ النّاس على الإقبال على هذه الرسالة السّامية في معناها، الغالية في غايتها، فكتابكم يسرّ أهل البيت وشيعتهم، ويسرّ كلّ مؤمنٍ بالله ورسوله، حيث تناول فضائل حيدرة الكرّار أبي السّبطين، المنافح عن رسول اللّه في المشاهد كلّها، والخارج من الدُّنيا في غير رغبةٍ إليها، والذي قاتل أهل العناد كما قاتل أهل الكفر والشِّرك في أيّامهم والجهاد، فالكتاب في كلّ فقرةٍ من فِقره، وصفحةٍ من صفحاته، وفي مقدّمته وفي نهايته هو لله ولرسوله وللآل وشيعتهم ومحبّيهم، والسّلام عليكم ورحمة اللّه وبركاته.

ومنهم: فقيد اليمن الإمام المنصور المتوكّل على اللّه يحيى بن محمّد حميد الدِّين المتوفّى سنة

١٣٦٨هـ، وتاريخه ٢٥ رجب سنة ١٣٦٥هـ، وقد نُشر تقريظه في الجزء الثالث من **الغدير**.

ومنهم: الملك فاروق الأوّل مليك مصر، وقد نُشر تقريظه في الجزء الخامس من **الغدير**.

ومنهم: الفيلسوف الشّهير محمّد غلّاب مدرّس الفلسفة في جامع الأزهر، وقد نُشر تقريظه في الجزء الرابع من **الغدير**.

ومنهم: الدكتور عبد الرّحمن الكيالي، وقد نُشر تقريظه في الجزء الرّابع من **الغدير**.

(ومنهم): المحامي الأُستاذ توفيق الفكيكي البغدادي المتوفّى سنة ١٣٨٩، وقد نُشر تقريظه في مجلّة **الغريّ** النجفيّة العدد ١٧ من السنة الثامنة ص ٤١٥، وفي الجزء الرابع من **الغدير**.

ومنهم: المحقّق الأُستاذ الشَّيخ محمّد سعيد العرفي، المتوفّى سنة ١٣٧٦ من مشاهير علماء سوريا، وقد نُشر تقريظه في الجزء السادس من **الغدير**.

ومنهم: الأُستاذ الكبير عبد الفتّاح عبد المقصود المصريّ، مؤلّف كتاب الإمام عليّ بن أبي طالب عليه السلام، وقد نُشر تقريظه في الجزء السادس من **الغدير**، قال فيه:

... لقد وفّق الرّجل في كلا العرض والدّفاع حتّى فوّت أمام حججه ذرايع المُبطلين، ولم يكن في دفاعه مسوّفاً فحسب بفرط شغفه بالإمام ولكنّه كان أيضاً كالحكَم العدل يزِن في كفّتين ثمّ يسجّل لأيّتهما كان الرّجحان، ولعلّ نظرةً عابرةً يلقيها غير ذوي الهوىٰ على صفحات سِفره ـ وخاصّةً تلك التي أفردها لسلاسل الوضّاعين والموضوعات ـ كفيلةً بأن تُريه الأميني بحّاثةً أميناً يتّبع في استخلاص آرائه أدقّ أساليب البحث المنزّه الصحيح.

إنّ حديث الغدير لا ريب، حقيقةً لا يعتورها باطل، بلجاء بيضاء كوضح النهار، وإنّه لنفثةٌ من نفثات الإلهام جاشت بها نفس الرسول الكريم صلى الله عليه وآله وسلم، لتقرّر بها قدَر ربيبه وصفيّه وأخيه بين أُمّته وأصفيائه المجتبين، هو حجّةٌ لقدر الإمام نقليّة ولحقّه الهضيم، لم يعوز الأميني إبرازها في سطور سِفره، وإحاطتها بسياجٍ ثابتٍ متينٍ من الأسناد التاريخيّة المنيعة على أراجيف الأهواء، ولمَن شاء أن يخدشها ـ ظالماً أو جاهلاً ـ بفريةٍ أن يدلّنا أين بين أُولئكم الصّحابة الأبرار من يسبق ابن أبي طالب حين تُذكَر المزايا والأقدار.

لقد كنتُ ـ وما أزال ـ أجعل الخُلق والمواهب ومقوّمات الشخصيّة أقيستي للعظمة الإنسانيّة، فما رأيتُ أمرءاً ـ بعد محمّد صلى الله عليه وآله وسلم ـ جديرٌ أن يلحق بذيله أو يكون رديفه قبل أبي سلالته الخيّرة المطهّرة، ولستُ بهذا مدفوعاً بحماسٍ لمذهبٍ أو تشيّعٍ، ولكنّه الرأي الذي تنطق به حقائق التاريخ....

وأمّا ما ذكره الدكتور محمّد غلّاب المذكور في تقريظه، فنصّه:

... وبعدُ: فقد تسلّمتُ الجزءين الأوّل والثاني من كتابكم النفيس **الغدير** الذي شابه الغدير ـ حقّاً ـ في صفائه ونفعه، والذي يلفي الباحث فيه أمنيته علىٰ نحو ما يجد المسافر الظامئ في الغدير ما ينفع غلّته، والذي عنيتم فيه بجانبٍ هامٍّ من جوانب التراث الإسلامي، متوخّين الحقائق، متتبّعين الآثار الصّادقة، ومتعقّبين مواطن الشّبه بالتصحيح والنقد.

ونحنُ علىٰ يقينٍ من أنّ الشباب العصري الإسلامي سيستفيد من هذه الثمار الشهيّة، لا سيّما أنّ أكثر ما يكتب اليوم غثٌّ خفيف الوزن، تافه القيمة، وإنّ الحركتين العلميّة والأدبيّة قد تحوّلنا إلى حركةٍ تجاريّةٍ بحتة.

ولقد جاءني كتاب حضرتكم في الوقت الملائم لأنّي عاكفٌ علىٰ دراسة كثيرٍ من الجوانب الإسلاميّة، وعلى التأليف فيها، ولذا يعنيني كثيراً أن تتكشف أمامي المبادئ الحقيقيّة، والآراء الصحيحة للشّيعة الإماميّة حتّى لا نكبو بإزاء هذه الفرقة الجليلة ـ في مثل ما كبا فيه طاها حسين وأحمد أمين وأمثالهما من المحدّثين المتسرّعين...

ومنهم: الأُستاذ الشّاعر الأديب بولس سلامة البيروتي المسيحي، وقد نُشر تقريظه في الجزء السادس من **الغدير**، وله تقريظٌ ثانٍ نُشر في الجزء السّابع منه.

ومنهم: الأُستاذ الخطيب الشَّيخ محمّد تيسير الشّامي إمام جماعة مسجد السيّدة رقيّة ـ سلام اللّٰه عليها ـ ، وقد نُشر تقريظه في الجزء الحادي عشر من **الغدير**.

ومنهم: الأُستاذ البحّاثة صاحب التآليف الفخمة يوسف أسعد داغر البيروتي المسيحي، وقد نُشر تقريظه في الجزء الحادي عشر أيضاً من **الغدير**.

ومنهم: الأُستاذ الكبير البحّاثة محمّد عبد الغني حسن المصري، صاحب المؤلّفات الممتعة، وشاعر الأهرام المفلق، فقد نظم قصيدةً رائقةً في مدح صاحب كتاب **الغدير** مقرظاً فيها الكتاب، قال:

حيِّ الأمينيَّ الجليلَ وقُل له ... أحسنتَ عن آل النبيّ دفاعا
أرهفتَ للدّفع الكريم مناصلاً ... وشهَرتَ للحقّ الهضيم يَراعا
وجمعتَ من طول السنين وعرضها ... حججاً كآيات الصّباح نِصاعا
وأذبتَ من عينيك كلَّ شعاعةٍ ... كالنّور وَمضاً والشّموس شعاعا
وطويتَ من ميمون عمرك حقبةً ... تسع الزّمان رحابةً وذراعا
ونزلت ميدان البيان مناضلاً ... وشأوت أبطال الكلام شجاعا
ما ضقتَ يوماً بالدّليل ولم تكن ... بالحجّة الغرّاء أقصر باعا
لله من قلمٍ لديك موثّقٍ ... كالسَّيل يجري صاخباً دفّاعا
يجلو الحقيقة في ثيابِ بلاغةٍ ... ويزيح عن وجه الكلام قِناعا
يشتدّ في سبب الخصومة لهجةً ... لكن يرقّ خليقةً وطِباعا
وكذلك العلماء في أخلاقهم ... يتباعدون ويلتقون سِراعا
في الحقّ يختلفون إلّا أنّهم ... لا يبتغون إلى الحقوق ضياعا
يا أيّها الثّقة الأمين تحيةً ... تجتاز نحوك بالعراق بِقاعا
تطوى إليك من الكنانة أربعاً ... ومن العروبة أدؤراً ورباعا
إنّا لتجمعنا العقيدة أُمّةً ... ويضمّنا دين الهُدى أتباعا
ويؤلّف الإسلام بين قلوبنا ... مهما ذهبنا في الهوى أشياعا
ونحبّ أهل البيت حبّاً خالصاً ... نطوي القلوب عليه والأضلاعا
يجزيك بالإحسان ربّك مثلما ... أحسنت عن يوم الغدير دفاعا

نُشرت هذه القصيدة الغرّاء في مجلّة **الرّسالة المصريّة** في سنتها الثامنة عشرة ـ العدد الـ ٨٨٢، الصادر يوم الاثنين ١١ شعبان سنة ١٣٦٩هـ، وذكرت بنصّها في الجزء الثّامن من **الغدير** في مقدّمته، ونَشَرتها أيضاً مجلّة **البيان** النجفيّة الغرّاء، بعددها الـ ٧٨، من سنتها الرّابعة، ص ١٧٤،

وشطّرها النّطاسي المحنّك المغفور له الأُستاذ ميرزا محمّد الخليلي النّجفي المتوفّى سنة ١٣٨٨هـ، صاحب كتاب **معجم أُدباء الأطبّاء**، ونُشر مع الأصل في مجلّة **البيان** الغرّاء النجفيّة، بعددها الـ ٨٠، لسنتها الرابعة، ص ٢٢٣.

وللأُستاذ محمّد عبد الغني حسن المذكور قصيدة غديريّة مطلعها:

أمير المؤمنين إليك أزجي	ولائي في العشيّ وفي البكور
فمعذرةً إذا ما عَيَّ قولي	وشاع العجز في نفسي القصير
مقامك كيف يدركه بياني	وقدرُكَ كيف يبلغه شعوري

ومنها:

أمير المؤمنين فدتك نفسي	كما يفديك في الوادي عشيري
وما عذري عن التأخير إلّا	لأنّي جئت في الزّمن الأخير

ومنها:

أمير المؤمنين إليك أهفو	وألتمسُ الوسيلة في اُموري
فإنّك بضعةٌ من نور طاها	وإنّك قبسةٌ من خيرِ نورِ
أتمّ اللّه نعمته عليكم	بنطق المصطفى يوم الغدير

ومنهم: الأُستاذ الناقد البصير الشَّيخ محمّد سعيد دحدوح الحلبي، فقال:

... أخذت **الغدير** وقرأته، وقبل أن أصل عبابه عمتُ فيه وغرفتُ منه، وذقت طعمه، فإذا هو الغدير الأوّل بماءٍ غير آسن، يفيض عذوبةً أصفى من قطرات المزن، ومدامةً أعبق وأطيب من شذا المِسك، وألذّ من كلّ شراب.

ولولا مَن وضع حوله السدود، وأقام أمامه الحواجز من العصور الأُولى لكان مضيئاً علىٰ وجه البسيطة، وينتفع به خلق اللّه أجمعين.

وما أعظمه من غديرٍ وقف فيه الرسول الأعظمﷺ يُوصي أصحابه واُمّته بابن عمّه، ويحضّهم على التمسّك بهَديهِ، والسّير وراء زوج ابنته الزّهراء، ووالد السبطين عليهم الصلاة والسلام، ولكن كان أمر اللّه قدراً مقدوراً، وتلك اُمّةٌ قد خَلَت، ونحن الناشئة إن عتبنا على الأوّلين فإنّ عتبنا على الخلف أشدّ وأعظم،

وعلى المؤرّخين الجُدد من أبناء عصرنا هذا ــ أهل السُّنة ــ أوسع وأكبر.

كنّا نسمع من أساتذتنا ــ أساتذة الأخذ والتأليف ــ عفا اللّٰه عنهم إن كانوا لا يعلمون ــ أنّ قصّة الغدير أسطورةٌ صنعتها الشيعة وأيّدها ملوكهم لحوائج سياسيّة، وهذا مبلغنا أو مبلغهم من العلم إذ ذاك، أمّا في زمننا هذا وبعدما قرأت بعض فصول وأبواب وأجزاء **الغدير**، أراني أمام بحرٍ زاخرٍ لا غديرٍ سائل، فيه اللّؤلؤ والمرجان، والدرّ الوضّاء، نعم فيه الحجّة البالغة، وفيه البرهان الصّريح، وفيه العلم الوافر، وفيه، وفيه ما ليس في وسعي أن أُحصيه وأعدده، كلّها تنطق أنّ النّاس مهما أرادوا أن يحجبوا أضواء البدر، ومهما أتوا بسحبٍ وعوارض تمنع إضاءته فليس في مقدورهم طالما خلّف المرتضىٰ عليه السلام أمثالكم شيعةً باعت لذائذ الحياة وترف الزمان وعكفَت على تأيّد الحقّ وإظهار الصواب، وهدي التّائه، وإرشاد الضالّ، بكلّ ما أُوتيت من قوّة.

فنِعْمَ السّلف والخلف أنتُم ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ﴾[1] مرضيّاً عنه، ومنهم من يعمل خدمةً للإسلام، حتّى يرى ربّه بوجهٍ طلقٍ سجيح، ويلقى هناك النبيّ والصدِّيقين والشهداء والمجاهدين ﴿وَحَسُنَ أُوْلَـئِكَ رَفِيقاً﴾[2].

نعم؛ وقفتُ أمام ثبج الغدير وخضت غماره وسبحت فيه، فإذا أمامي مشاهد التاريخ، وأفلام الزّمان، وأقلام المؤلّفين، وفصول الكتب، ونشيد الشّعر، وأريج الحديث، كلّها تدلّني علىٰ أنّ الغدير حقٌّ وليس بمختلق، وأنّ النّاس يقولون ما لا يعلمون، إمّا ابتغاءً للفتنة، أو تقرّباً للظالمين، أو جُبناً عن النطق بالصّواب والواقع، فجزى اللّٰه مؤلّفه عبد الحسين وحفظه وأبقاه سيفاً صارماً مسلولاً ومناراً للحقّ

نُشر هذا التقريظ في الجزء الثّامن من **الغدير**، وله تقريظٌ ثانٍ قبله نُشر في الجزء الثاني منه .

ومنهم: العلّامة الجليل، والمرجع الأعلىٰ، الحجّة الفقيه السيّد محسن الحكيم الطّباطبائي ــ طاب ثراه ــ المتوفّى سنة ١٣٩٠هـ ، وقد نُشر تقريظه في الجزء السّابع من **الغدير** فقد قال فيه:

---

١. الأحزاب (٣٣): ٢٣.
٢. النساء (٤): ٦٩.

... وإنّ من فحول هذه الزّمرة المجاهدة مؤلّف كتاب **الغدير** المحقّق العـلّامة الأوحد الأميني دام تأييده وتسديده، وقد سرّحت النّظر في أجـزائـه المـتتابعة فوجدته كما ينبغي أن يصدر من مؤلّفه المعظّم، وألفيته كتاباً لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه بتوفيقٍ من عزيزٍ عليم، ولقد توفّق كلّ التوفيق في قـوّة حجّته وشدّة عارضته، وروعة أسلوبه، وجمال محاورته، وقد ضمّ إلى حـصانة الرأي وجودَة السّرد، وإلى بداعة المعاني قوّة المـباني، وتـفنّن فـي المـواضـيع المختلفة فوردها سديداً وصدرَ عنها قويماً.

ومنهم: العلّامة الحجّة السيّد محمّد عليّ القاضي الطباطبائي التبريزي، وقد نُشر تقريظه فـي الجزء الحادي عشر من **الغدير**.

ومنهم: علّامة العصر المجتهد الأكبر الشَّيخ محمّد رضـا آل يـاسين الكـاظميّ النّـجفيﷺ، المتوفّى سنة ١٣٧٠هـ، وقد نُشر تقريظه في الجزء الثامن من **الغدير**.

ومنهم: العلّامة المجتهد الكبير السيّد حسين الحماميّ الموسويّ النجفيّ طاب ثراه، المـتوفّى سنة ١٣٧٩هـ، وقد نُشر تقريظه في الجزء التّاسع من **الغدير**.

ومنهم: العلّامة الشهير المجاهد المجتهد الأكبر السيّد عبد الحسين شرف الدِّين العـامليﷺ، المتوفّى سنة ١٣٧٧هـ، وقد نُشر تقريظه في الجزء السّابع من **الغدير**.

ومنهم: العلّامة الكبير الفقيه والمرجع الأعلى السيّد عبد الهادي الشيرازي النّجفي طاب ثراه، المتوفّى سنة ١٣٨٢هـ، وقد نُشر تقريظه في الجزء الخامس من **الغدير**.

ومنهم: العلّامة الكبير الحجّة السيّد صدر الدِّين الصّدر طاب ثراه، المتوفّى سنة ١٣٧٣هـ، وقد نُشر تقريظه في الجزء العاشر من **الغدير**.

ومنهم: شيخنا فقيد الأُمّة الإسلاميّة العلّامة الكبير البحّاثة، صاحب كتاب **الذّريعة** الشَّيخ آغا بزرك الطّهراني الغرويّ ـ طاب ثراه ـ المتوفّى سنة ١٣٨٩هـ.[1]

ومنهم: مفخرة علماء العصر العلّامة الحجّة السيّد عليّ الفاني الإصفهاني النّجفي، أحد أساتذة النّجف الأشرف الفطاحل ـ دام فضله ـ وقد نُشر تقريظه في الجزء الحادي عشر من **الغدير**.

---

١. تجد هذا التقريظ في كتاب الكشكول، للمحقّق الطهراني، طبع مكتبة مجلس الشورى الإسلاميّ.

ومنهم: العلّامة الفقيه الحجّة السيّد جعفر آل بحر العلوم قدّس سرّه، المتوفّى سنة ١٣٧٧هـ.

ومنهم: العلّامة الكبير الحجّة صديقنا الشَّيخ محمّد عليّ الأردوباديّ الغرويّ رحمه الله، المتوفّى سنة ١٣٨٠هـ، وقد نُشر تقريظه في الجزء الثالث من **الغدير**.

ومنهم: الأديب الكبير عضو المجمع العلمي العربي بدمشق الشَّيخ سليمان ظاهر العامليّ النّباطي رحمه الله، المتوفّى سنة ١٣٧٠هـ، فإنّه قال في تقريظه مؤرّخاً عام طبع بعض أجزائه سنة ١٣٦٥هـ:

إنّ الأمينيَّ وافى	بروضةٍ وغديرِ
أدارَ كأس ولاءٍ	فديته من مدير
في مرتقى خمّ لا في	خورنقٍ والسّديرِ
وراح يصدح فيها	بنغمةٍ و هديرِ
بالنصّ من روح وحيٍ	من القديم القدير
وقول خير نبيٍّ	أو نظم حبرٍ جديرِ
حتّى تولّى فأرّخ	«إبهاج حقّ الغدير»

سنة ١٣٦٥

ومنهم: الأديب الكبير الخطيب الشَّيخ محمّد عليّ اليعقوبيّ رحمه الله، المتوفّى سنة ١٣٨٥هـ، قال:

لأحمد يوم خمٍّ في عليٍّ	نصوصٌ جئنَ بالذِّكر المُبينِ
أتى الرّوح الأمين بها متوناً	فأوضح شرحها قلم الأميني

ومنهم: الخطيب البارع الأديب الشَّيخ محسن أبو الحبّ الحائري رحمه الله، المتوفّى سنة ١٣٦٩هـ، قرّظه بقصيدة مثبتةٍ في ديوانه المطبوع سنة ١٣٨٥هـ، يقول في أوّلها:

للهِ درّ أبي الهادي وما صنعا	فإنّه خير نهجٍ للهُدى شرعا
عبد الحسين الأميني الفذّ من شكرت	يراعه الشّرعة الغرّا بما صدعا
وقد تفضّل في تأليفه كتباً	بها جميع بُغاة العلم قد نفعا
فكم أحاديث في يوم الغدير روى	بمثلها ما رأى راءٍ ولا سمعا

هذا موجزٌ من التقريظات، وهي كثيرة نظماً ونثراً، تربو على ستّين تقريظاً، أُدرج بعضها في

مقدّمات أجزاء **الغدير** وبقي الباقي بخطوط المقرّظين لم يتيسّر طبعها.

طُبع من كتاب **الغدير** حتّى الآن أحد عشر جزءً، وبقيّة أجزائه المخطوطة يتصدّى لطبعها ولده البارّ الأُستاذ الشَّيخ رضا الأميني (مدير مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام) علىٰ غرار الأجزاء السّابقة، وفّقه اللّٰه لنشر الآثار الدينيّة وجزاه خير جزاء المحسنين.

وقد تُرجم المطبوع من هذه الأجزاء إلى اللّغة الفارسيّة بإجازة المؤلّف، وطُبع حتّى الآن منها بطهران جزءان، ترجمه العلّامة السيّد محمّد تقي الواحدي الطّهراني، سمّاه **عناية الأمير في ترجمة الغدير** ويُستمرّ في طبع بقيّة أجزائه على حساب جامعة التعليمات الإسلاميّة بطهران.

[تحقيق كامل الزيارات]

ومن آثار شيخنا الأميني الخالدة تحقيق كتاب **كامل الزّيارة** الذي هو تأليف شيخ الطائفة وفقيهها المقدّم الشَّيخ أبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه، المتوفّى سنة ٣٦٧هـ وقد صحّحه وعلّق عليه تعليقاتٍ أنيقة، وطُبع في النّجف الأشرف بالمطبعة المرتضويّة سنة ١٣٥٦هـ، يقع في ٣٣٧ صفحة، وكتب ـ طاب ثراه ـ في آخره:

لقد تحرّينا غاية الصحّة في طبع هذا الكتاب القيّم بمقابلته مع نسخٍ عريقةٍ في الصحّة، منها نسخةٌ عتيقة مصحّحةٌ بتصحيح العلّامة ثقة الإسلام النّوري، ونسخةٌ أُخرى مكتوبةٌ في أوائل القرن التاسع وغيرهما من النسخ التي وقفنا عليها في العراق وإيران، ولم يقنعنا ذلك حتّى راجعنا في تصحيح جميع ما في الكتاب من الأحاديث ـ متناً وإسناداً ـ الكتب المتأخّرة الناقلة عن الكتاب **كالوسائل** و**البحار** و**المستدرك** وكتب الرِّجال المعتبرة لأصحابنا رضوان اللّٰه عليهم، وعلّقنا عليه ما لا غنية عنه للباحث.

[المستنسخات]

ومن آثاره قدس سره ـ أيضاً ـ استنساخ ما يقرب من ثلاثين كتاباً من الكتب المخطوطة النّادرة الوجود.

[١] منها: كتاب **دعائم الإسلام**، وذكر الحلال والحرام، والقضايا والأحكام عن أهل بيت رسول اللّه عليه وعليهم أفضل السلام، للقاضي أبي حنيفة النّعمان ابن أبي عبد اللّه محمّد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمي المغربي، المتوفّى رحمه الله بالقاهرة في ٢٩ جمادى الثانية ٣٦٣هـ ، ويُعرف في تاريخ أدب الدّعوة الإسماعيليّة المستعلية بسيّدنا قاضي القضاة وداعي الدّعاة النعمان بن محمّد، وقد يختصر المؤرّخون فيقولون: القاضي النّعمان تمييزاً له عن صاحب المذهب الحنفيّ، ويطلق عليه ابن خلكان في **وفيات الأعيان** ومؤلّفو الشيعة الاثني عشريّة أبا حنيفة الشّيعي.

خدم المهديّ بالله مؤسّس الدولة الفاطميّة التسع سنوات الأخيرة من حكمه ثمّ ولّي قضاء طرابلس في عهد القائم بأمر اللّه الخليفة الثاني للفاطميّين، وفي عهد الخليفة الثالث المنصور بالله، عُيِّن قاضياً للمنصوريّة، ووصل إلى أعلى المراتب في عهد المعزّ لدين اللّه الخليفة الفاطميّ الرّابع، إذ رفعه إلى مرتبة قاضي القضاة وداعي الدُّعاة .

كان القاضي النّعمان رجلاً ذا مواهب عديدة، غزير العلم، واسع المعرفة، باحثاً محقّقاً، مُكثراً في التأليف، عادلاً في أحكامه.

طُبع أخيراً هذا الكتاب بمصر في جزءين: الأوّل سنة ١٣٧٠هـ ، في ٤٦٦ صفحة، و (الثاني) سنة ١٣٧٩هـ ، في ٥٣٩ صفحة بتحقيق وتقديم وتعليق آصف فيضي.

[٢] ومنها: **أمالي** الشَّيخ محمّد بن محمّد بن النّعمان بن عبد السّلام بن جابر ابن سعيد بن جبير العُكبري البغدادي، الملقّب بالشيخ المفيد، ويُعرف أيضاً بابن المعلّم لأنّ أباه كان معلّماً بواسط، كما ذكر ذلك ابن حجر العسقلاني في **لسان الميزان** (ج٥ / ص٣٦٨). ولد سنة ٣٣٨هـ ، وتوفّي ببغداد سنة ٤١٣هـ ، وقبره في رواق الحضرة الكاظميّة مشهورٌ يُزار.

وسبب تلقّبه بالمفيد إمّا لما نصّ عليه ابن شهرآشوب في **معالم العلماء**: ص ١٠١، طبع النّجف الأشرف سنة ١٣٨٠هـ ، من أنّ صاحب الزّمان عليه السلام لقّبه بذلك، وقال: ذكرت سبب ذلك في **مناقب آل أبي طالب**، وإمّا لما ذكره الشَّيخ ورّام في **مجموعته**: ص ٤٥٢، من أنّ شيخه عليّ بن عيسى الرمّاني لقّبه به، وكان السّبب فيه أنّ المفيد رحمه الله حضر مجلسه لأوّل مرّة، فقام رجلٌ من أهل البصرة وسأل الرمّاني عن خبر الغدير والغار، فقال الرمّاني: إنّ حديث الغار دراية وخبر

الغدير رواية، والرّواية لا توجب ما توجبه الدّراية، فلم يكن عند البصريّ شيء، وخرج من المجلس.

ولمّا خفَّ المجلس تقدّم المفيد إلى الرمّاني ولم يعرفه قبل هذا وسأله عمّن قاتل الإمام العادل، فقال الرمّاني: إنّه كافر، ثمّ استدرك بأنّه فاسق. قال المفيد: ما تقول في عليّ بن أبي طالب ويوم الجَمل وطلحة والزّبير؟ فقال الرمّاني: إنّهما تابا. قال المفيد: أمّا خبر الجمل فدراية وخبر التّوبة فرواية فأفحم الرمّاني. ولم يأت بشيء غير أنّه قال له: كنتَ حاضراً عند سؤال البصريّ؟ قال: نعم، ثمّ دخل الرمّاني المنزل وجاء برقعةٍ مختومةٍ وقال: أوصلها إلى من اتّصلت به، وهو الشّيخ أبو عبد اللّه الحسين بن عليّ البصري المعروف بـ«جُعَل» وكان من شيوخ المعتزلة، فلمّا وقف عليها جعل يتبسّم وسأل المفيد عمّا جرى بينهما، فحكى له الحديث، فقال: إنّه كتب إليّ بذلك ولقّبك بالمفيد.

وقد أجمع العلماء من الفريقين علىٰ فضل الشّيخ المفيد رحمه الله وتبرّزه في العلوم العقليّة والنقليّة والحديث والرِّجال والأدب وقوّة العارضة في الظهور على الخصم بأجلىٰ برهان.

قال ابن النديم في **الفهرست**: ص ٢٥٢: «شاهدته فرأيته شديد الفطنة ماضي الخاطر، بارعاً في العلوم».

وقال الذّهبي في **تاريخ دول الإسلام**: ج ١، ص ١٩١: «كانت له جلالةٌ عظيمة وتقدّم في العلم مع خشوعٍ وتعبّدٍ وتألّهٍ».

وقال ابن حجر العسقلاني في **لسان الميزان**: ج ٥، ص ٣٦٨: «برع في العلوم حتّى كان يقال: له علىٰ كلّ إمامٍ مِنّة».

وقال ابن كثير في **البداية والنهاية**: ج ٢، ص ١٥: «شيخ الإماميّة والمصنّف لهم والمحامي عن حوزتهم، يحضر مجلسه خلقٌ كثيرٌ من العلماء من سائر الطوائف».

وقال اليافعي في **مرآة الجنان**: ج ٣، ص ٢٨: «كان بارعاً في الكلام والجدل والفقه، يناظر أهل كلّ عقيدة مع الجلالة والعظمة».

وقال ابن العماد في **شذرات الذّهب**: ج ٣، ص ١٩٩: «عالم الشيعة وإمام الرّافضة ولسان الإماميّة، رئيس الكلام والفقه والجدل، صاحب التصانيف الكثيرة».

وقال أبو حيّان التوحيدي في **الإمتاع والمؤانسة**: ج ١، ص ١٤١: «كان ابن المعلّم حسن اللّسان والجدل، صبوراً على الخصم، ضنين السرّ، جميل العلانية».

وأمّا إطراء علماء الإماميّة في حقّه والثناء عليه بكلّ جميلٍ فكثيرة، راجع المعاجم.

وكتاب **الأمالي** من الكتب القيّمة، وهو مقصورٌ علىٰ ذكر الأحاديث المأثورة عن النبيّ وآله الكرام ـ عليهم الصّلاة والسّلام ـ، وقد رتّبه‌ﷺ على اثنين وأربعين مجلساً، في الفروض والسّنن والأخلاق والحِكم والنّكت الأدبيّة، وقد حذا فيه حذو شيخه الصّدوق ابن بابويه القمّي في أماليه، ولم يزَل هذا الكتاب مصدراً من مصادر الشيعة في قرونها المتعاقبة، وأجيالها المتواصلة، ثقةً بالمملي، وركوناً على الإتقان في نقله وتهذيبه، وقد أكثر في النقل عنه العلّامة المحدّث المجلسي‌رحمه‌الله في **البحار**.

طبع أخيراً في النّجف الأشرف بالمطبعة الحيدريّة سنة ١٣٦٧هـ ، في مائتين وإحدى عشرة صفحة .

[٣] ومنها: **مزار** أبي عبد اللّه محمّد بن جعفر بن عليّ بن جعفر المشهديّ الحائريّ المعروف بمحمّد ابن المشهديّ، من علماء الشيعة في القرن الخامس، وقد اعتمد على هذا المزار علماء الشيعة، واعتمد عليه العلّامة المجلسي‌رحمه‌الله في مزار **البحار**، وابنا طاوس السيّد رضيّ الدِّين عليّ في **مزاره**، والسيّد عبد الكريم في **فرحة الغريّ**.

وكان الشَّيخ محمّد المشهديّ جليلاً متبحّراً محدّثاً صدوقاً، وله مؤلّفات؛ منها **بغية الطالب وإيضاح المناسك**، ومنها **المصباح**، يروي عن جماعة من الأعلام، منهم ابن بطريق الحلّي، والسيّد ابن زُهرة، وشاذان بن جبرئيل القمّي، وهبة اللّه بن نما، و ورّام ابن أبي فراس، وقد تُرجم لابن المشهديّ في المعاجم الرِّجاليّة.

[٤] ومنها: **روضة الفردوس**، للسيّد عليّ بن شهاب الدِّين الهمداني، المتوفّى سنة ٧٨٦هـ ، رتّب فردوس الأخبار تأليف الحافظ أبي شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه الدّيلمي الهمداني المتوفّى سنة ٥٠٩ هـ ، واستخرج منه ما استحسنه، وقد كتب منه شيخنا الأميني شطراً يناهز ٣٢ صفحة حين زار مكتبة المرحوم العلّامة السيّد ناصر حسين ابن السيّد حامد حسين صاحب **العبقات** في لكهنو الهند.

[٥] ومنها: **مناقب** الفقيه ابن المغازليّ المتوفّى سنة ٤٨٣ هـ، وكانت النّسخة في مكتبة المرحوم السيّد ناصر اللكهنويّ أيضاً، وهي نسخةٌ قيّمة مكتوبة في سنة ١٠٣٧هـ في ٣٠٠ صفحة، نقلاً عن نسخةٍ مكتوبةٍ سنة ٩٩١هـ، عن نسخةٍ مؤرّخةٍ سنة ٦٢٣هـ، عن نسخةٍ خُطّت في سنة ٥٨٥ هـ.

[٦] ومنها: **مفتاح النّجا في مناقب آل العبا**، تأليف العلّامة ميرزا محمّد بن رستم الحارثي البدخشي، صاحب التآليف القيّمة، ألّفه في سنة ١١٢٣ هـ، كتابٌ قيّمٌ مفعَمٌ بالغرر والدرر، في ٣٢٠ صفحة، في مكتبة السيّد ناصر حسين أيضاً.

[٧] ومنها: **الصّراط السويّ في مناقب آل النبيّ**، تأليف السيّد محمود الشيخاني القادري المدني، من أعلام القرن العاشر، في ٤٩٤ صفحة، مشحونٌ بالفوائد والطَرف والطرائف، كتب منه شيخنا الأميني ما يناهز ٤٠٠ صفحة وأعانه في كتابة بقيّته بعض الأفاضل من علويّة الشيعة، وهو في مكتبة السيّد ناصر حسين أيضاً.

[٨] ومنها: **تحفة المحبّين**، تأليف العلّامة ميرزا محمّد بن رستم معتمد خان البدخشي صاحب **نزل الأبرار** المطبوع، و**مفتاح النّجا** المذكور، جعل كتابه هذا على أربعة أبواب في الخلفاء الرّاشدين علىٰ ترتيب خلافتهم، وقد كتب شيخنا الأميني الباب الرابع الذي هو في مولانا أمير المؤمنين عليه السلام برمّته في أربعين صفحة، والنّسخة في مكتبة السيّد ناصر حسين المذكور أيضاً، وتوجد نسخة أُخرى عتيقة مؤرّخة بسنة ١١٨٦ في مكتبة جامعة علي گره، ونسخة في مكتبة الرِّضا في بلدة رامپور.

[٩] ومنها: رسالة **أُصول الإيمان**، تأليف المولوي محمّد سالم الدّهلوي البخاري، في ٥٥ صفحه، وهذه النّسخة في مكتبة السيّد ناصر حسين أيضاً، وهي وإن كانت مطبوعة في شاهجان آباد سنة ١٢٥٩هـ، غير أنّ نفاسة النّسخة دَعَت شيخنا الأمينيّ إلى أن ينسخها.

[١٠] ومنها: كراريس كتبها شيخنا الأميني من كتاب **المصنّف** للحافظ أبي بكر عبد اللّه بن محمّد بن أبي شيبة الكوفي، المتوفّى سنة ٢٣٥هـ، وهو كتابٌ ضخمٌ فخمٌ ملأ غضونه فوائد وطرائف وطُرَف، ينمُّ عن إمامة الرَّجل في الفقه والحديث، والنّسخة في ١٢ مجلّداً في ٥٣٣٠ صفحة، توجد النّسخة في مكتبة أبو الكلام آزاد العامّة، وقد زارها شيخنا الأمينيّ في سفره إلى

الهند، وطالع النّسخة بكاملها، وكتب فوائد مستطرفة منها، والمكتبة المذكورة هـي فـي جـامعة علي‌گره بالهند.

[١١] ومنها: **نزهة الأبرار في الأسامي ومناقب الأخيار**، تأليف العلّامة وجيه الملّة والدِّين أبي الفضائل عمر ابن الإمام نجم الملّة والدِّين عبد المحسن بن أبي كمر ابن عبد الكافي، تقع النّسخة في ٣٧٤ صفحة، في مكتبة أبو الكلام آزاد العامّة، قرأ الكتاب شيخنا الأميني ونسخ منه ما يناهز ثلاثين صفحة من فوائده الجمّة.

[١٢] ومنها: **الإشارة في السّيرة النبويّة**، تأليف علاء الدِّين مغلطاي بن فليج، المتوفّى سـنة ٧٦٢ هـ، وهو مختصر كتاب **الزّهر الباسم في سِير أبي القاسم**، والنّسخة مؤرّخة بسنة ٣١٥ هـ في ١٢٠ صفحة، فيها فوائد تاريخيّة هامّة كثيرة، كتبها من مكتبة أبو الكلام آزاد العامّة في خلال ثلاث ساعات، وقابلها مع نسخةٍ أُخرى في مكتبة خدابخش في بتنه.

[١٣] ومنها: **تلخيص الموافقة**، للحافظ ابن السمّان الرّازي، المتوفّىٰ سـنة ٤٤٥هـ، تأليـف العلّامة جار اللّٰه الزّمخشري المتوفّى سنة ٥٣٨ هـ،[1] في ١٠٠ صفحة، كتبه من مكتبة أبو الكلام آزاد العامّة، وكتب شيخنا الأميني في آخر نسخته التي كتبها ما هذا نصّه.

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم

> قال الأميني: وقفتُ علىٰ هذه النّسـخة مـختصر كـتاب المـوافـقة للـحافظ أبي سعد إسماعيل بـن عـليّ الرّازي، المـتوفّى سـنة ٤٤٥هـ، شـيخ الخـطيب البغدادي في مكتبة علي‌گره العامّة، وكتبتها خلال أيّام فـي شـهر شـوّال سـنة ١٣٨٠هـ، والكتاب مشحونٌ بالأكاذيب وحديث خـرافـة، مـفعمٌ بـالمفتعلات والهنابث، بملئه ترّهات، ألّفته يد الباطل لتدحض به الحقّ، وتطمس به الهداية، وتضلّ به الأُميّين، من أُمّة محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم، كتبناه لتوقّف الملأ العلميّ على أسانيد ما فيه من المختلقات، وقد فصّلنا القول في جملةٍ من تلكم المـوضوعات فـي أجزاء كتابنا **الغدير**.

[١٤] ومنها: **مناقب الخلفاء**، تأليف الحافظ عبد الرّحمن السّيوطي، المتوفّى سنة ٩١١هـ، في

---

١. يعني الموافقة للرازي وتلخيصه للزمخشري.

١٨٦ صفحة، توجد نسخته المخطوطة في مكتبة الرّضا العامّة في رامپور الهند، استنسخ شيخنا الأميني منها خصوص ما جاء في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام .

[١٥] ومنها: **مفتاح الهداية**، تأليف فتح اللّه محمّد بن عيسى، المتوفّى بمكّة المشرّفة، والنّسخة المؤرّخة بربيع الأوّل سنة ١٠٦٦هـ في مكتبة الرّضا العامّة أيضاً، والكتاب هو في تخريج أحاديث السّبعين للسيّد عليّ بن شهاب الدّين الحسيني الهمداني صاحب **مودّة القُربى**، وروضة **الفردوس**، المتوفّى سنة ٧٨٦هـ.

[١٦] ومنها: **استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول ذوي الشّرف**، تأليف الحافظ الحجّة شمس الدّين أبي الخير محمّد بن عبد الرّحمن بن محمّد بن أبي بكر السّخاوي الشّافعي نزيل الحرمين، المولود سنة ٨٣١ هـ، والمتوفّى سنة ٩٠٢هـ، في ٨٤ صفحة كلّ صفحة ٢٩ سطراً، وهو كتابٌ قيّم نفيس كثير الفوائد، توجد نسخته المخطوطة في المكتبة الآصفيّة العامّة في حيدر آباد بالهند، كتب جلّه شيخنا الأميني.

[١٧] ومنها: **الطّرف من الأنباء والمناقب في شرف سيّد الأنبياء والأطايب**، تأليف رضيّ الدِّين أبي القاسم عليّ بن موسى بن طاوس الحسيني الحلّي، المتوفّى سنة ٦٦٤ هـ.

[١٨] ومنها: **اليقين في إمرة أمير المؤمنين** عليه السلام، تأليف رضيّ الدِّين عليّ بن موسى بن طاوس أيضاً .

[١٩] ومنها: **خصائص الأئمّة**عليهم السلام، تأليف السيّد الشريف الرضيّ أبي الحسن محمّد بن أبي أحمد الحسين بن موسى الموسويّ البغداديّ، المتوفّى سنة ٤٠٦هـ.

[٢٠] ومنها: **إيضاح دفائن النّواصب**، تأليف الشّيخ أبي الحسن محمّد بن أحمد ابن عليّ بن الحسن بن شاذان الفقيه القمّي، أُستاذ أبي العبّاس النجاشي صاحب **فهرست الرِّجال**، وأُستاذ الكراجكي صاحب **كنز الفوائد**.

[٢١] ومنها: **كتاب سليم بن قيس الهلالي**، صاحب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام .

[٢٢] ومنها: **المسائل الأربعون الكلاميّة**، تأليف الشهيد الأوّل محمّد بن مكّي العاملي المتوفّى سنة ٧٨٦ هـ.

[٢٣] ومنها: الإجازة الكبيرة لعلماء الحويزة، للمجيز السيّد عبد اللّه ابن السيّد نور الدِّين ابن

السيّد نعمة اللّه الجزائري، المتوفّى سنة ١١٧٣هـ.

هذا ما اطّلعنا عليه من آثاره ـ طاب ثراه ـ ولعلّ له آثاراً أُخرى لم نهتدِ إليها.

مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام

نظرة في الكتب والمكتبات

الكتب هي النتاج الواضح لإعمال الفكر، واستخدام البنان، وأدوات الكتابة ومقوّماتها، وفيها تتجلّى مواهب الإنسانيّة، وتبدو آثار الحضارات، ومظاهر الثقافات، وألوان المعارف، والعلوم والآداب والفنون، ولذلك فإنّ الأُدباء تناولوها بالوصف وبيان مزاياها في أقوالهم نثراً وشعراً، ومن ذلك قول الجاحظ: «الكتاب وعاءٌ مُلئ علماً، وظَرفٌ حُشي ظرفاً، وبستانٌ يُحمل في رِدنٍ، وروضةٌ تتقلّب في حِجر ينطق عن الموتىٰ، ويترجم كلام الأحياء» و قوله:

من صنّف كتاباً فقد استهدف، فإن أحسن فقد استعطف، وإن أساء فقد استقذف»، (وقوله): «لا أعلم جاراً أبرّ، ولا خليطاً أنصف، ولا رفيقاً أطوع، ولا معلّماً أخضع، ولا صاحباً أظهر كفايةً وأقلّ جنايةً، ولا أقلّ إملالاً وإبراماً، ولا أقلّ خلافاً وإجراماً، ولا أقلّ غيبةً ولا أبعد عن عضيهةٍ (أي إفكٍ وبُهتانٍ) ولا أكثر أُعجوبةً وتصرّفاً، ولا أقلّ صلَفاً وتكلّفاً، ولا أبعد من مراءٍ، ولا أترك لشغبٍ، ولا أزهد في جدالٍ، ولا أكفّ عن قتالٍ من كتاب.

ولا أعلم قريناً أحسن مؤاتاةً، ولا أعجل مكافأةً، ولا أحضر معونةً، ولا أقلّ مؤونةً، ولا شجرةً أطول عمراً، ولا أجمع أمراً، ولا أطيب ثمرةً، ولا أقرب مجتنى،،، ولا أسرع إدراكاً في كلّ أوان، ولا أوجد في غير إبّان من كتاب.

ولا أعلم نتاجاً في حداثة سنّه، وقرب ميلاده، ورخص ثمنه، وإمكان وجوده، يجمع من التدابير الحسنة، والعلوم الغريبة، ومن آثار العقول الصحيحة، ومحمود الأخبار من القرون الماضية، والبلاد المتآخمة، والأمثال السائرة، والأُمم البائدة ما يجمع الكتاب.

ودخل الرشيد علىٰ ولده المأمون وهو ينظر في كتاب، فقال له: ما هذا؟ فقال: كتابٌ يشحذ الفكرة، ويحسن العشرة، فقال الرشيد: الحمد لله الذي رزقني من يرى بعين قلبه أكثر ممّا يرى بعين جسمه.

وقيل لبعض العلماء: ما بلغ من سرورك بكتبك؟ فقال:

هي إن خلوت لذّتي، وإن اهتممت سلوتي، وإن قيل: زَهـر البسـتان، ونـور الجنان يجلوان الأبصار ويمتّعان بحسنهما الألحاظ والأنـظار، فـإنّي أقـول: إنّ الكتب رياضٌ، وكلّ كتابٍ بستانٌ يجلو العقل، ويشحذ الذّهن، ويُـحيي القـلب، ويقوّي القريحة، ويُعين الطبيعة، ويبعث نتائج العقول، ويستثير دفـائن القـلوب، ويمتّع في الخلوة، ويؤنس في الوحشة، ويُضحك بنوادره، ويُسرّ بغرائبه، ويُـفيد ولا يستفيد، ويعطي ولا يأخذ وتصل لذّته إلى القلب، من غير سآمةٍ تدرك قارئه، ولا مشقّةٍ تعرض له.

وقال بزرجمهر: «الكتب أصداف الحِكم تنشقّ عن جواهر الكلم».

وقال ابن المعتزّ: «الكتاب والج الأبواب، جريءٌ على الحجّاب، مـفهِم لا يـفهم،، ونـاطقٌ لا يتكلّم، به يشخص المشتاق، إذا أقعده الفراق».

وقال عبد اللّه بن العزيز: «لم أرَ أوعظ من الكتاب، وأسلم من الانفراد».

ونظر المأمون إلى بعض أولاده ـ وفي يده كتاب ـ فسأله ما هذا؟ فأجاب قائلاً: كتابٌ يُذكي الفطنة، ويشحذ الفكرة، ويُؤنس الوحشة، ويسلّي الغمّة، فقال المأمون: الحمد لله الذي جعل في أولادي من يُنظر إليه بأدبه، أكثر ممّا يُنظر إليه بحسَبه.

وممّا قيل في وصف الكتب ونفعها قول ابن المقفّع: «كلّ مصحوبٍ ذو هفوات إلّا الكتاب فإنّه مأمونٌ من العثرات».

وقال أبو محمّد الخازن:

فـدفتري روضـتي ومـحبرتي	غدير علمي وصـارمي قـلمي
وراحتي فـي قـرار صـومعتي	تـعلمني كـيف مـوقع القسـم

وقال السريّ الرّفاء:

اجعل جـليسك دفـتراً فـي نشـره — للميّت مـن حِكـم العـلوم نشـورُ
ومــفيد آدابٍ ومــؤنس وحشـةٍ — فــإذا انـفردت فـصاحبٌ وسـميرُ

وقوله في وصف كتبه:

عندي إذا مـا الرّوض أصـبح ذابـلاً — تحفُ أغضّ مـن الرِّيـاض شـمائلا
خــرسٌ تــحدّث آخــراً عـن أوّلٍ — بــعجائبٍ ســلفت ولســن أوائـلا
سُــقيت بأطــراف اليـراع ظـهورها — وبـــطونها طــلّاً أحــمّ و وابــلا
تلقاك فـي حـمر الثّـياب وسـودها — فــتخالهنّ عــرائســاً وثــواكــلا
وتريك ما قد فات من دهـرٍ مـضىٰ — حــتّىٰ تــراه بــعين فكـرك مـاثِلا
وإذا خــلوت بــهنّ ظـمآن الحشـا — منحتكَ من صـوب العـقول مـناهِلا

وقال محمّد بن بشر في ذمّ من يجمع الكتب ولا يطّلع عليها، ويقرؤها ولا يحفظها:

أمــا لو أعــي كـلّ مـا أسـمعُ — وأحــفظ مــن ذاك مـا أجـمعُ
ولم أستفد غير مـا قـد جـمعت — لقــيل هــو العــالم المـصقع
ولكــنّ نـفسي إلى كـلّ شـيءٍ — مــن العــلم تســمعه تــنزَع
فــلا أحــفظ مـا قـد جـمعت — ولا أنــا مــن جــمعه أشــبع
ومــن يكُ مــن دهــره هكـذا — يكُــن دهـرهُ القـهقرى يـرجـع

وقال أحمد شوقي بك أمير الشّعراء:

أنـا مـن بـدّل بـالكتب الصّـحابا — لم أجــد لي وافــياً إلّا الكــتابا
صــاحبٌ إن عِــبته ولم تــعب — ليس بــالواجِـد للـصّاحب عـابا
كــلّما أخــلقته جــدّدني — وكساني من حُـلى الفـضل ثـيابا
صــحبةٌ لم أشكُ مــنها ريــبةً — و ودادٌ لم يكــلّفني عــتابا
رُبَّ ليــلٍ لم تــقصّر فــيه عــن — سمرٍ طـال عـلى الصّـمت وطـابا
كــان مــن هـمّ نـهاري راحـتي — ونــدامــاي ونــقلي والشّـرابـا*
إن يــجدني يــتحدّث أو يــجد — مـللاً يـطوي الأحـاديث اقـتضابا

(*) النّقل: بفتح النّون ما ينتقل به على الشراب من فستقٍ وتفّاح ونحوهما.

تــجد الكــتب عــلى النـقد كـما — تــجد الإخــوان صـدقاً وكِـذابـا
فـــــتخيّرها كـــــما تــــختاره — وادّخر في الصّحب والكتب اللّبابا
صـــالحُ الإخــوان يـبغيك التّـقى — ورشـيدُ الكـتب يـبغيك الصّـوابـا

وقال أبو الطيّب المتنبّي متحدّثاً عن متع الحياة، ومبيّناً أنّ أحسنها لديه، وأفضلها عنده، اتّخاذه من سروج السّابحات العاديات مكاناً لعزّه، ومن الكتب وما حوتْهُ صحائفها وبطونها خير جلّاسٍ تؤمَن بوائقها، ولا تخاف غدرتها وعثرتها:

ولـلـخود مـنّي سـاعةٌ ثـمّ بـيننا — فـلاةٌ إلى غـير اللّـقاء تـجابُ*
ومـا العشـق إلّا غـرّةٌ وطـماعةٌ — يُــعرّض قـلبٌ نـفسه فـيُصابُ
وغـــير فـؤادي للـغوانـي رمـيّةٌ — وغير بـناني للـرّخاخ ركـابُ**
تـــركنا لأطـراف القـنا كـلّ لذّةٍ — فــليس لنـا إلّا بـهنّ لعـاب***
ونصرفه للـطّعن فـوق سـوابـحٍ — قد انقصفت فيهنّ منه كعابُ****
أعزّ مكانٍ في الدّنا سرج سابحٍ — وخير جليسٍ في الزمان كـتابُ

وقد جاء عن النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم قوله: «قيّدوا العلم بالكتاب». وعن الإمام أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه قال: «الكتب بساتين العلماء»، وقال عليه السلام: «مـن تسـلّى بـالكتاب لم تـفته السّلوة».

وروىٰ ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب الكليني رحمه الله في **أُصـول الكـافي** بـاب روايـة الكـتب والحديث وفضل الكتابة والتمسّك بالكتب، من كتاب فضل العلم، بسنده عن الأحمسيّ عن أبي عبد اللّه الصادق عليه السلام، أنّه قال: «القلب يتّكل على الكتابة».

وعن أبي بصير قال: سمعتُ أبا عبد اللّه عليه السلام يقول: «أكتبوا فإنّكم لا تحفظون حتّى تكتبوا».

وعن عُبيد بن زرارة، قال: قال أبو عبد اللّه عليه السلام: «احتفظوا بكتبكم فإنّكم سوف تحتاجون إليها».

(*) الخود: الحسناء، تجاب: تقطع.
(**) رميّة: فريسة. الرّخاخ: جمع رخّ وهو من قطع الشطرنج.
(***) اللّعاب: الملاعبة.
(****) السّوابح: الخيول السريعة، الكِعاب: أطراف القنا.

وعن المفضّل بن عمر قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: «اكتب وبثّ علمك في إخوانك، فإن مُتّ فأورث كتبك بنيك فإنّه يأتي على النّاس زمان هرج لا يأنسون فيه إلّا بكتبهم».

وقد ذكر الخطيب البغدادي في كتابه **تقييد العلم** طبع دمشق سنة ١٩٤٩م رواياتٍ في تقييد العلم بالكتاب مرويّة عن النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فراجعها، كما ذكر في الفصل الرابع من القسم الثالث رواياتٍ عديدة في أنّ الكتاب يحفظ العلم، وفي الفصل الأوّل من القسم الرابع رواياتٍ في فضل الكتب وبيان منافعها، وفي الفصل الثالث منه الإكثار من الكتب، وفي الفصل الرابع منه مطالعة الكتب ودرسها، وفي هذا الكتاب مواضيع مفيدة في شأن الكتاب، فراجعها.

[مرور ببعض المكتبات]

اعتنى العرب كثيراً بجمع الكتب، وبنوا لها الخزائن العظيمة، واستجلبوا لها الكتب القيّمة.

[١] وهذا المأمون العبّاسي المتوفّى سنة ٢١٨هـ، يستجلب إلى بغداد مقدار مائة حملٍ من الكتب، وكان من جملة شروط معاهدةٍ له مع الأمبراطور ميخائيل الثالث أن يتخلّى له عن إحدى مكتبات القسطنطينيّة. وكانت وجدت في بعض الخزائن رسالة بطليموس في الرياضيّات السماويّة، فأمر المأمون بنقلها إلى العربيّة باسم **المجسطي**، وما زال المأمون يُعنى بأمر المكاتب حتّى كانت بعض خزائنه تشتمل على أزيد من مائة ألف مجلّدٍ جيّدة النسخ والتجليد، وكان منها ستّة آلاف وخمسمائة مجلّدٍ في فنّي الطبّ والفلك لا غير، وكان قانون هذه الخزانة لا يمنع إعارة الكتب للدارسين.

وكان قد أنفذ بعثةً إلى بلاد الرّوم، منها الحجّاج بن مطر، وابن البطريق، فحملوا من ملِكها كثيراً من الكتب وأودعوها خزانة دار الحكمة وتولّىٰ ترجمتها رجالٌ مشهورون.

[٢] ودار العلم بالموصل أنشأها أبو القاسم جعفر بن محمّد بن حمدان الموصليّ الشافعي المتوفّى سنة ٣٢٣هـ، قال ياقوت الحموي في **معجم الأدباء**:

كانت له ببلده دار علم قد جعل فيها خزانة كتب من جميع العلوم وقفاً على كلّ طالبٍ لعلم، لا يُمنع أحدٌ من دخولها إذا جاءها غريبٌ يطلب الأدب، وإن كان معسراً أعطاه وَرِقاً و وَرَقاً، تُفتح في كلّ يوم ويجلس فيها إذا عاد من ركوبه».

[٣] وكان لعليّ بن يحيى المنجّم المتوفّى سنة ٢٧٥ هـ، في إحدى نواحي القفص من قرى بغداد خزانة كتب عظيمة يسمّيها «خزانة الحكمة» يقصدها النّاس من كـلّ بـلدٍ فـيقيمون فـيها ويتعلّمون منها صنوف العلم، والكتب مبذولة في ذلك لهم، والصّيانة مشتملةٌ عليهم، والنّفقة فـي ذلك من مال عليّ بن يحيىٰ.

[٤] ودار العلم ببغداد أسّسها بمحلّة الكرخ سنة ٣٨١هـ، الوزير البويهيّ أبو نصر سابور بن أردشير المتوفّى سنة ٤١٦ هـ، وقد اشتملت علىٰ ١٠٤٠٠ كتاب من مختلف العلوم منها مائة مصحف بخطّ ابن مقلة، وردّ النّظر في أمرها ومراعاتها والاحـتياطات عـليها إلى رجـلين مـن العلويّين، يعاونهما أحد القضاة، كما ذكره ابن الجوزي في **المنتظم**: ج ٧، ص ١٧٢، وقد أُحرقت هذه الدار سنة ٤٥٠هـ، كما ذكره ابن الأثير في **الكامل** في حوادث سنة ٤٥٠هـ، ومن أشهر من زارها أبو العلاء المعرّي أيّام مكثه في بغداد، وإليها يشير بقوله:

وغنّت لنـا فـي دار سـابور قـينةٌ — من الورق مطراب الأصائل ميهالُ

رأت زَهراً غـضّاً فـهاجت بـمزهرٍ — مـثانيه أحشـاءٌ لطـفقٍ وأوصـالُ

وممّن كان يرعاها الشريف المرتضى علم الهدى ﷺ، ويظهر من رسالته **الغفران**: أنّ إحدى النساء كانت تخرج الكتب إلى النسّاخ.

وقد احترقت هذه الخزانة في فاتحة استيلاء السلاجقة على بـغداد، ولمّـا أُنشـئت النّـظاميّة أُنشئت فيها خزانةٌ عظيمة احتوت على كتبٍ كثيرة، ثمّ كلّما أُنشئت مدرسةٌ ضمّت إليها خزانـة، وأعظم كارثةٍ أُصيبت بها خزائن الكتب في بغداد هي كارثة المغول عندما استولوا عـليها سـنة ٦٥٦هـ، بأمر رئيسهم هلاكو فحرقوا كلّ ما جمعه محبّو العلم وألقوها إلىٰ نهر دجلة فتألّف منها جسرٌ يمكن النّاس أن يمرّوا عليها رجالاً أو ركباناً، وأصبح ماؤه أسود من مدادها، حسبما رواه قطب الدِّين الحنفي، وجاء بحضارة العرب.

[٥] وكان لعضد الدّولة البويهي مكتبةٌ في داره وصفها المقدسي بأنّها حجرةٌ علىٰ حدةٍ، عليها وكيلٌ وخازنٌ ومشرفٌ من عدول البلد، ولم يبق كتابٌ صنّف إلى وقت عضد الدولة من أنـواع العلوم إلّا وحصّله فيها، وهي أزجٌ طويلٌ في صفةٍ كبيرةٍ فيه خزائن من كلّ وجه، وقد أُلصق إلى جميع حيطان الأزج والخزائن بيوتاً طولها قامة في عرض ثلاثة أذرع من الخشب المزوّق، عليها

أبواب تنحدر من فوق، والدفاتر منضّدة على الرفوف لكلّ نوعٍ بيوتٌ وفهرستاتٌ فيها أسـامي الكتب، ولا يدخلها إلّا كلّ وجيه.

[٦] وهذا الصاحب بن عبّاد ـ وزير مؤيّد الدولة وأخيه فخر الدولة ـ يكتب إليه الملك نوح بن منصور الساماني يعرض عليه الوزارة في مملكته فيُجيبه معتذراً، وكان من جملة أعذاره استلزام نقل كتبه لأربعمائة جَمَل.

[7] وكان القاضي أبو مطرف المغيرة بن مطرف المتوفّى سنة ٣٠٢هـ، قاضي الجماعة بقرطبة، وقد جمع من الكتب في أنواع العلم ما لم يجمعه أحدٌ من أهل عصره بالأندلس، وكان له ستّة ورّاقين ينسخون له دائماً، وكان متى علم بكتابٍ حسن عند أحدٍ من النّاس طلبه ليشتريه منه مبالغاً في ثمنه، وكان لا يعير كتاباً من أُصوله البتّة، وإذا سأله أحدٌ ذلك وألحـف عـليه أعـطاه للنّاسخ فنسخه وقابله ودفعه إلى المستعير.

ويُحكى أنّ أهل قرطبة اجتمع لبيع كتبه عاماً كاملاً في مسجده، واجتمع من ثمنها أربـعون ألف دينار، كما يحدّثنا ابن بشكوال في كتاب **الصّلة في تاريخ علماء الأندلس** طبع مجريط سنة ١٨٨٢م (ج ١ / ص ٣٠٤ ـ ٣٠٥).

[٨] وكان في مكتبة العزيز الفاطمي المتوفّى سـنة ٣٨٦هـ ـ كـما يـقول المـقريزيّ مـليون وأربعمائة ألف مجلّد، ويروي أنّه كان بها ١٢٠ نسخة من **تاريخ الطبري**.

[٩] ويروي ياقوت الحموي في **معجم البلدان** بمادّة «مرو الرّوذ» أنّ مدينة مرو كان فيها ١٢ مكتبة بإحداها نحو ١٢ ألف مجلّد، وكان ياقوت يستعير منها بغير رهن.

[١٠] وقد عمل القاضي أبو حيّان المتوفّى سنة ٣٤٣هـ في مدينة نيسابور داراً للعلم وخزانة كتب ومساكن للغرباء الذين يطلبون العلم وأجرى لهم الأرزاق، ولم تكن الكتب تُـعار خـارج الخزانة.

[١١] وقد أنشأ أبو عليّ بن سوار الكاتب ـ أحد رجال حاشية عضد الدولة المـتوفّى سـنة ٣٧٢هـ ـ دار كتب في مدينة دار هرمز علىٰ شاطئ بحر فارس، كما بنى داراً أُخرى بـالبصرة، وجعل فيهما إجراءً على من قصدهما ولزم القراءة والنّسخ فيهما.

[١٢] وقد اتّخذ الشريف الرضيّ رحمه الله المتوفّى سنة ٤٠٦ هـ نقيب العلويّين والشاعر المشهور ـ

داراً في بغداد، سمّاها «دار العلم» وفتحها لطلبة العلم، وعيّن لهم جميع ما يحتاجون إليه، وكانت الدّار قديماً تسمّى «خزانة الحكمة» وهي خزانة كتب لا غير، أمّا المؤسّسات الجديدة فتسمّى دور العلم، وخزانة الكتب جزءٌ منها.

[١٣] وجاء الخليفة الحاكم بأمر اللّه في القاهرة ففتح في سنة ٣٩٥هـ، الدّار الملقّبة بدار العلم، وتسمّى دار الحكمة أيضاً، وحمل الكتب إليها من خزائن القصور المعمورة، ودخل سائر النّاس إليها يقرؤون وينسخون، وأُقيم لهم خزّان وبوّابون، ورُتّب فيها قومٌ يدرّسون النّاس العلوم، ولكنّ الحاكم أبطل ذلك بعد قليلٍ من الزّمان.

[١٤] وقال ابن الفوطي في **الحوادث الجامعة**: ص ٢٠٩):

في سنة ٦٤٤هـ فتحت دار الكتب التي أنشأها الوزير مؤيّد الدِّين العلقمي* إلى الخليفة (يعني المستعصم بالله) ـ في داره ونُقل إليها كتبٌ من أنواع العلوم، فأنشد العدل موفّق الدِّين القاسم بن أبي الحديد:

رأيتُ الخزانة قد زيّنت ... بكتبٍ لها المنظر الهائلُ
عقول الشيوخ بها اّلّفت ... ومحصوله ذاك والحاصل
ولمّا مثلت بها قائماً ... وأعجبني الفضل والفاضل
تمثّلت أسماءها منكمُ ... على النّقل ما كذب النّاقل
بها مجمع البحر لكنّه ... من الجود ليس له ساحلُ
ومنها المهذّب من فضلكم ... ومغنٍ ولكنّه نائل
ومنها الوسيط بما نرتجيه ... وفيها النهاية و الكاملُ

وقد اشتملت هذه المكتبة علىٰ عشرة آلاف مجلّدٍ من نفائس الكتب كما يقول الفخري في

(*) قال ابن الفوطي (ص٢٣٦): «في هذه السنة (أي سنة ٦٥٦هـ) توفّي الوزير مؤيّد الدِّين محمّد ابن العلقمي في جمادى الآخرة ببغداد، وعمره ثلاثٌ وستّون سنة، كان عالماً فاضلاً أديباً، يحبّ العلماء ويسدي إليهم المعروف، وتوفّي علم الدِّين أحمد أخوه بعده، ومجد الدِّين محمّد بن طاووس العلويّ، والقاضي موفّق الدِّين أبو المعالي القاسم بن أبي الحديد المدائني في جمادى الآخرة فرثاه أخوه عزّ الدِّين عبد الحميد، فعاش عزّ الدِّين بعده أربعة عشر يوماً.

تاريخه: ص ٢٤٨.

[١٥] ولم تَزل بعد ذلك خزائن الكتب موضع الرّعاية من رجال الحكومات المتعاقبة إلى أن فشا الطّاعون في بغداد علىٰ عهد الوالي داود باشا المتوفّى سنة ١٢٦٧هـ، ورافقه طغيان دجلة وحريقٌ هائلٌ أودى كلّ ذلك بكثيرٍ من خزائن الكتب.

ولمّا اشتدّت المجاعة في القرن الثالث عشر الهجريّ أخذ النّاس يبيعون الكتب القيّمة بأبخس الأثمان، وأقبل جماعة من تجّار الفرنج وعملاؤهم علىٰ شرائها.

[١٦] حكى ابن خلّكان في ترجمة الشريف المرتضى عليّ بن الحسين الموسويّ رحمه الله، عن أبي زكريّا الخطيب التبريزيّ: أنّ أبا الحسن عليّ بن أحمد بن مسلك الفالي الأديب كانت له نسخة من كتاب **الجمهرة** لابن دريد في غاية الجودة، فدعتهُ الحاجة إلى بيعها، فاشتراها الشريف المرتضى رحمه الله بستّين ديناراً وتصفّحها فوجد بها أبياتاً بخطّ بايعها أبي الحسن الفالي المذكور، وهي:

أنستُ بها عشرين حولاً وبعتها	لقد طال وجدي بعدها وحنيني
وما كان ظنّي أنّني سأبيعها	ولو خلّدتني في السّجون ديوني
ولكن لضعفٍ وافتقارٍ وصبيةٍ	صغارٍ عليهم تستهلّ شؤوني
فقلت ولم أملك سوابق عبرةٍ	مقالة مكويّ الفؤاد حزينِ
«وقد تخرج الحاجات يا أُمّ مالكٍ	كرائم من ربٍّ بهنّ ضنينُ»

فأرجع النّسخة إليه وترك الدّنانير. راجع **المنتظم** لابن الجوزيّ: ج ٨، ص ١٧٢، فإنّه ذكر الأبيات في ترجمة أبي الحسن الفالي المتوفّى سنة ٤٤٨هـ، ولكنّه لم يذكر قصّة ردّ الكتاب، وكذا راجع **معجم الأُدباء** لياقوت الحموي: ج ٥، ص ٨٣، من طبعة مصر سنة ١٩٢٨م الثانية، فإنّه قال:

> ... حدّث أبو زكريّا التبريزي قال: رأيت نسخةً من كتاب **الجمهرة** لابن دريد باعها أبو الحسن الفالي بخمسة دنانير من القاضي أبي بكر بن بديل التبريزي، وحملها إلى تبريز فنسختُ أنا منها نسخةً فوجدتُ في بعض المجلّدات رقعةً بخطّ الفالي فيها (ثمّ أورد الأبيات المذكورة)، فأريتُ القاضي أبا بكر الرّقعة

والأبيات فتوجّع وقال: لو رأيتها قبل هذا لرددتها عليه، وكان الفالي قد مات.

ثمّ قال الحموي:

والبيت الأخير من هذه الأبيات تضمينٌ قاله أعرابيّ فيما ذكره الزّبير بن بكار عن يوسف بن عيّاش، قال: ابتاع حمزة بن عبد اللّه بن الزّبير جملاً من أعرابيّ بخمسين ديناراً، ثمّ نقده بثمنه، فجعل الأعرابي ينظر إلى الجمل ويقول:

«وقد يخرج الحاجات يا أُمّ مالكٍ كرائم من ربٍّ بهنّ ضنينُ»

فقال له حمزة: خُذ جملك والدنانير لك، فانصرف بجمله والدّنانير.

ذكر ذلك الحمويّ في ترجمة عليّ بن أحمد الفالي، فراجعه.

وكانت دور الكتب قديماً في المساجد والمشاهد، فقد حوَت المساجد حلقات التدريس المختلفة، وكان لابدّ للأساتذة والطلّاب من مكتبات في هذه المساجد يرجعون إليها، ولذلك تنافس هواة العلم في تزويد هذه المساجد بالكتب ووقفها عليها.

[١٧] ومن ذلك خزانة كتب في مدرسة أبي حنيفة التي بناها شرف الملك أبو سعيد محمّد بن منصور العميد الخوارزمي مستوفي المملكة للسلطان ألب أرسلان السلجوقي. وقد فتحت سنة ٤٥٩، وكانت خزانة هذه المدرسة تحوي كتباً كثيرة، منها مؤلّفات الجاحظ.

[١٨] ومن دور الكتب في المساجد خزانة بمسجد الزيديّ، وقفها الشريف الزيدي المتوفّى سنة ٥٧٥هـ، في مسجده المعروف باسمه، وقد وقف الزيديّ كتبه على المسلمين كافّة، كما شاركه في ذلك آخرون وقفوا كتبهم في هذا المسجد. منهم أبو الخير الحبشي، وأبو الخطّاب العليمي الدّمشقي، وقد وقف ياقوت الحموي كتبه أيضاً في هذا المسجد .

[١٩] وفي سنة ٦٢٦ هـ، جعل المستنصر في مسجد قمرية خزانةً للكتب وحمل إليها كتباً كثيرة.

وكانت دور الكتب أيضاً في المدارس والجامعات، ويظهر أنّ كلّ مدرسةٍ من المدارس الكبيرة تحوي مكتبةً تناسبها.

[٢٠] والمدرسة النّظاميّة كانت تشتمل على مكتبةٍ عامرةٍ بمختلف المؤلّفات، وقد نقل إليها الخليفة الناصر المتوفّى سنة ٥٨٩هـ، كتباً كثيرةً، وممّن عنوا بالخزن فيها والإشراف عليها

القاضي أبو يوسف الأسفراييني، والأبيوردي الشاعر، وقد وقف كلٌّ من ابن السّاعي وابن النجّار كتبه على النظاميّة.

[٢١] ولعلّ أعظم المكتبات في العصور العبّاسيّة الأخيرة مكتبة المدرسة المستنصريّة، فإنّ المستنصر وقف فيها كتباً نفيسة. يقول ابن كثير المؤرِّخ المشهور: ليس في الدُّنيا لها نظير، ويُروى أنّ عدد الكتب التي أودعها المستنصر بلغ ٨٠ ألفاً، ويظهر أنّ كثيراً من كتب المستنصريّة نُقل من بغداد إلى مراغة على عهد المغول، وفي أوائل القرن التاسع الهجري لم يبق منها شيء، وكان المستنصر والمعتصم من أكثر النّاس عنايةً بهذه المكتبة، ومن أشهر خزّانها ابن السّاعي وابن الفوطي المؤرّخان العراقيّان الشّهيران.

وقد اتّخذت الرّبط أماكن للتدريس، وكانت تجعل فيها خزائن للكتب.

[٢٢] وقد وقف الناصر في رباط الحريم الظاهري كتباً كثيرة برباط المأمون ببغداد وغيرهما من الرّبط.

وكان للخلفاء والعلماء والأُدباء مكتباتٌ خاصّةٌ في قصورهم ودورهم.

[٢٣] ومن هؤلاء الحكم بن الناصر بالأندلس، فقد كان فهرس مكتبته يتألّف من ٤٤ كرّاسة في كلّ كرّاسة عشرون ورقة، ولم يكن فيها غير أسماء الكتب.

[٢٤] ومنهم أيضاً الناصر لدين اللّه العبّاسي والمستنصر.

قال ابن السّاعي عن المستنصر:

> ومن محبّته للعلوم أنّه أنشأ خزانةً للكتب بشريف حضرته، ومقدس سيرته جمع فيها من أنواع العلوم على اختلافها وتباينها وائتلافها الأُصول المضبوطة والخطوط المنسوبة ما جاوز حدّ الكثرة.

ويُروى أنّ المستعصم عُني بالعلوم والآداب كأبيه، فكانت خزانة الكتب التي لخاصّته تتكوّن من خزانتين للكتب متقابلتين أنشأهما في بستان وسلّمهما إلى شيخه العدل شمس الدِّين عليّ بن النيّار

[٢٥] وكانت مكتبة الجاحظ من المكتبات الشهيرة في القرن الثالث ويرد ذكر قماطر كتبه كثيراً، وهي التي سقطت فوقه فمات تحتها، وخلّف كثيرٌ من الرِّجال مكتباتٍ عامرة بشتّى الكتب.

[٢٦] ذكر الأُستاذ كوركيس عوّاد «خزائن كتب الوزراء في العصر العبّاسي» ونشره في مجلّة **الاعتدال** النجفيّة بعددها الثاني من السنة السادسة، ص ١٢٤، وعدَّ منها خزائن محمّد بن عبدالملك الزيّات بسامراء، وخزانة الفتح بن خاقان، وخزانة الوزير عون الدِّين أبي المظفّر يحيى بن محمّد بن هبيرة، وخزانة مؤيّد الدِّين أبي طالب محمّد بن أحمد ابن العلقمي.

وله أيضاً بحثٌ خاصٌّ في تقدّم المكتبات في العراق نشرته مجلّة **العرفان** الصيداويّة بعددها (٥ ـ ٦) من المجلّد (٤٢) في سنة ١٣٧٤هـ (ص٥٧٧)، وفي مجموعتنا الخامسة الموسومة بالرّوضة الزاهرة (ص١١٠) المخطوطة، بحثٌ خاصٌّ تحت عنوان **عشّاق الكتب**.

وقد أسّست مكتبات كثيرة في البلاد العربيّة، منها في بغداد والبصرة والكاظميّة وكربلاء وسامراء والموصل والنّجف الأشرف وغيرها من البلاد العراقيّة، منها عامّة ومنها خاصّة.

[بعض مكتبات النجف]

١. ومن المكتبات العامّة المكتبة الغرويّة الضخمة التي أُسّست في الصحن الشريف العلويّ منذ القرون الأُولى للهجرة، وكان فيها آلافٌ من الكتب المخطوطة الأثريّة التي يرجع تاريخها إلى عهد الإمام أمير المؤمنين عليه السلام.

يقول النسّابة الشهير جمال الدِّين أحمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن مهنّا بن عتبة الأصغر الداودي الحسني المتوفّى سنة ٨٢٨ هـ في كتابه **عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب**: ص ٥، طبع النّجف الأشرف، سنة ١٣٥٨هـ نقلاً عن أبي عليّ محمّد بن إبراهيم بن عبد اللّه بن جعفر الأعرج بن عبد اللّه بن جعفر ـ قتيل الحُرّة ـ ابن أبي القاسم محمّد بن عليّ بن أبي طالب النسّابة ـ صاحب **المبسوط في علم النَسَب** ـ أنّه زعم أنّه رأى بالمشهد الشريف الغرويّ مصحفاً في ثلاث مجلّدات بخطّ أمير المؤمنين عليه السلام، إحترق حين احترق المشهد سنة ٧٥٥ هـ ، يُقال: إنّه كان في آخره «وكتب عليّ بن أبو طالب».

وكان يقصد هذه المكتبة روّاد العلم من سائر البلدان العربيّة وغيرها للنسخ منها وللاطّلاع عليها والاستفادة منها، وقد رأيتُ جملةً من الكتب استُنسخت من كتبها، وقد زارها المغفور له

شيخنا العلّامة الحجّة صاحب **الذريعة** الشّيخ آغا بزرك الطهراني الغرويّ واستفاد منها، وجعل لها قائمةً بأسماء الكتب التي شاهدها، ونشرها في كتابه **الأنوار السّاطعة في المائة السابعة** الذي لا يزال مخطوطاً، ووصف كتب المكتبة وصفاً كاملاً وذكر تواريخ نسخها، وتحتوي القائمة على ٨٢ كتاباً، ونشر هذه القائمة عن خطّه صديقنا البحّاثة الدكتور حسين علي محفوظ الكـاظميّ حفظه اللّه في **مجلّة معهد المخطوطات العربيّة** التي تصدر في مصر في جزئها الأوّل من المجلّد الخامس، ص ٢٣.

كما أنّ شيخنا المغفور له الشّيخ محمّد السماوي رحمه الله استنسخ جملةً من مخطوطاتها، ولكـن ممّا يؤسف له أنّ هذه المكتبة أصبحت في خبر كان أو عُدمت الاستفادة منها، فلم يـبق مـنها سوى عددٍ لا يتجاوز مائة كتاب، وذلك لأسبابٍ نضرب عنها صفحاً.

وقد وصف هذه المكتبة صديقنا المغفور له الشّيخ جعفر آل محبوبة النّجفي المـتوفّى سـنة ١٣٧٧هـ في كتابه **ماضي النّجف وحاضرها**: ج ١، ص ١٤٨، من الطبعة الثانية، سنة ١٣٧٨هـ، تحت عنوان **المكتبة الحيدريّة** فقال:

> كان من القديم مخزنٌ لكتب الحضرة العلويّة، وفيه من الكتب الثّمينة النادرة الوجود ما لم يوجد في غيره، وأغلبها بخطّ مصنّفيها أو عليها خطوطهم، بـخطٍّ جيّد مُتقن، علىٰ ورقٍ ثمين، مخطوطةٌ في العصور القديمة، ولم يوجد فيها ما هو مخطوطٌ في القرن العاشر، بل كلّها ما قبله، فهي من النفائس التي لا يوجد لهـا نظير، وفيه مصاحف ثمينة لأشهر الخطّاطين محلّاةٌ بالذّهب، وهي مـن هـدايـا سلاطين الشيعة ووزرائهم في مختلف العصور، مـختلفة الخـطّ، فـفيها الكـوفيّ والأندلسي واليماني، وبينها قطعةٌ من مصحف بقطع سفينة مكتوبٌ علىٰ رقٍّ بخطٍّ كوفيّ، وفي آخره: «تمّ سنة أربعين من الهجرة كـتبه عـليّ بـن أبـي طـالب»، وبحسب بعض الأعلام الخبيرين أنّه خطّ الأمير عليه السلام.
>
> وأكثر ما في هذا المخزن اليوم مصاحف، ففيه ما يقرب من أربعمائة مصحف، وفيها خطّ أربعمائة من الهجرة. وبالجملة: فهي من الأعلاق التي لا تقدّر بثمن.
>
> يوجد فيه اليوم بعض الكتب النفيسة في سائر الفنون، والذي وقفتُ عليه:

١ ـ المسائل الشيرازيّة: تأليف الشّيخ أبـي عـلي الحسـن بـن عـبد الغـفّار الفارسيّ النحويّ، نُقلت على نسخة المـؤلّف، وعـليها إجـازة بـخطّ المـصنّف، صورتها: «قرأ عليَّ أبو غالب أحمد بن سابور هذا الكتاب، وكتب الحسن بـن أحمد الفارسيّ سنة ٣٦٣هـ» وهي من كتب السيّد جلال الدِّين عـبد اللّـه بـن شرف شاه الحسيني وقفها سنة ٨١٠ هـ.

٢ ـ شرح المقصورة الدريديّة: لأبي عبد اللّه الحسين بن خالويه، قُرِئَ عليه وعليه إجازة بخطّه، قرأه عليه أبو الحسن السّلامي، وعليه صورة قراءته، نصّها: «بلغت قراءةً عليٰ أبي عبد اللّه محمّد بن عبيد اللّـه العـجميّ ـ حـرسه اللّـه ـ وفرغت منها ليلة السبت لخمسٍ بقين من شعبان سنة ٣٧٥هـ، وكتب سلامة بن محمّد بن حرب وحسبنا اللّه وحده». وهو من موقوفات السيّد المـعظّم صـدر الدِّين ابن السيّد شرف الدِّين محمّد بن الحسن بن عليّ بن خليفة الآوي عن عمّه السيّد أحمد بن الحسن بن عليّ بن خليفة الآوي.

٣ ـ شرح ديوان المتنبّي: لابن العتايقي (الشّيخ كمال الدِّين عبد الرّحمن بن محمّد بن إبراهيم الحلّي الغرويّ) المتوفّى في حدود الثمانمائة، وقفت على الجزء الثاني منه وهو بخطّه، وفي هذا المخزن من مؤلّفات هذا الشّيخ المـتنوّعة فـي سائر الفنون ما يقرب من ثلاثين مولّفاً، وقد فرغ من تأليف بعضها سنة ٧٨٧هـ.

٤ ـ الجزء الثاني من تفسير التبيان: للشيخ الطوسيﷺ، المتوفّى سنة ٤٦٠هـ، كتب في تاسع عشر سنة ٥٧٦ هـ، كتبه محمّد بن محمّد، وصحّحه في التاريخ المذكور عليّ بن يحيى، وهو من موقوفات السيّد جلال الدِّين عبد اللّه ابن شرف شاه الحسيني، وقفه في عاشر شعبان سنة ٨١٠ هـ، وهناك أوراق كثيرة مبعثرة من هذا التفسير، ولعلّه تكمل منه نسخة تامّة.

٥ ـ الأسرار الخفيّة: للعلّامة الحِلّيﷺ، المتوفّى سنة ٧٢٧هـ، وهو ردٌّ على أهل المنطق والطبيعي والإلهي، ثلاثة أجزاء بخطّ المصنّف.

٦ ـ نهاية الإقدام في علم الكلام: لفخرالدِّين الرّازي،كُتب في حدود ٧٠٠.

وهناك كتبٌ لابن كمّونة اليهوديّ البغدادي بخطّه، كتبت في حدود الستّمائة والسبعين.

٧ ـ كتاب **الملتقط**: للزّمخشري في اللّغة، بخطٍّ قديم، وهو مختارٌ من كتابه المحكم.

٨ ـ كتاب **تقريب المقرّب في النحو**: لابن عصفور، والتقريب لأبي حيّان وهو بخطّه الأندلسي، وهناك كتبٌ كثيرة في الطبّ وغيره، وبعضها مقطوعة الأوّل والآخر لم تُعرَف.

٩ ـ كتاب **المباحثات**: للشيخ الرئيس المتوفّى سنة ٤٢٧هـ ، كُتبت النّسخة سنة ٧١٨هـ ، وهي من موقوفات مجد الدِّين أحمد بن حسن بن عليّ الآوي، وقفها سنة ٧٧٥ هـ ـ بحسب وصيّته عنه ـ ابنُ أخيه صدر الدِّين بن محمّد بن حسن بن عليّ بن خليفة الآوي.

١٠ ـ الجزء الأوّل من كتاب **معجم الأُدباء**: للحموي، بخطّ المصنّف، وتوجد أوراقٌ مبعثرة منه كثيرة.

وقد ذكر هذا المخزن السيّد عليّ ابن طاوس في كتاب **الطّرائف** فإنّه ذكر فيه كتاباً لأحمد بن حنبل في مناقب أهل البيت عليهم السلام، وهو من جملة كتب المخزن العلويّ.

وفي **رياض العلماء** المخطوط للميرزا عبد اللّه الأفندي، قال في ترجمة الشّيخ إبراهيم الكفعمي ما لفظه: «وسماعي أنّه ورد المشهد الغرويّ وأقام وطالع في كتب الخزانة الغرويّة، ومن تلك الكتب أُلّف كتبه الكثيرة في أنواع العلوم، ومن تلك الكتب مؤلّفاته.

وتوجد في خزانة السيّد عيسى العطّار في بغداد بعض الكتب الثّمينة مستنسخةً على كتب هذا المخزن، وعند الشّيخ محمّد السّماوي النّجفي بعض نفائس مخطوطة على كتب هذا المخزن.

وذكر الشّيخ عليّ ـ حفيد الشّيخ حسن صاحب **المعالم** ـ في كتابه الدرّ النضيد

كتاب **الأنوار الإلهيّة في الحكمة الشرعيّة**، تأليف بهاء الدِّين السيّد علـيّ بـن غياث الدِّين عبد الكريم بن عبد الحميد الحسينيّ النّيلي النّجفي الذي كان حيّاً سنة ٧٩١هـ، وهي السنة التي أجاز فيها للشيخ أحمد بن فهد الحلّي، وأطـال الشّيخ علي المذكور في وصف كتاب **الأنوار الإلهيّة** وهو من جملة كتب هـذا المخزن.

وذكر هذا المخزن أيضاً الشّيخ علي الحزين الگيلاني المولود سنة ١١٠٣هـ في **سوانحه** المكتوبة سنة ١١٥٤هـ، عند مجيئه النّجف الأشرف ومكثه بها ما يقرب من ثلاث سنين، فإنّه وصف هذا المخزن بالكثرة، وقال: «فيه مـن كـتب الأوائل والأواخر من كلّ فنٍّ ما لا يمكن عدّه وحصره».

وذكره أيضاً الملّا عبد اللّه أفندي في **رياض العلماء** في ترجمة عـناية اللّـه القهبائي النّجفي صاحب **مجمع الرِّجال** فإنّه ذكر نسخةً من هـذا **المـجمع** فـي مكتبة الخزانة الغرويّة.

وآخر من ذكر هذا المخزن السيّد عـبد اللّـطيف الشـوشتري المـولود سـنة ١١٧٢هـ في كتابه **تحفة العالَم** المطبوع في بمبئى للمرّة الثانية سنة ١٣١٢هـ، وهذا الكتاب هو رحلته إلى الهند، وفرغ من تأليفه سنة ١٢١٦هـ، فإنّه جاء إلى النّجف الأشرف في سنة ١٢٠٢ هـ واجتمع بأعلامها كالسيّد بحر العلوم، والشّيخ الكبير الشّيخ جعفر صاحب **كشف الغطاء**، والسيّد محمّد زيني، وغيرهم، وذكر منهم الملّا محمود ابـن المـلّا صـالح الكـليدار، وقـال: «أطـلعني عـلى كـتب الأمير عليه السلام وفيها مـن نـفائس العـلوم المـختلفة التـي لم تـوجد فـي خـزائـن السلاطين».

وهذا السيّد من أهل الخبرة بالكتب ومخازنها، فإنّه زار الهند ورأى خـزائـن ملوكها وذكرها في كتابه المذكور، فكلامه شاهد عدلٍ علىٰ نفائس هذا المخزن.

وكان في أوائل القرن العاشر والحادي عشر رجال العلم يـتردّدون إلى هـذا المخزن للمطالعة والاستنساخ، فرأيت بعض الكتب المستعارة من هذا المـخزن

وعليها اسم المستعير والمعير، ويظهر من بعضها أنّ هناك غرفتين إحداهما صغيرة والأُخرىٰ كبيرة فيهما الكتب، وعليها قيّمٌ معلومٌ وفي يده إعارتها وإصلاحها.

منهم: محمّد جعفر الكيشوان.

ومنهم: عليّ ابن الشّيخ جعفر خضر الكتاب دار، وأحمد ابن الشّيخ جعفر الكتاب دار، رأيت شهادتهما بصكٍّ مؤرّخ سنة ١٢١٨هـ، وعبد الرزّاق كتاب دار الروضة الغرويّة، رأيت شهادته بصكٍّ مؤرّخ سنة ١١٧٢هـ، ورأيت في آخر نسخةٍ من مزار الشهيد، المكتوب سنة ١٠٨٩هـ كتبه... عصر الخميس في الخامس والعشرين من شهر جمادى الأُولى في هذه السنة... النّجفي المتخلّص بشهيدي كتابدار الغريّ.

ومنهم: المولى حسين القمّي النّجفي، يُذكر في وصفه كتاب دار كتابخانة الغرويّة، وهو من المؤلّفين كما ذكره الشّيخ آغا بزرك الطهراني.

ومنهم: محمّد حسين الكتاب دار بن محمّد علي الخادم، وهذا الرجل استفاد من هذا المخزن كثيراً، وقد وقف بعض الأعلام علىٰ كتاب **عمدة الطالب** بخطّه، فرغ من كتابته سنة ١٠٩٥هـ، وعليه حواشٍ كثيرة بخطّه، وهو من العلماء في النَسَب.

ومنهم: عليّ بن إبراهيم، فإنّه ورد اسمه على ظهر **شرح طوالع** البيضاويّ، أنّه ممّن نظر فيه في سنة ٩٥٠هـ، والنّسخة في الخزانة الغرويّة، وكان معروفاً بالغطّاوي.

والسَّبب القويّ لجمع هذه الكتب وخزنها وجعلها في مكانٍ عامٍّ ينتفع بها كلّ أحد هو أنّ الخازن في ذلك العصر ومن التفّ حوله من الخَدمة كانوا من أهل العلم، وكان الغالب في تلك العصور على الخازن أن يكون عالماً، ولتطاول الأيّام وإهمال القائمين هذا المخزن وخلوّهم عن العلم تلف بعضها، وأكلت الأرضة الباقي منها بعد أن عاثت بها أيدي السرّاق والمستعيرين الذين يأخذون هذه الكتب ولا يرجعونها، وتوجد اليوم في بعض البيوت في النجف الأشرف

وخارجه من هذه الكتب وعليها صورة وقف الحضرة العلويّة.

وقد تصدّى نائب الخازن ـ السّابق ـ السيّد محمّد الرفيعي بإيعازٍ من بعض الأعلام لتعيين غرفةٍ لها في الصحن الشريف وعمل لها قفصاً ونضّدها وأصلح بعضها، ولعلّه يعود ذلك المخزن وترجع أيّامه الغابرة وتساعده المقادير فتعود نضارته فيرسل إليه العلماء والمؤلّفون كتبهم وما هو تحت أيديهم من الكتب الموقوفة.

٢. ومن المكتبات العامّة في النجف الأشرف: مكتبة العلّامة الشّيخ عليّ ابن الشّيخ محمّد رضا ابن الشّيخ موسى ابن الشّيخ الأكبر الشّيخ جعفر صاحب **كشف الغطاء**رحمه الله، وهي من المكتبات الشهيرة في النجف الأشرف، وقد قامت على مخلّفات أشهر مكتبات النجف الكبرى وما يتبعثر منها، وهي مكتبة ثمينة، جمعت قماطيرها أُمّهات الكتب القديمة ويتيمات المصنّفات في سائر العلوم والفنون، أكثرها مخطوطٌ في العصور الخالية، وقد طبع بعض مخطوطاتها، ولكنّ النسخ التي فيها لا تزال تحتفظ بقيمتها التاريخيّة، وقد سافر الشّيخرحمه الله عدّة أسفار إلى الآستانة وإيران والحجاز والهند، وبأسفاره ـ هذه ـ جمع قسطاً وافراً منها.

ومن محتوياتها القيّمة كتاب **مقاييس اللّغة** لأبي الحسين أحمد بن فارس بن زكريّا القزويني الرازي المتوفّى سنة ٣٩٥ هـ، وقد طبع أخيراً هذا الكتاب بمصر في ستّة أجزاء. ومن محتوياتها أيضاً **مجمل اللّغة** لابن فارس أيضاً، و**طراز اللّغة** للسيّد علي خان المدني الشيرازي الحسيني صاحب **سلافة العصر**، و**أنوار الربيع**، المتوفّى سنة ١١٢٠هـ وفي هذه المكتبة من الكتب التاريخيّة ومعاجم الرِّجال شيءٌ كثير.

وقد استنسخ الشّيخ رحمه الله كثيراً بخطّه الكتب الثّمينة في أسفاره إلى البلاد المذكورة، وفي هذه المكتبة بعض النسخ المخطوطة التي لم توجد في غيرها، منها: **تحفة الأزهار وزلال الأنهار في نَسَب أبناء الأئمّة الأطهار**عليهم السلام للسيّد ضامن بن شدقم الحموي المدنيّ، المتوفّى بعد سنة ١٠٨٨هـ ومنها: **نسمة السّحر فيمن تشيّع وشعر** ليوسف بن يحيى بن حسين بن المؤيّد بالله محمّد ابن الإمام المنصور باللّه القاسم بن محمّد الحسينيّ اليمانيّ المتوفّى بصنعاء سنة ١١٢١هـ

وفي هذه المكتبة كثيرٌ من المجاميع الخطّية القيّمة، وقد لاقى صاحبها المتاعب والمشاقّ في

جمعها، وألّف للمكتبة فهرساً جامعاً لأسماء كتبها ومؤلّفيها والعلوم التي دُوّنت فيها مع الإشارة إلى المطبوع منها والمخطوط، وبعد وفاته رحمه الله سنة ١٣٥٠هـ صارت تحت يد ولده المغفور له العلّامة الحجّة الكبير الشّيخ محمّد الحسين، وبعد وفاته سنة ١٣٧٣ هـ، انتقلت إلى أولاده، ولم تزل باقيةً حتّى اليوم مفتوحةً أبوابها لروّاد العلم وطلّاب الفضيلة.

٣. ومن المكتبات العامّة: مكتبة العلّامة الحجّة السيّد محمّد اليزديّ الطّباطبائيّ النّجفي، المتوفّى سنة ١٣٣٤هـ ابن الحجّة العظمى الفقيه السيّد محمّد كاظم اليزدي الطباطبائي النجفي المتوفّى سنة ١٣٣٧هـ، وقد جمع طاب ثراه كتباً كثيرة حين ما حاز والده المذكور الزعامة الدينيّة، وكانت حاويةً لسائر العلوم والفنون من عربيّةٍ وفارسيّة، وفيها كثيرٌ من الكتب التاريخيّة المترجَمَة عن العربيّة إلى الفارسيّة أو العكس، وأكثر ما فيها مطبوعٌ. وكان ـ طاب ثراه ـ مُجدّاً في تنميتها واستنساخ بعض المخطوطات، وجعل لها فهرساً فارسيّاً في اسم الكتاب وقيمته ومحلّ شرائه، وقد بيع أكثرها بعد وفاته وتفرّقت ولم يبق منها إلّا القليل عند أولاده، والباقي منها ـ الآن ـ في المدرسة التي بناها والده المرحوم السيّد محمّد كاظم، مفتوحةً أبوابها لمن أراد الاستفادة منها.

٤. ومن المكتبات العامّة في النجف الأشرف: مكتبة الشوشتريّة، أسّسها المرحوم الحاجّ علي محمّد النجف آبادي، وكان عالماً فاضلاً، وتوفّي في النجف الأشرف سنة ١٣٣٢هـ، وهي عبارة عن غرفة في زاوية حسينيّة، عدد كتبها المطبوعة والمخطوطة ـ اليوم ـ يناهز عشرة آلاف مجلّداً، المخطوط منها ١٠٠٠ كتاب، يدير جميع شؤونها رجلٌ واحدٌ هو المدير، وهو الخادم، وهو النّاظم، وهو المحاسب، وهو المرتّب، وهو المفهرِس، هو وحده لا شريك له، وتفتح كلّ صباحٍ مرّةً واحدة، يؤمّها روّاد العلم لاستفادتهم منها.

٥. ومن المكتبات العامّة: مكتبة شيخنا المغفور له الحجّة الشّيخ آغا بزرك الطهراني الغروي، المتوفّى سنة ١٣٨٩هـ، صاحب كتاب **الذريعة** فقد وقف مكتبته التي كانت خاصّةً به سنة ١٣٨٠هـ، وهي تحتوي على أربعة آلاف كتاب تقريباً، ويقصدها روّاد العلم للمطالعة، وهي تُفتح كلّ يوم، وقد كتب صورة وقفيّتها وعلّقها على جدار الغرفة ودُفن في مقبرته التي اتّخذها له تحتها في داره الخاصّة به، وفيها كثيرٌ من المخطوطات.

٦. ومن المكتبات العامّة: مكتبة الإمام المغفور له الحجّة والمرجع الأعلى السيّد المحسن الطباطبائي الحكيم ـ طاب ثراه ـ المتوفّى سنة ١٣٩٠هـ، فقد أُسّست بأمره في النجف الأشرف سنة ١٣٧٧هـ، وقد حَوت من المخطوطات حتّى الوقت الحاضر سنة ١٣٩٢ حوالي ٤٠٠٠ مخطوطاً، ومن المطبوعات حوالي ٢٥٠٠٠ على اختلاف أنواعها، يؤمّها روّاد العلم من البلاد الإسلاميّة وغير الإسلاميّة الكثير للاستفادة منها، وتفتح باليوم مرّتين.

وكان‌ﷺ أصدر أمره بإنشاء فروعٍ كثيرةٍ لها في بعض الألوية العراقيّة والمدن الكبيرة والصغيرة لكي تكون طريقاً لإفادة الطبقات كافّةً، وأناط أمر كلّ فرعٍ من هذه الفروع إلى رجلٍ من رجال الدِّين من ذوي المقدرة والكفاءة العلميّة ليقوم بإرشاد النّاس وقضاء واجباتهم الدينيّة، فأصبحت هذه الفروع المنتشرة كمدارس موزّعةً في أنحاء العراق ذات رسالةٍ دينيّة واجتماعيّة كبرىٰ، رائدها نشر الإسلام ودساتيره بين النّاس.

وأخذت المكتبة تتّصل بالجهات الثقافيّة في البلاد الإسلاميّة وغيرها، وأخذت تغدق على تلك الجهات بكثيرٍ من المصادر الإماميّة، وتوفّر وسائل البحث في معتقداتها لمن أراد البحث فيها حتّى لا يبقى عذرٌ للباحثين بقلّة المصادر الإماميّة وأمثاله.

ولها فهارس فيها أسماء الكتب المخطوطة والمطبوعة، ومديرٌ وخدّامٌ يقومون بوظائفهم ويهيّئون كلّ كتابٍ يطلبه المطالِع للاستفادة منه، وهي تقع في أوّل شارع الرسول ﷺ من جهة باب القبلة للصحن الشريف العلويّ، وبجنب مقبرته التي دُفن فيها بجنب مسجد الهنديّ.

٧. ومن المكتبات العامّة: مكتبة الغريّ، أُسّست سنة ١٣٣٦هـ، تحت إشراف وزارة المعارف العراقيّة، فيها من الكتب القديمة والحديثة ما يربو علىٰ ستّة آلاف كتاب في شتّى العلوم واللّغات، وهي مزدحمة بالمطالعين عند الدّوام اليوميّ الذي عُيّن لها، يديرها مديرٌ معيّن من الوزارة، وتزوّدها بالكتب التي تُطبع جديداً بين الفينة والفينة.

[مكتبة الإمام أميرالمؤمنين عليه السلام]

٨. ومن المكتبات العامّة: مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، وتحوي اليوم من الكتب ـ بشتّى اللّغات ـ من المخطوطات الأثريّة ٣٢٦٢ مجلّداً، ومن المطبوعات ٣٤٥٤٣ مجلّداً، وعدد الكتب

الموجودة على الورق الحسّاس ٤٩٠ مجلّداً، وعدد الكتب على أشرطة المايكروفلم ـ ٨٧٠ مجلّداً، وعدد المجلّات والنشرات ١٩٠٠ مجلّداً، وفيها من التّحف الأثريّة ما نشره مدير المكتبة اليوم، الأُستاذ الشّيخ رضا شبل الحجّة الأميني، في العدد الثالث من **صحيفة المكتبة** المطبوعة بطهران.

وتملك هذه المكتبة تسع دور لبناية المكتبة، أُشتُريت في تواريخٍ متعاقبة آخرها دار الوجيه الحاج جعفر شير علي النجفي، فقد اشترتها سنة ١٣٨١هـ.

وجميع ما قيّد في دفاتر المكتبة من عقارٍ وأثاثٍ ورياشٍ وبسطٍ وكراسيّ ومصطباتٍ ومناضد ومراوح وثريّاتٍ وغيرها، فهي برمّتها موقوفةٌ عليها، وقُيّد باسمها ما اشتري لها من الدّور في المحاكم الرسميّة، وكان المتولّي عليها شيخنا الأميني في حياته، وهو المؤسّس لها، وقد اشترط على المتولّين من بعده تعيين من يتولّى أمر المكتبة بعدهم قبل التصدّي بأمرٍ ما من أمورها، ولا مندوحة لهم عن ذلك، وكذلك في كلّ طبقةٍ بعد طبقة، فلا يسوغ للمتولّين في كلّ طبقة التدخّل في شؤونها ما لم يعيّنوا من يتولّى أمرها بعدهم.

وأهمّ ما اشترط: أنّ المتولّين في كلّ طبقة كانوا إن عجزوا عن القيام بواجبها ولم يمكنهم إدارة شؤونها فعليهم التقاعس عنها وتعيين آخرين من رجالٍ يسعهم النهوض بإدارتها، وإن افتقد ـ والعياذ بالله ـ من يمكنه حمل أعبائها فعليهم إحالة أمرها إلى مديريّة مكتبة الإمام عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام في خراسان وضمّها إليها في التولية، والمتولّي أمر تلك المكتبة له أن يقوم بإدارة هذه المكتبة مشروطاً ببقائها في النجف الأشرف وعدم جواز حملها إلى غيرها من البلاد بأيّ مسوّغ.

تأسّست هذه المكتبة في غرّة جمادى الأُولى سنة ١٣٧٣هـ، وقد أرّخ الفاضل الأديب السيّد محمّد الحلّي النجفي ـ حفظه اللّه ـ عام تأسيسها، فقال:

ومكتبةٍ قد علت رفعةً	وباسم عليٍّ سمت مرتبه
أراد الأمينيُّ تأسيسها	فأرّخ «له تمّت المكتبه»

وقال الأديب البارع المغفور له الشّيخ محمّد الخليلي رحمه الله، وقد كتبت الأبيات على جبهة بابها بالحجر القاشاني:

هـا هـنا مـعهد عـلمٍ شـاده رجـل الحـزم الذي عـزّ قـرينا
مَـن غـدا رائـده الحـقّ وقـد فـتح اللّـه له فـتحاً مـبينا
شـيخنا الحـبر الأمـينيّ الذي راح في حفظ الولا يطوي السّـنينا
رامَ أن يـرفع للـعلم الذّرى بـبنا مكـتبةٍ تـحوي الفـنونا
و رجـا بـاسم عـليٍّ أن يـرىٰ الـ ـعون فـيها فـرأى اللّـه المُـعينا
شـادَها بـيتاً رفـيعاً سـامياً خـلّدت فـيه مسـاعيه قـرونا
فـإذا مـا جـاءها مسـتفهمٌ عـن بـناها وأتـاها الوافـدونا
باسم من قـد أُنشـئت أرّخ «بـلىٰ أُنشـئت بـاسم أمـير المـؤمنينا»

مضت أعوامٌ علىٰ هذه المكتبة وهي في دَور الإنشاء حتّى اُفتتحت باليُمن والسعادة في يوم الغدير الثامن عشر من ذي الحجّة الحرام سنة ۱۳۷۹هـ، ونُشر نبأ الافتتاح والدّعوة إليها مـن العراق منشورٌ من قِبل المغفور له مؤسّسها الحجّة الأمينيّ، ونصّه:

بسم اللّه الرحمن الرحيم

«الحمدُ لله الذي جعلنا من المتمسّكين بولاية مـولانا أمـير المـؤمنين عليه السلام ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللهِ فَضْلاً كَبِيراً﴾* في هذا اليوم السعيد عيد تتويج سيّد العترة بعد النبيّ الأعظم صلى الله عليه وآله وسلم بعمامته، السّحاب، رمز الولاية الكبرىٰ في حشدٍ من الاُمّة ـ مائة ألفٍ أو يزيدون ـ نُبشّر رجال الثقافة وروّاد العلم والفضيلة بافتتاح مكتبة أمير المؤمنين عليه السلام العامّة للمطالعة والاستفادة والاسـتثمار مـن حقلها اليانع، والاستضاءة بضوئها، والاقتباس من نورها الزّاهر، وذلك فضلٌ من اللّه ما أكبره وما أعظمه، ونرحّب بالوافدين لزيارة المكتبة العامرة من ليلة ۱۸ ذي الحجّة إلى ۲۲ خمس ليالٍ متوالياتٍ، ومن يوم السبت ۲۳ من الشهر يستمرّ الدّوام إن شاء اللّه، باليُمن والسّعادة، فحريٌّ بكلّ مسـلمٍ صـحيحٍ يـحمل روح الإنسانيّة السّامية ويشعر بعوامل الرقيّ والتقدّم، ويبتغي الحياة السّعيدة الروحـيّة التي لا نفاد لها أن يساهم في هذا السّرور بالحضور، ويكحل البصر بالنظر إلى

*. الأحزاب (۳۳): ۴۷.

جمالها البهيّ، ويباهي بهذا المشروع المقدّس ويعتزّ به، ويهنّئ كلّ فردٍ صاحبه بهذه المنحة الكبرىٰ، ولوليّها الحمدُ أوّلاً وآخراً.

أُهديت إلى هذه المكتبة مكتباتٌ شخصيّةٌ ضخمة من أهالي إيران والعراق وغيرهما لتُضمّ إليها، تخليداً لذكرهم، وابتغاء الأجر والثواب، ويربو عدد المُهدِين على ألف نسمة، ويربو عدد الكتب على عشرين ألف مجلّداً باللّغات المختلفة، كما أنّ الجمعيّات والمؤسّسات العلميّة ودور النشر أهدت إلى المكتبة جميع مطبوعاتها، منها:

١ ـ المجمع العلميّ العراقيّ ببغداد.

٢ ـ مديرية الآثار العامّة ببغداد.

٣ ـ مؤسّسة بنياد بهلوي بطهران.

٤ ـ أنجمن آثار ملّي باستان إيران بطهران.

٥ ـ المطبعة الإسلاميّة لصاحبها الحاجّ السيّد إسماعيل الكتبي بطهران.

٦ ـ دار الكتب الإسلاميّة لصاحبها الحاجّ الشّيخ محمّد الآخوندي بطهران.

ولا زالت الهدايا تُترىٰ في الفينة بعد الفينة، كما أنّ المكتبة اشترت علىٰ حسابها مكتباتٍ ضخمةً من العراق وسوريا ولبنان وإيران واستانبول وغيرها، تضمّ آلافاً من الكتب، وأُهدي لها من الصُّحف والمجلّات باللّغات الإسلاميّة وغيرها أكثر من ألفي مجلّدٍ، ولا زالت الهدايا تُترىٰ في كلّ وقتٍ وحين، وتسجّل في سجلّ المكتبة بأسماء المتبرّعين لها، وقد يتبرّع أُناسٌ من رجال الخير والصلاح بأموال ويخصّه لشراء الكتب فحسب، فتقتنى كتبٌ علىٰ حسابهم وتُوشّح بخاتم المكتبة ويُذكر فيه اسمه.

كما أنّ الذين أتحفوا المكتبة بمكتباتهم الشخصيّة وآثروها بها أو أهدوا إليها كتباً كثيرة، وهم يدأبون في تزويدها بالكتب، اتّخذت إدارة المكتبة خواتيم بأسمائهم توسم بها هداياهم، فضلاً عن خواتيم عامّة يُوشّح بها كلّ كتابٍ يرِد المكتبة.

وما زالت المكتبة مفتوحة الباب بمصراعيه للمطالعين، ولم تحتجب خلال السنة إلّا الأيّام التالية:

١ ـ شهر محرّم الحرام.

٢ ـ شهر صفر الخير.
٣ ـ شهر ربيع الأوّل، يوم (٨) و (١٧).
٤ ـ شهر جمادى الأُولى، يوم (١٥).
٥ ـ شهر رجب، يوم (١) و (٣) و (١٣) و (١٥) و (٢٥).
٦ ـ شهر شعبان، يوم (٣) و (١٥).
٧ ـ شهر رمضان المبارك، يوم (٢١).
٨ ـ شهر شوّال، يوم (١) و (٣) و (٢٥).
٩ ـ شهر ذي القعدة الحرام (آخر الشهر).
١٠ ـ شهر ذي الحجّة الحرام، يوم (٧) و (٩) و (١٠).
١١ ـ ليلة الجمعة ويوم الجمعة من كلّ أسبوع.

[ماكتبوا عن المكتبة]

وقد اتّخذت المكتبة سجلّاً خاصّاً يسجّل فيه الزائرون كلماتهم حول المكتبة من الأُمراء والوزراء والعلماء والسيّاح والأساتذة وغيرهم.

[١] وقد افتتح السجلّ الحجّة الأميني طاب ثراه، فسجّل فيه كلمته الخالدة القيّمة الآتية:

بسم اللّه الرحمن الرحيم

سبحانك اللَّهُمَّ وبحمدك، يا ذا النِّعم السّابغة، والآلاء الوازعة، والأيادي الجميلة، والمواهب الجسيمة، اللَّهُمَّ جلّت قدرتك، وعظمت مُنّتك، وعمّت مِنّتك، وجرَت مشيّتك، على أن تُنجز أُموراً هامّةً فادحةً، وأعمالاً باهضةً، بيد أضعف عبادك، وأعجز مَن خلقته مِن بريّتك، رمزاً لقدرتك، وإعلاءً لعظمتك، وإشادةً بأنّك تفعل ما تشاء ولا يفعل ما يشاء غيرُك، اللَّهُمَّ أنت كما أثنيت على نفسك، ونحن عبادك الموثوقون بإرادتك، والمتطفّلون على موائد كرمك، نسألك من فضلك، ونقوم وننهض بمشيّتك، سائرين إلى حيث شئت وأنّى أردت، ولا حول

ولا قوّة إلّا بقدرتك ووعدك الحقّ ﴿إِنْ تَنصُرُوا اللهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾[١].

اللّهُمَّ فلكَ الحمد، ولكَ الشكر على ما مَننتَ به عليَّ من فضلك وطَولك، واخترتني من بين عبادك للنّهوض بهذا العِبْ ا لفادح، والقيام بهذا المشروع المقدّس ـ وما أنا وما خطري ـ خدمةً لسيّد العترة وأبي الأئمّة، ونور الأُمّة، أبي الحسن أمير المؤمنين المفدّى، خدمةً للعلم والدِّين، خدمةً لجامعة القدس والعمل والتقوىٰ، كلّية الإنسانيّة السّامية.

وعليك أيّها الوافد الكريم بمطالعة المكتبة نفسها قبل مطالعة كتبها، فإنّها تحوي دروساً أعظم وأعظم ممّا تجده في غضون الكتب، فإن سرحت النظر في فجواتها، وشاهدتَ رأي العين ضعف مؤسّسها الأميني تعرف أنّ الأُمور تجري بمشيّة اللّه، وليست هي إلّا صنع البارئ القدير المتفضّل، ولا تحسبها عمل الفرد الضعيف مثلي، وما النّصر إلّا بالله وبنصر اللّه فليفرح المؤمنون.

وتعرف أنّ التوكّل على اللّه أكبر ذخرٍ للعباد، وليست بضاعةٌ أثمن وأغلى منه لمن أسلم وجهه لله وهو مُحسن ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾[٢]، ﴿وَمَا لَنَا أَلاَّ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا﴾[٣]، ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ﴾[٤].

وتعرف أنّ من أخلص الولاء لسيّد العرب أمير المؤمنين عليه السلام ووالاه وناصره يحفّه النصر والظّفر، يوردفه النجاح والفلاح فيما يتمنّاه ويهواه ببركة دعاء النبيّ الأعظم صلى الله عليه وآله وسلم يوم غدير خمّ وعداً من اللّه العزيز.

وتعرف أن ليس للإنسان إلّا ما سعى، وعليه أن يسعى، وعليه أن يقوم ويعمل، وعليه أن ينهض دون الحياة الروحيّة السعيدة التي لا نفاد لها ويجتهد، ولا يتقاعس عن العمل نظراً إلى ضعفه وعجزه، وعليه أن يتفانى تجاه السعي وراء صالح الأُمّة، ناهضاً بحول اللّه وقوّته لا بحوله وقوّته، وليكن على يقينٍ ثقةً باللّه من أنّ الفلاح والنجاح حليفه إن حسنُت نيّته، وطابت طويّته، وخلُصت نواياه،

١. محمّد (۴۷): ۷.
٢. الطلاق (۶۵): ۳.
٣. إبراهيم (۱۴): ۱۲.
۴. آل عمران (۳): ۱۵۹.

والله عونه وناصره ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ [١] وعداً غير مكذوب.

فهلمّوا معي إلى نشر ألوية العلم والفضيلة، إلى توطيد أُسس العزّ والكرامة، إلى مكافحة الجهل بالعلم النّاجع، والثقافة الدينيّة الصحيحة التي تجتثّ بها جرثومة كلّ فساد، وتتأتّى بها سعادة البشر في العاجل والآجِل، والله وليّ التوفيق، وله الحمد .

[٢] وزار المكتبة العلّامة الكبير الحجّة المغفور له السيّد محمّد الجواد الطباطبائي التبريزي الغرويّ وسجّل كلمته الآتية:

بسم الله الرحمن الرحيم، وله الحمد

اللّهُمَّ إليك يصعد الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، والعمل الصالح ترفعه إلى أعلى علـيّين، قد ساقني حوافز التوفيق ليلة السّابع والعشرين من ليالي شهر رمضان المبارك سنة ١٣٧٩هـ، لزيارة مكتبة مولانا أمير المؤمنين عليه السلام التي شادها عزم رجل المزايا والفضائل الإنسانيّة، العلّامة الحجّة الإمام الشّيخ الأميني الأمين على الدِّين والدُّنيا، وإذا أنا جالسٌ في مظهرٍ من مظاهر الجنّة التي فيها ما تشتهيه الأنفس وتلذّ الأعين، فما زلتُ أجيل طرفي من لذيذٍ إلى ألذّ، ومن بديعٍ إلى أبدع، ومن حسنٍ إلى أحسن، فقلت في نفسي: هذه هي ثمار الجنّة التي يرزقها الله تعالى من يشاء من عباده في الدُّنيا، كما قال في كتابه الكريم: ﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ﴾ [٢]. وفّق اللّه الجميع للمسارعة إلى المكارم، ونفائس المغانم، إنّه وليّ التوفيق، وبه المستعان.

[٣] وزارها العلّامة الكبير الحجّة شيخنا الشّيخ مرتضى آل ياسين الكاظميّ النجفيّ أدام الله وجوده وسجّل كلمته الآتية:

بسم الله الرّحمن الرّحيم

من حسن الحظّ الذي ساقه إليَّ حسن التوفيق أن حظيتُ بزيارة مكتبة مولانا أمير المؤمنين ـ عليه أفضل الصّلاة والسّلام ـ التي وفّق لتأسيسها سماحة العلّامة

١. العنكبوت (٢٩): ٦٩.
٢. البقرة (٢): ٢٥.

الحجّة الشّيخ الأمينيّ أدام اللّه تأييده، فرأيتُ فيها من النفائس والأعلاق ما لا عينٌ رأتْ ولا أُذنٌ سمعت، حتّى أصبحت مفخرةً من مفاخر الإسلام، فأسأل اللّه تعالى أن ينفع بها الدِّين، ويعزّ بها الإسلام والمسلمين، إنّه الموفّق وهو المُعين.

[٤] وزارها العلّامة الكبير الحجّة سماحة الشّيخ محمّد رضا الشبيبي النجفي رحمه الله في ٢٥ محرّم الحرام سنة ١٣٨٠هـ، وسجّل كلمته الآتية:

من دواعي غبطي وسروري أن أزور هذه الخزانة الشريفة، خزانة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، وقد ثبت لديّ ـ بعد الطّواف في أقسامها ـ أنّها خزانةٌ فريدةٌ في بابها، عظيمةٌ في محتوياتها، وعلى كلّ من يزورها أن يشكر الأعلام الأجلّاء الذين عُنوا بتأسيسها، حفظهم اللّه تعالى ووفّقهم، والسّلام.

[٥] وزارها الأُستاذ المحقّق صلاح الدِّين المنجّد اللّبناني سنة ١٩٦٢م في ٧ كانون الأوّل، وبصحبته كلٌّ من المحامي السيّد محمّد رضا آل السيّد سلمان النجفي، والأُستاذ كوركيس عوّاد البغداديّ، مدير مكتبة المتحف العراقي سابقاً وعضو المجمع العلمي العراقي اليوم، وسجّل كلمته الآتية:

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، وله الحمد

وبعدُ، فقد أسعدنا الحظّ بزيارة مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام العامّة، فتلقّانا أمينها البارّ الحاج رضا الأميني نجل العلّامة الشّيخ عبد الحسين الأميني مؤسّسها ورافع كيانها ـ بالترحاب والإيناس، وأطلعنا على ما اشتملت عليه المكتبة من مخطوطاتٍ نادرةٍ ومزوّقةٍ لم نرَ فيما رأيناه من المخطوطات مثلها، فابتهجت قلوبنا وسرّت نفوسنا، واللّه ـ جلّ جلاله ـ يبقي هذه المكتبة عامرةً، ويجزي مؤسّسها والقائمين عليها أحسن الجزاء، والحمدُ لله.

وكتب صلاح الدِّين المنجّد يوم زيارته النجف الأشرف في السّابع من كانون الأوّل سنة ١٩٦٢م.

[٧] وزارها الدكتور عبد المجيد الحكيم الأُستاذ في كليّة الحقوق بجامعة بغداد في ١٣ ذي القعدة سنة ١٣٨٠هـ، وسجّل كلمته الآتية:

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم

تشرّفتُ بزيارة مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه‌السلام فوجدتُ فيها ما كان يشغل تفكيري دائماً، ووجدتُ فيها العمل الخالص لوجه اللّٰه الذي لا يريد جـزاءً ولا شكورا.

إنّ مدينة النجف كانت بحاجةٍ إلى مثل هذه المكتبة منذ قرونٍ طويلة، وقـد قيّض اللّٰه لها مَن سدّ حاجتها هذه، فطوبىٰ له على هذا العمل الجليل الذي سيظلّ خالداً علىٰ مرّ العصور، إنّني إذ أُحيّي منشئ هذه المكتبة أدعو اللّٰه أن يهيّئ للأُمّة الإسلاميّة أمثاله ليُنشئوا دور العلم فتعود للإسلام نضارته، ويعود له من يـظهره على حقيقته أمام العـالم أجـمع ﴿وَقُـلْ اعْـمَلُوا فَسَـيَرَى اللهُ عَـمَلَكُمْ وَرَسُـولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾[1].

[٨] وزارها المغفور له الدكتور في الآداب العربيّة الأستاذ مصطفى جواد البـغداديّ فـي ٢٩ ذي الحجّة سنة ١٣٨١ هـ، وسجّل كلمته الآتية:

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم

لقد تشرّفتُ بزيارة مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب صـلوات اللّٰه عليه وسلامه، وكانت هذه الزيارة من محاسن التوفيق وغوالي الأماني، فإنّها مكتبةٌ عظيمةٌ كريمةٌ جمعت كنوز المعرفة ومظانّ العرفان مـن نـفائس الكـتب المخطوطة والمطبوعة، وسائر الكتب التي هي الوسائل البالغة لنشر الدِّين والعلوم الإسلاميّة والآداب العربيّة وغيرها من ضروريّات الثقافة الإسلاميّة، وهـي مـن المؤسّسات العلميّة الخيريّة المباركة القيّمة النّفع، الشاملة البركة، المبيّنة الرّشاد، العظيمة الهداية للعباد، وإنّه ليسعني كلّ السِّعة هنا أن أنوّه بـفضل السّـاعي فـي قيامها ونشوئها ونمائها، العلّامة الجليل، الإمام النبيل، عبد الحسين الأميني مؤلّف كتاب **الغدير** الذي مدّ البحار، وزها على أعظم الآثار، وفّق اللّٰه الجميع لخدمة الإسلام والمسلمين والعلماء والمتعلِّمين، إنّه العزيز القدير.

---

١. التوبة (٦٠١): ٦٠١.

وقد زارها عددٌ كثيرٌ من الأعلام والأساتذة من سائر الأقطار الإسلاميّة وغيرها للاطّلاع على ما فيها من الآثار القيّمة، وسجّلوا كلماتهم في سجلّ الزّيارات المتّخذ لزائري المكتبة، نذكر منهم:

١ ـ الأستاذ عبد المجيد الأنصاري، بتاريخ ١ جمادى الثانية سنة ١٣٨٠هـ.

٢ ـ الأستاذ السيّد باقر كمال الدِّين، حاكم محكمة بداءة العمل غير المحدودة في الحلّة، بتاريخ جمادى الثانية سنة ١٣٨٠هـ.

٣ ـ سالم النعمان، حاكم استئناف الإصلاح الزّراعي للواء الحلّة، بتاريخ ٢٥ / ١١ سنة ١٩٦٠م.

٤ ـ الدكتور محمّد مكيّة، عميد كليّة الهندسة ببغداد، بتاريخ ١ / ١ / ١٩٦١م.

٥ ـ سالم الآلوسي، مدير النشر والتصوير في مديريّة الآثار العامّة ببغداد، بتاريخ ٢٩ ذي الحجّة سنة ١٣٨١هـ.

٦ ـ السيّد جعفر السيّد نوري الشلّاء، حاكم بداءة النجف الأشرف غير المحدودة، بتاريخ ١١ / ١١ /سنة ١٩٦٢م.

٧ ـ مصباح أمين قليلات، مدير المدرسة الوطنيّة العالية في بيروت، بتاريخ ١ ربيع الثاني سنة ١٣٨٣هـ.

٨ ـ الشّيخ عليّ ابن الشّيخ بلفقيه، مدير عام معارف حضرموت، بتاريخ ١٥ / ١٠ / سنة ١٩٦٤م.

٩ ـ جبرائيل مالك المسيحي، الأستاذ في جامعة القدّيس يوسف ببيروت.

١٠ ـ عبد اللّه القلقيلي، مُفتي المملكة الأردنيّة الهاشميّة، وعبد الأحد محمود مبعوث الأزهر، ومحمّد متمول، مدير مكتب شيخ الأزهر، بتاريخ ٤ ربيع الأوّل سنة ١٣٨٥هـ.

١١ ـ محمّد أسد شهاب، بتاريخ ٤ ربيع الأوّل سنة ١٣٨٥هـ.

١٢ ـ عبد الرّحمن البزّاز، الأستاذ الحقوقيّ، بتاريخ ٢٨ شهر رمضان ١٣٨٥هـ.

١٣ ـ حسين الحبشي، مندوب مؤسّسة الدّعوة الإسلاميّة وممثّل الطلبة المسلمين باندونسيا، بتاريخ ٢٠ شهر ذي الحجّة سنة ١٣٨٧هـ.

١٤ ـ محمّد الباهر، رئيس جامعة محمّد الخامس في الرّباط ـ المغرب.

١٥ ـ الشّيخ محمود محمّد فادح، وزير الشؤون الصوماليّة، والشّيخ حسن عبد اللّه فلاح، وزير العدل الصومالي، بتاريخ ٢٦ / ٤ / سنة ١٩٦٦م.

١٦ ـ الدكتور حسين نصّار، الأستاذ المساعد بكـليّة الآداب فـي جـامعة القـاهرة، بـتاريخ ١٣ / ٥ /سنة ١٩٦٦م.

١٧ ـ الدكتور ناصر الدِّين الأسد، رئيس الجامعة الأردنـيّة بـعمّان، بـتاريخ ٣١/ ٣ / سـنة ١٩٦٨م.

١٨ ـ شوقي ضيف، الأستاذ بكليّة الآداب في جامعة القاهرة، بتاريخ ١ محرّم الحـرام سـنة ١٣٨٨هـ.

١٩ ـ رودي كريز، رئيس المعهد الثقافي في ألمانيا الديمقراطيّة ورئيس نادي الإسبرانثوني، بتاريخ ١٠ / ٥ / سنة ١٩٦٨م.

٢٠ ـ الدكتور حسين سبح، رئيس مجمع اللّغة العربيّة بدمشق، والدكتور محمّد أحمد سليمان رئيس مجمع اللّغة العربيّة بالقاهرة، والدكتور محمّد هيثم الخيّاط، بتاريخ شهر محرّم الحرام سنة ١٣٩١هـ.

٢١ ـ الأستاذ محمود يونس، عميد كليّة التربية في الجامعة الإسلاميّة في جاكرتا ـ أندونسيا، بتاريخ ٨ أكتوبر سنة ١٩٦١م.

٢٢ ـ الزّعيم الرّكن خليل سعيد، قائد الفرقة الأُولى في العراق، بتاريخ ٥ / ٩/ سنة ١٩٦١م.

٢٣ ـ سلطان أمين، متصرّف لواء كربلاء، بتاريخ ٢٢ / ١١ / سنة ١٩٦٤م.

٢٤ ـ محمّد الحبيب ابن الخوجه، أُستاذ الدراسات القرآنيّة بالجامعة الزيتونيّة، بتاريخ (١٢) محرّم الحرام ١٣٨٨هـ.

٢٥ ـ الدكتور عبد الهادي محبوبة، بتاريخ ١٤ جمادى الأُولى سنة ١٣٨٠هـ.

٢٦ ـ الأستاذ رشيد الصفّار، بتاريخ ١٤ جمادى الأُولى سنة ١٣٨٠هـ، وكتب في السجلّ:

ومكـتبةٍ شـادَ الأمـينيُّ أُسّـها ... بـإسم أمـير المـؤمنين تَـدومُ

٢٧ ـ يحيى حسين فوزي، مدير أوقاف كربلاء، بتاريخ ٢١ / ٢ / سنة ١٩٦١م.

٢٨ ـ فاتح مصطفى، مدير معارف الحلّة، بتاريخ ٢٣ / ٢ / سنة ١٩٦١م.

٢٩ ـ حسين عوض هيبة، مدير عام التخطيط بوزارة الخزانة، الجمهوريّة العربيّة المتّحدة.

٣٠ ـ مولوي عبد البصير، رئيس تمييز محاكم الأفغان، ومحمّد موسى أسعدي رئيس استئناف عالي أفغان، وعبيد اللّه صافي، عضو تمييز محاكم الأفغان ورئيس ديوان تأدية قضاة و ديوان التنازع.

وغير هؤلاء من الأساتذة كثيرون لا يسع المجال لذكر أسمائهم، وقد سجّل كلٌّ منهم كلمته في سجلّ الزّيارات، ومدير المكتبة الأستاذ الشّيخ رضا الأمينيّ يُطلع كـلّاً مـن الزائـرين عـلى الكتب الأثريّة والتّحف الثّمينة وتواريخها القديمة، بكلّ تجلّة واحترام وأخلاقٍ جميلةٍ، وفّقه اللّه لمراضيه، وجعل مستقبل أمره خيراً من ماضيه، واللّه في عونه.

وفاته طاب ثراه:

قال بعض الأعلام:

لا يولد ابن آدم فيمضي عليه يومٌ وليلة إلّا وينقص من عمره مثله، فهو لا يزال يطوي بساط الحياة طيّاً إلى أن تنتهي ساعاته وأيّـامه، فـتهدأ أنـفاسه كـجمرةٍ خَمدت بعد الوقود، أو شُعلةٍ طُفئت بعد لهيبها، هكذا النّاس كلّهم من غير استثناء، ما بين دوحةٍ نَمت وبَسقت، ثمّ هَبّت عليها رياح الفـناء، أو وردةٍ ابـتسمت ثـمّ ذبلت، أو زَهرةٍ لم تفتّق أكمامها حتّى ذَوَت بأعاصير محرقةٍ، فالموت موتٌ، وهو جامعٌ مشتركٌ بين الكلّ، لكنّه مع ذلك يفترق فـي الأشـخاص بـحسب الآثـار والخصوصيّات؛ فربّما يأتي الشّخص حَينه، وتنصرم أيّامه ولياليه فيموت بنفسه، لا تصعد له زفرة، ولا تترقرق له عَبرة، وإذا مات قيل: بُعداً له، هانَ مفقوداً قـد أراح اللّه منه.

هذا هو الموت الحقيقيّ، والفناء المردي، والهلاك المبرم، وربـما يـطوي مسـافة الحياة بقدمٍ ثابتٍ، وسعيٍ متواصلٍ، فيبلغ الغاية، ويسحب أذيال النّفس عن هذه

الحياة الدّانية فيقضي نحبه، ويأتيه اليقين فيلاقي ربّه، فلا يموت هو وحده، وإنّما بموته تموت أُمّة، كما كانت بحياته حياة أقوام، وقديماً قيل:

وما كان عمروٌ فقده فقد واحدٍ ولكــنّه بــنيانُ قــومٍ تـهدّما

فعند موته تقوم المآتم، وتقعد العزائم، ويرتجف القلب، وتَهمل العيون بـالعَبرات، وتتّقد الأحشاء بالزّفرات، ولأجله تُجدّد الذكريات، وتتفاوض الأحاديث على كرّ اللّيالي والأيّام، وتُقام المهرجانات. وإنّما المرء حديثٌ بعده.

هذا هو الذي ليس موته هو الموت، وإنّما هو الحياة الدّائمة، والعيش الأبـديّ الخالد، هكذا يكون موت العلماء المُصلحين، فإنّ العالِم المصلح في حياته ليس هو الشخص المتعيّش بنفسه، ولكنّه بحياته حياة الكثيرين، فمن أنفاسه تسـتمدّ الأنفاس، ومن روحه تنتعش النفوس والأرواح، وبنفحات قلمه ولسانه يُدرأ عن القلوب صدأ الشّكوك والشُّبهات، وهو الشّاعب لمنا صدع في الشّعب، والرّاتـق لما فتق من الأمر، فإذا مات وافتقد بظاهره عن هذا العالم المحسوس فقد ترك فراغاً لا يُشغل، وصدعاً لا يُشعب، وفتقاً لا يُرأب، وثلُمت بموته فـي الإسـلام ثلمةٌ لا يسدّها شيء إلى يوم القيامة، فما مات هو وحده، وإنّما مات به الفضل الجَمّ، والعلم الغزير، والهدى الصّـالح، والإرشـاد النـاجح، والثـقافة الصـحيحة، والوَرع الصّادق، والتّقوى الخالصة، ماتت به أُمّةٌ تهتدي بـه، وشـعبٌ يسـتضيء بنوره، فحقّ له ـ عندئذٍ ـ أن يُقام لموته ويُقعد وتُقام له الذّكريات والمهرجانات، تخليداً لاسمه ورسمه، ودعوة الناس إلى اتّباع هداه، والاقتفاء لآثاره، فهو وإن ظنّ النّاس أنّه مات لكنّه حيّ عند اللّه يُرزَق، حيٌّ باسمه وأثره، حـيٌّ بـنتاجه وآثاره، فالرّجل كلّ الرّجل من خلّف لنفسه ذِكراً جميلاً، يفوح شذا عطره بـعد موته».

المـرء بـعد المـوت أُحـدوثةٌ يــفنى وتــبقى مــنه آثــارهُ
فأحسن الحالات حال امـرئٍ تــطيب بـعد المـوت أخـبارهُ

هكذا كان الحجّة الأمينيّ الذي كانت له الأيادي النّاصعة، والمساعي النّاجحة، والآثار الخالدة

في الإسلام، تبقى علىٰ مرّ اللّيالي والأيّام، فهل تستعظم بعد ذلك ما كان لموته من الأثر الهائل، والألم العامّ الشّامل في نفوس الأُمّة جمعاء، فإنّهم فقدوا بفقده شيخ الحفّاظ والمحدّثين، ذلك البطل الذي أفنى سبعة عقودٍ من حياته الكريمة في خدمة العقيدة، ونشر علوم آل محمّد عليهم السلام، وهي إن دلّت على شيء فإنّما تدلّ على صدق إخلاصه في العمل لله ورسوله وأهل البيت صلوات اللّه عليهم، معتصماً متمسّكاً بحبلهم، فيعزّ على المسلمين مصاب فقدِه المؤلِم، ورزؤه الفاجع الذي يُثير الشّجون، ويستنزف ماء العيون، فإنّا لله وإنّا إليه راجعون.

ألمَّ بشيخنا الأمينيّ المرض العضال من كثرة انكبابه على المطالعة والكتابة، فبقي طريح الفراش أشهراً عديدةً في النجف الأشرف، وعُولِج من قِبل الأطبّاء فعقمت المعالجة، فسافر إلى إيران فدخل مستشفى آريا فبقي فيه أشهراً غير يسيرة، وعولج من قِبل الأخصّائيّين فما نجعت المعالجة، فسافر إلىٰ لندن ودخل المستشفى وعُولج من قِبل الأخصّائيّين هناك فما نجعت المعالجة أيضاً، فعاد إلىٰ طهران ودخل مستشفىٰ آريا بتاريخ ١٨ ربيع الثاني سنة ١٣٩٠هـ، وقدانتشر به المرض الذي كان قد ألمَّ به منذ تسعة أعوام حتّى أصاب كبده، وأُصيب باليرقان، وفي يوم ٢٥ من الشهر المذكور أيس أطبّاء المستشفى من معالجته، فنقل إلى داره، وفي يوم الجمعة ٢٨ ربيع الثاني سنة ١٣٩٠هـ، في الساعة الحادية عشرة والدقيقة العاشرة قبل الزوال فارقت روحه الطاهرة الحياة، وغُسِّل فجر السبت وأودع المثلج، وفي يوم ٧ جمادى الأُولى من السنة نفسها نُقل جثمانه الطّاهر علىٰ متن الخطوط الجويّة العراقيّة في الساعة الخامسة بعد الظهر إلى بغداد، وهبط بها في الساعة السابعة مساءً، واستُقبل جثمانه من قِبل العلماء والأشراف من أهالي النجف الأشرف وكربلاء والكاظميّة وبغداد، وبعد أن طِيفَ به في روضة الإمامين الكاظمين عليهما السلام توجّه الجثمان إلى كربلاء، فاستقبله علماؤها وأهاليها، وبعد أداء الزيارة والطواف به في روضة الحسين عليه السلام وروضة العبّاس سلام اللّه عليه، توجّه إلى النجف الأشرف، وأودع ليلاً في جامع مدرسة جامعة النجف الأشرف حتّى صباح يوم الأحد ٨ جمادى الأُولى من السنة المذكورة، وشُيِّع من هناك تشييعاً فخماً من قِبل علمائها وأهاليها حتّى الصحن العلويّ المبارك، وبعد فريضة الصلاة عليه من قِبل الإمام الحجّة السيّد أبو القاسم الخوئي ـ دام ظلّه ـ وأداء الزيارة في الحضرة العلويّة والطواف به فيها توجّه إلى حيث دُفن بجنب مكتبة الإمام أمير

المؤمنين عليه السلام التي أسّسها في مقبرةٍ خاصّةٍ، وذلك في الساعة ١١ قبل الظهر.

فإلى رحمة اللّٰه ورضوانه أيّها الرّاحل العظيم، يا مِثال التقوى والفضيلة ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾[1]، وسلامٌ عليك يوم وُلدت ويومَ مُتّ ويومَ تُبعَثُ حيّاً.

وأُقيمت على روحه الطاهرة التأبينات العديدة في العراق وطهران وفي سائر مدن إيران من يوم وفاته حتّى أربعين يوماً، وفي يوم الأربعين رُثيَ بمراثٍ عديدة نظماً ونثراً، كما عُقد له مجلسٌ تأبيني بمناسبة مرور سنة على وفاته في النجف الأشرف.

وقد أرّخ عام وفاته العلّامة الأديب السيّد محمّد هادي الصّدر الكاظمي، فقال:

العلم يندب شجواً ليث الثّرى والعرينِ

والدّين ينعاه فذّاً بِلَوْعَةٍ وأنينِ

إنّ **الغدير** سيبقىٰ ذكرى هدىً ويقينِ

مردّداً باعتزازٍ أمجاد عبد الحسينِ

عاش الحياةَ عظيماً وماتَ خير دفينِ

يبكي الغريّ فأرّخ لعظم رزء الأميني

للفاضل الأديب السيّد محمّد مهدي الخرسان

راثياً الحجّة الأميني رحمه الله

أأبا الغدير وحسبُ مجدك كنيةٌ شعّت به كالشمس في الإشراقِ

إنّ المودّة والولاء تصافيا بيني وبينك والغدير تلاقي

«فمودّةٌ بين الرِّجال تضمّهم وتلفّهم خيرٌ من الأعراقِ»

ولرُبّ قربى في الولاء ودونها نَسَبٌ تفتّت في شقاء شقاقِ

يا ثاقب الرّأي الذي عزماته جلّت فجلّى فائزاً بسباقِ

---

١. الفجر (٨٩): ٢٧ - ٣٠.

خلّدت نفسك في الحياة بمزبرٍ خطّ الخلود بناصع الأوراقِ
فأسلت نفساً في مداد سطورها حتّى هطلت بوابلٍ غيداقِ
وإذا الغدير وأنت فيه مُخرجٌ من لؤلؤٍ قد عزّ في الأسواقِ
حتّى إذا حلّيت جيداً عاطلاً بجواهرٍ يلمعن في الأعناقِ
وتجاوبت من قارئيك قلوبهم ما بين ثابتها ومن خفّاقِ
وأسرت لبّ القارئين تلهّفاً وغدا غديرك مصرعَ العشّاق
فعلى الغدير أقمتَ عند ضفافه شُمّ الصّروح لباحثٍ توّاقِ
أسّستَ مكتبة الإمام وكم لها قد جبتَ في الأقطارِ والآفاقِ
فكلاهما أودعتَ جهداً بالغاً فسموتَ في فضلٍ وفكرٍ راقي
إمّا مضيت ثكلتَ أرضاً لم تَلِد لكَ ثانياً من باحثٍ خلّاقِ
أعزِز عليَّ بأن أقول مؤنّباً والبدرُ يَبكي في ليالِ محاقِ
لا يحلونّ لك الرّثاء وهذه هضبات عزٍّ شدّتهنّ بواقي
فبما بنيت فأنتَ طَودٌ شامخٌ وبما كتبتَ فأنت حيٌّ باقي
بهما الخلود وأنت حيٌّ فيهما واللّه من شرّ الزّمان الواقي

وقال الخطيب البارع السيّد عليّ الهاشميّ النجفي مؤرّخاً عام وفاته أيضاً:

ناعي الأمينيّ أدميت القلوب أسىً ينعيك العلم والقرطاس والقلما
فردّدت نعيَه الأقطارُ قاطبةً وأبنّته جِداداً حوزة العلما
وكلّ عينٍ جرت دمعاً عليه كما قد عاد أرّخته «سيل الغدير دما»

وقال الفاضل الأديب السيّد محمّد الحلّي النجفي مؤرّخاً عام وفاته أيضاً:

لقد صدم النجفَ المرتضى مصابٌ طغى بالأسى والشّجونِ
وجفّت به عذبات الغدير وأذوت له زَهرات الفنونِ
ومكتبةٌ لُفّقت بالسّواد تؤبّنه بدموع العيونِ
وللدّين حزنٌ يذيب الفؤاد وللعلم شَجوٌ عظيم الأنينِ
وتبكي الفضيلة تاريخه «وتنعى الشريعة فيها الأمينيّ»

وقال العلّامة الأديب الشيخ فرج القطيفي مؤرّخاً عام وفاته أيضاً:

ماتَ الأمـينيّ الإمـام الشّـهير　　كاتب مـوسوعة يـوم الغـدير

لم يـــنعه النّـــاعي ولكـــنّما　　مُذ أرّخوه «جاء ينعى الغدير»

سنة ١٣٩٠

[منهجية صاحب الغدير][1]

الشيخ عبد الهادي الفضلي[2]

متىٰ حاولنا دراسة الغدير كيومٍ من أيّام الإسلام المشهودة دراسةً علميّة مثمرة تـعتمد مـنهج

---

١. طبع هذا المقال في ضمن المجلد الصفر من الطبعة الحديثة لكتاب الغدير، من قبل مؤسسة الغدير في قم.

٢. وممّا يؤسفُنا أنّنا ونحن بصدد وضع اللمسات الأخيرة علىٰ هذا العـمل، بـلَغَنا نـبأ وفـاة فـضيلة الشـيخ عبدالهادي الفضلي، وكم له رحمه الله تعالىٰ من علاقةٍ وطيدة وصداقةٍ موثوقةِ العرى مع سيّدنا الوالد السيّد عبدالعزيز الطباطبائيّ طيّب الله ثراه، ولا يسعُنا في هذا المجال إلّا أن نتضرّع إلى الله بواسع رحمته ونسأله أن يدخله فسيح جنّته. ترجمه المحقّق الطباطبائي في مستدرك الذريعة، حيث ذكر كتابه الإسلام مبدءاً، فقال: «الدكتور الشيخ عبدالهادي ابن الميرزا محسن ابن الشيخ سلطان الفضليّ الأحسائيّ البَصْريّ المولود بها ليلة العاشر من شهر رمضان سنة ١٣٥٤.

درس علىٰ أبيه اللغة العربيّة وآدابها وعلوم البلاغة والمنطق، وقرأ على الشيخ جاسم البصير البَصْريّ أيضاً علوم البلاغة والعَروضَ والقوافي وعلم التجويد. ثمّ رحل في طلب العلم إلى النجف الأشرف في عام ١٣٦٨، فقرأ الفقه وأصوله وعلم الكلام. ثمَّ حضر في الدروس العالية في الفقه وأصوله على المرجع السيّد محسن الحكيم والشيخ محمّدطاهر آل الشيخ راضي والشيخ محمّدرضا المظفّر والسيّد محمّدباقر الصدر والسيّد محمّد تقيّ الحكيم، كما حضر دروس سيّدنا الأُستاذ الإمام الخوئيّ دامَ ظلُّه الفقهيّة ومن الأُصـوليّة دورةً كاملة. ثمّ التحق بكلّية الفقه في النجف، وتخرّج منها بكالوريوس في اللغة العربيّة والعلوم الإسلاميّة، وتولّى التدريس في الحوزة وفي متوسطة منتدى النشر وثانويّتها. ثمّ دخل كلّية الآداب بجامعة بغداد وتخرّج منها ماجستير في آداب اللغة العربيّة بعد إعداد رسالةٍ في النحو أسماء الأفعال والأصوات دراسة ونقد. وغادر النجف عام ١٣٩١ إلىٰ جَدّة حيث عيّن مدرّساً في جامعة الملك عبدالعزيز. وبعد سنتين بـعثته إلىٰ كـلّية دارالعلوم بجامعة القاهرة، وتخرّج منها دكتوراه في اللغة العربيّة في النحو والصرف والعروض بعد إعـداد رسالةٍ في النحو قراءة ابن كثير وأثرها في الدراسات النحوية. وقفل إلىٰ جدّة متابعاً تدريسه في جامعة الملك عبدالعزيز، حتّىٰ عام ١٤٠٩ حيث حصل على التقاعد».

البحث العلميّ السليم، فعلينا في البدء توزيعُ الموضوع إلىٰ عنصرَيه الأساسيّين، وهما:

ـ الحادثة .

ـ الحديث .

فالغدير كيومٍ مشهودٍ كان فيه اجتماعٌ في مكانٍ معيّن، وفي زمانٍ معيّن، ولهدفٍ معيّن، هو حادثةٌ تأريخيّة. ولدراسة الحادثة التاريخيّة علميّاً منطلقاتٌ تبدأ منها، ومواصفاتٌ عليها تتوفّر، وهي ـ باختصار ـ :

١. الرجوع إلى المصادر الموثوقة والموثّقة لإثبات وقوع الحادثة.

٢. توثيق ما وقع في الحادثة، أي مجرياتها وقصّتها.

٣. معرفة عوامل وأسباب وقوع الحادثة.

٤. معرفة الهدف المتوخّىٰ من وقوع الحادثة.

٥. تعرُّف مدىٰ علاقة الحادثة ـ قصّةً ومغزىً ـ بحياة المسلمين من حيث التشريع والتطبيق.

والغدير كخطبةٍ ألقاها رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم، في ذلك اليوم المشهود وأمام ذلكم الحشد الكبير من المسلمين، وهو حديثٌ شريف، أي أنّه نصٌّ كريمٌ من نصوص السُّنة النبويّة المقدّسة. ودراسة الحديث النبويّ علميّاً ـ هي الأخرىٰ ـ لها منطلقاتها ومواصفاتها، وهي ـ وباختصار أيضاً ـ :

١. دراسة سند الحديث في ضوء قواعد الرواية والراوية، للتأكّد من صدوره عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم، أو عدم صدوره.

٢. دراسة دلالة الحديث في ضوء قواعد استنطاق النصوص العربيّة من لغويّةٍ وأصوليّة وسواهما.

٣. معرفة مدىٰ علاقة الحديث بحياة المسلمين من حيث التشريع والتطبيق أيضاً.

والذي أفهمه بصفتي مُسلماً عربيّاً يمتلك الخلفيّات القادرة علىٰ فهم النصّ العربيّ من ثقافيّة وخلافها، وفي ضوء معطيات حديث الثقلين: «إنّي تاركٌ فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدي، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب اللّٰه، حبلٌ ممدودٌ من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي،

ولن يتفرّقا حتّى يردا عليَّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما»[١]، حيث يفيد أنّ النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم، خلّف فينا نحن المسلمين هاتين الثروتين الغاليتين (الكتاب والسنّة) المستودعة عند العترة، لنتمسّك بهما حتّى لا نضلّ في مسارب التيه ومهاوي الضياع.

ولأنّ القرآن الكريم معصومٌ من الضلال ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾[٢]، وقد تكفّل اللّهُ تعالىٰ بحفظه لتبقى له عصمته، فيثمر التمسّك به الغاية التي من أجلها أُنزل، وهي عصمة المسلمين المتمسّكين به من الضلال ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[٣]، لابدّ أن تكون السُّنة الشريفة ـ هي الأخرى ـ معصومة من الضلال، وقد نصّ القرآن الكريم علىٰ ذلك أيضاً حيث قال في حقّ النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾[٤].

إذ إنّ الوحي معصوم، لأنّه من اللّه، تكون السُّنة أيضاً معصومة؛ لأنّها حاكية عنه.

وعهد سبحانه إلى النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم، بمسؤوليّة الحفاظ على السُّنة الشريفة.

ومن هنا ربط النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم، بين حديث الثقلين في خطبته الشريفة وتحميل الإمام أمير المؤمنين عليه السلام مسؤوليّة ولاية الأمّة الإسلاميّة وإمامتها؛ لتتكامل حلقات النصّ التشريعي، فيأتي تطبيقه أمراً مفروضاً.

ففي حديث الثقلين كان أمره صلّى الله عليه وآله وسلّم، أمراً تشريعيّاً بالتمسّك بالقرآن وبالعترة؛ لأنّها مستودَع السُّنة الشريفة ومستقرّها، والمسؤولة عن نشرها، والمؤتمنة علىٰ حفظها.

وفي حديث الغدير كان عمله صلّى الله عليه وآله وسلّم، تطبيقاً لهذا التشريع، ليوقف الأمّة الإسلاميّة علىٰ أنّ العترة تبدأ بهذا الوليّ، وهو عليٌّ عليه السلام فهو المسؤول الشرعي بعده صلّى الله عليه وآله وسلّم، عن السُّنة نشراً وحفظاً.

ويرجع هذا إلىٰ أنّ النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم، قد هيّأ الإمام عليّاً عليه السلام من ناحيةٍ تربويّة لذلك، والتاريخ يحدّثنا أنّ الإمام عليّاً عليه السلام، كان يدوّن ويكتب سنّة رسول اللّه صلّى الله عليه وآله وسلّم أوّلاً بأوّل، وبإملاءٍ من رسول اللّه صلّى الله عليه وآله وسلّم.

---

١. سنن الترمذي: ٥ / ٦٢٢ ح ٣٧٨٨.
٢. سورة فصّلت: الآية ٤٢.
٣. سورة الحجر: الآية ٩.
٤. سورة النجم: الآية ٣ و ٤.

فالسنّة الكاملة، نصّاً وفهماً هي عند عليّ عليه السلام.

وكما حدّثنا التاريخ عن اهتمام وعناية عليّ عليه السلام، بتدوين السُّنة الشريفة علىٰ عـهد رسول اللّه صلّى الله عليه وآله وسلّم، وبأمره وإملائه، حدّثنا أيضاً أنّ رؤوس الصـحابة، وفـي مقدّمتهم الشيخان أبو بكر وعمر، كانوا يمنعون من تدوين السُّنة الشريفة، وعلىٰ عهد رسول اللّه صلّى الله عليه وآله وسلّم. فالأمر ــ حتّى لو لم يكن وحياً ــ يقتضي ويتطلّب تعيين عليٍّ عـليه السلام إماماً، والعهد إليه بمسؤوليّة حفظ السُّنة ونشرها.

أمّا الموقف الطبيعيّ لنا ــ نحن المسلمين ــ من الغدير حادثةً وحديثاً، وهو يتضمّن نصب عليٍّ وليّاً للمسلمين وأميناً على السُّنة الشريفة، فهو أن نـبحث المسألة، وذلك مـن مـنطلق تكـليفنا بالعمل بالسنّة الشريفة، وهي تمثّل الثقل الأوسع والأكثر نصوصاً في التشريع، لنرى مدىٰ صحّة الحادثة والحديث، ومدىٰ صحّة إناطة مسؤوليّة حفظ ونشر السُّنة بعليٍّ عليه السلام، فنهتدي بهذا الطريق السليم الموصِل إلى السُّنة الشريفة.

لا سيّما ونحن نرىٰ أمامنا مدرستين فكريّتين للمسلمين، إحداهما تتمثّل في مـذهب أهـل البيت، ويمثّله الفقه الإماميّ، وأُخراهما تتمثّل في مذهب الصحابة، ويمثّله فقه المذاهب الأربعة.

ومن الواجب للخروج من عهدة مسؤوليّة التكليف الشرعيّ التأكّد من أحقّية المذهب الذي يريد الإنسان المسلم أن يتعبّد به.

وعندما يرىٰ أمامه طريقين، فمن اللّازم عليه شرعاً وعقلاً أن يتأكّد من سلامة الطريق قبل سلوكه، أخذاً بقوله تعالىٰ: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُوْلَئِكَ هُمْ أُوْلُوا الأَلْبَابِ﴾ [١].

هذا هو المنهج الذي سار عليه الفقهاء من أتباع مذهب أهل البـيت عـليهم السـلام، حـيث استدلّوا علىٰ حقّية مذهبهم فأقاموا أكثر من دليل نـاهض عـلىٰ ذلك، وسـلكوا مسـارين فـي الاستدلال علىٰ حقّية المذهب، تكاملاً فيما بينهما فأدّيا إلى ذلك.

والمساران هما:

١. إنّ الإمام عليّاً الذي هو رأس مدرسة أهل البيت اجتمع فيه شرف الانتماء إلى أهل البيت،

١. سورة الزمر: الآية ١٧ و ١٨.

وشرف النسبة إلى الصحابة.

وقد تفرّد بهذا هو وزوجه فاطمة الزهراء سلام الله عليها، وابناهما الحسن والحسين عليهما السلام، من بين جميع المسلمين المعاصرين لرسول اللّٰه صلّى الله عليه وآله وسلّم.

ومعنىٰ هذا أنّ الإمام عليّاً هو القاسم المشترك بين المذهبين، والقدر المتيقّن في شمول دليل المشروعيّة له وانطباقه عليه.

ومقتضى الاحتياط للدِّين يلزم بالتمسّك به والاهتداء بهديه، ومن بعده بمَن ينصّ هو عليه، ويستمرّ الأمر بنصّ السابق على اللّاحق، كما هو الشأن فيما جرىٰ تأريخيّاً من تسلسل الإمامة في الأئمّة الاثني عشر صلوات الله عليهم.

٢. دراسة النصوص الشرعيّة الواردة في الإمامة والولاية، ومن أهمّها نصّ الغدير.

فالبحث في بيعة غدير خمٍّ ليس بحثاً طائفيّاً كما يظنّ البعض، وليس إثارة لصراعٍ تأريخيّ كما يعتقد الآخرون. وإنّما الأمر ــ في واقعه ــ مشروعٌ إسلاميٌّ يهدف إلىٰ تحديد وتعيين الطريق إلى السُّنة، الذي يأمن سالكه من العثار، ويبرئ السائر عليه ذمّته من عُهدة التكليف الشرعي.

ونحنُ إذ نطرح هذا لا نهدف منه إلىٰ غلق باب النقد العلميّ الموضوعي، والدعوة إليه، ولأيّ باحثٍ أن يقارن، ولكن بشرط الالتزام بقواعد النقد العلميّ البنّاء والهادف إلى الخير.

من هذا المنطلق كانت هذه الدراسة العلميّة الشاملة لحادثة وحديث الغدير وشؤونهما ومتعلّقاتهما في الكتاب و السُّنة والأدب، من قِبل المؤرّخ الثقة والمحدِّث الثبت العلّامة الشيخ الأميني ــ نوّر اللّٰه مرقده وطيّب ثراه.

وإنّي لا أستكثر هذا العمل الضخم من الإنتاج العلميّ أن يصدر من الشيخ الأمينيّ الذي عرفتُه عن قُربٍ يوم كنت أتشرّف بلقياه في داره أو في (مكتبة الإمام أمير المؤمنين العامّة) في النجف الأشرف، فرأيته الدؤوب على العمل، والضنين علىٰ أن لا يضيع وقته سدىً، فكان خدن الكتاب، وقرينه القلم، ومحور تفكيره هو إعداد وإنجاز موسوعته الثقافيّة هذه، فقلَّ أن يُرىٰ إلّا في مكتبته الخاصّة في بيته قبل أن يُنشئ مكتبته العامّة، أو في مكتبةٍ أخرى من مكتبات النجف الأشرف الحافلة بالكتب المراجع أمثال مكتبة آل كاشف الغطاء، ومكتبة الحسينيّة الشوشتريّة، ومكتبة الشيخ السماوي، وبعد أن أنشأ مكتبته العامّة التي أسماها (مكتبة الإمام أمير المؤمنين العامّة)

كان لا يوجد خارجها إلّا نادراً، سواء ذلك في أوقات دوامها أو في خارجه.

وكان تعامله مع الكتاب المرجع لا يقتصر على الرجوع إليه في الباب أو الفصل المعقود لموضوع بحثه، أو في المظانّ منه لذلك، وإنّما كان يقرأ الكتاب كاملاً، أو يمرّ به مروراً متأنّياً واعياً، يلتقط منه نكاته العلميّة، ويقتبس شواهده، ويستخرج ذخائره، ويلمس ذلك من يقرأ كتابه هذا في أيّ موضعٍ منه شاء، وإحصائيّاته المذكورة فيها برهان ما ذكرت.

ومن النادر جدّاً أن نقرأ قائمة مراجع لكتابٍ أُلّف فيما يماثل موضوعات كتاب الغدير ولا نجد عنوان كتاب **الغدير** من بينها.

إنّ كتاب **الغدير** هذا من الظواهر العلميّة والفنيّة المميّزة والمتميّزة في عالم التأليف، ذلك أنّ ما أُلّف في الغدير يربو علىٰ ما أُلّف فيما يماثله، ولم يقدَّر لأيّ كتابٍ منها أن يشتهر اشتهار هذا الكتاب، وأن يحتل المركز الذي احتله هذا الكتاب في قائمة المصادر الأصيلة، وأن يخلد مؤلّف من مؤلّفي تلك الكتب بسبب كتابه في الغدير مثلما خلد الشيخ الأميني بسبب هذا الكتاب.

ويرجع هذا إلى ما تميّز به هذا الكتاب في المنهج والمادّة، فقد اعتمد الشيخ الأميني طريقة الاستقراء، وهي الطريقة التي ينبغي أن تُعتمد في دراسة أسانيد الأحاديث ودراسة حوادث التاريخ في مجال التوثيق.

كما اعتمد طريقة التحليل النقدي في دراسة الشِّعر المقول في الغدير لإيضاح وتبيان دلالته على الحديث أو الحادثة أو ما يرتبط بهما أو يلابسهما ولو من بعيد، ثمّ ولإثبات ما يذكره الشعر ممّا يرتبط بالموضوع أو يلابسه يعود فيستخدم الطريقة الاستقرائيّة أيضاً؛ لأنّها ـ كما ألمحت ـ الطريقة المناسبة والمطلوبة في هذا المجال. مع قدرة متفوّقة في التتبّع والمتابعة بغية الاستيعاب والشموليّة. هذا كلّه في المنهج.

وأمّا في المادّة فقد كرَّس كلّ طاقته لاستعراض جميع ما له علاقة بالحديث والحادثة، وبالولاية والوليّ، والظروف السياسيّة والاجتماعيّة التي أحاطت ورافقت، ثمّ أفرزت ما أفرزت من حوادث تاريخيّة، وذلك ليخرج القارئ للكتاب بذهنيّة الواثق بحقّ عليٍّ في الولاية. ولكثرة وتنوّع ما احتوى من بحوثٍ وموضوعات عُدَّ من الموسوعات.

وعلىٰ أساس من هذا يحقّ لنا أن ندرج الكتاب في قائمة الكتب الخالدة، وأعني بها تلك

الكتب التي أعطت أصحابها الشهرة على امتداد التاريخ، أمثال **الجمهوريّة** لأفلاطون، و**القانون** لابن سينا، و**الكتاب** لسيبويه، و**المقدّمة** لابن خلدون، و**الكافي** للكليني، و**الصحيح** للبخاري، وغيرها.

ويمكننا أن نلخّص عناصر البحث العلميّ التي توافرت في شخصيّة شيخنا الأمينيّ وهو يؤلّف هذا الكتاب بالتالي:

١. المنهجيّة:

وألمحت إلىٰ أنّه رحمه الله، استخدم طريقة الاستقراء وطريقة التحليل النقدي. ويظهر هذا واضحاً في الجزء الأوّل من كتابه، الذي خصّصه لدراسة الغدير حادثةً وحديثاً، حيث بدأ بتحديد مفهوم التاريخ الصحيح، ليكون الانطلاق في دراسة الحادثة من نقطة ارتكاز متّفق عليها، ثمّ تلاه ببيان أهمّية الغدير في التاريخ ليضعه في مستوى الاهتمام به علميّاً وعقائديّاً.

وبعد هذا وضع بين يدي القارئ قصّة الحادثة بكلّ تفاصيلها وأبعادها، وهو من أهمّ مقتضيات المنهج العلمي في درس الحوادث التاريخيّة.

وأخيراً انتقل وبتسلسل مترابط ترابطاً عضويّاً إلىٰ دراسة الحديث سنداً ومتناً، فاستقرأ واستوعب، ثمّ أحصىٰ، وأسلمته إحصائيّاته إلىٰ نتيجتها الطبيعيّة والحتميّة، وهي تواتر الحديث، وليس بعد التواتر حجّة في صدق وصحّة صدور الحديث عن رسول اللّٰه صلّى الله عليه وآله وسلّم. وملخّص إحصائيّاته، هو:

١. رواة حديث الغدير:

أ. من الصحابة: ١١٠.

ب. من التابعين: ٨٤.

ج. من العلماء: ٣٦٠.

٢. المؤلّفون في الغدير: ٢٦.

٣. المناشدات والاحتجاجات بحديث الغدير: ٢٢.

٤. تقويم سند الحديث: ٤٣ عالماً من علماء أهل السُّنة والجماعة وضعوه موضع

الاعتبار و الصحّة.

ولا إخال أنّ باحثاً موضوعيّاً ينصف نفسه وينصف الحقّ يرى هذه الكثرة في رواية الحديث التي ترتفع به إلىٰ أعلى من مستوى التواتر لا يقول بتواتره.

ثمّ في دراسة لمفاد أو دلالة الحديث لم يكتفِ باستنطاقه في هدي القواعد العلميّة، بل جمع كلّ ما يصلح لأن يكون قرينة تثبت صحّة ما انتهىٰ إليه من معنى، كالآيات الثلاث: آية التبليغ وآية الإكمال وآية سأل سائل، وكالأحاديث المفسِّرة لمعنى المولىٰ والولاية.

٢. الموضوعيّة:

وتمثّلت هذه في اعتماد المصادر السنّيّة، وتوثيقها من قِبل العلماء المعنيّين بذلك من أهل السُّنة أيضاً.

٣. الصراحة:

وهي أمرٌ مطلوب في الدراسات العلميّة، وبخاصّة في المسائل الخلافيّة، إذا اعتمد الباحث قاعدة تقويم الرِّجال بالحقّ؛ لأنّ الحقّ هو الميزان العدل والقسطاس المستقيم.

٤. الشجاعة في الدفاع عن حقّ أهل البيت عليهم السلام:

وقد لا أبوح بسرّ إذا قلت إنّي لم أقرأ باحثاً جريئاً، وشجاعاً قويّاً في الدفاع عن حقّ أهل البيت عليهم السلام، كالشيخ المفيد في القدامىٰ، والشيخ الأمينيّ في المحدثين.

٥. الدعوة إلى الوحدة الإسلاميّة:

انطلق إليها من واقع هدفه، وهو الوقوف على الحقيقة ومعرفة الحقّ في الإمامة والطريق في الوصول إلى الحكم الشرعيّ، فتراه لا يفوّت المناسبة في الدعوة إلىٰ وحدة المسلمين عن طريق تقييم الرجال بالحقّ، وليس العكس.

٦. المثابرة والصبر:

وهما من أهمّ مواصفات الباحث العلمي، ونلمس هذا في إحصائيّاته، وقد ذكر شيء منها، وفي تخريجاته الأحاديث والأقوال بذكر أعلىٰ رقم يمكنه الوصول إليه من المصادر، وكمثالٍ لهذا يُرجع إلىٰ بحثه في الموضوعات والوضّاعين.

٧. الموسوعيّة في الثقافة:

وذلك عندنا يتناول المسائل العلميّة، ففي المسائل الفقهيّة تراه الفقيه المقتدر، وفي الأدبيّة تقرأه الأديب الناقد، وفي التأريخيّة تجده المؤرّخ المحقّق، وهكذا.

٨. أُسلوب التعبير:

حاول المؤلِّف في حدود ما يمتلك من طاقة تعبيريّة أن يستخدم الأسلوب الأدبيّ العربي، ومنه إكثاره من استعمال الألفاظ اللغويّة المتجانسة والمترادفة، إلّا أنّ طبيعة المادّة العلميّة المبحوثة مضافاً إليها مؤثّرات نشأته الأولى تجرّه ـ غالباً ـ إلى الأسلوب العلميّ جرّاً.

٩. ثوابت البحث الإمامي:

وأعني بها: الأصالة والعمق والاستقلاليّة. وهي الأبعاد التي تتّسم بها البحوث عند علماء الإماميّة منذ نشأة الاجتهاد لديهم حتّى يومنا هذا. والشيخ الأمينيّ لأنّه من مجتهدي الإماميّة ترىٰ هذه العناصر المذكورة واضحة بصماتها في مختلف دراساته في هذا الكتاب وغيره.

وبها تبرز شخصيّة الباحث العلميّة، ويتبيّن مستواه العلمي.

أمّا الخطوط العامّة لمادّة بحثه في هذا الكتاب، مضافةً إلىٰ ما ذكرته من دراسته للغدير حادثةً وحديثاً، فتتلخّص بالتالي:

أوّلاً ـ نقد الكتب:

فقد تناول عدداً كبيراً من الكتب قديمة وحديثة بالنقد علميّاً وفنيّاً. فمثلاً في الجزء الثالث نقد

الكتب التالية:

١. **العقد الفريد**، لابن عبد ربّه الأندلسي.
٢. **الانتصار**، لأبي الحسين عبد الرحيم الخيّاط المعتزلي.
٣. **الفَرْق بين الفِرَق**، لأبي منصور عبد القاهر البغدادي.
٤. **الفِصَل في الملل والنحل**، لأبي محمّد عليّ بن حزم الظاهري الأندلسي.
٥. **الملل والنحل**، لأبي الفتح محمّد بن عبد الكريم الشهرستاني.
٦. **منهاج السنّة**، لابن تيميّة أحمد بن عبدن الحليم الحراني.
٧. **البداية والنهاية**، لأبي الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي.
٨. **محاضرات تاريخ الأُمم الإسلاميّة**، لمحمد الخضري.
٩. **السنّة و الشيعة**، لمحمّد رشيد رضا صاحب المنار.
١٠. **الصراع بين الإسلام والوثنيّة**، لعبد اللّٰه القصيمي.
١١. **فجر الإسلام**، لأحمد أمين المصري.
١٢. **ضحى الإسلام**، له أيضاً.
١٣. **ظهر الإسلام**، له أيضاً.
١٤. **جولة في ربوع الشرق الأدنىٰ**، لمحمّد ثابت.
١٥. **عقيدة الشيعة**، للمستشرق رونلدسن.
١٦. **الوشيعة في نقد عقائد الشيعة**، لموسى جار اللّٰه.

ثانياً ـ ردّ الشُّبهات والمفتريات حول التشيّع والشيعة:

أنظر ـ علىٰ سبيل المثال ـ موضوع التوسّل في الأجزاء الثالث والرابع والخامس والسادس والسابع والحادي عشر.

ثالثاً ـ كشف الأخطاء والمفارقات:

كملاحظاته على ابن خلّكان في نقل قصّة الغدير في الجزء الأوّل، وملاحظاته علىٰ محمّد

حسين هيكل حول حديث العشيرة في الجزء الثاني، وملاحظاته على الابتداع فـي سَبّ عـليٍّ على المنابر في الجزء الثاني، وفي تحريم المتعة في الجزئين الثالث والسادس.

رابعاً ـ دراسات موسّعة في المناقب:

كدراسته لمناقب عليّ عليه السلام، في الجزئين الأوّل والثاني.

خامساً ـ دراسات موسّعة أخرىٰ:

أمثال: دراسته للأحاديث الموضوعة، ودراسته لأحاديث الغلوّ، وغيرها.

وللاستزادة في معرفة مختلف الموضوعات التي تناولها المؤلّف بالبحث والدراسة يُرجع إلىٰ كتاب **علىٰ ضفاف الغدير**، وهو فهرسٌ موضوعيٌّ وتحليليٌّ لموسوعة **الغدير**، من إعداد الأساتذة: عبد اللّٰه محمّد و محمّد بهرەمند ومحمّد محدّث، ومراجعة وتنسيق أخينا الدكتور السيّد فاضل الحسيني الميلاني.

وفي هدي ما تقدّم ننتهي إلىٰ أنّ الشيخ الأمينيّ كان صاحب مدرسةٍ عـلميّةٍ خـاصّة تـتميّز بالمعالم التالية:

١. الهدف:

تهدف إلىٰ إيضاح حقّ أهل البيت عليه السلام والدفاع عنه.

٢. المنهج:

ويتلخّص في الخطوات التالية:

أ. الرجوع إلى المصادر السنيّة في مجال التوثيق.

ب. الشموليّة في التخريج.

ج. الصراحة في النقد.

د. التحليل العلمي للمسائل العلميّة في ظلال ثوابت البحث الإمامي.

ومن تلامذة هذه المدرسة في حدود اطّلاعي: الشيخ أسد حيدر في كتابه **الإمام الصادق والمذاهب الأربعة**؛ والشيخ باقر القرشي في كتاباته عن الأئمّة عليهم السلام؛ وغيرهما.

وبعد مسايرة القارئ الكريم معنا إلىٰ هنا من حقّه أن يطالبنا إلقاء الضوء علىٰ معالم وأبعاد سيرة المؤلِّف. وهي بإيجاز:

هو الشيخ عبد الحسين ابن الشيخ أحمد الأميني التبريزي النجفي الإمامي. ولد سنة ١٣٢٠ هـ بمدينة تبريز. ونشأ نشأته الأُولىٰ في تبريز، فدرس في حوزتها العلميّة حتّى أتمّ مرحلتي المقدّمات والسطوح، ثمّ توجّه إلى النجف الأشرف لحضور البحث الخارج في حوزتها العلميّة الكبرىٰ، فتتلمّذ في ذلك للأساتذة التالية أسماؤهم:

١. السيّد محمّد بن محمّد باقر الفيروزآبادي (ت ١٣٤٥).
٢. السيّد أبو تراب الخوانساري (ت ١٣٤٦).
٣. الميرزا علي الإيرواني (ت ١٣٥٤).
٤. الميرزا أبو الحسن ا لمشكيني (ت ١٣٥٨).

ثمّ رجع إلىٰ تبريز وبقي فيها مدّة من الزمن، عاد بعدها إلى النجف الأشرف، وتوطّن فيها معاوداً حضور البحث الخارج لدى عدّة من الأساتذة حتّى بلغ رتبة الاجتهاد، فأُجيز به من قبل:

١. السيّد ميرزا علي الشيرازي (ت ١٣٥٥).
٢. الشيخ ميرزا حسين النائيني (ت ١٣٥٥).
٣. الشيخ عبد الكريم اليزدي الحائري (ت ١٣٥٥).
٤. السيّد أبي الحسن الأصفهاني (ت ١٣٦٥).
٥. الشيخ محمّد حسين الأصفهاني (ت ١٣٦١).

٦. الشيخ محمّد الحسين آل كاشف الغطاء (ت ١٣٧٣).

وأُجيز في الرواية من قِبل:

١. السيّد أبي الحسن الأصفهاني.

٢. السيّد ميرزا علي الشيرازي.

٤. السيّد آغا حسين القمّي.

٥. الميرزا يحيى الخوئي.

٦. الشيخ محمّد علي الأردوبادي.

٧. الشيخ علي القمّي.

٨. الشيخ آغا بزرك الطهراني.

وخلّف شيخنا الأميني المؤلّفات التالية:

١. **تفسير فاتحة الكتاب**، طبع طهران ١٣٩٥.

٢. **شهداء الفضيلة**، طبع النجف الأشرف ١٣٥٥.

٣. **أدب الزائر لمن يمّم الحائر**، طبع النجف الأشرف ١٣٦٢.

٤. **سيرتنا وسنّتنا**، طبع النجف الأشرف ١٣٨٤، وطهران ١٣٨٦.

٥. **تعليقات علىٰ كتاب الرسائل** في أصول الفقه للشيخ الأنصاري، خطّي.

٦. **تعليقات علىٰ كتاب المكاسب** في الفقه للشيخ الأنصاري، خطّي.

٧. **المقاصد العليّة في المطالب السنيّة**، خطّي.

٨. **رياض الأنس**، خطّي.

٩. **رجال آذربيجان**، خطّي.

١٠. **ثمرات الأسفار**، خطّي.

١١. **الغدير**.

١٢. وحقّق كتاب **كامل الزيارات**، لابن قولويه.

ومن أهمّ آثاره: إنشاؤه (مكتبة الإمام أمير المؤمنين العامّة) في النجف الأشرف، واهتمامه في أن تكون مقتنياتها من الكتب المراجع مطبوعات ومخطوطات ومصوّرات.

وتوفّى ـ رحمه اللّه تعالىٰ ـ في طهران سنة ١٣٩٠، ونقل جثمانه الطاهر إلى النجف الأشرف، ودفن بمقربته الخاصّة، الكائنة جوار مكتبة الإمام أمير المؤمنين العامّة[١].

ومن ظواهر صفاته وأحواله:

كان رحمه الله فارِه القامة، مهيب الطّلعة، صبيح الوجه، أبيض مشرباً بالحمرة، رخيم الصوت. وكان يرتدي الزيّ الديني، ويلبس النظّارة الطبيّة البيضاء المؤطّرة بالمعدن ذي اللّون الذهبي.

وكان يحسن من اللّغات: التركيّة والفارسيّة والعربيّة.

وكان مدمن قراءة، ومولعاً بالبحث والكتابة، والزمن له قيمته عنده، متواضعاً بوقار، ومواظباً علىٰ زيارة مشاهد أهل البيت المقدّسة.

عليه سيماء العبّاد والزهّاد، ويحمل بين حنايا صدره كلّ الولاء الخالص لأهل البيت عليهم السلام، رزقه اللّه تعالى شفاعتهم، وحشره في زمرتهم، وأرضاه وارتضاه، إنّـه تـعالىٰ وليّ كـلّ مؤمنٍ وليّ.

الدمام، دار الغريين ٢٧ / ٨ / ١٤١٣.

عبد الهادي الفضلي

١. اختصرت هذه الترجمة ممّا كتبه عنه نجله الحاج الشيخ رضا الأميني في مقدّمة الطبعة الرابعة للغدير، وهي ترجمة وافية، استعرض فيها حياة والده الدراسيّة ونشاطه العلمي والاجتماعي، وأشار إلىٰ إجازات العلماء له في الاجتهاد والرواية، وتحدّث عن رحلاته وأسفاره والمكتبات التي ارتادها، والكتب...

چند نسخه از نفائس کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام

بر اساس فهرست محقق طباطبائی

سید علی طباطبایی یزدی

هرچند نجف اشرف، حوزهٔ علمی فعال و دیرپایی دارد و کتابخانه‌های بـزرگ و کـوچک بسیار زیادی را در طول قرن‌ها در خود جای داده و بسیاری از این کـتابخانه‌ها را تـا دورهٔ معاصر، می‌توان در منابع تاریخی و کتابشناسی، به آسانی یافت؛ اما حکایت کتابخانهٔ علّامه امینی، حکایتی دیگر است.

کتابخانه‌ای که علّامه امینی رضوان الله تعالیٰ علیه، در نجف اشرف بنیاد نهاد و به نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نامگذاری کرد، بی شک یکی از مفاخر حوزهٔ علمی شیعه در دوران معاصر است. این کتابخانه، به همت علّامه امینی تأسیس شد و با همت بی نظیر ایشان و تلاش پی گیر حلقه‌ای از شاگردان، و فرزند آن مرد بزرگ، در اندک زمانی به یکـی از غـنی‌ترین و فعال‌ترین مراکز علمی اسلامی بدل شد، و با اندک فاصله‌ای از حرم مطهر امیرالمؤمنین عـلیه السلام، مقصد و منظور نظر قاصدان نجف اشرف از سرزمین‌های دور و نزدیک شد. امروزه که نشریهٔ داخلی این کتابخانه را، با عنوان **صحیفة المکتبة**، از نظر می‌گذرانیم، ارتباطات و حرکت علمی این کتابخانه و نظم و نسق فعالیتش را حیرت آور می‌یابیم و می‌بینیم که علّامه با چـه نگاه امروزینی به فعالیت کتابخانه‌ای می‌نگریسته و هیچ مرزی نمی‌توانسته فعالیتش را محدود کند. علّامه در این کتابخانه از سویی ناظر به جمع آوری کتب بوده که زمینهٔ اصلی فـعالیت

است، و می‌توان در آن بخش‌های مختلف برای کتب چاپی نو و کهنه و چاپ سنگی، به زبان‌های اسلامی و زبان‌های بیگانه را مشاهده کرد و هر کدام بخشی پربار به خود اختصاص داده است، و در کنار آنها بخش فعال نشریات و مهم‌تر از همه، مخزن کتب خطی فوق العاده ارزشمند این کتابخانه را دید؛ و از سویی دیگر به خدماتی پژوهشی نظر داشته تا محققان را از سراسر جهان دعوت کند و به آنان امکاناتی اختصاص دهد و خدمات علمی برساند.

اکنون پس از چند دهه، هنگامی که در میان مخازن کتابخانه قدم می‌زنیم، فضای حزن‌انگیزی را می‌بینیم که در آن، گردی سی و چند ساله[1] بر همه جای آن نشسته است و اگر گوش بر قفسه‌ها و دیوارهای آن بگذاریم، صدایی دور، از تکاپوها و تلاش‌های کسانی به گوش می‌رسد که همهٔ ممالک اسلامی را شهر به شهر و کتابخانه به کتابخانه رفته‌اند، تا کتابی تازه و سخنی نو با خود به ارمغان آورند و عکسی و میکروفیلمی از نسخه‌ای کهن و ارزشمند به این مجموعه بیفزایند. خاموشیِ امروزِ این کتابخانه، در کنار مزار علّامه امینی، دل هر بیننده مشتاق را، سخت به درد می‌آورد.

در سفری که در ماه ذی‌الحجهٔ سال گذشته همراه با فرزند علّامه، جناب حاج شیخ احمد امینی، به نجف رفتیم، فرصتی پیش آمد، تا چند صباحی در مخزن کتب خطی این کتابخانه باشم. در جای جای این کتابخانه و خصوصاً در بخش خطی، می‌توانستم اثر دستان و قلم مرحوم پدرم علّامه سید عبدالعزیز طباطبائی را ببینم که در کنار دستخط‌های خودِ علّامه امینی

---

۱. با روی کار آمدن رژیم بعث در عراق و چند دهه حکومت صدام، حوزهٔ نجف، که یکی از شکوهمندترین دوره‌های خود را می‌گذراند، و ستارگان بزرگی را پرورش داده بود که همگی در کنار هم، در کوچه پس کوچه‌های این شهر خانه داشتند و در کتابخانه‌ها و مدرسه‌های این شهر به تدریس و بحث علمی و تألیف کتب و رسائل می‌پرداختند، ناگهان مورد تهاجم قرار داد و دانشمندان و بزرگان این شهر یا از دم تیغ صدامیان گذشتند یا در کشورهای دیگر پراکنده شدند و به گوشه‌ای پناه بردند و پس از چند سال، سالخوردگان از دنیا رفتند و شاگردانشان از ادامهٔ بهره‌گیری از آن حوزه پرشکوه، بازماندند و پراکنده گشتند.

یا مرحوم علّامه شیخ آقابزرگ تهرانی و مرحوم آیة الله سید محمّد نوری رضوان الله علیهم، در شناسایی نسخ خطی کوشیده‌اند و گره‌گشایی کرده‌اند.

فهرست مخطوطات این کتابخانه به قلم محقق طباطبائی، در دو مجلد تألیف شده، که بخشی از آن در مجلهٔ **تراثنا** منتشر شده است. هرچند این فهرست به زودی از سوی بنیاد محقق طباطبایی به صورت کامل منتشر خواهد شد، اما همچنان بسیارند نسخه‌های ارزشمندی که آن مرحوم، مجال فهرستنگاری آنها را نیافت و همچنان، شناسایی نشده، باقی مانده‌اند.

آنچه در پی می‌آید برگزیده‌ای است از نفائس این کتابخانه که از مطاوی فهرست آن مرحوم، استخراج شده است و اطلاعات آن فهرست عیناً منعکس شده. اطلاعات نسخی را که در این نفائس ذکر شده‌اند اما در فهرست کتابخانه نیست، از مشاهدات این کمترین در مخزن نسخ خطی آن کتابخانه است. این کار همچنان مرهون اشارات و نکته‌بینی‌های دوست محققم جناب آقای سید محمدحسین حکیم است که چند سالی است از ظرائف نسخه‌شناسی‌های او بهره می‌برم. بدیهی است به علت شناسایی نشدن تقریباً نیمی از نسخ خطی این کتابخانه، این مخزن همچنان نفائس ارزشمندی دارد که هنوز شناخته نشده‌اند. چنانکه با نگاهی به این مخطوطات دریافتم که آنچه فهرست شده است، از سوی فهرستنگار گزینش نشده بوده، و نسخه‌های نفیسی همچون **شفای** بوعلی از قرن پنجم و **تبیان** شیخ از قرن پنجم، و چندین نسخه نفیس دیگر، همچنان فهرست نشده باقی مانده‌اند.

نسخه‌های خطی کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام از چند جهت قابل توجهند:

۱. کتابخانه نسخه‌های قدیمی و سالخورده‌ای دارد.

۲. در میان این نسخ، میراث علمای شیعه فراوان است.

۳. در این میان نسخی که هرچند سالخورده نیستند اما به خط مؤلف اند یا در زمان حیات مؤلف کتابت شده‌اند بسیارند.

٤. همچنین نسخه هایی هست که متعلق به کتابخانه‌های شاهزادگان، از جمله صدرالسلطنه و فرهاد میرزا معتمد الدوله و مبشر السلطنه هستند، و گاه نسخه‌های سلطنتی چشمگیری در آن میانه به چشم می‌خورد.

۵. در آخر، می‌توان نسخه‌های تزئینی و هنری بسیاری را که در این کتابخانه گـرد آمـده است مشاهده کرد. نسخه‌هایی که از لحاظ ظرافت‌هـای تـذهیب و خـطاطی و نگـارگری و جلدسازی، حائز اهمیتند[۱].

در این مقاله، تنها به ذکر چند نسخه ارزشمند این کتابخانه به عنوان نمونه می‌پردازیم کـه قدمتی دارند یا به خطوط مؤلفند و یا اجازه و دستخط علمای بزرگ را دارند. از این نمونه‌ها نسخه‌های بسیار دیگری در این کتابخانه هست که اینجا ذکر نشده‌اند و تنها چند نسـخه بـه عنوان نمونه متناسب با حجم این ویژه‌نامه عرضه می‌شود. از کتابهای شاهزادگان نیز تنها اکتفا به کتابهای صدرالسلطنه می‌کنیم. امیدوارم در آینده فهرست کـاملی از نـفائس ایـن کـتابخانه عرضه شود.

اما آنچه که فهرست نشده است:

(ش. ۱۷۱) **التبیان**

تفسیر شیخ الطائفه طوسی.

نسخهٔ بسیار ارزشمندی است در ۲۸۱ برگ، از قرن پنجم، به خط نسخ و برخی کلمات غیر معجم کتابت شده است. عناوین آن با مرکب سیاه به خط درشت کتابت شده است. از اواخر تفسیر آیهٔ ۱۵۰ سوره بقره تا آیهٔ ۹۵ سوره آل عمران را شامل است. نام سوره‌ها بر سمت چپِ بالای همه صفحات نوشته شده.

۱- در این زمره، می‌توان قرآن خطی بزرگی را مشاهده کرد که گویا با همت خود علّامه، به استادان معاصر سپرده شده تا با خط نیکو و تذهیب استادانه و جلد فـاخر، نـمونهٔ هـنری نسخه‌پردازی قرن حاضر باشد.

در اخر نسخه آمده است: «قوبلت في مجالس آخرها التاسع عشر من شوّال سنة خـمس مائة».

این نسخه را ـ با نسخ متعدد دیگری ـ سرلشکر ضرغامی در دورهٔ محمدرضا شاه، در سال ۱۳۷۳ قمری به کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه داده است.

در آغاز و انجام نسخه مهر مربع با سجع «المتوکل علی الله الغنی محمّد رضا الحسینی» و مهر مربع دیگری با عبارت «محمدصفی بن محمدرضا الحسینی ۱۲۷۸» و در آخر نسخه مهر بیضی «عبده محمدرضا الحسینی» آمده است.

(ش. ۳۰۷۰) **الشفاء**

از شیخ الرئیس ابن سینا.

نسخه بسیار نفیسی است از قرن پنجم، احتمالاً به خط یکی از شاگردان ابن سینا.

شامل کمی از اواخر مقاله سوم طبیعیات و پس از آن فصل اول مقاله چهارم «في قول کلی علی الحواس الباطنة التي للحیوان».

به خط نسخ کهنی غیر معجم کتابت شده است و رادهها و نشانها به شنگرف است. عناوین مباحث در حاشیه نسخه نیز به شنگرف کتابت شده است. تعداد سطرها مختلف است و معمولاً بیش از سی سطر است. در ۳۳/ب در آخر کتاب النفس طبیعیات آمده است: «..وقع الفراغ من کتـ[ابته] منتصف صفر سنة ست وتسعین واربعمائة هجریة الحمد لله رب العالمین وصلواته علی نبیه وآله الطاهرین أجمعین». و پس از آن فن هفتم طبیعیات که یک مقاله است آغاز شده است که تاریخ فراغ آن در ٤٣/ب اواخر صفر همان سال ذکر شده است. پس از آن افتادگی اندکی احتمالاً به اندازه دو برگ از آغاز مقالهٔ اول الهیات دارد و عبارت آن اینچنین آغاز میشود: «قدر ما یکون قد وقفت علیه مما سلف لک من الکتب ولم یتبین من ذلک أن موضوع العـلم الإلهی...» و به اوائل فصل دوم مقاله نهم الهیات خاتمه مییابد. انجام موجود: «فـهکذا أیـضاً الحرکة الأولی فإنّ محرّکها لایزال یحدث في جسمها میلاً بعد میل وذلك المـیل لا یـمتنع أن یسمی طبیعة لأنه لیس بنفس ولا من خارج ولا له ارادة».

سه نسخهٔ دیگر از **الشفاء** در فهرست محقق طباطبایی معرفی شده است که یکی از آنها به شماره ۱۰۹٦، مهم است و به خط عبدالحی بن عبدالرزاق رضوی مؤلف **حدیقة الشیعة** است به تاریخ ۱۰۹۱، که از روی نسخه‌ای که در بغداد به سال ۵۰۳ کتابت شده است نوشته شده و تصحیح شده و تعلیقاتی دارد.

(ش. ۱۳۲٤) **زیج الغ بیک**

نسخه ارزشمندی است احتمالاً از قرن نهم. حواشی بسیاری با نشان «۱۲» و «شـرخ» و «عبدالرحمن» و «ع ر» و «ع ر عفی عنه» و «قطب» و «رفیع» دارد. با جداول شنگرف تزئین شده است. نام کاتب بعضی از جداول زیج (در ۸/ب) «محمدمهدی» آمده است. در ۱۸٤ برگ نوشته شده و ٢٦ برگ به آن ضمیمه شده است که آنها نیز کهن اند. در آغاز نسخه برای تاریخ درگذشت الغ بیک آمده است:

شـاه مـغفور الغ بـیک عـلیه الرحـمة آنکه خود را به سوی کعبهٔ مقصود رساند
رسات در عاشر ماه رمضان گشت شهید خلق را مـحنت او بـر سـر آتش بـنشاند
اگر ای دل ز تو تـاریخ وفـاتش پـرسند گـوی: ای بـیخبران دور الغ بـیک نـماند

(ش. ۵۸۲) **غرر الحکم ودرر الکلم**

از عبدالواحد آمدی.

نسخه نفیسی است با جلد میشن عنابی، به محمّد بن صدقة بن حسین بن فائز که کتابت آن را در سلخ ربیع الثانی سال ۷٤۰، در نجف اشرف به خط نسخ زیبایی به پـایان بـرده است. عناوین آن به شنگرف است و رکابه دارد. پس از آن در نسخه کتاب **معدن الجواهر ونـزهة الخواطر من الواحد إلی العاشر** تألیف شیخ ابوالفتح کراچکی رحمه الله (۱۲۸/ب – ۱۳٤/الف) به خط بسیار ریز کتابت شده است و تاریخ کتابت آن پاک شده است «نسخه في مستهل ربیع الآخر...». در آغاز نسخه به خط مبارک علّامه شیخ آقابزرگ تهرانی آمده است که کـاتب از فخر المحققین اجازه دارد و اینکه این **معدن الجواهر** کامل است اما در صحافی بـرگهای آن

تقدیم و تأخیر شده است.

مفاتیح الغیب

تفسیر کبیر فخر رازی است از قرن هشتم، به خط احمد بن محمّد بن فرید اردبیلی، با رکابه، در ۱۷ سطر، با تعلیقات فراوان با نشان «ه» و «ه عبدالله» و «ه ظم». از آغاز و انجام افتادگی دارد. از سورهٔ حجر آغاز شده و تا آیهٔ ٤١ سورهٔ نور پایان می‌یابد.

(ش. ٥١٤) **من لا یحضره الفقیه**

از این کتاب نسخه‌های بسیاری در کتابخانه امیرالمؤمنین هست و از آن جمله نسخه ارزشمندی است، که آن را «...؟ الله بن ...؟ محمود» کتابت کرده و آن را در روز یکشنبه جمادی الآخر سال ۹۸٤ به انجام رسانده است. تملک حسین بن علی بن زین‌الدین حسینی شامی عامِلی، در مکهٔ معظمه و تملک برادرش محمّد بن علی بن زین‌الدین، بر نسخه آمده است. این نسخه از جملهٔ نسخی است که مرحوم آیة الله العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، به این کتابخانه هدیه کرده است و تاریخ اهداء این نسخه، ۱۳۷٦ است. نسخهٔ ارزشمندی است و قرائت و تصحیح شده و حواشی بسیار دارد. در ۳۸٤ برگ به خط نسخ نوشته شده و در پایان آن اشعاری از شریف مرتضی علم الهدی کتابت شده است.

(ش. ۷۳۳) **نظم درر السمطین في فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین**

تألیف محمد بن یوسف زرندی که در این نسخه به صورت «محمّد بن یوسف بن الحسن بن محمّد بن محمود بن الحسن الزرنديّ محتداً المدنيّ داراً ومولداً الأوسيّ الأنصاريّ نسباً...» معرفی شده است. آغاز: «الحمد لله ذي المنّ والإحسان...». در شیراز در رمضان سال ۷٤۷ تألیف شده است.

نسخه کهن و نفیسی است و احتمالاً به خط مؤلف است و تعلیقاتی در حاشیه دارد. در ۱۲۳ برگ به خط نسخ کتابت شده و جلد تیماج سیاه مجدول دارد.

(ش. ۲۹۲) هداية الأمة إلىٰ أحكام الأئمّة

در احادیث فقهی از محدث بزرگ حر عاملی (م. ۱۱۰٤).

نسخهٔ نفیسی است که به سال ۱۰۹۱ در زمان حیات مؤلف به خط نسخ خـوش در ٤١٧ برگ، کتابت شده است و تصحیح شده است. مهر عباسعلی کراری بر نسخه آمده است. جلد آن میشن عنابی مجدول با ترنج و سرترنج ضربی است. این نسخه را مرحوم سید احمد زنجانی در هشتم شوال ۱۳۷٤ به کتابخانه اهدا کرده است.

آنچه که در فهرست محقق طباطبائی آمده است:

(ش. ۲۷۰) أطباق الذهب

از شیخ شرف‌الدین عبدالمؤمن بن هبةالله مغربی اصفهانی.

مورخ سوم شوال ۷۰۸، در ضمن مجموعه ادبی کهنی است.

(ش. ۲۲۳۹) التأويلات

اثر شیخ ابو الغنائم عبدالرزّاق بن جمال‌الدین کاشانی سمرقندی.

آغاز: «الحمد لله الذي جعل مناظم كلامه مظاهر صفاته...».

نسخه کتابت اواخر جمادی الاولی سال ۸۹۲ در ۲۱٤ برگ، با تملک و خطوط عده‌ای که اکثر آنها پاک شده است. آنچه موجود است تملک عبدالواسع بن محمدمعصوم تـونی است بخط و مهری که تاریخ ۱۰۸۵ دارد.

(ش. ۷٦۹) تذكرة الفقهاء

نسخهٔ جلد دهم و یازدهم در ۲۷۰ برگ ضخیم، که با ضمان آغاز شده و با جعاله پـایان یافته است.

نسخه ارزشمند و کهنی است که از کهن‌ترین نسخه‌های کتاب است. از قرن نهم یا پیش از آن است. تاریخ کتابت را در آغاز و انجام و وسط نسخه داشته است که از آغاز و انجام آن پاک شده و از میانه پاره شده است. خط نسخه، شبیه خط مؤلف است.

نسخه بلاغات وتصحیحات اندکی نیز دارد و احتمال دارد که از نسخهٔ اصل یا به یک واسطه از آن استنساخ شده باشد.

(ش. ۲۷۷) **تفسیر قرآن**

تألیف علّامه شیخ محمدحسین بن یحیی نوری، از عالمان دورهٔ شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی، و از شاگردان علّامه مجلسی.

نسخه ایست به خط نیکوی مؤلف که در آن متن قرآن را خط نسخه و تفسیر را بـه خـط نستعلیق زیبایی در حاشیه نوشته است و آن را در روز شنبه ششم شوال سال ۱۱۰۳ به پایان برده است. در آغاز تفسیر، دوازده مقدمه نوشته است که همان مـقدمات فـیض کـاشانی بـر **الصافي** هستند و چون آنها را بسیار پسندیده، به طـور کـامل نـقل کـرده است و پس از آن مقدمات **مجمع البیان** را آورده است.

در این تفسیر یادآور شده که هنگامی که در نگاشتن این کتاب به سورهٔ مائدة رسیده است تفسیر **الصافي** را دیده است و مقدمه‌های آن را نقل کرده. اضافاتی را که از تفسیر **الصافي** در بخش‌های قبل از سورهٔ مائده اضافه کرده است، در سن پیری نوشته و خطش تغییر یافته است و از استاد خود علامهٔ مجلسی با «قدس سره» یاد می‌کند که پیش از آن با «دام ظـله» یـاد می‌کرد.

(ش. ۱۱۳۷) **التلویح في کشف حقائق التنقیح**

متن **تنقیح الأصول** در اصول فقه تألیف صدر الشریعه عبیدالله بن مسعود محبوبی بخاری (م. ۷٤۷) است، که تنقیحی است از کتاب بزدوی با اضافاتی از دیگر کتب. سـپس مـؤلف آن را شرح کرده و شرح خود را **التوضیح** نامیده است.

التلویح شرحی است که سعدالدین تفتازانی بر هر دو کتاب **التنقیح** و **التوضیح** نوشته است و در سلخ ذی القعدهٔ سال ۷۵۸ آن را به پایان رسانده است و حواشی متعددی دارد.

نسخه ارزشمندی است به خط نیکوی محمد بن قطب‌الدین بن مبارک شاه کراتی، مورخ ۹ شعبان سال ۸۳۲، در ۲۲۸ برگ.

(ش. ۱۵٤۹) **تهافت الفلاسفة**

ابوحامد غزالی.

نسخه‌ای است در ۱۰۲ برگ، به خط نسخ خوش یکی از خوشنویسان قرن دهم. با جداول زر و لاجورد و عناوین شنگرفت و سرلوحی زیبا در آغاز.

(ش. ۵۱۲) **الجمل والعقود**

از شیخ الطائفه، شیخ طوسی.

نسخهٔ ارزشمندی است که کاتب آن را در بیستم رمضان سال ۸۲۸ به انجام رسانده است. نسخه تصحیح شده و به همراه کتاب **التبصرة** علّامه حلی است که همین کاتب در همین تاریخ کتابت کرده است.

(ش. ۱۷۸٦) **الحاشية علىٰ شرح حكمة العين**

حكمة العين در فلسفه الهی و طبیعیات اثر ابوالحسن علی بن عمر قزوینی مشهور به دبیران کاتبی، شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی است که شروح متعددی دارد که مشهورترین آنها شرح شمس‌الدین محمّد بن مبارک شاه مشهور به میرک بخاری است و بر این شرح حواشی متعددی نوشته شده است. مراجعه کنید به **الذريعة**: ۱۲۱/٦، و **كشف الظنون**: ٦۸۵/۱.

آغاز: «قوله: مبدعه ومكوّنه ومحدِثه، الإبداع هو أن يكون من الشيء وجود من غير توسّط مادّة أو آلة أو زمان، والتكوين هو أن يكون من الشيء وجود مادّي، والإحداث هو أن يكون من الشيء وجود زماني...».

احتمال دارد که این حاشیهٔ شریف جرجانی بر شرح میرک بخاری باشد.

این نسخه ارزشمند را سید بهاءالدین از روی نسخهٔ اصل مؤلف نوشته است و کلماتش بیشتر بی نقطه نوشته شده و منضم به حاشیه شریف جرجانی بر **شرح الإشارات** خواجه نصیرالدین طوسی نوشته شده که به سال ۸۷۲ کتابت شده است. آغاز موجود از **حاشیهٔ شرح اشارات**: «بما لا ینسیٰ فاندفع تأخّره عن الطبیعي وبقي وجها التقدّم سالمین عن المعارض؛ فلهذا أسماه بالوجهین»

(ش. ۱۰۹۵) **حلّ مشکلات الإشارات**

حاشیهٔ خواجه نصیرالدین طوسی رحمة الله علیه است بر **الإشارات والتنبیهات** ابن سینا، که سال ٦٤١ آن را نگاشته است.

این نسخه ارزشمند از قرن هشتم است و از دو طرف اندکی افتادگی دارد.

(ش. ۲٤٧٤) **حیاة الحیوان**

از ابوالبقای دمیری (۷٤۲ـ۸۰۸).

نسیخه ارزشمندی است به خط نسخ خوشِ محمّد بن ابراهیم بن عمر عراقی، که کتابت آن را در ۲۲۹ برگ، در بیست و دوم ذی القعدهٔ سال ۸۵۳ به انجام رسانده است. در حاشیهٔ آخر نسخه آمده است: «بلغ مقابلة علیٰ الأصل المنقول منه، فصحّ بحسب الطاقة»

از آغاز چند برگ افتادگی دارد. روی نسخه خطوط علما و مهرهای متعدد ایشان آمده است.

(ش. ۱٦۷۳) **مخزن الأسرار**

نسخهٔ قرن دهم به خط خوشنویس هنرمند محمدیوسف کشمیری کاتب، به خط نستعلیق بسیار زیبا، با جداول زر و لاجورد و عناوین شنگرف. پیش از آن نیز **خسرو و شیرین** نظامی به همین خط و خصوصیات نوشته شده است. از آغاز افتادگی دارد.

(ش. ٢٢٧٦) إرشاد الأذهان إلىٰ أحكام الإيمان

از علّامه حلی، جمال‌الدین ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر.

نسخه بسیار ارزشمند و کهنی است در ١٦٦ برگ، به خط نسخ نیکوی سید نظام‌الدین محمّد.. بن علی بن حسن که آن را برای خویش در بغداد در دوازدهم شعبان سال ۷۵۷ کتابت کرده است و آن را بر استادش فخر المحققین فرزند مؤلف، قرائت کرده است و فخر المحققین اجازه‌ای برایش در ظهر برگ نخستین نسخه نوشته است با این صورت: «قرأ علَيّ مولانا السيّد الفقيه، الطاهر الأعظم... صاحب النفس القدسية، والأخلاق المرضية، جامع المعقول والمنقول، نظام الحقّ والدين، محمّد بن... جميع هذا الكتاب، من أوّله إلىٰ آخره، قراءة بحث وتحقيق، وأجزت له روايته عنّي، عن والدي المصنّف... في رابع عشر ذي‌الحجّة سنة ۷۵۷ الهلاليّة في الحلّة».

همچنین در آخر نسخه به خط فخرالمحققین آمده است: «أنهاه أيّده الله قراءة وبحثاً، وفهماً وضبطاً، وكتب محمّد بن الحسن بن المطهّر في رابع عشر ذي‌الحجّة سنة ۷۵۷».

سپس کاتب برای بار دوم نسخه را با خط مؤلف مقابله و تصحیح کرده است و در آخر ان نوشته است: «قوبل بنسخة الأصل وصحّ بقدر الإمكان في مجالس متفرّقة آخرها سلخ ذي‌القعدة سنة ۷۵۷».

در حواشی نسخه تعلیقات فخرالمحققین که آنها را بر شاگردانش املاء می‌کرده است آمده است، و در دو طرف نسخه برگهایی مملو از فوائد فقهی و اصولی و حدیثی و تاریخی آمده که برخی از آنها املاء فخر المحققین بوده است. همچنان که اشعاری زیبا نیز به املاء «السيّد الإمام العالم الفاضل، الكامل العامل، الزاهد العابد الورع، التقي النقي... أمير حسن ابن الإمام الأعظم العلّامة خاتمة المجتهدين... نصرة‌الدين، إسماعيل الرازي» آمده است.

تملک عبدالوحید بن نعمة الله گیلانی در لاهور به سال ۱۰٤۸ و تملک محمّد بن یوسف بن أعسم کردانی نیز بر نسخه آمده است.

از جملهٔ اشعاری که در این میانه آمده است، یکی این دو بیت است:

«نقل الأراك بأنّ ريقة ثغره ... من خمرة مزجت بماء الكوثر

قـد صـحّ مـا نـقل الأراك لأنّـه　　　یرویه نقلاً عن صحاح الجوهر»

(ش. ۷۹۷) **الدروس الشرعیة**

شهید اول، شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی جزینی (شهید در ۷۸٦).

نسخه کهن ارزشمندی است در ۱۵۰ برگ، کتابت حدود عصر مؤلف در قرن نـهم. از اول جهاد تا اواخر رهن را شامل است و بلاغات وتصحیحاتی دارد.

(ش. ١٦١٧) **رسالة في مراتب الموجودات واختلافها في الوجود**

آغاز: «مراتب الموجودات في الوجودية بحسب التقسيم العقلي ثلاث، لا مزيد عليها...».

در دو برگ است و بنا بر آنچه در آخر آن آمده است: «تمّت الطيبة»، نام این رساله بـاید **الطيبة** باشد، هرچند در فهارس نامی از آن یافت نمی‌شود. به خط نستعلیق خوش متکا بـن طاهر بن علی در هشتم ربیع الآخر سال نوشته شده ٨٦٧، در ضمن مجموعه نوشته شده است.

(ش ۱۵۰) **شرح الصحیفة الکاملة**

نسخه قرن دوازدهم در ٦٠ برگ، از نویسنده‌ای ناشناخته که به شرح سند صحیفه پرداخته است.

(ش. ۱۳۸) **آئینهٔ سکندری**

نسخه جلد اول کتاب است، در ۱۲۰ برگ، مورخ غره شوال ۱۳۱۲، که به خط خود مؤلف، میرزا آقاخان کرمانی است.

(ش ١٢٩٦) **یادداشت‌های صدر السلطنه**

یادداشت‌های تاریخی و سیاسی است که حسینقلی خان صدرالسلطنه نوری به خط خوش خود نگاشته است. صدر السلطنة سفیر ایران در دهلی و واشنگتن و پس از آن در بغداد بود.

پس از بازگشت از عراق، **اخلاق الاشراف**[1] عبید زاکانی را کتابت کرد که با ترور ناصرالدین شاه در ۱۷ ذی القعدهٔ سال ۱۳۱۳ مصادف شد و سی و دو برگ آخر نسخه را رها کرده به نگارش یادداشتهای تاریخی از حوادث دوره ناصرالدین شاه پرداخت. در پای بسیاری از صفحات، تاریخ یادداشت و امضای صدرالسلطنه آمده است. در این یادداشت‌ها چند شعر در رثای ناصرالدین شاه از سروده‌های مؤلف و دیگران به خط مؤلف و گاه به خط مؤتمن الدوله میرزا مصطفی خان، آمده است، و در کنار آنها یک شعر در مذمت ناصرالدین شاه و سرور از کشته شدن او نیز آمده است.

(ش ١٤١٥) مجموعه

تمام رسائل به خط ذوالفقار خان پسر مؤتمن السلطان میرزا آقاخان صدرالسلطنهٔ نوری، فرزند میرزا اسدالله خان لشکرنویس‌باشی. مجموعه‌ای است شامل **گلستان** سعدی و **آداب المشق** میرعماد حسنی قزوینی (کشته شده در سال ١٠٢٤)[2]. **آداب المشق** در آخر مجموعه در رمضان ۱۲۵۷ کتابت شده است. در این مجموعه **دیوان صاحب مازندرانی** میرزا محمدتقی علی‌آبادی معروف به «آقا» (م. ١٢٥٦)، و همچنین کتاب **تاریخ قاجار** تألیف سلطان فتحعلی شاه قاجار نیز آمده است که برادر کاتب، میرزا حسینقلی نوری گواهی کرده است که این تاریخ قاجار تألیف فتحعلی شاه قاجار است که برادرش ذوالفقار خان آن را آن را بـه امـر پـدرش کتابت کرده است.

آغاز **تاریخ قاجار**:

«لك الحمد یا ذا الجود والمجد والعلیٰ   تبارکت تعطي من تشاء وتمنع

تحسین و درود مر نخستین صدور و ورود عرصه شهود را احمد محمود...».

---

۱. در قسطنطنیه (استانبول) در سال ۱۳۰۳ همراه مجموعه‌ای از رسائل عبید چاپ شد. در تهران نیز در سال ۱۳۲۱ش و در سال‌های اخیر چاپ شده است. ادوارد براون در معرفی کتاب در **تاریخ ادبیات فارسی** به تفصیل سخن گفته است.

۲. در تهران، و در آخر **تذکرة الخطّاطین** در سال ۱۲۹۱ در تبریز چاپ شده است.

همچنین رساله‌ای عرفانی، به عربی و فارسی آمیخته، با این آغاز:

«أقول وروح القدس ینفث في نفسي   فإنّ وجود الحقّ من عدد خمس

اعلم أنّ العوالم الکلّیة خمسة، الأوّل عالم اللاهوت...».

(ش ۱۵۱۵) مجموعه

مجموعه‌ای است عرفانی تماماً به خط اسماعیل مراغی، خوشنویسِ قرن سیزدهم، مزین به جداول لاجرود و شنگرف، از زمرهٔ نسخ کتابخانهٔ صدرالسلطنهٔ نوری بوده است.

در ضمن این مجموعه این رسائل آمده است:

إصطلاحات الصوفيّة تألیف محیی‌الدین ابن عربی (م. ٦٣٨).

حق القین شیخ محمود شبستری (م. ۷۲۰).

جواب مکتوب حکیم در نفس ناطقه احتمالاً تألیف سید محمد نور بخش با این آغاز: «آفتاب عنایت از فلک ولایت و برج هدایت بر اراضی قلوب مستعدان...».

رسالة في الحدوث والقدم با این آغاز: «نسیمی که از حضرت لاهوت بر میادین جبروت و بساتین ملکوت می‌وزد، مُروّح روح، و سرمایه فتوح، حضرت مملکت پناه، مقبول قلوب اهل الله، خلاصه ملوك آل عبا، کارکیا أمیر کیاباد، بعده اعلام میرود که قدم و حدوث از امور اعتباری نسبی است».

شرح حدیث أین کان ربنا با این آغاز: «سئل رسول الله صلی الله علیه وآله: أین کان ربّنا قبل أن یخلق الخلق؟! فقال صلی الله علیه وآله: في عماء ما فوقه هواء وما تحته هواء! ترجمه این حدیث آنست که...».

معرفت تقویم به فارسی تألیف عبدالقادر رویانی، شامل مقدمه و دو باب و یک خاتمه، با این آغاز: «الحمد لله العليّ الولي، والصلاة علی النبيّ الأمّي، اما بعد مختصری است در معرفت تقویم خالی از اطناب، مشتمل بر مقدمه و دو باب و خاتمه...».

رسالهٔ عرفانی مبسوطی در معراج نبوی به زبان فارسی با این آغاز: «شکر و سپاس حضرت قادر مختار است که نقطه ذات شریف سید کائنات مرکز دوایر سماوات گردانید...». و بعد از آن **فائدة في الحبّ**.

منتخب من کلام قطب الموحّدین السیّد رکن الدین رساله‌ای عرفانیست به فارسی که شامل فصول است و فصل چهارم آن در معرف نفس و قلب و روح است و فصلی در نبوت و ولایت دارد. آغاز این رساله: «بدان وفقك الله بروح منه که وجود من حیث هو وجود عین واجب و ذات مطلق حق است...».

وجود مطلق تألیف سید شمس‌الدین محمّد نوربخش، در پاسخ پرسش حسن نامی، با این آغاز: «جناب مولوی شیخ الاسلامی تاج مفارق العلماء مقبول قلوب الاولیاء اعتضاد العارفین سبب هدایة العالمین مولانا حسن...».

الردّ علیٰ شبهات ابن کمونة شامل هفت شبهه که ابن کمونه معاصر ابن سینا وارد کرده است و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی بدانها پاسخ داده است.

(ش ۱۳۶۳) **بهرام نامه**

از منظومه‌های هفت پیکر نظامی گنجوی قمی. به گواهی حسینقلی خان صدرالسلطنه، به خط سلطان علی مشهدی، خوشنویس مشهور عهد ناصری است که در هفتاد برگ کتابت شده و با جداول زرین تزئین شده است.

(ش ۱۲٤۷) **سراج منیر**

کتاب اخلاقی قاضی محمّد شریف بن شمس‌الدین شیرازی الأصل (تولد در کربلا حدود سال ۱۰۰۱)، که شرح حال خود را در کتاب دیگرش **خزان و بهار**، آورده است. **عباس نامه** را در شرح حال شاه زمانه‌اش شاه عباس صفوی (م. ۱۰۳۸) نگاشته است. **سراج منیر** بارها چاپ شده است و علّامه تهرانی در **الذریعة** بر اساس نسخه‌ای که دیده است فرموده که تاریخ فراغ کتاب، سال ۱۰۳۲ است. نسخهٔ حاضر را ابراهیم بن عبدالمطلب شیرازی، در شعبان ۱۲۵۲ به خط خوش کتابت کرده و همهٔ صفحات آن با جداول زر و شنگرف تزئین شده است. خط و تملک میرزا محمّد بن عبدالله نوری، رئیس دیوان وزارت خارجه عهد ناصری، به تاریخ ۱۲۸۰ بر نسخه آمده است.

(ش. ١٦٢٢) **شمع اليقين في معرفة الحقّ واليقين**

تألیف میرزا حسن فرزند حکیم متأله مولی عبدالرزاق لاهیجی (م. ۱۱۲۱).

به خط نستعلیق خوش در نهم رجب ۱۲۲۲ کتابت شده است. مهر و یادداشت خرید نسخه به تاریخ نهم رجب ۱۲۸۹ به قیمت ده تومان، به خط میرزا محمّد بن عبدالله نوری، بر کتاب آمده است.

(ش. ١٤٧١) **گلستان سعدی**

نسخه قطع رحلی بزرگ، به خط تعلیق جلی، با جداول زرین و عناوین شنگرف در ۱۷۱ برگ، به خط میرزا مهدی موسوی، عموزادهٔ معتمدالدوله میرزا عبدالوهّاب، بـا تـملک صـدر السلطنه نوری که در آغاز آن نوشته است که کتاب را در هیجده سالگی نسخه را مالک شده است و پنجاه سال نزد او بوده است و سپس آن را به پسرش صدرالصدور هدیه کرده است و به او توصیه کرده که بیست نسخه از روی آن بنویسد تا همهٔ کتاب را از بر کند.

(ش. ١٤٥٠) **سفینه**

مجموعه اشعاری است در ٤٩ برگ، که صدرالسلطنهٔ نوری در ۱۳۳۲ به خط نستعلیق زیبا کتاتبت کرده است و در آخر آن فهرستی از لغات فرانسه با معادل فارسی آنها آمده است.

(ش. ۱۳۹۰) **مخزن الأسرار**

در ١٣٤ برگ به خط یکی از خوشنویسان دورهٔ قاجار، به خط تعلیق، مورخ رجب ۱۲۲۱ که احتمالاً برای یکی از شخصیت‌های برجسته آن دوره کتابت شـده است. بـر روی نسـخه یادداشت هبه نسخه به خط آقا خان صدرالسلطه به فرزندش میرزا حسینقلی مـورخ شـوّال ۱۲۷۳ آمده است. و در آخر نسخه نیز خط میرزا حسینقلی نیز آمده است که گفته این کتاب را پدرم در هشت سالگی ام به من هدیه کرده و در هنگام نوشتن یادداشت یعنی سال ۱۳۰۹ چهل ساله است و از امریکا که برای تحصیل به آنجا رفته بوده، برگشته است.

(ش. ۱۳۰۷) **المعجم في تاريخ ملوك العجم**

تألیف فضل‌الله حسینی یزدی.

نسخه‌ای ست که میرزا خلیل ساروی خوشنویس برای کتابخانه میرزا اسدالله وزیر لشکر و به امر او در ذی‌الحجهٔ ۱۲۲۹ در ۱۷۸ برگ کتابت کرده است و او به فرزندش حسینقلی خان صدر السلطنه هدیه داده است و پس از آن او نیز نسخه را برای فرزندش میرزا نصرالله خان وقف نموده است. خط صدرالسلطنه در آخر نسخه آمده است.

(ش. ۱۲۲۳) **منتخب المسائل**

رسالهٔ عملیه فارسی و مختصر در مسائل طهارتو صلاة و صوم، به فتوای شیخ اعظم انصاری (م. ۱۲۸۱).

علّامه آقابزرگ تهرانی در **الذریعة** می‌فرماید که کتاب **النخبة** رسالهٔ فتوائی مولی محمّد ابراهیم کلباسی (م. ۱۲٦۱)، است که شیخ انصاری آن را مبنا قرار داده و بر آن تعلیقاتی نوشته است. در حرف میم نیز **منتخب المسائل** را یاد کرده است که رساله عملیه شیخ انصاری است که مولی بشیر بن نظرعلی تدوین نموده است.

در خطبه این کتاب آمده است که این منتخب مختصریست از **النخبه** حاجی کلباسی که شیخ انصاری بر آن در موارد اختلاف رأی تعلیقات داشته است.

نسخهٔ کوچکی است در ٥٤ برگ، به خط زیبای خوشنویس دورهٔ قاجار، محمدحسین نوری که آن را در حال حیات شیخ انصاری برای یکی از رجال دورهٔ قاجار کتابت کرده است و آن را با اصل تطبیق داده است. برگهای آن با جداول زرین و عناوین شنگرف و سرلوح زیبایی تزئین شده است. نسخهٔ دیگری کاملاً شبیه همین نسخه به شماره ۱۲۳۱ موجود است که آن را محمّدحسین نوری برای حسینقلی خان صدرالسلطنه و به امر او در جمادی الاخرهٔ سال ۱۲۷٤ در ۵۰ برگ کتابت کرده است و مهر صدر السلطنه را دارد. اما این نسخه گواهی مطابقت با اصل را ندارد.

(ش. ٦٥٤) مجموعه

مجموعه ایست شامل رسائل فارسی علّامه محمدباقر مجلسی (م. ۱۱۱۰)، که محمدحسین بن محمّد امین به خط نسخ جلی نگاشته است و تاریخ فراغ برخی از این راسائل ۱۱۲۵ است. تملک سید عبدالباقی بن محمدحسین خاتون‌آبادی، نوادهٔ مؤلف بر نسخه آمده است.

آداب صلاة اللیل ٢٤/أ - ٣١/ب.

(ش. ۱۵۲۳) **بحار الأنوار**

تألیف علّامه مجلسی، نسخه ارزشمندی از جلد هجدهم است در ۳۵۷ برگ که از هر دو سو ناقص است و در زمان حیات مؤلف با نفقهٔ حمامی که شاه سلیمان صفوی آن را برای استنساخ و نشر کتاب وقف کرده بود، کتابت شده است. وقفنامه این نسخه نیز از زبان مؤلف و در زمان حیات شاه سلیمان صفوی به تاریخ ذی‌الحجهٔ سال ١٠٩٤ آمده است که شبیه خط علامه مجلسی نیست اما در پای آن مهر علّامه آمده است.

(ش. ١٣١٤) **قبلهٔ اثنی عشریه**

رساله ایست فارسی در بیان قبله که مؤلف در خطبه کتاب آن را به این عنوان نامیده است. صاحب **روضات** در شرح حال مؤلف، و به تبع او علّامه شیخ آقابزرگ تهرانی در **الذریعة**، این رساله را با عنوان **الاثنیٰ عشریّة في القبلة** نامیده‌اند.

مؤلف محمّد بن محمّد زمان بن حسین بن رضا بن حسام‌الدین کاشانی، از مشایخ مولی احمد نراقی و از بزرگان علمای اصفهان بعد از هجوم افغانان بوده است و به نجف اشرف مهاجرت کرده و در آنجا از دنیا رفته است.

رساله مبسوطی است با این آغاز: «الحمد لله الذي جعل الكعبة البيت الحرام قياماً للناس فيه آيات بيّنات مقام إبراهيم...».

این نسخه مجموعه‌ای است از رسائل مؤلف که کاتب آن را به خط نسخ خوش در زمان حیات مؤلف کتابت کرده است و تعلیقات و تصحیحاتی به خط مؤلف دارد. در انجام نسخه

اجازهٔ مؤلف به میر علی نقی بهبهانی مورخ نیمه ربیع الاول سال ۱۱۷۲ به خط مؤلف مـجیز آمده است که تاریخ کتابت نسخه را پیش از این تاریخ نشان می‌دهد. و احتمالاً کتاب شخص مجاز باشد.

(ش. ۲۰۳۰) **گوهر مراد**

تألیف مولیٰ عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی قمی، داماد و شاگرد ملا صـدرالدیـن شیرازی (م. ۱۰۵۱).

نسخهٔ مقابله و تصحیح شده، به خط نسخ خوش، کتابت خوشنویس قـرن یـازدهم، سـید کمال‌الدین حسن بن میرک حسنی نجفی به تاریخ نیمه جمادی الآخرهٔ سال ۱۰۷۵، با سرلوح و جداول زر و لاجورد. از کتابهای وقفی شیخ العراقین تهرانی است.

(ش. ۱۳۲۰) **مفتاح المنجّمین**

رساله ایست فارسی، در هیأت و اسطرلاب و عمل به ربع مجیب،، تألیف خواجگی رضوی منجم شیرازی، در صد باب.

نسخه به خط علّامه جلیل سید محمدعلی فسوی حسینی است که آن را در سیزدهم ربیع الاول سال ١١٣٤ در شیراز، از روی نسخ متعددی کتابت کرده است و تعلیقاتی بر آن افزوده است. در آغاز آن، **الرسالة الفتحیة** احتمالاً بخط خود اوست.

(ش. ١٢١٦) **مقباس المصابیح**

نسخه‌ایست کهن به خط نسخ زیبا، که احتمالاً در زمان حیات مؤلف کتابت شده است. در ۱۸۵ برگ است و در حواشی تصحیحاتی دارد و خط سلطان العلما و مهر او «سلطان العلماء محمّد بن جعفر» یا «جعفر بن محمّد» نیز در نسخه آمده است.

(ش. ۱۲۲۲) **هدایة الأنام في معرفة الأحکام من الحلال والحرام**

کتابی فقهی است تألیف شیخ محمّد تقی بن علی محمّد نوری مـازندرانـی (مـتولد ۱۲۰۱ ومتوفای ۱۲٦۳)، پدر علّامهٔ محدث میرزا حسین نوری صاحب **مستدرك الوسائل** است.

نسخه در ۳۱٤ برگ، شامل دو هر دو جلد کتاب است، جلد اول در طهارت و دوم در صلاة. به خط محمدرضی بن علی‌محمّد نوری است که احتمالاً برادر مؤلف است و نسخه را در زمان حیات مؤلف نوشته است. جلد اول را در ۲۵ رمضان ۱۲٤٤ و جلد دوم را در نیمه شوال سال ۱۲٤٦ به خط نستعلیق خوش کتابت کرده است. در آغاز نسخه دو جا خط مؤلف و مـهر او آمده است. در آخر نسخه نیز رساله‌ای مختصر با عنوان **رسالة في شرائط الوضوء** آمده است.

(ش. ۳۸۹) **إبانة المختار في إرث الزوجة من ثمن العقار بعد الأخذ بالخيار**

تألیف علّامه فقیه شیخ فتح الله بن محمّد جواد نمازی شیرازی اصفهانی نجفی، مشهور به شیخ الشریعه (متولد ۱۲٦٦ و متوفای ۸ ربع الآخر سال ۱۳۳۹ در نجف اشرف).

مؤلف رأی خود را در پاسخ این مسأله که از او پرسیده شده بود داده، و پس از آنکه دانست برخی از مشاهیر عصر (منظورش آیة الله العظمی سید محمدکاظم طباطبائی یزدی قدس سره است)[۱]، در این رأی با او مخالف است، این کتاب را تألیف کره است و در رمضان سال ۱۳۱۹ از آن فراغت یافته است. خطبه کتاب در نسخه موجود با آنچه در **الذریعة** آمده است تفاوت دارد.

مرحوم صاحب **کفایه** آخوند خراسانی رضوان الله علیه بر این رساله تعلیقاتی نگاشته و نظر مؤلف را در موارد متعدد رد کرده است و رأی صاحب عروه را تأیید نموده است. مؤلف نیز، در رد تعلیقات مرحوم آخوند، کتاب دیگری با عنوان **صیانة الإبانة عن وصمة الرطانة** می‌نگارد.

مسألهٔ مورد بحث آن است که اگر مردی زمینی ابتیاع کند و بر بایع خیاری قرار دهد، آنگاه مشتری از دنیا برود، و بایع معامله را فسخ کند، آیا زوجه از تمام ثمن ارث می‌برد یا فقط از آنچه در قبال أعیال باشد، و از آنچه در قبال زمین باشد، هیچ ارثی نمی‌برد، همچنانکه زوجه به صورت مطلق از زمین ارث نمی‌برد.

---

۱. این را مؤلف خود در حاشیه همین نسخه یادداشت کرده است.

شیخ الشریعه قائل به شق دوم است و رأی مختار معاصرانش شق اول است که قول به ارث زوجه از زمین است.

از کسانی که در این مسئله رساله‌ای نگاشته‌اند، شیخ عبدالله مازندرانی است و مرحوم شیخ محمدحسین کاشف الغطاست که در تعلیق بر **مکاسب** در مباحث خیار، رأی استادش صاحب عروه را برگزیده است. علّامه شیخ محمدعلی رشتی نیز در این موضوع رساله مفرده‌ای نگاشته که در همین مجموعه کتابت شده است.

سؤالی که از شیخ الشریعه در این خصوص شده بود از رشت آمده بود و از جمعی از علمای نجف استفتا کرده بود و هر یک به پاسخ این سؤال اقدام کردند. هنگامی که عالم وقت رشت، حاج محمّد رشتی، اختلاف آراء را مشاهده کرد، از آنان بر فتوای خویش استدلال طلبید و این رسائل، تألیف شد.

نسخه حاضر در زمان حیات مؤلف و از روی نسخه اصل کتابت شده است. احتمالاً کاتب نسخه یکی از شاگردان شیخ الشریعه است، تنها برگ آخر نسخه، به گواهی علّامه تهرانی، به خط مؤلف است که بنا به گفته مرحوم محقق طباطبایی «شاگرد مؤلف، شیخ ما علّامه شیخ آقابزرگ تهرانی دام ظله، به محض مشاهدهٔ این برگ، خط استاد خود را شناخت». این مجموعه را شاگرد مؤلف مرحوم شیخ حسین حلّی در سال ۱۳۲٤ گرد آورده است.

(ش. ۳٤٥) **الأربعون حدیثاً**

تألیف شهید اول، ابوعبدالله محمدبن مکی عاملی جزینی (شهید سال ۷۸٦).[1] نسخه به خط مولی جلال‌الدین محمّد بن مراد از شاگردان شیخ بهایی، در مجموعه‌ای که اول آن **مفتاح الفلاح** شیخ بهایی است کتابت شده است. تاریخ فراغ از مفتاح الفلاح ۱۷ شوال ۱۰۳٦ است.

(ش. ۱۰۲۱) **الأربعون حدیثاً**

از شهید اول، نسخه دیگری است که در ضمن مجموعه‌ای از قرن دهم آمده است اما ناقص

---

۱. با الغیبة نعمانی در ۱۳۱۸ قمری در تهران چاپ شده است.

است و تا حدیث دوازدهم را دارد. تملک علّامه محمدباقر مجلسی به خط خودش بر نسخه آمده است و در حاشیه تصحیحات و بلاغاتی دارد.

در همین مجموعه **الأربعون حدیثاً في مناقب أمیرالمؤمنین علیه السلام** مرسلة آمده است از مؤلفی ناشناخته، با این آغاز: «الحمد لله الفرد القدیم، والصلاة علیٰ رسوله الکریم، محمّد وآله الصراط المستقیم، وبعد، فهذه أربعین (کذا) حدیثاً في فضائل أمیرالمؤمنین، وإمام المتّقین، وأولاده المعصومین، صلوات الله علیهم أجمعین...».

بعد از آن نیز در این مجموعه حرز امام رضا علیه السلام و چند حدیث کتابت شده است.

(ش. ۱۷۷۲) **إرشاد الأذهان إلیٰ أحکام الإیمان**

کاتب نسخه را در ۱۳٤ برگ در هرات در نیمه صفر ۹٦۱ به انجام رسانده است. تملک سید محمدمهدی بن مرتضی حسینی آملی و مهرش بر نسخه آمده است و تاریخ مهر ۹۸۰ است. تملک پدرش محمّد یوسف بن محمّدمهدی حسینی آملی نیز در کنار مهرش به خط خودش آمده است. بر نسخه خط محمد مکی بن محمّد بن شمس‌الدین ـ از نسل شهید اول ـ و حواشی فخرالدین آمده است. حاشیه صفحات نسخه، لبریز از تعلیقات است و جای سفیدی برای نوشتن کلمه‌ای نمانده است، به طوری که برای تکمیل برخی تعلیقات کاغذهایی به آن الحاق شده است.

(ش. ۵۷۷) **الاستبصار في ما اختلف من الأخبار**

تألیف شیخ الطائفه، ابو جعفر محمّد بن حسن بن علی طوسی (م ٤٦۰)، یکی از کتب اربعه که هم در چاپ و نشر و هم در شروح و حواشی، بسیار مورد توجه قرار گرفته است.

نسخه حاضر از اول کتاب تا آخر حج را شامل می‌شود که به خط سید علی بن عوّاد حسینی بغدادی در ۲۷۵ برگ کتابت شده و در ۲۰ ربیع الاول سال ۱۰۱۰ به انجام رسیده است. نسخه صحیح و ارزشمندی است و علّامه محقق آقا جمال‌الدین خوانساری آن را مقابله و تصحیح کرده و در درس استفاده کرده است. بلاغت نسخه به خط آقا جمال

خوانساری است. ابواب و عناوین به شنگرف کتابت شده است و تعلیقات متعددی از اشخاص مختلفی بر آن نوشته شده است.

(ش. ۵۱۹) **الاستبصار في ما اختلف من الأخبار**

تألیف شیخ طوسی.

نسخه‌ای است که در ۳٦۵ برگ به سال ۱۰۵۰ به انجام رسیده است و بارها مقابله و تصحیح شده است و بلاغاتی به خطوط مختلف دارد. در آخر نسخه آمده است «بلغ مقابلةً بعون الله تعالیٰ» و در برخی بلاغها: «بلغ عرضاً» و در کنار آن «بلغ». در اوائل نسخه تعلیقاتی از رضی‌الدین قزوینی به خط خودش و تعلیقاتی با امضای س م د، و امضای ب هـ و امضای «آقا حسین» آمده است. احتمال می‌رود یکی از مقابله‌ها توسط رضی‌الدین قزوینی انجام شده باشد که به تصحیح و مقابله کتب اهتمام داشته است. در همین کتابخانه، نسخه‌ای از **هدایة الأُمّة** حرّ عاملی هست که او دو بار آن را مقابله کرده است

(ش. ۲۲٤۸) **لاستبصار في ما اختلف من الأخبار**

تألیف شیخ طوسی.

نسخه‌ای است در ۳۳٦ برگ با خط خوش، که از آغاز اندکی افتادگی دارد از آخر کتاب تا پایان مشیخه کامل است. کاتب جزء دوم کتاب را در سوم شعبان سال ۱۰۹۲ به انجام رسانده است. حواشی بسیاری بر نسخه کتابت شده است و از آن جمله است حواشی بسیار علّامه مجلسی با نشان «م ق ر مد ظله العالی» که شایسته است جداگانه تدوین شود و به عنوان حاشیه مستقلی بر کتاب چاپ شود. همچنین متن نسخه بر علّامه مجلسی قرائت شده و بلاغات متعددی به خط علّامه مجلسی بر نسخه آمده است، و طبیعی است که اجازه‌ای از علّامه به کسی که بر او قرائت کرده است در نسخه باشد که البته چیزی یافت نشد. جز حواشی علّامه مجلسی، حواشی دیگری نیز بر نسخه هست و بلاغاتی با خط بسیار ریز دارد و نشان از آن دارد که نسخه بیش از یک بار بر مشایخ قرائت شده است.

(ش. ۲۳۹) لاستبصار في ما اختلف من الأخبار
تألیف شیخ طوسی.

نسخه در ۱۹۲ برگ، نه نشانی از کاتب دارد و نه تاریخ کتابت، و متعلق به قـرن دهـم و یازدهم است. شامل آغاز کتاب تا پایان حج است و تملک علّامه ابو جعفر سید میر محمّد حسینی مازندرانی را به تاریخ صفر سال ۱۰۹۰ دارد. نسخه را بر علّامه مجلسی قرائت و تصحیح کرده است و در حاشیه احوالات اسانید احادیث را از صحیح وموثّق وحسن وغیره کتابت کرده است و در شعبان همین سال ۱۰۹۰ علّامه مجلسی اجازه‌ای در آخر این نسخه برای او نوشته است. علّامه مجلسی در آخر نسخه به خط خود نوشته است: «أنهاه السيّد الأيد الوفي الأمير محمّد المازندراني وفّقه الله تعالىٰ، سماعاً وتصحيحاً في مجالس عديدة...».

(ش. ۲۲۵٤) لاستبصار في ما اختلف من الأخبار
تألیف شیخ طوسی.

نسخه ارزشمندی است در ۱٤۲ برگ، تا اواخر حج، به خط نسخ خوش، کتابت اوائل قرن یازدهم. تعلیقات بسیاری بر حواشی نسخه کتابت شده است که از منابع دیگر خصوصا کتابهای شیخ بهایی، کتابت شده است و از آن جمله است تعلیقات علّامه مجلسی با نشان «م ق ر مدّ ظلّه العالي». در آخر نسخه خطّ شیخ عبّاس بن شیخ حسن بلاغی و خط محمد مکی بن ضیاءالدین از نسل شهید ثانی آمده است. در آخر جزء به خط او و فرزندش چنین آمده است: «إلىٰ آخر هذا الكتاب المبارك كانت قراءتنا على شيخنا الأمجد الفاضل التقي، وكتب بيده مكّي بن محمّد بن شمس الدين...». نسخه بلاغات و تصحیحات دارد و نشان هایی برای احوالات اسانید احادیث در آن نوشته شده. در آخر نسخه در برگی جداگانه، خط علّامه امینی آمده است.

(ش. ۲۵۸) الاستصحاب
تألیف مولی محمّدمهدی، فرزند علّامة محمدابراهیم کلباسی.

آغاز: «باب من كان علىٰ يقين فشكّ، أطبقت كلمات الأصحاب...».

نسخه حاضر که در آغاز مجموعه است، ظاهراً به خط مؤلف است. احتمالاً بخشی از کتابی از او باشد. خط و مهر مؤلف بر نسخه آمده است که نوشته است: «من مصنّفاتي بعون ربّـي، وبعده باب أصل البراءة».

(ش. ۵۸۳) **الاستغاثة في بدع الثلاثة**

تألیف الشریف ابو القاسم علی بن احمد علوی کوفی (م ۳۵۲).

علّامه آقابزرگ تهرانی در **الذریعة**: ۲۸/۲ و محدث نوری در **خاتمهٔ مستدرك**: ۱ (۱۹)/۱٦۳، دربارهٔ کتاب به تفصیل سخن گفته‌اند.

این نسخه بی تاریخ، از قرن نهم است و مهر حجة الاسلام سید محمّد باقر شفتی اصفهانی را دارد. در همین نسخه **تحفة النجباء في مناقب آل العباء** تألیف سید عبدالرحیم حسینی نیز آمده.

(ش. ۱۰۹۱) **الأسفار الأربعة**

تألیف صدرالمتألهین محمّد ابراهیم ملا صدرای شیرازی (م ۱۰۵۰).

نسخه نیمه اول کتاب است و بسیار ارزشمند. فرزند مؤلف، قوالدین بن صدرالدین شیرازی، این نسخه را در اصفهان به خط خود رد ۳۰۲ برگ کتابت کرده است و در سال ۱۰۷۲ به انجام رسانده است و آن را تصحیح کرده است.

(ش. ٤۰۸) **أنيس المجتهدين في أصول الفقه**

تألیف محقق نراقی، محمّد مهدی بن ابوذر نراقی کاشانی (م. ۱۲۰۹).

علّامه شیخ آقابزرگ تهرانی در **الذریعة**: ٤٦٥/۲ می‌فرماید که نسخه‌ای از آن را که فراغ مؤلف را به سال ۱۱۸٦ دارد دیده است. جال آنکه در این نسخه، کاتب تصریح کرده که سومین نسخه ایست که از این کتاب کتابت کرده و در سوم صفر سال ۱۱۸۱ کتابت آن را بـه انـجام رسانده است.

نسخه ارزشمندی است در ۲۰٦ برگ، که در حیات مؤلف و بـه امـر عـلّامه جـلیل سـید ابوالقاسم مازندرانی از معاصران مؤلف کـتابت شـده است. نسـخه تـوسط خـوشنویس قـرن دوازدهم، محمدحسین بن علی نقی بزّاز کاتب کاشانی به خط نسخ نیکویی کتابت شده است. علّامه شیخ عبدالحسین حلی در ظهر برگ اول این نسخه نوشته است که مؤلف، این کتاب را به عنوان شرحی بر کتاب دیگرش **تجرید الأصول** نگاشته است، و گفته است: وقد تـملّك هـذه النسخة ولده العلّامة أحمد بن محمّدمهدي، صاحب کتاب **مستند الشيعة** وغـيره مـن الكـتب الفقهية والأُصولية، وعليها خطّه وخاتمه... وعليها حاشية بخطّه في كثير من المـواضـع! وهـي مصحّحة بغاية الدقّة».

علّامه تهرانی همین نسخه را در **الذريعة**: ٤٦٥/٢، یاد کرده است. حواشی میرزا محمدعلی رشتی به خط خودش بر این نسخه کتابت شده است و احتمالاً هموست که علّامه تهرانی شرح حالش را در **الكرام البررة**: ۸۲۷، آورده است و فرموده که از علمای اجلاء در کاظمین بوده است و بسیار صاحب ثروت و مال بوده است و در جمع کـتب اهـتمام داشـته است و نسـخ بسیاری را در تملک داشته است.

این نسخه در تملک سید ابوالقاسم مازندرانی بوده، سپس در تملک فرزند مؤلف، و پس از آن نیز در تملک میرزا محمدعلی رشته در آمده است. او نیز آن را در زمرهٔ دیگـر کـتابهای کتابخانه‌اش، آن را به کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه کرده است.

(ش. ۷۸٦) **الإيقاد**

تألیف سید محمدعلی حسینی شاه عبدالعظیمی (م ١٣٣٤).

کتابی است که مختصراً در تواریخ وفیات ائمه علیهم السلام و مفصلاً در واقعهٔ عاشورا نوشته شده است و چاپ شده است.

نسخ حاضر به خط نستعلیق خوش کتابت شده و کاتب آن جد ما حاج مـحمدحسن بـن ابراهیم بن عبدالغفور یزدی، تاجر متقی و پرهیزکار و پدرزنِ صاحب عروه آیة الله العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی است که به خط خوش، کتب حدیثی متعددی را کتابت کرده است

و بر خود الزام کرده بود که هر روز مقدار معینی از این متون را کتابت کند و در نهایت بیش از هشتاد جلد کتاب را کتابت کرد و در سال ۱۳۰۵ قمری از دنیا رفت.

کاتب، این کتاب را در ضمن مجموعه‌ای کتابت کرده و آن را در ذی قعده سال ۱۳۰۰ به انجام رسانده است

(ش. ۲۱۸۳) **الباب الحادي عشر**

تألیف علّامه حلّی، حسن بن یوسف بن علی بن مطهّر أسدی (م. ۷۲٦).

نسخه به خط علّامه شیخ علی بن حسن بن علی بن سلیمان بن احمد بن حاجی برحانی، مؤلفِ **أنوار البدرين** است و کتابت آن را در ۱۷ شوال ۱۲۹۱ به انجام رسانده است و آن در ضمن مجموعه‌ای که اکثر آن به خط او و از رسائل و یا استنساخ‌های
اوست کتابت کرده.

(ش. ۳۸۷) **بيع الصرف**

تألیف شریف العلماء مازندرانی.

شرحی است بر همین مبحث از کتاب **شرائع**.

نسخه اصل است به خط مؤلف که در ضمن مجموعه‌ای آمده است.

(ش. ۱۵۳۷) **تبصرة المجتهدين في استظهار أستار حجب اليقين**

درباره نماز جمعه و عدم وجوب تعیین آن و رد بر شهید ثانی، که قائل به وجوب تعیینی آن است.

تألیف سید عبدالمطلب محمّد بن احمد بن زین العابدین عاملی حسینی علوی فاطمی، پدر امیر محمّد اشرف و صدرالدین زین العابدین.

در این کتاب به کتاب دیگرش **الفقه الوجود** و کتاب **سدرة المنتهى** که آن را در سال ۱۰٦۲ به انجام رسانده است، ارجاع می‌دهد. منظور نظر مؤلف در این کتاب، رد بر شهید ثانی است و

عبارات رساله شهید را جمله به جمله نقل می‌کند و به مناقشه آنها می‌پردازد. کتاب مفصلی است که چند مقدمهٔ اصولی را در باب اجماع و دلالت صیغه امر و غیره، در آغاز آن آورده است و در خلال آن از جد خویش مطالبی نقل می‌کند.

آغاز: «الحمد لله ارتاح بفجره في ظلمات وحشة المرمس يوم النشور...».

نسخه حاصر در ۱۱۳ برگ، در زمان حیات مؤلف نوشته شده و مؤلف به خط خود بر آن حاشیه زده است.

(ش. ۱۷۰۹) **تحفة أهل الإيمان في حقّية قِبلة عراق العجم وخراسان**

تألیف شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی جبعی، (م ۹۸٤)، پدر شیخ بهایی.

در آغاز کتاب، چهار مقدمه آورده: اول آنکه قبله عین کعبه است یا جهت آن، دوم عدم جواز تقلید در امر قبله، سوم جواز تکیه بر علم هیئت، چهارم: جواز تکیه بر قبور مسلمین و مساجد...

آغاز: «اللّهمّ اهدنا لِما اختلف فيه من الحقّ بإذنك إنّك تهدي من تشاء إلىٰ صراط مستقيم، هذا تحقيق قِبلة عراق العجم وخراسان وضعته لِما وجب عليه بيانه للمؤمنين...».

نسخه ارزشمندی است که به خط نسخ نیکو در زمان حیات مؤلف کتابت شده است و در ظهر برگ آغازین آن به خط مبارک ایشان آمده است: «هذا **تحفة أهل الإيمان في حقّية قِبلة عراق العجم وخراسان** وضعها فقير رحمة ربّه الغني حسين بن عبدالصمد الحارثي، أدخله الله في مراضيه، وجعل مستقبله خيراً من ماضيه، إنّه قريب مجيب».

در همین نسخه به همین خط کتاب **إزاحة العلّة في معرفة القِبلة** از شاذان بن جبرئیل قمی نیز آمده است.

(ش. ۸۹۳) **ترتيب مشيخة مَن لا يحضره الفقيه**

از علّامه محدث و رجالی بزرگ، مولفِ **الرجال الكبير**، میرزا محمّد بن علی بن ابراهیم استرآبادی نجفی (م. ۱۰۲۸).

کتاب را بر اساس حروف معجم مرتب کرده، سپس کنیه‌ها و سپس باب طرق اخـبار بـا عنوان خبر، مانند «کلّ ما کان فیه: جاء نفرٌ من الیهود... فقد رویته... وما کان فیه: مـتفرّقاً مـن قضایا أمیر المؤمنین علیه السلام فقد رویته...». احوال سند احادیث را هم (فقط در حرف الف) از صحت و ضعف و وثوق و حسن آورده است.

نسخه ارزشمندی است که خوشنویس اصفهانی میرزا محمّد بن میرزا حسین نائینی در سال ۱۱۰٦ به خط نسخ خوش کتابت کرده است و عناوین را به شنگرف آورده است. گویا برای شاهان نگاشته شده است.

(ش. ٤٦٦) **ترتیب مشیخة مَن لا یحضره الفقیه**

از علّامه میرزا محمّد استرآبادی.

نسخه‌ای است به خط شاگرد مؤلف، شیخ محمّد، سبط شهید ثانی که آن را در مکه در زمان حیات مؤلف کتابت کرده است و در محرم سال ۱۰۱٤ به انجام رسانده است. تا آخر کنیه‌ها را شامل است و حال سند همهٔ روایات در آن مشخص شده است. در آخر نسخهٔ **من لا یحضره الفقیه** که بر صاحب **معالم** جمال‌الدین ابو منصور حسن بن زین‌الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (م. ۱۰۱۱) قرائت شده و خود آن را به خط مبارک خود تصحیح کرده است، کـتابت شده.

همچنین در همین نسخه، **ترتیب مشیخة من لا یحضره الفقیه** تألیف صاحب **معالم** نیز آمده است که به خط مؤلف است، با این آغاز: «الحمد لله ربّ العالمین... وبعد، فلمّا کـانت مـعرفة الطرق من کتاب **من لا یحضره الفقیه** لا یخلو من عسر...»، و از ابراهیم بن أبی محمود آغـاز شده و به أبی الجوزاء پایان یافته، و پس از آن «ما لم یضف إلیٰ اسم...».

نسخه را مؤلف به خط خود در رمضان سال ۹۸۲ آن را به انجام رسانده.

(ش. ۲۲۵۹) **ترتیب مشیخة من لا یحضره الفقیه**

تألیف صاحب **معالم**.

نسخه به خط محمّد طاهر بن مقصود علی اصفهانی شاگرد علّامه مجلسی، در آخر نسخه‌ای از **من لایحضره الفقیه** کتابت شده است. کاتب نهم شوال سال ۱۰۸٤ کتابت آن را در مدرسه سلیمانیه به انجام رسانده است و آن را - همراه باقی کتب اربعه - بر استاد خویش علّامه مجلسی قرائت کرده است، و در همین سال علّامه مجلسی در پایان همین نسخه اجازه‌ای برای او نوشته است.

(ش. ۱۷۰۸) **التنبیهات العلیّة في وظائف الصلاة القلبیة**

معروف به **أسرار الصلاة**، تألیف شهید ثانی، زین‌الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (م. ۹٦٥).

مؤلف در روز شنبه نهم ذی الحجهٔ سال ۹٥۱ تألیف کتاب را به پایان برده است.

نسخه ارزشمندی است به خط علّامه فقیه سید محمدتقی طالقانی، مؤلفِ **المظاهر العقلیة** و جز آن، که در ضمن مجموعه‌ای از رسائل شهید، کتابت کرده که همه به خط اوست، از برخی از این رسائل به تاریخ ۱۲۷٤ کتابت شده است.

(ش. ۲۲۹۹) **التنبیهات العلیّة في وظائف الصلاة القلبیة**

معروف به **أسرار الصلاة**، تألیف شهید ثانی.

نسخه ایست به خط نسخ نیکو، کتابت عبد محمّد بن شیخ مساعد بن بدیع حویزی (که شرح حال پدرش در **أمل الآمل**، و شرح حال خود کاتب در **الروضة** آمده است). کاتب در نیمه ماه رضمان سال ۱۰۹٤ کتابت نسخه را در آغاز مجموعه‌ای به انجام رسانده است.

(ش. ۲۲٥۱) **التصریح في شرح التوضیح**

نسخه قرن دهم به خط نسخ. به خطی قدیمی روی آن نوشته شده که این نسخه به خط محمّد بن طولون دمشقی حنفی مورخ است. و بنا بر این یادداشت، نسخه بسیار ارزشمند است. روی نسخه خط میرزا محمّد هاشم چهار سوقی اصفهانی و تملک ایشان هم هست. بلاغاتی نیز

به شنگرف دارد.

(ش. ۹۷۸) **تفسیر فرات کوفی**

نسخه در ١٦٠ برگ، به خط شیخ عبدالحسین بن محمّد امین عاملی نجفی است و کتابت نسخه را در نجف اشرف در شانزدهم جمادی الاولی سال ۱۲۷۸ به انجام رسانده است. او این نسخه را از روی نسخه‌ای کتابت کرده است که شیخ احمد بن حسن قفطان در سال ۱۲۷۵ نوشته و داستان شخصی ناصبی را که خواسته با کفش وارد حرم شود و ناگهان دیوانگی عارضش شده است، یادآور شده و در چند بیت به نظم کشیده و در آخر نسخه نوشته است. او نیز نسخه را از روی نسخه خط ابراهیم بن علی بن عبدالله أحسائی شیرازی که در مکه به سال ۱۰۸۳ کتابت شده، استنساخ کرده است.

در آغاز نسخه خط شیخ محمّد تقی حجة الاسلام تبریزی ممقانی و مهر و تملکش به سال ۱۲۷۹ آمده است.

(ش. ۱۸۹۰) **تفسیر فرات کوفی**

این نسخه در ۲۲۱ برگ، به خط علّامهٔ ادیب جلیل القدر و پرهیزگار شیخ محمدعلی بن ابوالقاسم اردوبادی غروی است که کتابت آن را در نیمه جمادی الاولی سال ١٣٣٤ به انجام رسانده است. در آخر نسخه فائده‌ای در شرح حال فرات و توثیق او و مشایخش نگاشته است. نسخه را علّامه اردوبادی به خط خویش تصحیح کرده است.

(ش. ۷٥۲) **تقریرات اصول فقه**

از اوائل مباحث الفاظ تا آخر مباحث مقدمهٔ واجب. نوشتهٔ علامهٔ فقیه حاج آقا رضای همدانی (م. ۱۳۲۲)، از مباحث استادش ملا حسین همدانی. در این تقریرات یادآور شده است که مربوط به اوائل حضورش در مبحث خارج است.

نسخه اصل به خط ایشان در ۹۳ برگ است و خط خوردگی و اصلاحاتی دارد.

چند نسخه از **تهذیب الأحکام**:

(ش. ۹۹۸) نسخه در ۲۷۰ برگ، تا آخر کتاب مزار را شامل می‌شود. به خط محمّدباقر بن عبدالباقی است که کتابت آن را عصر پنجشنبه ۲۷ جمادی الآخرهٔ سال ۱۰۵۹ به پایان برده است. در ظهر کتاب، اجازهٔ علّامه مجلسی است که به خط خود برای آخوند مولی محمدباقر جرفادقانی (گلپایگانی) نوشته است و در اجازه از او ستایش بسیار کرده است و فرموده است که عمر خود را در تحصیل علوم و فنون گذرانیده است و در علم تفسیر و حدیث به مهارت رسیده است و کتاب‌های حدیثی را بر پدرم قرائت کرده است...

احمتال می‌رود که کاتب نسخه شخص مجاز باشد، که علّامه تهرانی شرح حالش را در **الروضة النضرة**، آورده است.

بر نسخه بلاغات و تصحیحات دقیق و متقنی است و احوال سند احادیث در آن نوشته شده است. تعلیقات ارزشمندی دارد و منقولاتی از **الحبل المتین** و **مشرق الشمسین** و **منتقی الجمان** و میرزا محمّد استرآبادی رجالی. در بالای صفحات نسخه تحقیقاتی رجالی ثبت شده است.

(ش. ٥٧٦) این نسخه در ۳۲۵ برگ، از آغاز چند برگ افتادگی دارد و تا آخر کتاب الصلاة را شامل است. کاتب میرزا جان بن محمّد رضا قهپائی در نیمه ربیع الأول سال ۱۰۷۲ کتابت نسخه را به پایان برده است. در آخر نسخه، به دستخط مبارک علّامه محمدباقر مجلسی صورت اجازه‌ای است که به خان محمّد اردبیلی داده است. نسخه بر علّامه مجلسی قرائت و تصحیح شده و علّامه در اجازه آورده است: «أنهاه المولیٰ الفاضل... سماعاً وتحقیقاً وضبطاً في مجالس آخرها أواسط ذي‌القعدة سنة ۱۰۷۲».

مرحوم پدرم علامه سید عبدالعزیز طباطبائی رضوان الله علیه، در زیر اجازه، نوشته است این خان محمّد اردبیلی کسی غیر از مولی محمّد اردبیلی مؤلف **جامع الرواة** است. چرا که او متولد حدود سال ۱۰٦۰ است و در تاریخ این اجازه تقریباً دوازده ساله است و اجازه‌اش از علّامه مجلسی مورخ ۱۰۹۸ است و در **جامع الرواة** آمده است.

بر نسخه، بلاغات و حواشی با امضای «م ق ر مدّ ظلّه العالی» که نشان علّامه مجلسی است

و حواشی «آقا حسین مدّ ظلّه العالی» که احتمالاً محقق خوانساری است، وحواشی مولی محمدتقی مجلسی است با امضای «م ت ق رحمه الله». امضاهای حواشی دیگر از جمله «ب ه» آمده است که ظاهراً شیخ بهایی است. در آخر برگ ششم تعلیقه‌ای از مولی اسماعیل مازندرانی است. نسخه‌ای است که بر علّامه مجلسی و آقا حسین خوانساری قرائت و تصحیح شده است و بلاغاتی با خطوط مختلف دارد، اما اکثر حواشی، متعلق به دو مجلسی بزرگوار است. فوائد بسیاری نیز از کتب دیگر در نسخه نقل شده است.

(ش. ۱۷۰۲) نسخه ارزشمندی است در ٤٤٥ برگ، تا آخر کتاب امر بالمعروف، که تصحیحات و بلاغاتی دارد از علّامه جلیل القدر شیخ علی بن محمّد بن حسن بن زین‌الدین عاملی، ساکن در اصفهان، صاحب الدرّ المنثور و آثار دیگر، و نوادهٔ شهید ثانی همچنان که خود در آخر کتاب حج ذکر کرده است. نسخه به خط محمد بن محمدعیسی مرعشی حسینی است که کتابت آن را در ۱۸ ربیع‌الاول سال ۱۰٥٤، به انجام رسانده است.

(ش. ۱۹۱۰) نسخه ارزشمند دیگری است که از کتاب حج تا آخر کتاب التجارة را دارد. به خط نسخ زیبایی است و حواشی آن پر است از تعالیقی که از کتب فقه و حدیث و ادبیات نقل شده است. تعلیقاتی با امضای «م ت ق رحمه الله» و «م ق ر مدّ ظلّه» دارد که نشان دو مجلسی بزرگوار است و تعلیقات ایشان در اواخر نسخه بیشتر می‌شود.

این نسخه را دو نفر در دو تاریخ کتابت کرده‌اند: کتاب حج را محمدجعفر بن غضنفر خرم‌آبادی در سوم ذی الحجهٔ سال ۱۰۸۲ به انجام رسانده و کتابهای بعد از آن یعنی کتاب المزار و کتاب الجهاد و کتاب القضاء و کتبا المکاسب و کتاب التجارة به خط نسخ درشت‌تری است متعلق به محمدمقیم بن ضیاءالدین محمّد که کتاب الزیارات را در ۲۳ ربیع الاول سال ۱۰٤٤ به پایان برده است و در همانجا اجازهٔ خوش خطی به قلم شیخی که نسخه بر او قرائت شده است به این کاتب آمده است: «قد بلغ سماعاً منّي الأخ الفاضل، الذكي الألمعي، ميرزا محمّدمقيم حفظه الله تعالىٰ وبلّغه غاية ما يتمّناه. حرّره قاسم الحسني الحسينيّ» یعنی همان

طباطبائی قهپائی. رجوع کنید به **جامع الرواة**.

به هر روی، این بخش از نسخه بسیار از جهت صحت متن ارزشمند است و بلاغات متعددی از علمای مختلفی دارد و بارها مقابله شده و بر اعلام مختلفی قرائت شده است و نشان‌های «بلغ قراءة أيّده الله تعالىٰ» و «بلغت مقابلة» و «بلغ» و «بلغ قبالاً» ـ این دو آخری را به شنگرف ـ می‌توان در جای جای حاشیه نسخه مشاهده کرد. همچنین تملک عبدالله بن بدرالدین را به همراه مهر تاریخدار بزرگی مورخ ۱۲۰۵ بر نسخه آمده است.

(ش. ۲۱۱۸) نسخه ارزشمندی است به خط نسخ خوش تا اواخر کتاب را شامل است. به خط اسدالله بن عماد اصفهانی به سال ۱۰۵۸. کتاب دیات یا بخشی از آن، به خط صفرعلی بن میرزا علی همدانی است به تاریخ ۲۸ ربیع‌الآخر سال ۱۰۸۹.

نسخه تصحیح شده و بر علّامه مولی محمدتقی مجلسی قرائت شده است و بلاغات آن به خط مبارک ایشان است، از جمله در آخر کتاب الصوم به خط مبارک خود نوشته است: «بلغ سماعاً أفاض الله تعالىٰ عليه في مجالس، آخرها أواخر شهر ذي‌القعدة الحرام لسنة ١٠٥٦. حرّره محمّد تقيّ بن مجلسي عفي عنهما». همچنین در آخر کتاب المزار: «أنهاه:... أدام الله تعالىٰ تأييده سماعاً وتحقيقاً في مجالس، آخرها أواسط شهر الله الأصب لسنة ١٠٥٨... محمّد تقيّ بن مجلسي...».

کتاب الزیارات را کاتب در آخر ربیع الآخر سال ۱۰۵۸ به پایان برده است و بعد از آن کتاب الجهاد تا آخر کتاب را نوشته، اما مشیخه را بین این دو بخش آورده است.

(ش. ۲۲۹٤) نسخه ارزشمند دیگری است در ۲۲۲ برگ، به خط نسخ زیبا از قرن یازدهم، که از آغاز کتاب النکاح تا آخر مشیخه را شامل است و متن **المقنعة** در حاشیه آن یا در بالای صفحات نوشته شده است. این نسخه بر مشایخ متعددی بارها قرائت شده است و بلاغات بسیار دارد از جمله «بلغ قراءة علَيّ» و برخی از بلاغات کنار هم آمده که دلالت بر تکرار قرائت دارد. در آخر نسخه نیز اجازه‌ای است به خط مجیز به مولی محمدتقی مجلسی که کتاب

بر او از اول تا آخر حرف به حرف خوانده شده است. تاریخ این اجازه ۱۷ رمضان سال ۱۰۷۲ است.

(ش. ۲۲۸۷) نسخه جلد دوم است در ۳٤٤ برگ، از اول کتاب المزار تا آخر مشیخه. به خط نسخ زیبای خوشِ محمدتقی بن علی بندار شهمیرزادی سمنانی ـ احتمالاً میرزا محمدابراهیم بن محمدزمان باشدـ که آن را در سال ۱۰۰۷ کتابت کرده است.

عناوین آن به شنگرف کتابت شده و در دو طرف نسخه خط شیخ محمدحسین بن محمدیوسف ساروی مازندرانی به تاریخ ۱۱٤۲ آمده است.

نسخه ارزشمند و تصحیح شده‌ای است که بر علّامه محمدباقر مجلسی قرائت شده و دستخط مبارکش به عنوان اجازه بر قارئ نسخه، آمده است، یکی در آخر کتاب الوکالات به تاریخ ۱۰ جمادی الاولی سال ۱۰۸۳، ودیگری در آخر کتاب النکاح، به تاریخ غرۀ رجب سنة ۱۰۸٤، و احتمالاً دو اجازه به دو نفر است، اسم هر دو مجاز در هر دو اجازه پاک شده است. احتمال می‌رود که اجازه اول به میرزا رحیم یا میرزا ابراهیم باشد و ظاهراً اجازه دوم به میرزا محمّد ابراهیم و شاید لاهیجان.

این نسخه یا از روی نسخه شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی نوشته شده یا بر آن مقابله شده است، در بخشی از باب میراث الإخوة در حاشیه آمده است: «ما کان هذا الحديث في نسخة الشيخ حسين بن عبدالصمد التي قابلها بخطّ الشيخ الطوسي».

(ش. ۲۳۳۱) از آغاز تا آخر کتاب المزار. کتابت سال ۱۰٦۰، در ۲۰۱ برگ. نسخه مقابله و تصحیح شده است. و بلاغات و تصحیحات دارد و بر نسخه مولی محمدتقی مجلسی که بر نسخه اصل مقابله کرده است، مقابله شده است. در آخر کتاب الزکاة آمده است: «بلغ مقابلته إلىٰ هنا بقدر الجهد والطاقة مع نسخة مولانا ومقتدانا محمّدتقيّ بن مجلسي عفي عنهم».

این نسخه نیز بر مولی محمدتقی مجلسی قرائت شده و با نسخه او مقابله شده و در آخر جزء اول ـ که آخر لباس مصلی است ـ به خط مبارک علّامه مولی محمدتقی مجلسی آمده

است: «أنهاه المولی العالم العامل، مولانا محمّد مؤمن أدام الله تعالیٰ تأییده، وسماعاً وتحقیقاً في مجالس، آخرها أوائل شهر الله المعظّم رجب سنة ١٠٦٠ الهجریة، نمّقه بیده الداثرة محمّد تقيّ بن مجلسي عفي عنهما...».

در برگ آخر نیز اجازهٔ این شیخ محمدمؤمن آمده است که احتمال می‌رود کـاتب نسـخه باشد، با این صورت: «أنهاه المولیٰ الفاضل، والعالم العامل، ذو الأخلاق المرضیة، والکـمالات الملکیة، مولانا محمّد مؤمن القهپائي... سماعاً منّي وتحقیقاً، وأجزت له ـ دام توفیقه ـ أن یروي عنّي... نمّقه محمّد تقيّ بن مجلسي... سنة ١٠٦٤».

(ش. ٢١٤١) فقط شامل کتاب الصلاة، به خط عبدالصمد بن محمود در تاریخ ۸ ربیع الاول سال ٩٦٧. نسخه صحیح و ارزشمندی است و بلاغات بسیاری نزدیک بـه هـم بـه خـطوط مختلف دارد و تصحیحاتی به خطوط علما دارد.

در آخر نسخه آمده است: «بلغ قبالاً بنسخة الشیخ حسین بن عبد الصمد التي قوبلت بنسخة الأصل بخطّ الشیخ الطوسي رحمهما الله تعالیٰ» و همچنین است در باب الزیادات بـه تـاریخ ۱۰۲۹.

در این نسخه صورت خط شهید ثانی به قرائت شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی بر او، به تاریخ ١٦ محرم سال ۹۵۵، همچنین صورت خط شیخ حسین بن عبدالصمد بـه تـاریخ ۱۹ شعبان سال ٩٤٩ است. و بر حاشیه اکثر صفحات صورت خط شیخ طوسی یـا خـط شـیخ حسین به عبدالصمد که از خط شیخ کتابت کرده است در تصحیح سن و متن و ضبط کلمه‌ای یا زیادتی یا چیزی جز آن دیده می‌شود و کمتر صفحه‌ای از این موارد خالی است.

(ش. ١٩١٦) نسخه جزء دوم است در ۲۲۲ برگ به نسخی زیبا، که از کتاب المزار تا آخر کتاب را شامل است و از اوائل کتاب الطلاق، نونویس‌تر و به نسخی زیباتر است. کاتب بخش دوم، سعید بن درویش گجراتی است که آن را در ۲۰ جمادی الآخـرهٔ سـال ١٠٨٦ در قـلعهٔ گلکنده در حیدرآباد هندوستان در محضر «شیخنا ومـلاذنا... شـیخ جـعفر بـن کـمال‌الدیـن

البحرانی» به انجام رسانده است. بر نسخه تصحیحات و بلاغات و تعلیقات و فـوائـد مـتعدد رجالی و فقهی آمده است.

نسخه را شیخ عبدالله بن حسین بر نسخهٔ شیخ علی بن سلیمان بحرانی تـصحیح کـرده و صورت مکتوبی که بر آن بوده است را انچنین نقل کرده است: «بلغ قبالاً من نسـخة خـاتمة المجتهدين الشيخ بهاءالدين دام ظلّه، وعليها مكتوب بلغت المقابلة بنسخة مقروءةعلى الإمـام فخر المحقّقين قدّس الله روحه، وعليها خطّه، وهي مضبوطة مصحّحة، وكتب الأقلّ عبدالله بن حسين عفي عنهما، شهر ربيع الثاني سنة ١٠٦٦».

بخش دوم نیز تصحیح شده است، در آخر کتاب الکفارات آمده است که از روی نسخهٔ اصل کتابت شده است: «بلغت المقابلة والعرض بنسخة الأصل التي بخطّ الشيخ الطوسي رحـمه الله تعالىٰ»

و از روی آن صورت خط شیخ را نیز نقل کرده است: «سمع جميع كتاب الصـيد والذبـائح والأطعمة والأشربة ولدي أبو الحسن ابن محمّد حبره الله بقراءة علي بن محمّد بن مثوية، وكتب محمّد بن الحسن الطوسي سنة ٤٤٧».

به خط سید ابراهیم بن علی حسینی حسنی مورخ رجب سـال ۱۰۸۹ آمـده است: «بـلغ تصحيحاً من أثناء باب أحكام الطلاق إلىٰ هنا بنسخ متعدّدة معتبرة معتمدة، منها ما هو مـقابل بنسخة الشيخ الأجلّ علي بن سليمان، وهي مقابلة بنسخة الشيخ حسين بن عبدالصمد، وهـي مقابلة بنسخة الشيخ زين الدين، وهي مقابلة بنسخة المصنّف».

و در آغاز کتاب الفرائض و در آخر کتاب الذبائح نیز صورت خط شیخ این چـنین آمـده است: «سمع جميع كتاب الوقوف ولدي أبو علي الحسن بن محمّد بقراءة أبي الحسن علي بن مثوية القمّي، وكتب محمّد بن الحسن بن علي الطوسي في رجب سنة ٤٤٧».

بر صفحه ۲۰۱ ب مطالبی نوشته شده از جمله: «بلغ مقابلة مـن نسـخ مـعتمدة مـضبوطة، مصحّحة بقدر الجهد والطاقة، في مجالس متعدّدة، آخرها يوم الجمعة منتصف شهر ذي القعدة سنة ١٠٨٩، بقلم الفقير إلىٰ الله الغني عمّن سواه، أحمد بن صالح البحرانيّ الدرازي...». و همچنین: «مكتوب علىٰ نسخة الأصل: بلغت المقابلة والعرض بنسخة الأصل، التي بخطّ الشيخ الطوسي

رحمه الله تعالیٰ».

در آغاز نسخه خط محدث علّامه شیخ جعفر بن کمال‌الدین بحرانی و احـمد بـن صـالح بحرانی آمده است.

(ش. ۱۹۹۱) نسخه ارزشمند دیگری به خط نستعلیق خوش، از آغاز تا آخر کتاب حج را شامل است. کاتب محمدشفیع بن کمال‌الدین حسینی کومبانی ساکن مشهد الرضا علیه السلام، کتابت نسخه را در مشهد در ۱۹ ربیع لااول سال ۱۰۵۸ به پایان برده است.

نسخه قرائت و تصحیح شده است و در حواشی آن تعلیقات و تصحیحاتی هست از جمله با نشان «م ق ر مدّ ظلّه» یعنی علّامه مجلسی، و«آقا حسین سلّمه الله» یعنی محقق خوانساری. نشان‌های متن و عناوین به شنگرف کتابت شده است.

در آخر نسخه اجازه‌ای به خط مبارک حرّ عاملی، به شاگردش میر محمدجعفر سبزواری ساکن مشهد رضوی (ع) آمده است به تاریخ نیمه ربیع الاول سال ۱۰۸٦. خط مبارک ایشان در اول نسخه نیز آمده است. مهر و خط تملک و خریداری نسخه توسط محمدمسعود بن میرزا محمدمعصوم در ربیع الآخر سال ۱۱۰۳ یا ۱۱۳۰ و هـمچنین مـطلبی بـا امـضای «عـبدالله الشوشتری» آمده است.

جواب حرّ عاملی، نیز در آغاز این نسخه به خط شریف ایشان نوشته شده. پاسخی است که ایشان به پرسشی کرده که کسی بر او عرضه کرده است و گمان کرده که بین دو کلام شیخ (م. ٥٦۰) در آغاز **تهذیب**، تناقضی هست و جناب حرّ عاملی (م. ۱۱۰٤)، به خط مبارک خود این پاسخ را در آغاز این نسخه نوشته است.

(ش. ۱۱٤۸) **تهذیب الفوادح الحسینیة في المصائب العاشوریة**

مقتلی است شامل چند مجلس، تأیف علّامه جلیل القدر شیخ حسین بن محمّد آل عصفور درازی بحرانی (م. ۱۲۱٦)، شاگرد و برادرزادهٔ شیخ یوسف بحرانی صاحب **حدائق**، که اجازه‌ای نیز به او داده است که در **لؤلؤة** آمده است.

نسخه در ١٦٠ برگ، به خط شیخ علی بن عبدالحسین است و از آخـر آن بـرمی‌آید کـه تهذیب **الفوادح** باشد و مهذب آن شیخ حسـن بـن حسـین بـحرانـی است. در آخـر نسـخه تقریظ‌های منظومی که در آن ماده تاریخ تهذیب کتاب به سال ١٢٢٧ آمده است کـه تـاریخ کتابت این نسخه نیز هست آمده است. مهر تملک شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی بـر نسخه است.

(ش. ٤٧٨) **جامع الأخبار**

منسوب به شیخ صدوق

ملحق به کتاب **معانی الأخبار** نوشته شده و از آخر ناقص است و تا فصل ١٠٢ کتاب **جامع الأخبار** را که مشتمل ١٤١ فصل است دارد و زیاداتی بر نسخه چاپی دارد.

در آخر نسخه آمده است: «تمّت هذه الورقة بقلم المستشفع بالقرآن المجيد أحمد بن محمّد بن أحمد بن وليد عفي عنهم». و همه نسخه با **معانی الأخبار** به خط اوست.

در آخر **معانی الأخبار** آمده است: «لخزنة الشيخ الجليل النبيل، الشيخ التـقي الورع الزاهـد العابد... الشيخ لطف‌الله بن الحاجّ علي بن الحاج إسماعيل السماهيجي الأوالي... كتب في منزله المعمورة بسماهيج».

در نسخه، اضافه بر **جامع الأخبار**، رساله‌ای از مؤلفی ناشناخته با عنوان **رسالة في تـعيين آي القرآن الكريم وكلماته وحروفه** آمده است.

(ش. ۷۹۹) **جامع الشرائع**

تألیف شیخ نجیب‌الدین ابو زکریا یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید هذلی (متولد ٦٠١ در کوفه ومتوفای روز عرفهٔ سال ٦٨٩ یا ٦٩٠ در حله) عموزادهٔ محقق حـلی مـؤلف **شرائع الإسلام**.

نسخه ارزشمندی است از قرن دهم که به دست بسیاری از علما دست به دست شده و بر آن خطوط بسیاری از ایشان به تملک و بلاغ و تصحیح نوشته شده است و بارها قرائت شده و

بلاغاتی کنار هم، به خطوط مختلف دارد که دال بر تعدد قرائت است، از جمله در بـاب بـیع الأعیان الغائبة، و آغاز باب السبق والرمی.

نسخهٔ ارزشمندی است که برخی از اعلام امامیه آن را خوانده‌اند و تملکشان بر نسخه آمده است، از جمله: علّامه محمدباقر مجلسی؛ و مولی کافی؛ و سید مصطفی بن حسـین حسـینی کاشانی؛ و سید ابوالقاسم جعفر بن حسین موسوی خوانساری، متولد ۱۰۹۰ و متوفای ۱۱۵۸، شاگرد علّامه مجلسی؛ و فرزندش سیّد حسین خوانساری، استاد صاحب **قوانین**؛ و سید شجاع بن علی حسینی با تملک مورخ شوال سال ۹۷۰، که برخی از بلاغات گویا به خط اوست؛ و سید محمد معصوم بن محمد مهدی حسینی، شیخ الإسلام اصفهان در قرن یازدهم، شرح حالش در أمل الآمل آمده است.

(ش. ۲۲۰) **جامع المقاصد**

نسخه‌ای است در ۲٤۵ برگ، از کتاب الإجاره تا اقرار، کتابت قرن یازدهم و بر آن نوشته‌ای به تاریخ ۱۰۸۹ و مهر شیخ فضل الله نوری آمده است.

(ش. ۲۲۱) نسخه دیگری است، از این کتاب، که آن هم مهر شیخ فضل الله نوری را دارد. در ۱٦۱ برگ، از اول متاجر تا اوساط کتاب الأمانات. این نسخهٔ دوم از آخر پارگی دارد اما نسخه ارزشمندی است که حواشی بسیار «کذا بخطه» دارد، و ظاهراً از نسخهٔ خط مؤلف کتابت شده است. تاریخ کتابت ندارد اما نوشته‌ای به خط کتاب الله بن حبیب الله بروجردی مورخ سـال ۱۰۲۳ دارد و در کنار آن مهرش با عبارت «إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي» آمـده است. خط شیخ احمد بلاغی نیز بر نسخه آمده است.

(ش. ۱۰۵۳) **جناح الصلاح**

تألیف مولی نظرعلی بن محمد محسن گیلانی. در واجـبات نـماز و مسـتحبات و آداب و تعقیبات آن، و گزیده‌ای از اعمال و اذکار و ادعیهٔ سال شمسی، و آن را بنابر تصریحی که در خطبه کتاب کرده، در برابر **مفتاح الفلاح** شیخ بهایی، بدین نام نامگذاری کرده. ده باب و یک

خاتمه دارد و آن را به فتحعلی شاه قاجار تقدیم کرده است.

نسخه اصل به خط مؤلف است در ٢٥٦ برگ، و در آن خط خوردگی و اضافه و تصحیحاتی از مؤلف دارد. در آخر این نسخه ابیاتی فارسی از میر فندرسکی آمده است.

(ش. ٢١٧٦) **الجُنّة الواقية والجنّة الباقية**

الجنّة الصغيرة است، مشتمل است بر چهل فصل، اثر شیخ تقی‌الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمّد بن صالح کفعمی لوزی عاملی (م. ٩٠٥). مراجعه کنید به **الذريعة**: ١٥٦/٥ و١٦١.

کتابت نسخه را محمود بن محمد بن یوسف بن محمد قروی به خط نسخ خوش، در سال ١١١١ به انجام رسانده است. پیش از آن چند سوره قرآن و پس از آن چند دعا کتابت شده است. در آخر نسخه نوشته‌ای به خط علی بن حسن بن علی بن سلیمان بحرانی آمده است که احتمالاً همان مؤلف **أنوار البدرين** است.

(ش. ١٠٥٩) **جواهر الكلام**

نسخه‌ای است که از کتاب الحج آغاز شده تا آخر الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر. به علامهٔ ادیب، شیخ ابوالقاسم بن حسین علی شریف قزوینی غروی، ساکن نجف اشرف. نسخه را به خط خود در زمان حیات مؤلف، و از روی نسخهٔ اصل، کتابت کدره است. و در آخر این مجلد نوشته است: «هذا آخر صورة ما كتبه المصنّف سلّمه الله تعالىٰ، وكان هذا المجلّد آخر ما صنّفه سلّمه الله تعالىٰ، فكمل بكماله شرح جميع **شرائع الإسلام**». شرح حال کاتب در **الكرام البررة**: ٥٦/١، آمده است.

کتابت نسخه را کاتب در ٣٣٩ برگ، در روز شنبه ١٣ جمادی الاولی سال ١٢٦٥ به انجام رسانده و تصحیحاتی نیز دارد. در آخر نسخه این قطعه از کاتب آمده است:

«جواهر في الطرس منثورة وقـــد نـظمتهن أقــلامنا

ولولا أشــعّتها لاســتدامت علىٰ الغي والجهل أحكـامنا

عــقود تــقلّدها العــالمون حــليّاً فــأشرقن أيّــامها»

در دو سوی نسخه، خـط عـلّامه سـید اسـماعیل بـهبهانی کـه شـرح حـالش در **الکـرام البررة**: ١٤٦/١ آمده است، دیده می‌شود که ولادت فرزندان خویش جمال‌الدین که در تهران در ۱۳ رجب ۱۲۸۱ به دنیا آمده، و فاطمه که در نجف در ۲۳ ذي‌القعدة ۱۳۷۵ به دنیا آمده، و خدیجه که در رمضان ۱۲۷۷ و عمادالدین که در چهارم محرم سال ١٢٦٩ در نجف به دنـیا آمده است، را ثبت کرده.

(ش. ۲۲۷) نسخه دیگری است از **جواهر** در ٢٠٦ برگ، که از آغاز کتاب الصلاة تا مباحث قبله، و پس از آن از اول نکاح تا آخرش را شامل می‌شود. نسخه را شیخ مـحمد بـن حـاج خضر، در سال ١٢٤٩ در زمان حیات مؤلف کتابت کرده است. مهر شیخ فضل‌الله نـوری بـر نسخه دیده می‌شود.

نسخه‌های دیگری نیز از **جواهر** به خط این دو نفر در کتابخانه موجود است.

(ش. ١٩٤٧) الحاشية علىٰ إرشاد الأذهان

حاشیه‌ای است بر ارشاد الأذهان علامهٔ حلی، که یکی از شاگردان پسرش فخر المحققین ابوطالب محمّد املاء کرده است.

نسخه جلد دوم است که به به خط سید نعمة‌الله بن ضیاء‌الدین حسنی است و کتابت آن را در غرهٔ رجب سال ۹۵۵ به انجام رسانده است.

نسخهٔ ارزشمندی است در ١٤٢ برگ، مقابله و تصحیح شده است. در آخر نسـخه آمـده است: «قوبل بقدر الطاقة البشرية في سنة اثني عشر وألف هجرية، حرّره تقي‌الدين الحسينيّ» که همان علّامه تقی‌الدین محمّد بن شرف‌الدین علی حسینی شیرازی مشهور به شاه تقیا است از اعلام قرن یازدهم.

تملک سید میر ضیاءالدین محمّد علوی موحّد حسینی فرزند جمال‌الدین محمّد بن سـید مصطفی علوی و مهر او با عبارت «هو الذي جعل الشمس ضياء» بر نسخه آمده است و در آخر آن نیز فوائد فقهی و دو بیت فارسی کتابت شده است.

(ش. ۱۱۸) **الحاشية علیٰ تهذيب المنطق**

اثر مولی عبدالله یزدی شهابادی که آن را در نجف اشرف در سال ۹٦۷ تألیف کرده است.

نسخه قرن دوازدهم است در ۷۷ برگ، به خط عبدالله بن احمد بن زین‌الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم اَحسائی، که فرزند شیخ احمد احسائی معروف است.

(ش. ۷۹۵) **الحاشية علیٰ ذخيرة المعاد**

حاشیه‌ای است بر **ذخیرة المعاد في شرح الإرشاد** مولی محمدباقر بن محمدمؤمن سبزواری؛ اثر معاصره آقا حسین گیلانی (م. رمضان ۱۱۲۹، معاصر محقق سبزواری).

نسخه اصل است که صاحب حاشیه بر حواشی نسخه‌ای از **ذخیرة المعاد** نوشته است.

(ش. ۸۱۹) **الحاشية على الرسائل**

حاشیه‌ای است بر **فرائد الأُصول** شیخ اعظم شیخ مرتضی انصاری شوشتری (م. ۱۲۸۱)، از علامهٔ فقیه حاج آقا رضا همدانی (م. ۱۳۲۱)، مؤلفِ **مصباح الفقيه**، که در دهه دوم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۰۸ تألیف آن را به پایان رسانده است.

نسخه اصل است در ۱۸۷ برگ، که در ضمن بقیهٔ نسخه‌های خط مؤلف، از ورثهٔ ایشان برای کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام خریداری شده و به کتابخانه منتقل شده است.

(ش. ۷۵٤) **الحاشية علیٰ رياض المسائل**

حاشیه‌ای است بر **ریاض المسائل** سید علی بن محمّد طباطبائی حائری (م. ۱۲۳٦)، که خود شرحی است بر **المختصر النافع** محقّق حلّی.

این حاشیه نیز از علّامه فقیه حاج آقا رضا همدانی است و نسخه حاضر نیز نسخه خط مؤلف است و در ۵۸ برگ کتابت شده و خط خوردگی و تصحیحات دارد. این حاشیه از آغاز کتاب است تا مبحث نیت وضو در کتاب الطهارة.

(ش. ۱۱۱۳) **الحاشية علیٰ شرح التجريد للدواني**

نسخه به خط سید صفی‌الدین محمد بن فخرالدین محمد حسینی استرآبادی است. کـاتب نسخه را در ۲۵۸ برگ در اصفهان در سال ۱۰۸۹ کتابت کرده است.

بر نسخه، حواشی «منه» و «جلال‌الدین استرآبادی» و «جم» و «ع ا ه» دارد. تصحیحات و بلاغات و حواشی به خط برخی علما بر آن هست و مهر تملک (نه وقفة) مـربوط بـه شـیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی بر نسخه آمده است.

(ش. ۲۳۰۱) **الحاشية علیٰ شرح مختصر ابن الحاجب**

متن از ابن حاجب است در اصول فقه، و شرح از قاضی عضدالدین ایجی و این حاشیه از سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی است.

نسخه ارزشمندی است به خط علّامه شیخ محمدحسین بن شمس‌الدین محمد اصفهانی، که کتابت آن را در هفتم شعبان سال ۱۰۳۷ به خط نستعلیق خوش، در ۲۱۱ بـرگ، بـه انـجام رسانده است.

در آغاز نسخه، تملک نواده کاتب، تـاج‌الدیـن بـن مـحمدمحسن، و پس از او فـرزندش عبدالباقی آمده است.

(ش. ۱۹۳٦) **الحاشية علیٰ القوانين**

القوانين المحكمة در اصول فقه از میرزای قمی، میرزا ابوالقاسم گیلانی است، و این حاشیه همچون شرحی است مزجی، اثر شیخ محمدباقر بن علی‌اکبر دامغانی.

نسخه اصل به خط محشی است که از آخر ناقص است و تا اواخر علائم حقیقت و مجاز را دارد. محشی به خط ریز همیشگی خود ایـن حـاشیه را در آغـاز مـجموعه‌ای از رسـائل و مؤلفاتش که همگی به خط خود اوست، کتابت کرده است.

(ش. ۱۷۳٦) **الحاشية علی المعالم**

اثر حسن بن محمّد حائری، از شاگردان وحید بهبهانی است که از کربلا در سال ۱۲۱٦ به ایران مهاجرت کرده، و آثاری همچون **أنوار البصائر** و **زبدة الرجال** و جز اینها، نگاشته است.

دو نسخه از این اثر در کتابخانه هست. یکی در مجموعه‌ای از تألیفاتش به شماره ۷۱۲، و یکی نسخه اصل پیشنویس خط مؤلّف، در آخر مجموعه‌ای از مؤلفاتش که همگی به خط خود اوست.

(ش. ۲۲۳٤) **الحاصل من المحصول**

المحصول در اصول فقه از فخر رازی (م. ٦۰٦) است که قاضی محمّد بن حسین بن عبدالله ارموی (م. ٦٥٦) آن را تلخیص کرده و بدین نام نامگذاری کرده است.

آغاز: «وصلّیٰ الله علیٰ سیّدنا محمّد وآله وسلّم، الخیر دأبك اللّهمّ والشرّ قضاؤك! أنت الأزلي في ذاتك...».

کتابت نسخه را احمد بن محمّد بن عبدالکریم بن عطاءالله مالکی حدلفی در ۱۹ ربیع الآخر سال ٦۸٥ در اسکندریه در ۱۲٦ برگ به انجام رسانده است. در آخر نسخه آمده است: «قوبل بأمّه صحّحه حسب الطاقة فصحّ». در آغاز نیز مهری با عبارت «لك البهاء كلّه ۱۰۸٥» آمده است.

(ش. ۷۰٤) **الحبل المتین**

از شیخ بهایی بهاءالدین محمّد بن حسین حارثی جبعی عاملّی (م. ۱۰۳۰).

نسخه ارزشمندی است به خط رشیدالدین محمّد بن صفی‌الدین محمّد زواری سپهری، که کتابت آن را در پنجم جمادی‌الاولی سال ۱۰۳۲ در ۱۷۸ برگ، به انجام رسانده است. ظاهراً از شاگردان مؤلف است.

نسخه ابتدا در زمان حیات مؤلف کتابت شده و حواشی «منه مدّ ظله» دارد، سپس با درگذشت شیخ بهایی مصادف شده است و اکثر حواشی آن «منه رحمه الله» است.

نسخه مقابله و تصحیح شده و بلاغات و حواشی و تحصحیات بسیاری از مصنف دارد.

شرح حال کاتب در **الروضة النضرة** آمده است. همین نسخه را علّامه آقـابزرگ تـهرانـی هنگامی که نزد سلطان المتکلمین بوده است دیده است و همانجا نوشته است: «ورأيت بخطّه أيضاً الزكاة والخمس والصوم والحجّ من **التذكرة** عند السيّد مصطفى الشوشتري في النجف».

(ش. ١٦٨٢) **الحبل المتين**

از شیخ بهایی

نسخه بسیار ارزشمندی است به خط شاگرد مؤلف، علّامه شیخ محمّد(رضا) بن فـتح الله بسطامی که آن را از نسخهٔ اصل به خط شیخ بهایی در قزوین کتابت کرده است و کتابت آن را در غره رمضان سال ۱۰۰۹ به انجام رسانده است و آن را بر شیخ بهایی قرائت کـرده است. نسخه حواشی «منه دام ظله» بسیاری دارد. سپس مؤلف به دستخط مبارک خود اجازه‌ای بر این نسخه به تاریخ ذی الحجهٔ سال ١٠٢٦، نوشته است و کاتب مجاز را بسیار تمجید کـرده است. در آغاز نسخه فهرست تفصیلی عناوین و مطالب کتاب و احادیثی که هر مـطلب دارد آمده است.

در کنار این اثر در همین نسخه، **الوجيزة في علم الدراية** شیخ بهایی و **رسالة في الفقه** او و **رسالة أخرى في القبلة** اثر پدر شیخ بهایی، نیز مجموعاً در ٣٠٦ برگ، کتابت شده است. در آغاز نسخه نیز فوائدی و ابیاتی در مدح کتاب آمده است.

(ش. ٢٢٤٠) **حجّة الإسلام في شرح تهذيب الأحكام**

از مولی محمدطاهر بن محمدحسین شیرازی نجفی قمی (م. ١١٠٠).

شرحی است بر **تهذيب الأحكام** شیخ و پیش از شرح مقدمه‌ای در اصول فقه دارد، با این آغاز: «الحمد لله المتفرّد بالقدم والدوام، المتعالي عـن إدراك الحـواس وإحـاطة الأفـهام... أمّـا المقدّمة ففيها ثلاثة مطالب...».

مطلب اول در اینکه ادلهٔ شریعه به اتفاق روایات عامه و خاصه منحصر در کتاب و سـنت است.

مطلب دوم در اصول فقه است که مبسوط است و مفصل‌تر است از **معالم**.

مطلب سوم در درایه است. در آخر آن طرق خویش را در روایت کتاب **التهذیب** و سایر کتب اربعه ذکر می‌کند، و می‌گوید که از سید نورالدین عاملی برادر صاحب **مدارک** روایت می‌کند و او را بسیار تمجید می‌کند، و همچنین از شیخ محمّد بن جابر بن عباس از پدرش، از شیخ عبدالنبی بن سعد جزائری روایت می‌کند.

و شیخ محمّد بن جابر از سید شرف‌الدین علی بن حجّة‌الله فارسی شولستانی نجفی، از سید فیض‌الله، از صاحب **المعالم** روایت می‌کند.

و سید شرف‌الدین مذکور، از میرزا محمّد استرآبادی، از شیخ ابراهیم بن شیخ علی بن عبدالعالی میسی روایت می‌کند.

و شیخ محمّد بن جابر همچنین از شیخ محمّد بن حسام‌الدین جزائری، اجازةً از شیخ بهایی روایت می‌کند.

نسخه جلد اول کتاب است که فقط مقدمهٔ کتاب را دارد و به خط نسخ زیبای مهدی‌قلی بن علی‌قلی نوادهٔ مرحوم قرجقای‌خان در سال ۱۱۰۱ در ۱۹۰ برگ کتابت شده است. کاتب در ظهر برگ اول به خط خویش نوشته است: «إنّا کنّا نستنسخ هذا الکتاب في قم، بأمر المصنّف في حیاته».

(ش. ۲۰٤۸) مجموعه

مجموعه‌ای است از رسائل علّامه اردوبادی، شیخ ابوالقاسم بن محمدتقی غروی اردوبادی (متولد ۱۲۷٤ و متوفای ۱۳۳۲)، و در ضمن آنها **حجّیة الأخبار** که تألیف آن را به پایان نبرده است.

آغاز **حجیة الأخبار**: «الحمد لله المتفرّد بکینونیته ووجوده، المتعزّز أولیاؤه بعزّته وجوده...».

نسخه اصل است و همه رسائل به خط مؤلف است.

(ش. ۲۰) حدائق الحقائق في شرح کلمات کلام الله الناطق

شرح کتاب شریف و مستطاب **نهج البلاغة** است از سید علاءالدین محمّد بن امیر محمدعلی شاه ابوتراب حسینی گلستانهٔ اصفهانی (م. حدود سال ۱۱۱۰).

مؤلف، شرحی کوچک نیز بر **نهج البلاغة** دارد به نام **بهجة الحدائق**. برای اطلاع بیشتر به اثر مرحوم محقق طباطبایی **نهج البلاغة عبر القرون** که به زودی از سوی بنیاد محقق طباطبایی منتشر می‌شود، مراجعه کنید.

نسخه حاضر، شامل هر سه جزء کتاب است و احتمالاً به خط مؤلف است، همچنانکه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نیز نسخه‌ای دارد که احتمال رفته است به خط مؤلف باشد.

آغاز جزء اول: «الحمد لله الذي رفع لنا أعلام المجد، بولاء حامل لواء الحمد...».

آغاز جزء دوم: «الحمد لله الذي أرسل رسوله بالهدىٰ ودين الحقّ ليظهره علىٰ الدين كلّه ولو كره المشركون...».

آغاز جزء سوم: «الحمد لله الذي شرح صدورنا للرشاد إلىٰ النهج القويم، وبلّغنا سُنن النجاة وصراطه المستقيم...».

نسخه در ٤٦٩ برگ، به خط نسخ زیبا و عناوین آن به شنگرف کتابت شده و تعلیقاتی دارد.

(ش. ٢٠٤٦) **الحدائق الناضرة**

از محدّث فقیه شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم درازی بحرانی (۱۱۰۷ـ۱۱۸۶).

کتابی است مفصل در فقه استدلالی، در مجلدات بسیار، با اینکه از کتاب الوصیة پیشتر نرفته است. محقق طباطبایی در نوجوانی، مقدمهٔ ارزشمندی درباره کتاب و شرح حال مؤلف در مقدمه چاپ نجف نوشته است که گویا پس از مقالات مجلهٔ الاسلام، اولین اثر منتشر شدهٔ ایشان است.

این اثر در مجموعه‌ای کتابت شده و فقط بخشی از مقدمات مجلد اول است که به خط بدی که اصلاح و تصحیح و خط خوردگی هم دارد نوشته شده و شبیه به پیشنویس مؤلف است و احتمال دارد که به خط مؤلف باشد.

(ش. ٤٨٩) **الحقائق** في أسرار الدين ومكارم الأخلاق.

از محدث بزرگوار فیض کشانی محمّد بن مرتضی (م. ۱۰۹۱).

ملخص کتاب دیگرش **المحجّة البيضاء في إحياء الأحياء** است و آن را در ۱۰۹۰ به پایان برده است.

این نسخه به خط سید قاسم بن سید علی بن احمد رضوی حسینی سبزواری است که علّامه آقابزرگ تهرانی شرح حالش را در اعلام قرن دوازدهم آودره است و گفته است کتابت تفسیر صفای را در ۱۱۲۲ به انجام رسانده است.

کتابت نسخه حاضر را کاتب در ۲۰ شعبان سال ۱۱۱۹ در ۲۱۷ برگ، به امر علّامه مولی محمدکاظم بن محمدشریف خاتون‌آبادی مدرس مشهور عصر صفوی، بـه انـجام رسـانده و ظاهراً کاتب از شاگردان اوست. بر روی نسخه خط شـیخ عـلی حـزین و دیگـران مشـاهده می‌شود.

(ش. ۷۷۵) **الخصال**

از شیخ صدوق.

نسخه به خط شیخ حسن بن عبدالکریم بن حسن بن صالح بن ابراهیم بن کمال بـحرانـی است، که آن را برای خود کتابت کرده و در ششم ربیع الاول سال ۱۰۵۵ آن را به پایان برده است. در **أنوار البدرين**: ۱۳۱ شرح حال کاتب آمده است.

نسخه ارزشـمندی است در ۲۵۰ بـرگ، کـه تـعلیقاتی بـا نشـان «حَ» دارد و بـلاغات و تصحیحات متعددی بر آن نوشته شده است. در حاشیهٔ آخر نسخه آمده است: «تأمّـلت هـذا الكتاب من أوّله إلىٰ نهايته، وسرحت رائد الفكر فيه من بدايته إلىٰ غايته، فـي أوقـات آخـرها ضحىٰ اليوم الحادي عشر من شهر ذي‌القعدة الحرام سنة ١٠٦٥... وكتب أقلّ خـلق الله الغـني صالح بن عبدالكريم البحرانيّ» که شرح حالش در **أنوار البدرين**: ۱۲۷ آمده است.

خط ولی عهد فرهادمیرزا نیز به تاریخ هفتم شوال ۱۲۹۵ در شیراز، بر روی نسخه آمـده است.

(ش. ۲۱۹۵) نسخه دیگری از **خصال** است که به خط ملا محمّد بن خواجه علی شاه قائنی است و کتابت آن را در ششم ربیع الآخر سال ۱۰٦۸ به پایان برده است. تصحیحات و تعلیقات و بلاغاتی دارد. در آخر نسخه آمده است: «بلغ مقابلةً وتصحیحاً وتحشیةً من أوّله إلیٰ آخره في المشهد المقدّس الأقدس الرضوي... علیٰ ید العبد الآثم النادم رفیع الدین محمّد الخادم ابن محمّد أمین الیزدي... في الیوم السابع من شهر ذي القعدة سنة ۱۰۷۱».

در آغاز نسخه نیز تملک درویش علی بن محمدفطیم حلی به سال ۱۱۵۱ آمده است.

(ش. ۱٦۸٦) **خلاصة الأقوال**

از علّامهٔ حلّی.

نسخه قرن سیزدهم است به خط محمدرفیع بن محمدرضا و کتاب **نضد الإیضاح** علم الهدی کاشانی را نیز به همان خط دارد. بر روی نسخه خط شیخ الشریعه شیخ فتح الله شیرازی اصفهانی و مهر ایشان آمده است.

(ش. ۳۸۷) مجموعه

در ضمن آن **الخیارات** از شریف العلمای مازندرانی به خط مؤلف آمده که شرحی مبسوط است بر مبحث خیار از **الروضة البهیة**.

(ش. ۲۲٦٦/۳) **دفع شبهه ابن کمونه**

تألیف مولی شمس الدین محمّد گیلانی مشهور به ملا شمسا.

در پاسخ شبهه‌ای است در توحید خداوند که در سال ۱۰۵۰ در شیراز نگاشته است.

آغاز: «الحمد لله ربّ العالمین، والصلاة والسلام علیٰ سیّد المرسلین وآله الطیّبین الطاهرین... وهذه رسالة مفردة في دفع شبهة ابن کمونة...».

این رساله که ظاهراً نسخهٔ اصل به خط مؤلف است در ضمن مجموعه‌ای فلسفی است که در قرن یازدهم کتابت شده است و در آغاز آن، **إثبات الواجب القدیم** دوانی و دو حاشیه بر آن از

شیروانی و باغنوی آمده است. خط این رساله با باقی رسائل مجموعه متفاوت است و بسیار ریز و تمام صفحه، تماماً در دو برگ نوشته شده است (٤٧أ ـ ٤٨ب). احتمالا این مجموعه نز مؤلف بوده است و رسالهٔ خود را در این دو برگ که بین دو حاشیه باغنوی و شیروانی سفید مانده بوده است نوشته است.

(ش. ۱۹۰۱) **الدلائل الباهرة في فقه العترة الطاهرة**

تألیف علّامه شیخ محمدتقی بن شیخ محمّد ملّا کتاب احمدی بیاتی نجفي، که از سید بحرالعلوم و کاشف الغطاء و صاحب ریاض و اعلامی دیگر، اجازه روایت دارد.

این کتاب در دو صنف نوشته شده است: اول در دلائل فقهی و قواعد کلی اصولی، و دومی در فقه و فروع.

نسخه قرن سیزدهم است و احتمالاً در زمان حیات مؤلف نوشته شده. در ۳۳۹ برگ، جلد اول را که در اصول فقه است شامل می‌شود و به خطوط گوناگوی نوشته شده است. در آخر نسخه تقریظ شیخ جعفر کاشف‌الغطاء آمده است که در آن میان نوشته است: «قد نظرته نظر اعتبار، ونقدته نقد الدرهم والدينار، فوجدته قد جمع فيه من الشوارد والنوادر، ما حقّ أن يقال كم ترك الأوّل للآخر...».

در آغاز نسخه نیز خط مولی نوروزعلی بسطامی و مهر او آمده است.

نسخهٔ دیگری از جلد اول این کتاب در کتابخانه هست به شمار ۱۰۷۹، در ۲٦۹ که مهر تملک شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی را دارد.

الدمعة الساكبة في المصيبة الراتبة والمناقب الثاقبة والمثالب العائبة!

مقتل امام حسین علیه السلام است در پنج مجلد، تألیف محمّدباقر بن عبدالکریم دهدشتی بهبهانی نجفی (م. ۱۲۸۵ در نجف).

سه جلد از این کتاب در کتابخانه موجود است که احتمالاً به خط مؤلفند:

(ش. ۲٤۳) نسخه جلد سوم است در ۲۸۷ برگ، در تاریخ امام موسی بن جعفر تا امام

عسکری علیهم السلام، که مؤلف آن را در ۲۰ ذی‌القعدهٔ ۱۲۷۹ به پایان برده است. بر نسخه فوائد بسیاری از کتب دیگر نقل شده است و حواشی بلند و کوتاه بسیاری از مؤلف با نشـان «منه عفي عنه» دارد.

(ش. ٢٤٤) نسخه جلد چهارم است در ۲۹۴ برگ رحلی، در اخـبار حـضرت ولی عـصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، که مؤلف در ۲۸ شعبان ۱۲۸۲، آن را به انجام رسانده است. در آخر این نسخه تقاریظ منظومی از ادبای عصر مؤلف آمده است و این نسـخه نـیز حـواشـی بسیاری با همان نشان «منه عفي عنه» دارد.

(ش. ٢٤٥) نسخه جلد پنجم است در ۳۷۷ برگ رحلی، در رجـعت و مـباحث امـامت و فضائل و خصائص ائمه معصومین علیهم السلام. بی تاریخ است و ناتمام مانده است و احتمالاً مؤلف نیت تکمیل آن را داشته است.

(ش. ۲۰۰٤) **ذخیرة المآل في مناقب الآل**

تألیف شیخ شهاب‌الدین احمد بن عبدالقادر بن بکری عجیلی شافعی.

مؤلف تبییض کتاب را در سوم جمادی الآخرهٔ سال ۱۲۰۳ به پایان برده است.

شرح حال مؤلف در **أبـجد العـلوم**: ۹۳۹/۳، آمـده است و گـفته است:«أخـذ العـلم عـن عبدالخالق المزجاتي، وعن عمّه محمّد بن بكري، والسيّد إبراهيم بن محمّد، والشيخ إبـراهـيم الزمزمي مفتي الشافعية في أُمّ القرىٰ... وللشيخ أحمد (المؤلّف) مؤلّفات ورسـائل ومـنظومات ومسائل يطول ذكرها، منها **النفحة القدسية في وظائف العبودية**، و**عقد جواهر اللآل في مدح الآل** وعليه شرح وتقاريظ من جمع جمّ، منهم السيّد الجليل علي بن محمّد بن أحمد بن إسحاق، كتبه بمكّة المشرّفة سنة ١٢٠٣.

وللسيّد عبدالرحمٰن بن سليمان الأهدل منه إجازة في الحديث المسلسل بالأوّلية.

وله مناقب وفضائل شهيرة، وكان لا يسمع بذي فضيلة في أي جهة من الجهات إلّا وتعرّف به وٱستطلع حقيقة فضله، ومكث علىٰ هذه الحالة دهراً طويلاً، ثمّ آثر الخلوة والعزلة إلىٰ ان انتقل إلىٰ جوار رحمة الله».

شرحی است بر منظومه‌ای که با عنوان **عقد جواهر اللآل في فضائل الآل** سروده است.

آغاز: «الحمد لله الذي جعل أهل البيت كسفينة نوح، من ركبها نجا ومن تخلّف عنها أهلكه الغرق، وسمّاهم: باب حطّة، من دخله غفر له ومن خرج منه فسق...».

این نسخه اگر به خط مؤلف نباشد، در عصر مؤلف نوشته شده است. بر ظهر برگ اول خط علّامه شیروانی یمنی مؤلف **نفحة اليمن** به تاریخ ۱۲۲٤ آمده است.

نسخه ئر ۱۸۸ برگ‌است و در تملک سید علّامه سبط الحسن هنسوی بوده است و آن را به کتابخانه هدیه داده است و به خط خود شرح حال مؤلف را در سه برگ نوشته است و در هر برگ از یک منبع استفاده کرده است.

(ش. ۷۹۵) **ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد**

شرح **الإرشاد** علّامهٔ حلّی است که محقق سبزواری مولی محمدبقار بن محمّد مؤمن (متولد ۱۰۱۷ و متوفای ۱۰۹۰) در عبادات به طور مفصل و در معاملات به اجمال آن را شرح کرده است، چنان که به عکس آن، در **كفاية الأحكام** در عبادات بـه اجـمال پـرداخـته است و در معاملات به تفصیل. شارح، مجلد اول را در سال ۱۰۵۰ به پایان برده است.

این نسخه از آغاز کتاب الصلاة را تا سجود التلاوة، شامل است. تاریخ کتابت نـدارد امـا قدیمی است و پیش از سال ۱۱۲۹ کتابت شده است، چرا که تعلیقات علّامه آقا حسین گیلانی (م. ۱۱۲۹) به خط مبارکش بر نسخه آمده است.

نسخه را یکی از خوشنویسان عصر شکوفای صفوی، در ۲۱۳ برگ، به نسخ خوش کتابت کرده است و در آخر آن فائده‌ای از افادات سید مرتضی کاشانی علیه الرحمه آمده است.

(ش. ۲۱۱۱) **ذكرى الشيعة**

از شهید اول.

نسخه قرن یازدهم است به خط نسخ نیکو. مقابله و تصحیح شده و در آغاز آن مهر شیخ فضل الله نوری آمده است ودر آخر آن مهر و دستخط صفی‌الدین مـحمّد بـن عـبدالوهّـاب

حسینی قمی در تملکی به تاریخ ۱۱۲۸ آمده است و مهر و تملکی نیز از فرزندش شرف‌الدین بن صفی‌الدین به تاریخ سال ۱۱۵۱ آمده است و همچنین خط حسین بن محمّد بن علی بن غلول احسائی بحرانی به سال ۱۲۱۸ و دستخط محمّد بن علی بن ابراهیم احسائی بحرانی به سال ۱۲۱۰، که فائده مختصری را در اوزان نوشته است.

در آغاز نسخه نیز خط محمدحسین احسائی عیناثی بحرانی آمده است که همان ابن غلول احسائی متقدم است و تاریخ تملکش در هر دو به سال ۱۲۱۸ است و اینبار تملکش را به ارث بیان کرده است، پس گویا فرزند محمّد بن علی بن ابراهیم، نویسدهٔ آن فائده باشد.

(ش. ٤٠) **رجال کشّی**

رجال کشّی که عنوانش **معرفة الناقلین عن الأئمّة الصادقین** است، تألیف ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشّی شاگرد عیّاشی و شیخ جعفر بن قولویه و تلعکبری است، و مؤلف در طبقه کلینی است.

اصل کتاب مفقود است و از آن اطلاعی در دست نیست. آنچه به عنوان **رجال کشی** چاپ شده است اختیاریست که شیخ طوسی از این کتاب کرده است و آن را **اختیار الرجال** نامیده است و به **رجال کشی** مشهور شده است.

نسخهٔ ارزشمند و بسیار نفیسی است به خط سید محمّد بن احمد بن ناصرالدین حسینی عاملی کرکی، که شرح حالش در **أمل الآمل**: ۱۸٤/۱ آمده است و به فضل و صلاح او را ستوده است و گفته است خط نیکویی دارد و از شاگردان شهید ثانی است. علّامه آقابزرگ تهرانی نیز در **الروضة** شرح حال فرزندش بدرالدین بن محمّد، شاگرد صاحب **معالم** را نگاشته است.

کاتب در روز چهارشنبه نهم صفر سال ۹۸٤، کتابت آن را در ۲۲٤ برگ، به انجام رسانده است و آن را دومین نسخهٔ رجال کشی است که کتابت کرده و هر دو را در قزوین به قلم آورده است.

این نسخه تا آخر جزء سادس را شامل است و در آخر آن آمده است: «فرغت من مقابلة

هذا الکتاب في ۲۲ ربیع الأوّل سنة ۱۳۲۳، وأنا الفقیر محمّد رضا الطبیب شیخ الحکماء» که سه برگ آغازین نسخه به خط اوست و فهرست و مقدمه‌ای در احوال کشی نوشته است. این نسخه شامل **معالم العلماء** ابن شهرآشوب نیز هست.

(ش. ۳٦۲) **رسائل شیخ علی نقی فرزند شیخ احمد اَحسائی**

سه رساله است که اولین آنها را دربارۀ علم باری و دفاع از پدرش نوشته است و رد بر آنان که به پدرش نسبت داده بودند که گفته است خداوند قبل از ایجاد اشیاء به آنها علم ندارد. رساله دوم در تفسیر ﴿فکان قوب قوسین أو أدنیٰ﴾ (نجم: ۹) است و رساله سوم، در اثبات معاد جسمانی و باز در دفاع از پدرش که به او تهمت انکار آن را زده بودند.

در نسخۀ حاضر کتابت رسالۀ اول در شب نهم جمادی الاولی سال ۱۲۳۸ به پایان رسیده است و گویا به خط مؤلف است.

دو رساله دیگر به خط محمدولی است و تاریخ ۱۲۰٦ دارد که قطعاً اشتباه است. مجموع سه رساله در ۹۳ برگ کتابت شده است.

(ش. ۱۹۸۸) **رسائل شیخ لطف‌الله میسی**

مجموعه ارزشمندی است در ۱۳۸ برگ، از رسائل علّامۀ فقیه جلیل القدر و پرهیزگار، شیخ لطف‌الله بن عبدالکریم بن ابراهیم بن علی بن احمد میسی عاملی (م. ۱۰۳۲)، از نوادگان شیخ علی بن عبدالعالی میسی عاملی. شامل:

۱. ماء الحیاة.

۲. رسالة في مَن مات عن زوجةٍ وأولاد، ثمّ مات أحدُ الأولاد، ثمّ تنازع الورثةُ في أنّ الأب مات قبلُ أو الابن.

۳. رسالة في الجواب عن عدّة اعتراضاتٍ وُجّهت إلیه.

٤. رسالة في الجواب عن بعض الشُبَه والاعتراضات وُجّهت إلیه في بعضِ ألفاظ عَقدِ نکاحٍ صدَرَ منه في مجلسٍ.

۵. رسالة في الجواب عن اعتراضات بعض معاصريه في حاشيته علىٰ **شرح الشرائع** للشهيد الثاني.

٦. رسالة في شرح حديثٍ مشكلٍ في الاستحاضة.

٧. رسالة في إثبات الخيار للمشتري إذا أخّر البائع تسليم المبيع.

٨. رسالة في أن المتنجّس يطهر بالتبخير والتقطير؛ ردّاً علىٰ مَن خالف في ذلك.

٩. رسالة في مَن أعتق شقصاً من مملوك مختصّ أو مشترك.

١٠. رسالة في عدم التداخل في الأغسال.

١١. رسالة في تحريم الاستنجاء بالطعام؛ در دفاع از رأی محقّق کرکی.

١٢. رسالة في ثبوت الهلال بالشياع وثبوت الشياع بالبيّنة.

١٣. الوثاق والعقال في إثبات الخيار للصغير بعد البلاغ إذا عقد عليه الوليّ بأقلّ من مهر المثل.

این مجموعهٔ ارزشمند و یگانه، اگر تماماً به خط مؤلف نباشد، بعضی از رسائل آن قطعاً به خط مؤلف است.

(ش. ۳۷) **رساله حسنیه**

مناظره‌ای است علمی، بین کنیزی به نام حسنیه، با ابراهیم نظّام نیشابوری در دربار وی، که در قالب داستان نگاشته شده است.

در **ریاض العلماء** به شیخ ابو الفتوح رازی، دانشمند و واعظ قرن ششم نسبت داده شده است.

مولی ابراهیم نسخه‌ای از آن را در دمشق به سال ۹۵۸ یافته و آن را به ایران برده است و به فارسی ترجمه کرده است که ترجمهٔ فارسی آن متداول است و به همراه **حلیة المتقین** علّامه مجلسی بارها چاپ شده است.

اما این متن عربی آن است که اول بار یافت شده است. این متن مختصر است و شامل همهٔ این مناظره نیست، و ترجمهٔ فارسی آن بسیار مفصل‌تر است.

این نسخهٔ منحصر به فرد، به خط علّامه سید عبدالحی بن عبدالرزاق رضوی کاشانی است که به سال ١١٤٥ آن را کتابت کرده است و از آغاز یک برگ افتادگی دارد و آنچه مانده است، چهار برگ است که در آغاز مجموعه آمده است.

(ش. ١٦٩٦) **حاشية بر جامع عباسی**

جامع عباسی را شیخ بهایی به نام شاه عباس اول نوشته است و این حاشیه از شیخ شمس‌الدین بن خاتون محمّد بن علی عاملی، شاگرد شیخ بهایی است.

نسخه نفیسی است که یکی از خوشنویسان دربار صفوی محمّد قاسم کاتب طالقانی به خط نسخ جلی بر حاشیه متن نوشته است و به جداول زرین دارد و برای سلطان حسین صفوی نوشته شده است. تاریخ کتابتش سال ١١٢٤ است.

کاتب خود را با عنوان «أقلّ عبيد السلطاني، محمّد قاسم الكاتب الطالقاني» یاد کرده است و کلمهٔ «سلطانی» را به آب زر نوشته.

نسخه بسیار نفیسی در قطع بزرگ است در ۱۷۱ برگ و سرلوح زیبایی در آغاز آن آمده است. حواشی «لي مدّ ظلّه العالي» دارد.

مرحوم محقق طباطبایی گوید که دوست علّامه‌ام [سید محمّد] نوری را گمان بر این است که با توجه به تاریخ نسخه و عبارت «مد ظله العالی»، این نمی‌تواند تعلیقهٔ ابن خاتون باشد.

اما با مقایسه با نسخهٔ دیگری که به تصریح در زمان حیات ابن خاتون نوشته شده است، و کاتب نیز تصریح کرده است که این تعلیقات از «شیخ الإسلام والمسلمین شمس‌الدین ابن خاتون العاملی، أدام الله أيام إفادته» است و آنجا نیز نشان «لي» دارد و مطابقت حرف به حرف تعلیقات این نسخه با آن نسخه، در می‌یابیم که بی‌شک این تعلیقات نیز از اوست.

(ش. ٢٠٠٦) **ترجمهٔ قطبشاهی**

نسخه ایست که در قرن یازدهم در هند به خط نستعلیق خوش کتابت شده است و مهر پادشاهان هند در قرن سیزدهم بر آن است.

(ش. ۱٤٦۲) **حدائق السحر في دقائق الشعر**

در عروض فارسی از رشیدالدین وطواط.

نسخه نفیس و بدیعی است به خط خوشنویس میرزا عبدالله منشی، که آن را به خط تعلیق بی‌نهایت زیبا نوشته است و صفحات آن با جداول زر و لاجورد و شنگرف و آغاز آن با سرلوح ارزشمندی تزئین شده است. کاتب، نسخه را برای خزانهٔ شاهزاده ملک ایرج میرزا در ۸۰ برگ، در رمضان سال ۱۲۳۸ کتابت کرده است. در حاشیه دو صفحهٔ آغازین نسخه نقش گل و بته و در میان سطرهای تذهیب دارد.

(ش. ۱٥٤۲) **حافظ الصحهٔ ناصری**

تألیف میرزا نصرت خان قوچانی طبیب، حافظ الصحهٔ تهران و پزشک دربار دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار.

ترجمه‌ای است از کتابهای طبی فرانوسی با اضافات و زیاداتی بر مطالب آنها. در آخر آن مطالبی دربارهٔ مدرسهٔ دارالفنون و شیوه آموزشی و روش استادان و کتابهای درسی آنجا و تألیفات استادان آن مدرسه و آنچه ایشان از زبانهای دیگر به فارسی ترجمه کرده‌اند نوشته است و پس از آن شعری فارسی از نویسنده در مدح امین السلطان آمده است و در پی آن فهرستی از مطالب کتاب. مؤلف کتابت نسخه را در صبح جمعه یازدهم جمادی الاولی سال ۱۳۱۰ به پایان برده است و مهر خود را با عبارت «نصرت حافظ الصحه طهران» در آخر آن زده است. از شعری که در آخر آورده چنین برمی‌آید که آن را **حصیفهٔ صحیه** نام نهاده اما در سرلوح عبارت «حافظ الصحهٔ ناصری» کتابت شده است.

نسخهٔ نفیسی است که به خط نسخ نیکویی در ٤۲۹ برگ، کتابت شده و جداول زر و لاجورد و شنگرف دارد. در آغاز آن سرلوح هنری زیبایی است و نام شاه و صدر اعظم امین السلطان به آب زر بر آن نوشته شده است. عناوین را درشتتر نوشته و برای هدیه به ناصرالدین شاه یا امین السلطان کتابت شده است. نسخه‌ای بسیار زیباست با جلدی بسیار نفیس.

(ش. ۱۵۷۸) **حقیقت ایمان**

کتابی است فارسی در زمینهٔ معارف اسلامی، ظاهراً تألیف شیخ الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار، شاعر و سخنور و متخلص به «افسر»، که صدرالسلطنهٔ نوری در آخر نسخهٔ **الفتوحات المکیّة** به شمارهٔ ۱۰۹۸، به خط خود، درگذشت او را ۱۷ جمادی الاولی سال ١٣٣٦ ثبت کرده است.

احتمالاً کتاب تألیف مولی عبدالغفارتویسرکانی است و از همه جهت شبیه بقیه تألیفات اوست که در همین کتابخانه هست.

نسخهٔ نفیسی است که به خط نستعلیق بسیار زیبایی کتابت شده است و عبارات عربی آن به نسخ خوش و عناوین به خطی درشت‌تر نوشته شده. جداولی زر و لاجورد دارد و در اول آن دو سرلوح هنری زیباست. این نسخه به امین السلطان هدیه شده و به احتمال زیاد بـه خـط مؤلف است که خود بسیار خوش خط بوده و در کتابت و انشاء و نظم و خطابه صاحب هنر. در نهم رجب سال ۱۳۱۰ کتابت آن را به پایان رسانده است.

(ش. ١٤٠٦) **کلیات سعدی**

نسخه‌ای است در ۱۹۵ برگ، که آثار منظوم سعدی را شامل می‌شود و گلستان را نـدارد. کاتب آن را **دیوان سعدی** نام نهاده است. در آخر آن اضافاتی است که از سعدی نیست. این نسخه به خط میرزا محمدرضا است که آن را برای یکی از اعیان دولت محمدشاه قـاجار بـه خط نستعلین خوش کتابت کرده است. احتمالاً کاتب در شعر «محوی» تخلص می‌کرده، چنان که در آخر نسخه قطعه شعری آمده است با تخلص محوی، که ظاهراً از کاتب است. تـاریخ کتاب نسخه ربیع الاول سال ١٢٦٤ است.

(ش. ١٤٠٤) **مجمل الحکمة**

ترجمه و تلخیصی ات از رسائل اخوان الصفا، به فارسی. آغاز:«سپاس و منت وجودی را که واجب الوجود است».

نسخه به خط نستعلیق خوش کتابت شده و عناوین آن به شنگرف است. محمدشفیع بن محمدمقیم اردکانی کتابت آن را در ۲۰ جمادی الاولی سال ۱۱۱۰ به پایان برده است. بعد از آن رساله‌ای در نجوم به فارسی به همان خط و همان تاریخ کتابت شده است. این نسخه از جمله کتابهای ضیاء لشکر تقی دانش بوده و خط و تملک او بر آن آمده است.

(ش. ۱۷٤۷) **مجموعه شعر**

دو قصیده در آن آمده در مدح دکتر میرزا علی خان که ظاهراً در سال ۱۳۲۳ در شیراز بوده است. این نسخه به او هدیه شده. یکی از این دو شعر از فیاض شیرازی است با این مطلع:

دانی که بود بحکمت استاد   بقراط زمانه خان دکتر

و شعر دوم از مؤید الشعرا، با این مطلع:

آنکه چرخش چو من ثناخوان است   حضرت میرزا علی خان است

و در آن خاتمه کتاب **سحر حلال** اهلی شیرازی آمده با این آغاز:

ساقی از این جرعه در انجام کوش   چون همه داریم انجام کوش

که کاتب شش بیت آخر آن را ننوشته است.

نسخه زیبایی است به خط نستعلیق خوش با جداول زر، به خط خوشنویس ادیب و شاعر، رضاقلی ادیب الشعرای شیرازی، که در شعبان سال ۱۳۲۳ کتابت شده و به ممدوح هدیه شده است.

(ش. ۱۳۳٤) **مخزن الأسرار**

نسخه‌ای است نفیس به خط نستعلیق بی نهایت زیبا، که یکی از خوشنویسان قرن دهم آن را کتابت کرده است و عناوینش را به زر نوشته، اما متأسفانه از دو سوی افتادگی دارد و تنها ۲۱ برگ از آن مانده است. در آخر این برگها، خط مشیر نظام و خط ناظم لشکر آمده است.

(ش. ۱۱٦۱) **تنبیه الغافلین و تذکرة العارفین**

شرحی است بر **نهج البلاغة**.

نسخه نفیسی است در ۳٤١ برگ، که یکی از خطاطان به خط نسخ خوش کتابت کرده و آن را در سلخ جرب سال ۱۰۳۵ به انجام رسانده است. در آغاز آن سرلوح زیبایی است و جداول زر و لاجورد دارد و عناوین آن به شنگرف کتابت شده است. نسخه مقابله و تصحیح شده است و در آخر آن به خط سید فخرالدین حیدر حسینی لنکیری آمده است: «قد قابلت هذه النسخة الشريفة من أوّلها إلیٰ آخرها مراراً، متناً وشرحاً وإعراباً، مع من يوثق به...». همچنین در آخر نسخه خط سید محمدطاهر بن محمدصالح حسینی به تملیک فرزندش محمدباقر به تاریخ ۲۰ جمادی‌الاولی سال ۱۰٤١ آمده است.

(ش. ۱۵۷۳) **ترجمهٔ «المسائل في أحكام النجوم»**

اصل کتاب به زبان عربی است تألیف یوسف بن یعقوب بن علي قصراني.

ترجمه در زیر سطرهای نسخه نوشته شده است. این نسخه را هاشم منجم باشی که احتمالاً خود مترجم است نوشته و در آخر محرم سال ۱۱۷۱ کتابت آن را به پایان برده است و برخی از صفحات آن ترجمه نشده مانده است.



صفحه عنوان نسخه من لا یحضره الفقیه ش. ٥١٤

صفحه اول من لا یحضره الفقیه ش. ٥١٤



صفحه آخر من لا یحضره الفقیه ش. ٥١٤



برگ آغازین نسخه **الشفاء** ابن سینا، ش. ۳۰۷۰

صفحه تاریخدار نسخه الشفاء ابن سینا، ش. ۳۰۷۰



صفحه پایانی نسخه الشفاء ابن سینا، ش. ۳۰۷۰

صفحه آغازین نسخه التبیان شیخ طوسی، ش. ۱۷۱



كما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا
عليكم اياتنا ويزكيكم ويعلمكم الكتاب
والحكمة ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون
اية بلا خلاف

صفحه دیگری از نسخهٔ **التبیان** شیخ طوسی، ش. ۱۷۱

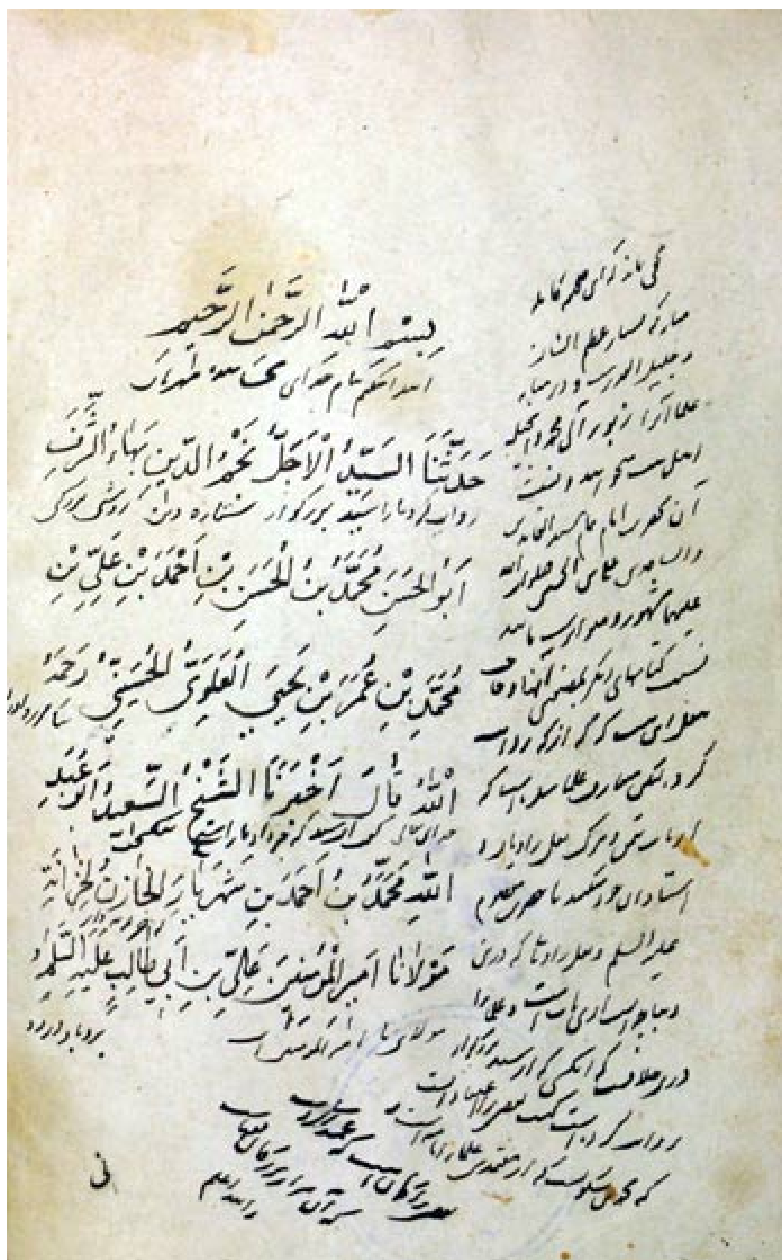


اذا كانت الشرايع بحسب المصالح فكيف رغب في شريعة الاسلام بانها ملة
ابرهيم عليه السلم قلنا لان المصالح اذا وافقت ما تميل اليه النفس و يتقبله
العقل بغير كلفة كانت احق بالرغبة كما انها اذا وافقت الغنى بدلا من الفقر
كانت اعظم في النعمة وكان المشركون يميلون الى اتباع ملة ابرهيم فلذلك
خوطبوا بذلك والحنيف المستقيم الدين الذي على شريعة ابرهيم في حجه و
نسكه وطيب ماكله وتلك الشريعة هي الحنيفية واصل الحنف الاستقامة
وانما وصف المائل القدم باحنف تفاولا بها وقيل اصله الميل وانما قيل
الحنيف بمعنى المائل الى الحق فيما كان عليه ابرهيم من الشرع ح

تمت المجلدة الثانية من التفسير ويتلوه في المجلدة الثالثة
قوله تعالى ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا
وهدى للعالمين

والحمد لله رب العالمين وصلواته على خير خلقه محمد النبي واله الطيبين الطاهرين
وحسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير

صفحه پایانی نسخهٔ **التبیان** شیخ طوسی، ش. ۱۷۱


بسم الله الرحمن الرحیم

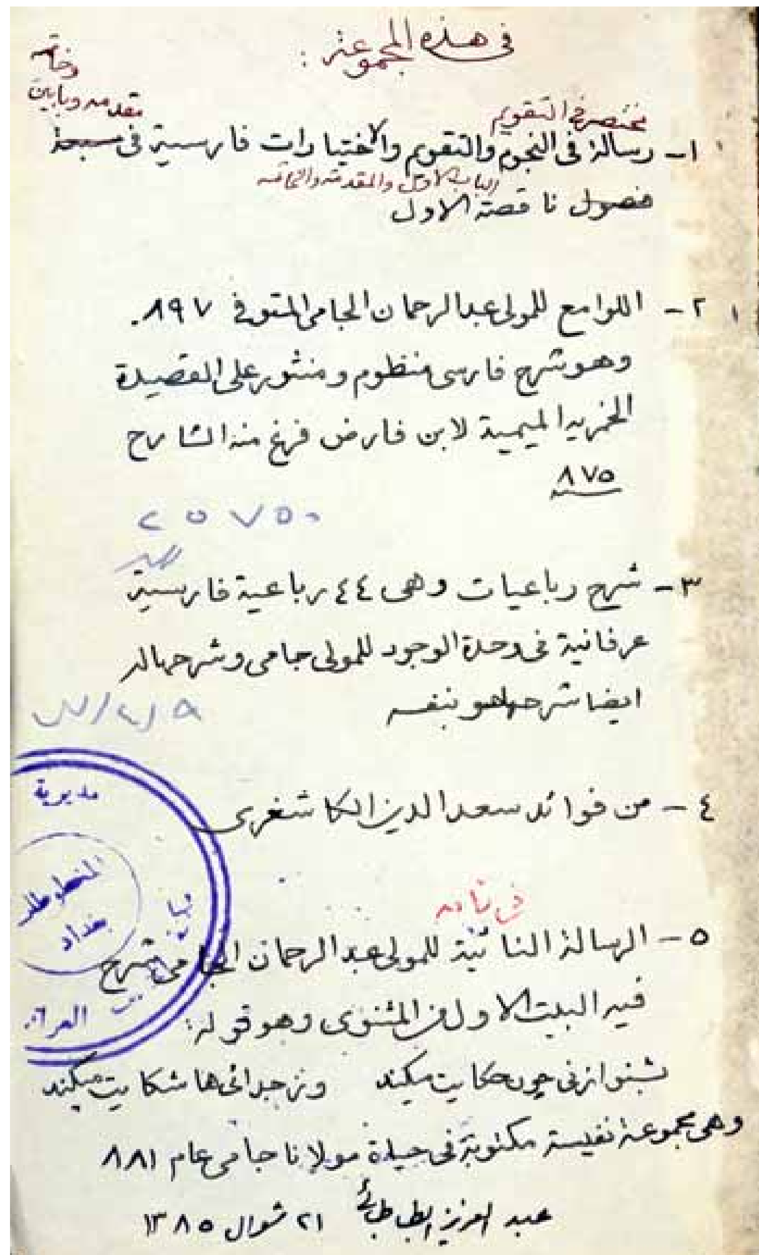
حدثنا السید الأجل نجم الدین بهاء الشرف
أبو الحسن محمد بن الحسن بن أحمد بن علی بن
محمد بن عمر بن یحیی العلوی الحسینی رحمه
الله قال أخبرنا الشیخ السعید أبو عبد
الله محمد بن أحمد بن شهریار الخازن لخزانة
مولانا أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام

صفحه آغازین شرح صحیفهٔ سجادیه علّامه مجلسی، ش. ۵۹۶



دستخط علّامه آقابزرگ تهرانی بر نسخهٔ **شرح صحیفه سجادیه** علّامه مجلسی، ش. ۵۹۶

صفحه پایانی نسخهٔ شرح صحیفه سجادیه علّامه مجلسی، ش. ٥٩٦


في هذه المجموعة :

١- رسالة في النجوم والتقويم والاختيارات فارسية في سبعة فصول تا قصة الاول

٢- اللوامع للمولى عبد الرحمان الجامي المتوفى ٨٩٧. وهو شرح فارسي منظوم ومنثور على القصيدة الخمرية الميمية لابن فارض فرغ منه انشاء سنة ٨٧٥

٣- شرح رباعيات وهي ٤٤ رباعية فارسية عرفانية في وحدة الوجود للمولى جامي وشرحها له ايضا شرحها هو بنفسه

٤- من فوائد سعد الدين الكاشغري

٥- الرسالة النائية للمولى عبد الرحمان الجامي في شرح البيت الاول من المثنوي وهو قوله:

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائیها شکایت میکند

وهي مجموعة نفيسة مكتوبة في حياة مولانا جامي عام ٨٨١

عبد العزيز الطباطبائي ٢١ شوال ١٣٨٥

نمونه دستخط محقق طباطبایی بر نسخه‌های کتابخانه



نمونه دستخط محقق طباطبایی بر نسخه‌های کتابخانه



نمونه دستخط محقق طباطبایی بر نسخه‌های کتابخانه

نمونه دستخط علّامه امینی.

گفتگوها

گفتگو با محقق طباطبائی، دکتر جلیل تجلیل و استاد فاطمی‌نیا پیرامون شخصیت علامه امینی[1]

■ علّامه امینی پس از آنکه به تبریز بازگشت، می‌توانست مانند بسیاری از روحـانیون و شخصیت‌های دیگر در همان شهر تبریز باقی بماند و به امور مردم رسیدگی کند و بـی هـیچ دغدغهٔ خاطری به کارهای عادی خویش بپردازد، اما چه عاملی باعث شد تا علّامه از ایـن موقعیتی که داشت دست بشوید و به نجف برگردد؟ و آن کارهای عظیمی را که بـعداً اشـاره می‌کنیم شروع کند؟

محقق طباطبایی: مرحوم علامه امینی در تبریز به این فعالیت‌ها اشـتغال داشت و **شـهداء الفضیلة** را در تبریز تألیف کرد و فرستاد نجف، و مرحوم آقای اردوبادی در غیاب ایشان آن را چاپ کردند. به مولا أمیرالمؤمنین علیه السـلام و حـقانیتِ مـذهب شـیعه عشـق مـی‌ورزید. نمی‌توانست تحمل کند صدمه‌ای، اشکالی و یا مبارزه‌ای شود. در همان تاریخی که ایشان در تبریز بود، از همان زمان وهّابی‌ها، در تبریز ایادی‌ای داشته فعالیت می‌کردند و برای تبلیغاتِ ضد مذهب و ضد شیعه، جلسه‌هایی داشتند و ایشان از همان وقت با آنها مبارزه می‌کرد. ادامه فعالیت‌های ایشان بالأخره منجر به مسافرت به نجف اشرف برای همیشه شد. و از وقتی هم که

---

۱. این گفتگو از سوی صدای جمهوری اسلامی ایران انجام شده است. بخش مربوط به سخنان مرحوم محقق طباطبایی در سال ۱۳۷۵ هجری شمسی در نخستین یادنامهٔ آن مرحوم، المحقق الطباطبائي في ذكـراه السنويّة الأولیٰ، منتشر شده است و بقیه گفتگو برای اولین بار منتشر می‌شود.

از تبریز درآمد دیگر هیچ وقت به تبریز بازنگشت، حتی برای مسافرت.

ضدیتِ وهابی‌ها فقط با ماست، با شیعه، نه به یهودی‌ها کار دارند و نه به مسیحی‌ها، تمامِ قوایشان را در همهٔ جهانِ گسترده برای ضدیت با ما و برای مبارزه با ما بسیج کرده‌انـد. ایـن مبارزات از همان تاریخ که عرض کردم در تبریز هم بوده و ایشان از همان تاریخ با این معنا مبارزه می‌کرده که منجر به مسافرت ایشان شد.

■ ما می‌دانیم که نام علامه امینی با الغدیر، آنچنان در هم آمیخته که هر گاه یکی از این دو را یاد می‌کینم، بدون اراده دیگری را هم به خاطر می‌آوریم، یعنی برای شناختن عظمت علامه امینی لازم است که الغدیر را بشناسیم. می‌خواستم از حضرتعالی بپرسم که اصولاً علامه امینی در الغدیر چه کرده و این یازده جلد کتاب کُلاً چه می‌خواهد بیان کند؟

با توجه به اینکه بعضی از مجلدات این کتاب هنوز به صورت دست‌نویس بـاقی مـانده و چاپ نشده. این‌مجموعه عظیم بطور کلی چه هدف و پیامی دارد و چه می‌خواهد بگوید؟

محقق طباطبایی: این مجموعهٔ عظیم **الغدیر** اولاً دفاع از مـظلومیت أمـیرالمـؤمنین عـلیه السلام است. ایشان معتقد بودند أمیرالمؤمنین علیه السلام از اول تاریخ مظلوم بوده و تا حالا هنوز هم مظلوم است. و دیگر اینکه در اسلام از روز اوّل، انحرافات و تحریفاتی شده بـود و ایشان می‌خواست که با این انحرافات و تحریفات مبارزه کند و حق را ثابت کند. به خوبی هم از این عهده برآمد.

در جلد اول **الغدیر**، ایشان از «حدیث غدیر» شروع کردند که پیغمبر (ص) در زمان خودش نصّ بر خلافت أمیرالمؤمنین علیه السلام کرده ایشان را بلند کردند و به مردم نشان دادند، در برابر صد هزار جمعیتی که از مناطق مختلفِ اسلام، برای حج با پیغمبر صـلّی الله عـلیه وآله وسلّم، بسیج شده بودند. آن نقطه «جُحفه» در مراجعت، نقطهٔ اختلاف بود، به طوری که همه در آنجا بودند و در آن نقطه، پیغمبر در سرِ راه ایستادند و أمیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافتِ خودشان نصب کرده و معرفی کردند. این را «حدیث غدیر» می‌گویند.

حدیث غدیر را ایشان از یکصد و بیست صحابهٔ پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، نقل کرده که آنجا شاهد بودند و دیده بودند و برای دیگران نقل کردند. و فکر نمی‌کنم که در اسلام حدیثی باشد که از صحابه، صد و بیست نفر راوی داشته باشد.

همچنین طبقات تابعین، طبقات محدّثینِ بعد را، قرن به قرن، سال به سال، ذکر کرده‌اند تا زمان خودشان رساندند. می‌توان گفت هیچ حدیثی متواترتر از این نداریم، نه در فقه و نه در عقائد، که اینقدر طبقه به طبقه و نسل به نسل از زمان ما تا زمان خودِ پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، حدیث را روایت کرده باشند و به صد و بیست یا صد و ده صحابی برسد!

بعد شروع کردند به کسانی که این حدیث را به نظم درآوردند «حدیث غدیر در ادبیات عرب». از خود امیرالمؤمنین علیه السلام و صحابه شروع کردند، بعد شُعرا، بعد تابعین، که بطور ارسالِ مسلّم و یقینی این حدیث را از پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، نقل کرده‌اند و همین معنای خلافت را هم از آن فهمیدند، و این اثبات می‌کند که معنای دیگری هم نداشته، و همین معنا را هم مردم، عربها و شعرای زمان، از آن فهمیدند. قرن به قرن شعرا را نوشتند، با شرح حالشان و شعرهای دیگرشان، شعرهای مذهبیِ آنها، شعرهای مختلف، قرن به قرن تا جلد یازدهم که به قرن یازدهم رسیده.

در جلد سوم حملات ناجوانمردانه‌ای که دانشمندان با فکرهای منحرف، به شیعه کرده‌اند و تهمت‌هایی را که به شیعه زده‌اند مطرح کرده، و یکی یکی جواب داده. از **منهاج السنّة** ابن تیمیّه، آنچه که بر شیعه خرده گرفته و تهمت زده، همه را جواب داده و ثابت کرده که این خلاف است و آنچه شیعه می‌گوید، آن درست است.

در جلد چهارم بیشتر، شعرا هستند؛ شرح خود شعرا است که حدیث غدیر را به نظم درآورده‌اند.

در جلد پنجم متعرّض می‌شوند به ردّ بر وهّابیت و عقاید آنها، و مشروعیت زیارتِ ائمه علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلّم، و خیلی خوب از عهده برمی‌آیند و آن را ثابت می‌کنند؛ و در این جلد خیلی مفصّل راجع به این جهات بحث می شود. ایشان عنوان‌ها را مطرح کرده و از کتاب‌های خودشان اثبات می‌کند، و اختلافاتی که داریم حتی مثل نقلِ جنائز

و امثال آن، مشروعیتِ آنها را نیز ثابت می‌کنند و در تایخ اسلام نشان می‌دهند آنچه کـه در مورد نقل جنازه‌ها آمده، سابقهٔ ممتد داشته و همیشه بوده.

بعد می‌رسند به جعلِ حدیث، که حکومتِ منحرف اموی‌ها و عباسی‌ها وادار می‌کردند به نفع خودشان حدیث جعل کنند. و چقدر حدیث جعل شده‌است! طبق آماری که ایشان تـهیه کرده‌اند که مثلاً فلان مقدس هزار حدیث جعل‌کرده، فلان عالم یا محدّثِ سنيِ دربـاری دو هزار حدیث و... جمعاً در حدود نیم میلیون حدیث جعلی الآن در کتاب‌های این آقایان موجود است.

بعد حدیث‌های مجعول در خلافت یا مناقبِ دیگران را نوشته‌اند و از طرف خودشان ثابت کرده‌اند که خودشان تقریر کردند که این احادیث مجعول است و احادیث را وضع کرده‌اند!

جلد ششم مقداری از روشِ خلیفهٔ دوم را نوشتند و معرفی کـردند و در جـلدهای دیگـر، اختلافات یا انحرافاتی که داشتیم همه را مطرح کرده‌اند و به خوبی ثابت کرده‌اند که آنچه شیعه می‌گوید درست است و ادلّه شان را از کتبِ خود آنها (کتب اهل سنت) آورده‌انـد و حـقانیت مذهب شیعه را ثابت کرده‌اند.

ایشان می‌فرمودند در سفری که به هند و سوریه تشریف بـردند و کـتابخانه‌های آنـجا را دیدند، ۱۸ ساعت (در شـبانه روز) کـار مـی‌کردند و یـادداشت بـرمی‌داشـتند، کـه الان ایـن یادداشت‌ها در دو جلد به نام **ثمرات الأسفار** موجود است، که امید دارم ان شاء الله به زودی چاپ شود.

آنجا می‌فرمودند که: «دیگر مذهب ما طاپو شد»، به اصطلاحِ عراق یعنی سندِ مالکیت داریم که ثابت می‌کند که به استنادِ احادیثِ پیغمبر و سنت رسول الله صلّی الله عـلیه وآله وسـلّم و مآخذ و منابع اهل سنت، آنچه که ما می‌گوییم درست است.

قرار بر این است که در بقیهٔ اجزاء **الغدیر** که چاپ نشده، از آنچه که ایشان در این دو جلد یادداشت کردند و در این دو سفر آوردند، استفاده شود و در آنها منعکس شود که اگر آنها هم بطور کامل انجام شود و چاپ شود، فکر می‌کنم که یازده جلد دیگر خواهد بود.

نکته‌ای است پیرامون ادبیاتِ **الغدیر**، و آن اینکه مرحوم شیخ محمدرضا مظفّر که از اساتید نجف بودند و معروف بودند و صاحب کتابِ **أحلام الیقظة**، کتاب‌های ایشان هم چاپ شد است مانند **سقیفه**، **منطق** مظفر و **اصول** مظفر. ایشان می‌فرمودند: «من تعجب می‌کنم شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء که آبا و اجدادی عرب بود و سرآمدِ ادبای عربِ عصرِ خودش بود، و آن قلم زیبا و شیوا و معروف را دارد، وقتی کتاب کوچکی نوشت به نام **اصل الشیعة وأصولها**، هفت عدد اشکالِ ادبی به ایشان کرده‌اند که در چاپ‌های بعدی مطرح است، وعلامه امینی که از تبریز به نجف آمده و هنوز هم لهجه‌اش ایرانی و تبریزی است، یازده جلد به آن ضخامت نوشته، یکدانه ایراد ندارد!».

■ از آنجایی که جناب آقای تجلیل قسمتی از **الغدیر** را ترجمه کرده‌اند، اگر صحبتی دارند خواهش می‌شود بیان کنند.

دکتر تجلیل: ابعاد علمی زندگیِ پربرکت مرحوم آیة‌الله امینی رضوان الله تعالیٰ علیه، نه چندان محدود است که بتوان در یک ساعتی بیان کرد. مخصوصاً در این جلسهٔ محترم، که ابعادی از آن را دانشمندان، یا توصیف فرموده یا خواهند فرمود. آنچه بنده در این جمع، از **الغدیر** می‌خواهم ذکر کنم، جنبه‌های بلاغی و ادبی و تاثیرِ شگرفی است که این دائرةالمعارفِ پربرکت و پرحرکت در فرهنگ اسلامی و شیعی داشته است، مخصوصاً با توجه به خلأهایی که در ادبیاتِ ما احساس می‌شود که باید پر شود این خلأها. با این غنایی که ادبیات عرب و ادبیات فارسی دارد در زمینه‌های ولایی، مخصوصاً در همین زمینهٔ **الغدیر**، جای آن است که این خصوصیت **الغدیر** نیز ناگفته نماند. باید عرض کنم که خود ادبیات یک بحثی است، بیان مطلب است و القاء محتوا و پیام است، با یک وجهه و صورتی که بیشتر جذب بکند و کمندی بر دلها باشد و با این جاذبه‌ها بتواند پیام خود را هرچه مؤثرتر برساند. ولی وقتی این بیان روی شعر می‌خواهد تجلّی بکند، ابعاد دیگری هم پیدا می‌کند و یک آمیختگی با هنر و آهنگ و با صور بیانی و با مجازات و تعبیرهای ناب و با آفرینش‌های ادبی پیدا می‌کند، و از این

تلفیق که تلفیقی از آهنگ و فرهنگ و نیرنگ می‌آفریند، یک اثری به عنوان شعر پدید می‌آید. اما در باب فرهنگ شعر، کدامین فرهنگ می‌تواند غنی‌تر از بیان معارف اسلامی و مخصوصاً آن قسمت‌هایی که در باب ولایت حضرت علی علیه السلام و آن مسائلی که دربارهٔ غدیر، این حدیث شریف، وضع شده است، این موجب غنا و توانایی و وسعت و فسحت میدان شعر است. هم در ادب عربی، و هم در ادبیات فارسی. در ادبیات فارسی فعلاً وارد نمی‌شوم، شعرای زیادی شعر گفته‌اند که مجال گفتن آن نیست. مثلاً شعر مولوی که گفته: «از علی آموز اخلاص عمل ...»، و «گفت هر کو را منم مولا و دوست / ابن عمّ من علی مولای اوست»، درست ترجمهٔ دقیقی از «من کنت مولاه فهذا عليٌّ مولاه» می‌باشد. در این کتب و مجلداتی که در دائرةالمعارف **الغدیر** در دست داریم، در این یازده جلد، که این بنده افتخار ترجمهٔ جلد یازده را پیدا کردم و در دو جلد بیست و یکم و بیست و دوم فراهم شده، ما با شاعرانی رویاروی هستیم که همین حدیث غدیر را و زندگانی علی علیه السلام را و جنگ‌های او و صلح‌های او و توفیق‌هایی را که به دست آورده و آن تعلیم پربرکتی که از دامان پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم، پیدا کرده، زیرا پیامبر اکرم نخستین و اولین معلم بوده و علی علیه اسلام اولین شاگرد بوده و هر چه دارد از دامان او گرفته و از او آموخته و از آن اندوخته و آموخته‌ها و اندوخته‌های او بی‌جهت نیست که وقتی پیمبراکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم، در **الغدیر** آن پیام همام را می‌رساند و مردم را به این دعوت می‌رساند که بیایید بیایید، کجایید کجایید، بیایید این معارف را از اهل بیت بگیرید، این موجب آن است که این همه صحائف پربرکت امروز در پیرامون زندگی آن بزرگوار فراهم شده و به مناسبت معرفی آن بزرگوار در این جلسهٔ محترم هستیم. البته بنده به مناسبت‌هایی، ای بسا اشعاری و ابیاتی از شعرای مختلف، که مخصوصاً در جلد بیست و یکم و بیست و دوم ترجمه هست، هم نمونه‌های عربی می‌خوانم و هم نمونه‌های ترجمهٔ فارسی می‌خوانم تا رهنمودی برای پژوهشگران و دانشجویان و طلاب ارجمندی باشد که در این زمینه‌ها می‌خواهند به پژوهش برخیزند، و هم از برکات روحانیت و نورانیت این مجلس بیش استفاده کنیم.

■ از آقای فاطمی نیا می‌خواهم که توضیح بفرمایید که استقلال علامه در این کتاب، اصولاً چگونه است و ایشان از چه چیزی پیروی می‌کنند در این زمنیه؟

استاد فاطمی نیا: بسم الله الرحمن الرحیم، بنده به اندازهٔ فکر ناقصم‌سخن مـی‌گویم. یـعنی کوچکتر از این هستم که **الغدیر** را توصیف کنم، اما می‌گویند «المعروف بقدر المعرفة». بـنده برداشت‌های خودم را از نظر توصیف این کتاب شریف، در چند بند، جمع‌بندی کرده‌ام. یکـی قدرت استدلال و استنتاج مرحوم علامه امینی در ایـن کـتاب است. یـعنی رنگ اسـتدلال و استنتاج را خیلی از کلام‌ها دارند. در عالم محاوره و گفتگو، ما می‌بینم که کسی مطلبی را بـه عنوان استدلال و استنتاج عرضه می‌کند، ولی وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم آن دلیل، علیل است، و فقط رنگِ دلیل دارد، و می‌توان خدشه‌ای وارد کرد و آن را شکست. یکـی از قـدرت‌های بزرگ علامه امینی که می‌توان گفت نزدیک به کرامت است، این است که ایشان وقـتی دلیـل می‌آورد، آنچنان قلعه و دژی درست می‌کند که نمی‌توان از آن فرار کرد، و این صفت به خوبی در این کتاب دیده می‌شود.

مطلب دیگر هم که اساتید محترم احقّ بوده‌اند که بیان کنند، مسئلهٔ قلمِ علامه امینی در این کتاب است. نکته‌ای را ما باید واضح بگوییم ــ چون در بحث علمی، به قول علامه طباطبائی «در بحث‌های علمی تعارف نیست» ــ این است که علمای ما، علمای غیر عربِ ما، از نـظر عربی‌نویسی به چند قسم تقسیم می‌شوند: یک قسم اینها صحیح می‌نویسند، ولی خیلی زیـبا نیست، قلمی است که مطلب را می‌رساند ولی امتیازی ندارد. یک قسم، شاید عربی‌شان صحیح هم نباشد، چون در بلاد عربی نبوده‌اند؛ البته در علما نیست، ولی در متأخرین پیدا مـی‌شود. قسم دیگر کسانی هستند که مثل علامه امینی تسلّط دارند بر صحیح‌نویسی و زیبانویسی، و در زمانِ حاضر غیر از صحیح‌نویسی و زیبانویسی برای نویسندهٔ عربی، عامل دیگری لازم است و آن این که باید قلمش رنگ عربیّتِ جدید و تحوّل‌یافته را داشته باشد. در غیر این صورت می‌توان گفت که برادران عرب‌زبان نسبت به آن کتاب، شاید بی‌رغبت باشند و دوست نداشته باشند که بخوانند.

قلم علامهٔ امینی چند مزیت دارد: یکی این که جدید است. البته قلم جدید، خود نیز چند قسم است، مثلا قلم طه حسین هم جدید است، یا مثلاً جبران خلیل هم زیبا می‌نویسد، ولی باید این نکته را گفت که قلم طه حسین یا قلم جبران خلیل به رمان‌نویسی و مطالب سطحی نوشتن، بیشتر تناسب دارد تا نوشتنِ مطالب علمی و عمیق. قلم علامه امینی عجیب است که مزایا را جمع کرده، یعنی با یک رنگِ عربیِ جدید در عین حال قلم بسیار سنگین و آبرومندانه و عالِم‌پسند است. حتی می‌توان گفت که شاید بعد از نشر **الغدیر**، در نویسندگیِ عرب‌ها امکان دارد که بتوان گفت موج‌های جدیدی به وجود آمده باشد و این نوع قلم را مورد اقتباس قرار داده باشند. ایشان عنوان‌هایی در **الغدیر** دارند که در نویسندگان عرب نیست، ولی همان نویسندگان عرب، با اینکه می‌دانند ایشان عجم بوده و ایرانی بوده، همان عناوین را اقتباس می‌کنند. الان یک نمونه را ذکر می‌کنم:

یک وقتی یادم می‌آید یک مجتهدی که سید هم بودند، می‌خواستند تمجید کنند می‌نوشتند «بقيّة أهل البيت». ایشان تنها کسی بود که وقتی از یک مرجع سید می‌خواست تمجید کند می‌گفت «طريقة بيت الوحي». خب این خیلی زیباتر و دقیق‌تر از آن است.

■ نکتهٔ بسیار ظریفی است. حالا که صحبت پیش آمد من می خواستم بپرسم که علت این چه بوده؟ مرحوم علامه امینی چه شیوه‌ای را به کار گرفته بود که این قدرت را پیدا کرده بوده که اگر محصّلین و پژوهشگران و طلاب امروز ما بخواهند دنبال کنند، بتوانند به آن توفیق دست پیدا کنند؟ علامه امینی چه شیوه‌ای را استفاده کرده بود که چنین قلمی داشتند؟

محقق طباطبایی: ناگفته نماند که حقاً هم باید ادای حق شود، مرحوم علامه میرزا محمدعلی اردوبادی، از علمای نجف بود، بسیار ادیب و فاضل بود، شعر هم خوب می‌گفت، در ادبیات خیلی تسلط داشت و در لغت و ادبیات بسیار ممتاز بود، سناً هم خیلی بزرگتر از آقای امینی بود. مرحوم آقای امینی هر چه می‌نوشت تا هنگامی که بر ایشان نخوانَد و از کنترلِ ایشان رد نشود، به چاپخانه نمی‌فرستاد. و خوب یادم است تا همین اواخر هم که آقای

اردوبادی دیگر پیر شده بود و ضعیف، منزلِ آقای امینی می‌آمد، می‌خوابید و مرحـوم آقـای امینی برای ایشان می‌خواند و ایشان دیگر نمی‌توانست بنشیند، در حالی که خوابیده بود گوش می‌داد و تصحیح می‌کرد، یا امضا می‌کرد، و یا ردّ می‌شد.

التبه آقای اردوبادی در جنبهٔ ادبیاتِ این کتاب خیلی حق دارد. همچنین اگر یادداشتهایی داشتند می‌دادند. بلکه مرحوم آقای اردوبادی در اِنتاجِ فکریِ ادبیات، یعنی تألیفات نیم قـرنِ اخیر نجف اشرف، بر همهٔ مؤلفین حق دارند. همهٔ اینها را کمک کرده، به طوری که هـر چـه یادداشت داشتند، می‌دادند برایشان تصحیح می‌کردند. حتی کتاب **الکنی والألقاب** مرحوم شیخ عباس قمی، یک دوره از نظر ایشان رد شده و تصحیح کرده‌اند، و خلاصه خیلی کمک خوبی برای مرحوم آقای امینی بودند.

استاد فاطمی نیا: اینکه جناب آقای طباطبایی فرمودند، در عین حـال کـه نشـان دهـنده عظمت جناب اردوبادی است، ضمنا دلالت بر عظمت مرحوم علامه امینی و آن فکر صحیح ایشان هم می‌کند، که ادیبی را که شناخته، نوشتهٔ خود را بر او عرضه می‌کند و اتکا به فکر خود نمی‌کند. این مسئله، بسیار آموزنده است. در مورد روانیِ قلمِ مرحوم علامه امینی یک نکته را هم بنده می‌افزایم که آقایان اشاره فرمودند. آقای امینی یک خصوصیت دیگر هم داشت که این خصوصیت در بسیاری از نویسنده‌های قابلِ عـربی و فـارسی دیـده مـی‌شود، یکـی مسـئلهٔ جهان‌گردیِ آن بزرگوار است، یعنی آنهایی که حشر و نشر با ملل و اقوام و طوائف داشتند، و با آنها به زبان‌های مختلف گفتگو داشتند، زبان‌شان فربه و فرهیخته شده و قلم‌شان هم به تبع آن. مثلاً خود سعدی را در زندگی توجه فرمایید: «هفت کشور نمی‌کند امروز / بی مقالاتِ سعدی انجمنی»، این سعدی همه جای عالمِ آن روز، آسیای صغیرِ آن روز را رفته و گشـته است، و افت و خیز کرده و گفتگو داشته و این موجب روانی و پختگیِ بیان او و در نتیجه، روانیِ قلم و بنان او شده. همچنین یک نکتهٔ دیگر دربارهٔ علامه امینی، چون ایشان اهل تبریز بوده و این همه بلاغتی که در صحبت امینی لبریز است، فقط نه به این خاطر است که اهل تبریز است، فقط خود اینکه زبـانش تـرک بـوده و ادب فـارسی را از روی مـجاهدت فـرا گـرفته، و مـعمولاً

دانشمندانی که زبان فارسی را از طریق تعلّم می‌آموزند، توجه می‌کنند به آن دقائق و رقـائق ادبیات فارسی. عربی هم همین گونه است. ما ایرانی‌ها به تاریخ ادبیات عرب که مـی‌نگریم، مؤلّفینِ شیعی که بسیاری از آنها ایرانی بوده‌اند، همانگونه که مرحوم مطهری در **خدمات متقابل** می‌شمارند و آثارشان را ذکر می‌کنند، اینها چون ادب عـرب را از طـریق تـعلم آمـوختند و زحمت به اندازهٔ کافی کشیده‌اند و سرد و گرمِ روزگار چشیده‌اند، کتب صرف و نحو را و معانی و بلاغت را دیده‌اند، قلمشان روانی پیدا کرده است. و چه بسا خود عـرب‌ها احسـاس نـیاز چندانی نکنند که بیایند در پرداختن یک جملهٔ عربی این همه اهتمام بکـنند. خـود ایـن یک توفیق جبری بوده و مخصوصاً در علوم اسلامی که می‌بینیم ادبیات، خودش جزء مبادی علوم است. در حوزه‌های علمیه ابتدا ادبیات را می‌آموزند، و سپس قـلم بـه دست مـی‌گیرند و بـه مسائل فقه و اصول و غیرهما مشغول می‌شوند.

به نظرم خودِ علامه امینی هم یک استعداد خاصی را داشتند و پیش از ایـنکه صـحبتی از **الغدیر** به میان بیاید، از زمان سال ۱۳۵۲ق.، یعنی زمانی که مرحوم علامه امـینی ۳۲ سـال داشتند، مرحوم اردوبادی یک قصیده‌ای را در ۳۳ بیت در توصیفِ ایشان و بیان علم و تقوای ایشان می‌سرایند، که خود، حاکی از آن استعداد خدادادیِ مرحوم علامه هم هست.

■ آیا یکی از علل غنی شدن ادبیات در مرحوم علامه امینی و همینطور نویسندگی ایشان به زبان عربی، این نبوده که حضور دائم در کشورهای عربی داشتند؟ ما طلّابمان امروزه حضور ندارند، اینجا در کشوری هستند که فارسی صحبت می‌کنند و فارسی مـی‌نویسند؛ بـه هـمین جهت در نگارشِ عربی آنها ضعف وجود دارد. الان طلاب ما چه باید بکنند که بتوانند در این جهت هم قوی باشند و نه تنها مکالمه، بلکه نگارش را هم بتوانند به یک شیوهٔ خیلی عـالی ارائه بدهند؟ به نظر شما چه کاری باید انجام دهند؟

محقق طباطبایی: همین تمرین که فرمودید یعنی مطالعه و تمرین و مراجعه. خود بنده هم **الغدیر** را مطالعه می‌کردم و لغاتی را که مشکل بود و نمی‌فهمیدم، مراجعه می‌کردم. و آن لغات

هم بالأخره در **الغدیر** تکرار می‌شد، و این موجب شد که آن لغات حفظ من ماند، ولی متأسفانه از آن تاریخ دست به نویسندگی نزدم. اگر به نویسندگی مشغول می‌شدم و تمرین می‌کردم، خیلی بهتر از حالا می‌شد. و بعضی دوستانم که می‌پرسند، همین توصیه را می‌کنم: **الغدیر** را بخوانید و به کار هم ببندید و در لغات هم حتماً برایتان مشکل پیش می‌آید، مراجعه کنید. این‌سبب می‌شود که حفظتان بماند؛ و در عین حال هم باید قلم روی کاغذ ببرند، ولو توصیفی باشد مثلاً بگوید: «من شمیران رفتم. جمعه تعطیلی را فلان جا گذراندم»، وقتی برگشت به قلم بیاورد. این خود باعث می‌شود که به تدریج پیش برود.

■ قبل از علامه امینی به این مسئله **الغدیر** و سایر احادیثی که در اثبات ولایت حضرت علی علیه السلام است، کتاب‌های زیادی نوشته شده بود، مثلاً **شبهای پیشاور** یا **عبقات الأنوار** مرحوم میر حامد حسین، یا در همان عصر علامه امینی کتاب‌های مرحوم شرف‌الدین یا مرحوم کاشف‌الغطاء نوشته شده، ولی اثر **الغدیر** چیزی بوده که قابل انکار برای هیچ نویسنده‌ای نبوده، چه مسیحی، چه از اهل سنت؛ چه تفاوتی **الغدیر** با نوشته‌های گذشتگان دارد و چه امتیازی بر آنها دارد؟

محقق طباطبایی: البته **شبهای پیشاور** بعد از **الغدیر** است و **الغدیر** قبل از آن نوشته شده‌است. امّا همچنان که فرمودید پیش از آن هم کتاب‌هایی در این زمینه‌ها بوده، ولی وفور کتاب در اثر چاپ کتاب‌هایی که در دسترس نبوده و مخصوصاً روش ایشان که جلد و صفحه را معین می کرد، موجب امتیاز کار ایشان شد.

ایشان به دو کتاب در اثبات امامت خیلی اظهار علاقه می‌کرد و اهمیت می‌داد. یکی **عبقات الأنوار** بود. از این کتاب خیلی تجلیل می‌کرد. و یکی **ضیاء العالمینِ** مرحوم ابوالحسن فتونی بود، جدّ صاحب **جواهر**، و می‌گفت مثل اینها تا کنون نوشته نشده است.[۱]

---

۱. دربارهٔ این کتاب، رجوع شود به گفتار عبدالحسین طالعی در معرفی این کتاب، در نشریهٔ امامت پژوهی، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۰، ص ۳۱۷ - ۳۳۵.

ولی این کتاب‌ها همه مربوط به قبل از چاپ کتاب بود، بنابراین، جلد و صفحه را تعیین نمی‌کردند، یعنی آدرس صحیح در دست نبود. و مراجعهٔ یک مطلب در مأخذ، زمان بسیار می‌برد. در این میان، این امتیاز را کتاب **الغدیر** دارد که هم منابعش خیلی بیشتر از دیگر کتاب‌هاست و هم جلد و صفحه و جایش را مشخص می‌کند.

اما هم از مرحوم آقای امینی شنیدم و هم از مدیر کتابخانهٔ شوشتری‌ها؛ آقای امینی می‌فرمودند: «من می‌رفتم کتابخانهٔ حسینیهٔ شوشتری‌ها مطالعه می‌کردم. بعد دیدم این مقدار وقتی که جهت مراجعه برای خواننده‌ها تعیین شده، مثلاً از صبح تا ظهر، کافی نیست. با متصدی آن کتابخانه قرار گذاشتیم که من بروم آنجا ۲٤ ساعت باشم و در را بر من ببندد. یک مقدار نان با خودم می‌بردم و وقتی که کتابخانه تعطیل می‌شد، در را می‌بست و من می‌ماندم، چون تصمیم گرفته بودم تمامِ کتاب‌ها را مطالعه کنم و یادداشت بردارم. ماندم و همین کار را ادامه دادم تا همه را مطالعه کردم و یادداشت برداشتم». تصادفاً متصدیِ همان کتابخانه هم یک وقتی، به مناسبتی همین مطلب را گفت که «آقای امینی آمد و قرار گذاشته بود که من در را به روی او ببندم، ایشان ۲٤ ساعت اینجا باشد، و تمام کتابخانه را مطالعه کرد و یادداشت برداشت».

مرحوم کاشف‌الغطاء یک وقتی از ایشان به من گله می‌کرد می‌فرمود: «آقای امینی آمد و از کتابخانهٔ ما استفاده کرد، کتابخانهٔ ما را ریز ریز کرد (تعبیر ایشان این بود کتاب‌های ما را ریز ریز کرد) ولی وقتی **الغدیر** را چاپ کرد، یک نسخه برای کتابخانهٔ ما نفرستاد!». و از خود آقای امینی باز شنیدم که دربارهٔ کتابخانهٔ شخصیِ مرحوم شیخ محمدرضا فرج‌الله، که کتاب هم در الغدیر دارد با عنوان **الغدیر في الإسلام** که در نجف چاپ شده است، نوعِ منابع و مآخذ را ایشان دارد، به تعبیر آقای امینی، و ایشان می‌رفت آنجا، کتابخانهٔ شخصی شیخ محمدرضا فرج‌الله و استفاده می‌کرد و یادداشت برمی‌داشت. یک وقت از ایشان شنیدم در آن وقت‌ها می‌فرمودند: «من تا حالا ۲۰ هزار کتاب مطالعه کرده‌ام».

■ در همین تفاوت **الغدیر** با دیگر کتابها، جناب فاطمی‌نیا، شما نکته‌ای دارید که بفرمایید؟

استاد فاطمی‌نیا: یک نکته‌ای که به ذهن بنده رسیده و ایمان دارم به این نکته، چون بسیار واضح است، این است که همانطور که ذکر شد در اصل مطلب این کتاب و محتوا، کتب دیگری هم داشته‌ایم، مثل همین **عبقات**، یا **غایة المرام** بحرانی، ولی یک امتیاز بسیار عمده و چشمگیر **الغدیر**، این است که ایشان در مقابل بعضی از منحرفینِ معاصر، به مقابله با تک تک آنها برخاسته و شبهات آنها را بررسی کرده و جواب داده است. مثلاً شما ملاحظه بفرمایید، نویسنده‌ای مانند محمد کردانی، خیلی بی‌مهری نسبت به شیعیان نشان داده که مرحوم شرف‌الدین هم تذکراتی برایش نوشته، یا احمد امین مؤلفِ کتاب **ظهر الإسلام** بی‌مهری‌هایی کرده، یا حتی از قدما، ایشان رسیدگی کرده. یعنی بهتر است اینگونه بگویم که قسمتی از **الغدیر** بررسیِ همین شبهاتی است که به شیعه وارد بوده است.

مطلب دیگری که هست این است که علامه امینی وقتی نوشته‌های آنها را رسیدگی می‌کند، خیلی خلاصه و قاطع و بدون معطلی جواب آنها را می‌گوید.

دکتر تجلیل: در مورد نقدی که مرحوم امینی در کتاب‌ها می‌فرماید، بسیاری از اقوالِ سابق که همه قبول داشتند رد می‌شود. یک نمونه‌ای که ایشان می‌فرمایند، سعید نفیسی است که همهٔ اهل علم و ادب می شناسند. مع هذا، در ص ۱۲۹ **الغدیر** ج ۲۲ از ترجمه، این نمونه ذکر شده که سعید نفیسی در تألیفی دربارهٔ شیخ بهایی، مرتکب اشتباهی شده و علامه امینی خیلی سریع اشتباه آن را نشان می‌دهد.

در **الغدیر** می‌گوید: در آن کتاب، شیخ عبدالصمد را برادرِ بزرگترِ شیخ بهایی پنداشته و استدلال کرده است که شیخ عبدالصمد ده سال پیش از شیخ بهایی وفات یافته. گویا او تصور می‌کرده که ترتیبِ مرگ نیز بر مبنای ترتیب ولادت است، و همانطور که هر کس زودتر متولد شود بزرگتر است، پس آنکه زودتر وفات کرده نیز بزرگتر است و برادر بزرگ است. باز پنداشته که شیخ عبدالصمد به نام جدّش نامیده شده، و اگر شیخ بهایی برادر بزرگتر بود به نام جدش موسوم می‌گردید و برادرش نام جد بزرگتر را می‌گرفت. گویا این نامگذاری را یک امر ثابت و تخلف ناپذیر پنداشته که باید گفت درست نیست و معلوم نیست کجا این امر ثابت شده

و اصرار او بر این رویّه چه لزومی دارد. این چیزی است که نه من و نه خود نفیسی از آن آگاه نیستیم.

بعد دلائلش را یکی یکی برمی‌شمارد، با ذکر کتاب‌شناسی، که ایشان (محقق طباطبایی) فرمودند یکی از خصوصیاتِ **الغدیر** این است که کتابشناسی و ارجاعاتِ دقیق دارد که این موضوع جای دیگری دارد و قابل بحث است.

■ همان طور که شما فرمودید علامه امینی ساعات بسیاری از شبانه روز را به کار تحقیق و تألیف می‌پرداختند. این سؤال ممکن است پیش بیاید که آیا ایشان به کارهای عبادیِ خود هم می‌رسیدند؟ علاوه بر این که خود این کار، یک کار عبادی بوده ولی به سایر مسائل‌شان می‌رسیدند؟ و آیا نمونه‌ای و شاهدی شما در این مسئله به خاطر دارید؟

محقق طباطبایی: ایشان علاوه بر این، به کارهای عبادی خودشان می‌رسیدند و به مستحبات، قرائت قرآن، زیارت ائمه و... می‌پرداختند. و ایشان مکرّر می‌فرمودند که: «این **الغدیر**، ما را از انسانیت انداخت»، یعنی از دید و بازدید، و آن چیزهایی که در میان دوستانشان متعارف است محروم بودند و جائی نمی‌رفتند و به این شکل اعتزال می‌کردند و از این جهت، از این قسمت‌ها کم می‌کردند.

■ چه عنایت‌هایی از ناحیه مولا علی علیه السلام و همچنین سایر ائمه به ایشان شده که ایشان اینقدر توفیق پیدا کرده‌اند. کم نیست این همه منابع را مرحوم علامه در پاورقی‌های نوشته‌ها ذکر می‌کند و این همه کتاب را ۲۰ هزار کتاب همانطور که شما فرمودید از ابتدا تا انتها مطالعه کردند؛ برای این همه توفیق مسلماً باید عنایتی شده باشد.

محقق طباطبایی: تازه بعد از این که در سنین اخیر تعداد زیادی کتاب چاپ می‌شد و می‌آمد، ایشان مکرر می‌فرمودند که «باید مطالعه کتاب را از سر گرفت، کتاب‌های جدید که

آمده». و من خوب در نظر دارم مرحوم آیة‌الله العظمی میرزا عبدالهادی شیرازی رحمة الله علیه، در تقریظی که بر **الغدیر** نوشته‌اند، نکتهٔ جالبی را تذکر داده‌اند. فرمودند: «اگر ایشان در میان ما در نجف نبود و در دیدگاه و منظرِ خودمان نبود، **الغدیر** کـه از چـاپ بـیرون مـی‌آمد، فکـر می‌کردیم کارِ گروهی است، کار یک سازمانی است، کار یک نفر نمی‌تواند باشد! و ایشان به تنهایی کار یک گروه و سازمان را کرده است».

■ ظاهراً در چاپ کردنِ **الغدیر** هم ایشان به زحماتی افتاده بودند؟

محقق طباطبایی: آن زمان که بعد از جنگ بود و کاغذ کوپنی بود تهیه کاغذ خیلی سخت بود. ایشان فرمودند: «من برای تهیهٔ کاغذ به بغداد رفتم و در حرم با مرحوم شیخ مـحمدرضا مظفّر ملاقات کردم، به من گفت: برای چه آمـدی؟ گـفتم: بـرای کـاغذ. گـفت: چـقدر کـاغذ می‌خواهی؟ گفتم: سیصد بند کاغذ می‌خواهم. ایشان فرمود: من با همهٔ روابطم پانزده بند کاغذ می‌خواهم برای **السقیفة**، ــ **السقیفة** را ایشان می‌خواست چاپ کند ــ و الان یک ماه است کـه دارم دوندگی می‌کنم و هنوز دستم به جایی نرسیده است!»

ایشان (مرحوم علاّمه) فرمودند: «من فردا می‌روم. ما ارباب داریم».

ایشان فرمودند: «من رفتم مرکزِ این کار. مسئولِ آنجا از من پرسید: چقدر کاغذ می‌خواهی؟ گفتم: سیصد بند. گفت اینجا تحویل می‌گیری یا به نجف بفرستیم؟ گفتم: اگر به نجف بفرستید که خیلی بهتر است. من آدرس چاپخانه را دادم و پولش را پرداختم و بیرون آمدم. بعد به آن آقا اعتراض شده بود که سیصد بند یکجا چطور کاغذ دادی؟! او گفته بود که: این آقا وقتی جلوی من قرار گرفت و می‌آمد، به من حالتی دست داد که اگر هر چه کاغذ می‌خواست، من بایستی می‌دادم و ایشان سیصد بند خواست و من هم سیصد بند دادم».

■ بله، این هم یکی از عنایات مولا علی علیه السلام بود. نمونهٔ دیگری اگر به خاطر دارید بفرمائید.

محقق طباطبایی: از این نوع زیاد بوده، ولی خوب ما کمتر می‌دانیم.

هر کـه را اسـرارِ حـق آمـوختند مـهر کـردند و دهـانش دوخـتند

معمولاً کسانی که چیزهایی دارند، نمی‌گویند. ممکن است خیلی بوده و ایشان نمی‌گفتند.

■ در تهیهٔ منابع و مآخذ، ایشان دچار مشکل نمی‌شدند؟

محقق طباطبایی: خیلی زیاد. و یک کتابخانه‌ای را کـه اسـم نـمی‌برم ـ چـون ایشـان بـا بی‌توجهی به کتاب، مطالعه می‌کردند بعضی‌ها خیلی مقیّد بودند که کتاب چگونه باید باز شود و رعایت شود و... و آن رعایت لازم را نمی‌کردند ـ عذر می‌خواستند و آقای امـینی را بـرای مطالعه نمی‌پذیرفتند. بعد ایشان فرمودند که: «یک کتابی آنجا بود که من احتیاج داشتم و راهی هم نداشتم. به مسئول کتابخانه گفتم و ایشان اول نپذیرفت. از ناراحتی به حرم مشرف شـدم، عرض کردم: آقا امیرالمؤمنین! شما مظلوم بودید، حالا هم مظلوم هستید. حتی شیعه‌های شما هم به شما ظلم می‌کنند! من در خدمت شما هستم، می‌خواهـم کـاری بکـنم بـه مـن کـمک نمی‌کنند، همکاری نمی‌کنند. به دلم افتاد بروم به کربلا. از حرم بیرون آمدم، سوار ماشین شدم و رفتم کربلا. وارد شدم ـ ایشان به مشاهد مشرفه که وارد می‌شدند اول به حرم می‌رفتند بعد به جاهای دیگر ـ از ماشین پیاده شدم رفتم حرم. یکی از منبری‌های کربلا بغل دست من نشسته بود، بعد از سلام نماز گفت: آقای امینی، من چند کتاب دارم که فعلاً مورد حاجت من نیست. شما بیائید منزل ما ببینید اگر به درد شما می‌خورد هر کدامش را که لازم داشتید، ببرید. از حرم بیرون آمدیم، رفتیم منزل ایشان، کتابها را آورد. اول کتابی را که دست کردم بـرداشـتم دیـدم همان کتابی است که من می‌خواستم و آن آقا نپذیرفت! و خطی بود، نسخهٔ بهتر و کامل‌تری بود! و چند کتاب دیدم که مورد استفادهٔ من قرار می‌گیرد از ایشان اجازه‌گـرفتم، و بـه مـنزل آوردم و استفاده کردم و بعد برگرداندم».

چیزی که خودم شاهد بودم و عجیب بود این بود که یک روز بنده و آقـای سـیّد مـهدی

خِرسان که از دوستانِ فاضل نجفِ ما است، بر ایشان وارد شدیم. ایشان فرمودند که «لعب أبي بکرٍ بِالقِمار؛ فلان کتاب صفحه چند. من یادداشت دارم ولی، نصش را می‌خواستم، خود عبارات را می‌خواستم و پیش همان آقا است ـ که نمی‌توانست برود کتابخانه‌اش ـ یکی از شماها بروید و عین عبارت را بنویسید و این، صفحه‌اش مشخص است، چاپش هم مشخص است، بنویسید و برای من بیاورید». آقای سیّد مهدی ملتزم شد این کار را بکند. بعد از دو روز فاصله، یا شاید یک روز، رفتم خدمتشان دیدم خود کتاب روی میز ایشان است. عرض کردم: «این آقای سیّد مهدی خرسان خود کتاب را برای شما آورد؟»، فرمودند: «نه، شیخ أسد حیدر، مؤلفِ **الإمام الصادق علیه السلام والمذاهب الأربعة**، دیروز آمد منزل ما و این کتاب دستش بود و گذاشت، گفت این باشد خدمت شما شاید لازم بشود». همان کتاب که ایشان احتیاج داشت همان را شیخ اسد حیدر برده بود خدمتشان؛ که خود ایشان عبارت را نقل می‌کند که در جلد هفتم هم چاپ شد.

■ در مورد اثرات **الغدیر** در جهان امروز، در جهان عرب‌زبانِ امروز، اگر نکته‌ای به نظرتان می‌رسد بفرمائید.

محقق طباطبایی: مرحوم آقای امینی می‌فرمودند: «یک سفر رفتم خدمت آیة‌الله بروجردی، ایشان فرمودند که: **الغدیر** شما برای گروهی نفع داشت، برای گروهی ضرر. عرض کردم: شما از کدام قسم هستید؟ فرمودند: برای من ضرر داشت، و گروه زیادی در سوریه و لبنان در اثر این کتاب شیعه شدند و بعضی‌ها پیشنمازِ مسجدی بودند که از اوقاف، ماهانه داشتند، یا امثال اینها که کارمند بودند، اینها را اخراج کردند. آقای شرف‌الدین به من نامه نوشتند که اینها را اخراج کردند، شما برای اینها ماهانه قرار بدهید، و ما ماهانه قرار دادیم. ایشان می‌فرمودند که برای من ضرر داشت». این کتاب در همان وقت اینقدر اثر داشت.

■ جناب آقای طباطبائی، یکی از مسائلی که در اینجا مطرح است این است که علامه امینی

شیوهٔ کارشان چگونه بود؟ چطور تحقیق می‌کردند و چطور یادداشت برمی‌داشتند؟

محقق طباطبایی: ایشان کتاب‌ها را مطالعه می‌کردند. دفتری داشتند و آنها را یادداشت می‌کردند. گاهی کتاب کتاب، گاهی موضوع موضوع. یک موضوعی را عنوان می‌کردند، بعد مدارکش را، جلد و صفحه را آنجا معین می‌کردند.

و از چیزهایی که همین اواخر دیدم **ثمرات الأسفار** بود که عرض کردم. از قبلی‌ها دو جلد ضخیم بود به نام **ریاض الأنس**، آن هم چاپ نشده که بعد ایشان به پاکنویسی **الغدیر** که مبادرت می‌کردند از آن یادداشتها استفاده می‌کردند و منظم می‌کردند.

■ آیا ایشان از روش نوین تحقیق، فیش و فیش‌بندی و جمع‌آوری اسناد و مدارک استفاده کرده بود؟

محقق طباطبایی: خیر. از روش فیش‌برداری استفاد نکردند. نه ایشان و نه شیخ آقابزرگ با آن همه معلومات و اطلاعات که جمع کرده و ردیف کرده و به هم ضمیمه کرده بود، هیچ کدام فیش نبوده.

■ علامه امینی علاوه بر این **الغدیر** و **شهداء الفضیلة** که اشاره شد، و همینطور **ثمرات الأسفار** که فرمودید، ظاهراً آثار دیگری هم دارند. آیا به خاطرتان هست؟

محقق طباطبایی: آنچه الآن به نظرم هست **المقاصد العلیّة** است که ایشان در مباحث اعتقادی نوشته بودند و خیلی هم برای این کتاب ارزش قائل بودند. خود ایشان خیلی تعریف می‌کردند و اهمیت می‌دادند، و مدتها هم گم شده بود که اخیراً باز پیدا شد، و آنهم قابل چاپ است ان شاء الله به توفیق الهی چاپ شود.

■ چرا بقیه مجلدات **الغدیر** چاپ نشده است؟ چون شنیده‌ایم که شانزده جلد بوده و یا بنا به قولی بیش از این، ولی تنها یازده جلد چاپ شده و بقیه‌اش به صورت دستنویس باقی مانده است. علتش چیست؟

محقق طباطبایی: سفر آخری که آقازادهٔ ایشان آقای حاج آقا رضا امینی به قم آمده بود و ظهر منزل ما بود همین صحبت شد، ایشان می‌فرمودند که اینها نجف مانده و اصلاً اینجا نیست.

■ از کتاب‌های ایشان **سیرتنا** و **سنتّنا** هم بوده که اینجا مثل اینکه ذکری نشد، راجع به این هم جنابعالی افاضاتی دارید بفرمائید.

محقق طباطبایی: در سفری که ایشان به حلب رفته بود و از کتابخانه‌های آنجا استفاده می‌کرد، ایشان فرمودند که: «کسی از من پرسید شما چرا اینقدر در حبّ اهل بیت مبالغه می‌کنید؟ اهل بیت را ما هم دوست داریم، شما هم دوست دارید، شما زیاده‌روی می‌کنید». و ایشان با او وارد صحبت شده بود. و بعد که ایشان از سفر برگشتند، همان مباحثه و مناظره را منظم کردند و مفصّل، البته دقیق‌تر، بیشتر و با منابع بیشتری و به صورت کتابی درآمد به نام **سیرتنا و سنتنا**، مکرّر چاپ شده و ترجمه هم شده است.

و یکی هم **السنة و السیرة** است که این بخش ردّ وهّابیت جلد پنجم **الغدیر** است که عرض کردم در مورد زیارات و جهات دیگر است. این بخش که همان است که در جلد پنجم بود به صورت جدا و مستقل چاپ شد.

و دیگر **تفسیر سوره فاتحة الکتاب** است. چون ایشان در نجف درس تفسیر داشتند، در منزل تفسیر می‌فرمودند. قبل از نگارش **الغدیر**، که من درک نکردم. **الغدیر** را هم خیلی وقت پیش تألیف کرده‌اند؛ چون مرحوم شیخ عباس قمی که در سال ۱۳۵۹ فوت کرده‌اند، مرحوم آقای امینی مکرّر به من فرمودند که: «آقای شیخ عباس میل داشت این کتاب چاپ شود و ببیند و می‌گفت: چرا الغدیر را چاپ نمی‌کنی؟ من دلم می‌خواهد ببینم». که از همان وقت آماده بوده و

ایشان مشغول بوده‌اند. و **تفسیر سورهٔ فاتحه**، آن هم در ایران به چاپ رسیده است، ترجمه‌اش هم چاپ شده است.

همچنین ایشان می‌فرمودند که «یک دوره **وسائل** را من زحمت کشیدم تصحیح کردم. رجالش را، اسنادش را و متونش را، خیلی با دقت زیاد تصحیح کردم. در خانهٔ ارزان‌قیمتِ قدیمیِ کلنگی به اصطلاح فارسی، بودم، متأسفانه آن کتاب را موریانه خورد».

■ آیا خودتان در تصحیح یا استنساخ **الغدیر** نقشی داشتید؟

محقق طباطبایی: در استنساخ یک مقداری کمک. گاهی یک رجالی را ایشان می‌گشتند شرح حالش را پیدا کنند، در رجال اسناد یا امثال اینها، یک مقدار معطل می‌شدند و پیدا نمی‌کردند، به من می‌دادند و می‌گفتند با فرصت بیشتری من بگردم و پیدا کنم و در اختیارشان قرار بدهم و ایشان مشغول کارهای مهم‌تری می‌شدند. در جمع‌آوردی مدارک شاگردان و دستیارانی نداشتند و یک‌تنه عمل می‌کردند.

■ از سفرهای ایشان به کشورهای مختلف، هندوستان و جاهای دیگر، چیزی به خاطرتان هست؟

محقق طباطبایی: سفرهای ایشان زیاد نبوده، سفرهای حج بوده مکرر، و اخیراً سفری به هندوستان رفتند چهار ماه طول کشید و به کتابخانهٔ رامپور در منطقه رامپور ـ که پادشاه شیعه بود و کتابخانهٔ فنی‌ای داشت ـ تشریف برده بودند و وارد بر خودِ مِلِکِ رامپور شده بودند، زمان رضا پدر پادشاه فعلی. و عرض کنم که مدیر کتابخانهٔ سلطنتیِ آنجا کسی بود به نام امتیازعلی عرشی، که **اسناد نهج البلاغه** را نوشته که چاپ شده است، یک سُنیِ متعصّب هم بود و خیلی متکبّر. در برخوردِ اول با آقای امینی، با اینکه مهمان خود آنها بوده، برخورد خوبی نداشته و گفت که: «حاج آقا رضا (آقازادهٔ ایشان) به من گفت که مثل اینجا کارمان به سختی می‌کشد!

گفتم: خب، ما هم ارباب داریم». بعد ایشان کتاب‌هایی را که شماره‌هایش را یادداشت کـرده بود، طلبید. وقتی کتاب‌های خطی را برای ایشان آوردند ـ خطی‌های کهنه و مهم که جای دیگر کمتر هست ـ ایشان فرمودند که آوردند من نگاه کردم، دیدم اشتباه است، چیز دیگر است این کتاب نیست. به علی عرشی گفتم که این مثلاً **تفسیر سفیان ثوری** نیست. او همانطور با تبختر گفت: تا حالا که **تفسیر سفیان ثوری** بوده! من گفتم: خوب از این به بعد می‌خواهـد **تـفسیر سفیان ثوری** نباشد! بعد گفت: خوب اگر اشتباه است پس چیست؟ ایشان فرمودند من مراجعه کردم صحیحش را گفتم. یکی دیگر را آوردند باز اشتباه درآمد. گفتم: آقا این اشتباه است، این کتاب نیست. گفت: پس چیست؟ دقت کردم از مشایخ إسنادش فـهمیدم، گـفتم: ایـن **مـعانی الأخبار** کلاباذی است. سوم، چهارم، همینطور دنبال هم اشتباه درآمد، و این موجب شد که او خضوع کند! و امینی را شناخت و تسلیم شد. بعد گفتند که به او گفتم: مدت کتابخانه که برای مردم باز می‌شود چقدر است؟ مثلاً گفت شش ساعت. گفتم: من از جاهای دور آمدم و ماندن من در اینجا خیلی محدود است، این مقدار وقت به درد من نمی‌خورد. او گفت: چـقدر وقت می‌خواهی؟ گفتم: چهارده ساعت. گفت: اشکال ندارد. من یک نفر را معین می‌کنم از فردا که شما در بزنید، در را باز کند و چهارده ساعت اینجا تشریف داشته باشید. گفتند رفتم مـنزل و فردای آن روز برگشتم و در زدم دیدم خودش آمد و در را باز کرد. گفتم که: پس خوب است من کسی را که برای باز کردن معین کردید بشناسم. گفت: آقا خودم هستم در اختیار شما!

■ نوشته‌اند که ایشان به سوریه و حلب هم مسافرت کرده‌اند؟

محقق طباطبایی: بلی، سفرهایی که من رفتم به سوریه و حلب در کتابخانهٔ ظاهریّه، خیلی کتاب‌های قدیمی ارزنده‌ای بود و ایشان آن وقت، تابستان ایران بود، نامه‌های مکرر خدمت ایشان نوشتم که: ضرورت دارد شما به اینجا تشریف بیاورید. و می‌دانستم چه چیزی جـلب توجهشان می‌کند همان را می‌نوشتم، کتابها را مرتب می‌نوشتم که فلان کتاب هست به فـلان تاریخ، فلان کتاب هست به این مشخصات، خصوصیت مقروّ بر مشایخ، و کتاب‌های متعدد را

اسم بردم و برای آمدن تشویقشان کردم. وقتی به نجف رفتم ایشان از ایران به نجف برگشته بود، فرمودند که: من تصمیم گرفتم سال دیگر بروم به سوریه. و تشریف بردند.

والحمد لله ربّ العالمین

گفتگو با آیة الله میلانی

آنچه می‌خوانید، گفتگویی است که از سوی آقایان حجج اسلام سید محمّد طباطبایی یزدی و امیر تقدمی با محقق فرزانه جناب مستطاب آیة الله سید علی میلانی دام ظله، در فروردین ۱۳۹۲ هجری شمسی، انجام شده است.

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله ربّ العالمین والصلاة والسلام علیٰ محمّد وآله الطیبین الطاهرین واللعن علیٰ أعدائهم أجمعین.

من دربارهٔ علّامه امینی مطلب خاصی که گفته نشده باشد و خود بنده داشته باشم، چیزی به نظرم نمی‌رسد داشته باشم. یک مطلب کلّی باید اول عرض کنم، که این مطلبِ کلی، بر مرحوم آقای امینی هم منطبق می‌شود، این است که:

از مجموعِ آیات و روایات و دقت در احوالاتِ علما، و مسموعاتِ ما از بزرگان، چنین استفاده می‌شود که خداوند متعال، کَتَبَ عَلیٰ نَفسِهِ – به تعبیرِ خودِ قرآن – که کسانی را که در راهِ اثباتِ ولایتِ امیرالمؤمنین علیه السلام، و اثباتِ حقّانیتِ تشیع، و اثباتِ غاصبیّتِ خلفا و غیر خلفا، این کسانی را که در این مسیر کار می‌کنند، در هر مرتبه‌ای، بالخصوص در مراتبِ بالا کارهای اساسی انجام می‌دهند، کَتَبَ عَلیٰ نَفسِهِ، خداوند متعال متعهد شده که آنان را تأیید کند. این معنی را بنده کاملاً درک می‌کنم. کسانی را که در این مسیر، کارهایی را به عهده گرفتند انجام بدهند، مخصوصاً کارهایی که سابقه ندارد، خداوند متعال تعهد دارد که اینها را تأیید کند. این کُبرای مطلب. و من این معنی را کاملاً حس می‌کنم. شما ببینید نامه‌ای که امام زمان عجّل

الله تعالیٰ فرجه نوشتند برای شیخ مفید، در القـابِ شـیخ مـفید، حـضرت تأیـید و تسـدید را بالخصوص تصریح کرده‌اند. حالا بیاییم تا زمان علّامه حلّی. این تأیید ربّانی است که این همه کتاب نوشته شود و این کتاب‌ها هر کدام در بابِ خودش مرجعیّت داشته باشد و تا به امروز بماند و تا به آینده نیز. به جوری که مرحوم علّامه حلّی همینطور که سوار آن مرکوب بوده، از جایی به جایی، کتاب تألیف کند یا مطلبی را که لازم داشته که نمی‌دانسته که در کجاست در آنجا باید به او ارائه کنند و بگویند مطلب فلان جاست - داستان معروف علّامه - تا برسد به زمان مرحوم میر حامد حسین تا زمان علّامه امینی. اینها کسانی هسـتند کـه کـاملاً زنـدگی‌شان و برنامه‌هاشان و آثارشان حاکی از تأیید الهی است.

داستانی که آقای امینی کتاب لازم داشته من از مرحـوم پـدرم شـنیدم کـه رفـته خـدمت امیرالمؤمنین علیه السلام که: «آقا! این کتاب را من لازم دارم، در نجف گیرم نیامده». مرحـوم پدرم نقل می‌کردند از قولِ مرحوم آقای امینی، که در حرم مطهّر امیرالمؤمنین وقـتی کـه ایـن مطلب را عرض کرده، به دلش افتاده برود کربلا. حالا رفته کربلا، از ماشین پیاده شده، باید چه کند؟ باید برود حرم سید الشهدا. مرحوم علّامه هم شخصیتی داشته که هر کسـی بـه ایشـان می‌رسیده دعوتشان می‌کرده که به منزلشان برود، ولی ایشان جواب می‌داده: «نه، نـمی‌توانـم بیایم»، اما یکی تا گفت که خدمت باشیم، قبول کرد و با او راه افتاد و رفت به منزل او. کتاب را آنجا دید. اینها غیر از تأییدهای ربّانیِ غیبی، از دستگاهِ ربوبی، چیز دیگری نمی‌تواند بـاشد. دستگاه ربوبی که من می‌گویم، یعنی ائمۀ اطهار، یعنی امام زمان. یعنی تمامِ این دستگاه ربوبی، کمک می‌کند و هدایت می‌کند و راهنمایی می‌کند. این مطلبِ کلّیِ کُبروی را من کاملاً معتقدم و درک می‌کنم. چون اگر بخواهم از خودم هم بگویم، شاید درست نباشد که بگویم در زندگی خودم هم چنین چیزهایی را دارم. اجمالاً این یک واقعیت است که علّامۀ امینی قطعاً مؤیَّد بوده در این راه، و برای تألیف کتاب **الغدیر** قطعاً مورد تأیید بوده و کمک می‌شده.

مرحوم آقای امینی وضع مالی خاصی نداشته، نه قومی، نه قبیله‌ای، نه عشیره‌ای در نجف. بالأخره در هر کار بزرگی، اسبابِ ظاهری لازم است. این کتاب **الغـدیر**، نـوشتنش شـوخی نیست. بنده معتقدم همانجور که آقای امینی صاحب **عبقات** را در مقدمۀ کتاب **الغدیر** وصـف

می‌کند، تحت عنوان «المؤلّفون في الغدير» می‌رسد به میر حامد حسین، می‌فرماید: «سَیفٌ مِن سُیوفِ الله المَشهورةِ عَلیٰ أعدائه، أتَمَّ بِهِ الحُجَّةَ وَأوضَحَ بِهِ المَحَجَّة»، من معتقدم آقای امینی هم همینطور بود. همان وصفی که ایشان برای میر حامد حسین گفته، من برای ایشان می‌گویم. بعد می‌گوید: «وَأمّا کِتابُهُ **العَبَقات** فَقَد فاحَ أریجُهُ بَینَ لابتَي العالَم... المُعجِزُ المُبینُ الذي لا یأتیهِ الباطِلُ مِن بَینِ یَدَیه وَلا مِن خَلفِه»، همان وصفی را که خداوند متعال برای قرآن گفته، آقای امینی برای **عبقات** گفته. همین وصف منطبق است برای کتاب **الغدیر**. اگر همهٔ علماء اهل سنّت، آنان که واقعاً عالمند ـ آنان که فقط ادعای علم می‌کنند که ارزشی ندارند ـ اگر علماشان جمع شوند در یک جا، بخواهند یک ردّ علمی بر **الغدیر** بنویسند ـ نه یاوه‌گویی که الان رسم شده ـ نمی‌توانند. نمی‌شود بر **الغدیر** رد نوشت. این غیر از این است که تأییدِ الهی دارد؟ «ذلك الکتابُ المُعجِزُ المُبینُ الّذي لایأتیهِ الباطِلُ مِن بَین یَدَیه وَلا مِن خَلفِه». مخصوصاً جلد اوّلش که در خصوصِ حدیث غدیر است. کجایش جای اشکال است؟ در کجایش می‌توان مناقشه کرد؟ البته بیشتر کاری که مرحوم آقای امینی در خصوص حدیث غدیر کردند جنبهٔ سندی را بیشتر کار کردند، جنبهٔ دلالی‌اش را در کتاب **الغدیر** ندارند. در همین حد هم که هست، به دست هر کس برسد باید حدیث غدیر را بپذیرد. در هیچ جای کتاب **الغدیر** نمی‌شود مناقشه کرد، به خصوص جلد اولش. و همین است که می‌بینید مرحوم آقای امینیِ وحید و فرید، به تنهایی چنین کاری را انجام می‌دهد. عرض کنم که با قلت امکانات آن روز، چه عزتی خدا داده به ایشان و به کتاب ایشان. چه در زمان خود ایشان این تقاریظی که برایشان آمده از بلاد مختلف و از طبقات مختلف، چه بعد از ایشان. این غیر از تأیید ربّانی و غیر از یک عنایت إلهیّهٔ خاصّه چیز دیگری نمی‌تواند باشد. مگر ما ندیدیم برای ترویجِ بعضی از کتب چه زحماتی کشیده می‌شود، بعد آن زحمات همه هدر می‌رود و ثمر نمی‌دهد.

این برای کسانی است که برای امیرالمؤمنین علیه السلام کار کنند و اخلاص در کارشان داشته باشند، من چیزی علاوه بر اخلاص تعبیر می‌کنم، من می‌گویم سوز داشته باشند. چون داستان امیرالمؤمنین چند جهت دارد: یکی اینکه حقی است ضایع شده. و همیشه در طولِ تاریخ، در هر جایی که حقی وجود داشته باشد، کسی یا کسانی پیدا می‌شود که از این حق

دفاع کنند. حق چیزی است که باید از آن دفاع شود. ﴿لِيُحِقَّ الله الحَقَّ بِكَلِماتِه﴾. حق این خاصیت را دارد. همین طور که می‌دانید حق به دو معنی است. یک حق به معنیِ ثبوت است، یک حق به معنای مقابل باطل است. امامت امیرالمؤمنین حق است به هر دو معنی. خب حق باید احیا شود. کتاباً سنةً عقلاً عقلائاً باید گرفته شود. این یک جنبۀ بُعد ولایت امیرالمؤمنین است. بُعد دوم مظلومیت است. مظلوم باید نصرت داده شود. در هر جا، در هر عالَمی، در هر امتی، در هر شریعتی، در هر قانونی، مظلوم باید نصرت داده شود. جهات دیگری هم هست.

آنوقت کسی که بیاید پای این حق بایستد و زحمت بکشد تا احیاءش کند این مظلوم را نصرت بدهد و در مقابل ظالم بایستد، مگر می‌شود که خداوند متعال تأییدش نکند؟ نمی‌شود و تأیید نکردن چنین کسی از طرف خداوند متعال محال است.

مرحوم آقای امینی در تبرّی هم چقدر قوی بوده است! هم ولایتش قوی است و هم برائتش. ولایتش کتاب **الغدیر** است و حرکاتش، سکناتش، حرفهایش، سخنرانی‌هایش. مرحوم امینی قیافه‌اش جاذبیت داشت، صداش جَهوَری بود، چشمانِ درشتی داشت. ایشان می‌آمد بالای سر حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، زیارت جامعه را از حفظ می‌خواند. ایشان در حرم امیرالمؤمنین با آن صدا و آن قیافه زیارت بخواند و اشکهای دانه درشتش روی صورتش بریزد، تصورش را بکنید، اینها مظاهرِ ولایتش است. مظاهر برائتش این نوارهای ایشان است. نوارها را گوش کنید ببینید چه خبر است. این چنین کسی «قد أوضَحَ بِهِ المَحَجّة وأتَمَّ به الحُجّة»، علّامه واقعاً مصداقِ تامِّ تعبیرِ خودشان نسبت به صاحب **عبقات** است. البته ایشان، از **عبقات** خیلی استفاده کرده، بلا اشکال. هم در جلد اول و هم در خلال اجزاء دیگر هم از **عبقات** خیلی استفاده کرده. خود می‌گوید: «وَقَد استَفَدنا كَثيراً من عُلومِه المودَعَةِ في هذا السِفرِ العَظيم، فَلَه مِنّا الشُكرُ وَمن الله الأجرُ الجزيل». متأخرین از آقای امینی نیز از کتاب **الغدیر** استفاده کردند و همچنان استفاده می‌کنند. و ایشان شرکت جدّی دارد در اجرِ کسانی که در طول تاریخ، تا حال و تا آینده، در این مسیرند و از **الغدیر** استفاده می‌کنند و از حق امیرالمؤمنین دفاع می‌کنند. اصلاً این اجر قابل وصف است؟ مثلاً ببینید وقتی پیغمبر اکرم امیرالمؤمنین را می‌خواهد به یمن بفرستد می‌فرماید: «یا عليّ، لأن يَهديَ اللهُ بِكَ رَجُلاً واحِداً

خیرٌ لك ممّا طَلَعَت عَلیه الشَمس». چقدر کتاب **الغدیر** افراد را هدایت کرده؟ حساب کنید قابل وصف نیست. نمی‌شود درک کرد که خداوند متعال به آقای امینی در حال حیاتش، و در راه ترویج کتابش چه کرده، و بعد از اتمام این کتاب چه اثری در آن گذاشته، و به خود آقای امینی چه داده! ما نمی‌توانیم درک کنیم. ما در حد همین فهم قاصر خودمان چیزهایی را بر اساس آنچه خواندیم و دیدیم تا حدی می‌گوییم. وگرنه واقعِ امر را درک نمی‌کنیم.

این کتابِ **سیرتنا وسنّتنا** را چیز کوچکی تصور نکنید. در باب خودش بسیار کار ارزنده‌ای است. آن زمان که دستگاه‌های امروز و وسائل امروز نبوده. این کتاب **المقاصد العلیّة** بابِ اولش را تا الان خواندم و تازه وارد باب دوّم شدم. احاطهٔ ایشان بر احادیث، هولناک است. این دستگاه‌ها نبوده که با کامپیوتر در روایات جستجو کنند. احاطه بر اخبار و روایات، ربط دادنِ مطالب به هم، تبحر عجیبی را نشان می‌دهد. این باب اولش را فعلاً خواندم و می‌گویند آن باب سوم مهم است که هنوز نخوانده‌ام. چنین مرد بزرگی بوده است. حالا حوزهٔ نجف بتواند باز آقای امینی تحویل دهد، و یا قم یا سایر حوزه‌ها بتوانند این طور افرادی را به جامعه تحویل دهند، و در مکتب اهل بیت بتوانیم باز دوباره افرادی را در این ردیف داشته باشیم، این دیگر بستگی به عنایت خداوند متعال دارد.

طباطبایی: صاحب عبقات که متقدّم بوده و این همه زحمت کشیده چرا این جایگاه را پیدا نکرد؟

چند جهت دارد. اول اینکه این کتاب به فارسی است. دوم اینکه در بلاد هندوستان تألیف شد و در آنجا چاپ شد. جهت سوم این است که این افرادی که با آقای امینی و در ترویج کتابش همکاری کردند، برای کتاب **عبقات** پیدا نشدند. شما می‌دانید جلد اول **الغدیر** که چاپ شد، آقای میلانی مقداری را خرید، آقای خویی مقداری خریدند و مجانی دادند به افراد. شنیده بودید؟ افرادی با آقای امینی در ترویج این کتاب همکاری کردند. البته که آقای میر حامد حسین خیلی زحمت کشید، اما باید کار شود و ترویج شود از **عبقات**. شما ببینید سید محسن امین عاملی می‌گوید که این کتاب **عبقات** باید ترجمه به عربی بشود و در بلاد عرب منتشر

شود و می‌گوید: «یا حَبَّذا لَو انبَریٰ أحدٌ من العَرَب لتَعریبه ونشرِه بالعربیّة، ولکن الهِمَم عند العرب خامدة» این را هشتاد سال قبل گفته است. برای کتاب **الغدیر**، افرادی دور آقای امینی جمع شدند و همکاری کردند. نکتهٔ دیگر این است که عربیّت و قلمش، بسیار مهم است. قلم کتاب **الغدیر** در پیشرفت این کتاب بسیار سهم دارد. لذا سایر مؤلّفات علّامه امینی مثل **الغدیر** نبود، شهرت هم پیدا نکرد.

تقدمی: علّامه چطور وارد فضای الغدیر شدند؟

انگیزهٔ ایشان جمع‌آوری اشعار دربارهٔ غدیر خم بوده. می‌خواسته قصائدی که دربارهٔ غدیر گفته شده جمع کند. بعد به ایشان گفته شده: حالا که شما این کار را می‌خواهید بکنید پس جلد اول کتاب را در خصوص حدیث غدیر و رواتش و صحابه و علما اختصاص دهید.

طباطبایی: المقاصد العلیة مقدّم بر الغدیر نوشته شده، و چون امیرالمؤمنین اولین کسی بوده که تصدیق کرده در عالم ذر، کم کم به بحث ولایت امیرالمؤمنین کشیده شده و علّامه متوجه مسائل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شده است.

بله ایشان خواسته «الغدیر في الأدب العربي» بنویسد، بعداً گفتند «في الکتاب والسنّة والأدب» بشود. در **عبقات الأنوار** که آقای شیخ غلامرضا مولانای بروجردی چاپ کرد، ده جلد است. جلد اول **الغدیر** خیلی همچنان کار دارد و حرف دارد و بحث غدیر ادامه دارد. این طور که من شنیده‌ام قرار بوده قصائد را جمع کند. جلد اول را به پیشنهاد دیگران نوشته است.

تقدمی: این تأیید الهی که فرمودید مسلّم است و غیر قابل انکار. حتماً غیر از تأیید، روشِ کار و مبانیِ علمیِ الغدیر نقش داشته. جذابیتِ علمیِ الغدیر را چطور می‌بینید؟

این جذابیت در جلد اول نیست. جلد اول بحثِ تخصّصی دربارهٔ سند حدیث غدیر است. جذابیتِ این کتاب که می‌گویید، از جلد دوم به بعد شروع می‌شود. جهت اول، تنوعِ مطالب است. جهت دوم، جنبه‌های ادبی است، شعر است و شعراء و این جاذبه دارد. جهت سوم،

اسلوبِ کتاب است. شما وقتی در کتاب **الغدیر** دقت کنید، می‌بینید چقدر امثال عربی در لابلای عبارات وجود دارد. چقدر تشبیهات وجود دارد. چقدر استعارات در همین نثرش وجود دارد. مهمتر از همهٔ اینها آنکه منابعِ کتاب **الغدیر** سنی است، همهٔ منابعش سنی است. و آقای امینی خوب توانسته از منابع استفاده کند و احتجاج کند و مطالب را به رخِ خصم بکشد. آن وقت در هر جایی که قصیده‌ای که ذکر می‌کند، هر جا که آن قصیده متعرّض حدیثی، فضیلی، منقبتی شده وارد آن بحث هم می‌شود. فرض کنید در قصیده‌ای، شاعر ردّ شمس را متذکر شده باشد؛ ایشان وارد بحث رد الشمس می‌شود. خود این استیعاب، تنوعِ کتاب و اشتمالِ کتاب بر مطالبی که هر کدام در جای خودش نشسته جذابیت ایجاد می‌کند. مثلاً شما ببینید راجع به حضرت ابوطالب بحث کرده که بی‌نظیر است. راجع به ابوذر هم ایشان بحث بی‌نظیری کرده است. این‌ها برای اهلش ارزشمند است و کتاب مورد توجه قرار می‌گیرد.

طباطبایی: آیا در این کتاب میزان شعر زیاد نیست؟ این اشکالی است که بعضی‌ها بر کتاب دارد.

اصلاً هدفِ اصلیِ کتاب این شعرها بوده و ساختمان اصلی کتاب همین شعرهاست. خواسته اشعار را جمع کند و دربارهٔ اشعار حرف بزند. ایراد نمی‌شود گرفت.

تقدمی: بازخوردِ الغدیر در میان اهل سنّت چگونه بوده؟ ردود دارد؟

ندارد. چه کسی می‌تواند **الغدیر** را رد کند؟

تقدمی: ما هم گشتیم پیدا نکردیم. ولی می‌گویند شخص معتبری، کسی، کاری کرده.

ما هم سال‌هاست می‌شنویم. کجاست؟ کیست این؟! می‌گویند هیئتی مشغول نقد **الغدیر** هستند. کیستند؟ کجایند؟!

کسی که بتواند اشکال کند، شاید بتواند این را بگوید که: این علمایی که شما به آنها احتجاج کردید اینها چندان برای ما معتبر نیستند. ممکن است بخواهند علمای خودشان را برای رد

الغدیر خراب کنند. تنها راهشان همین است. یا مثلاً بگویند: این عبارتی که شما آورده‌اید نصّ کامل نیست. خب کاملش را بیاورند ببینیم چه مطلبی را می‌تواند عوض کند؟!. از نظر علمی نمی‌شود با **الغدیر** مناقشه کرد. البته قوی‌تر از **الغدیر**، کتاب **عبقات** است، بلا اشکال. الان دویست سال است که از تألیف عبقات گذشته و نمی‌شود با **عبقات** مناقشه کرد. بله اشکالاتی جزئی دارد. البته کارِ فردی، همیشه اشکالات دارد و خالی از اشکال نیست. آن هم با این عمق و با این وسعت کار کردن. مرحومِ پدرتان (آقا سید عبدالعزیز طباطبایی) برخی اشکالات **الغدیر** را رفع کرده. مثلاً سه تا قرطبی هست. آقای امینی اشتباه کرده و احوالات یک قرطبی دیگری را ذیل یک قرطبی دیگر گذاشته. مرحوم محقق طباطبایی خیلی مؤدّبانه این مشکل را رفع کرده. یا مثلاً کسی وفاتش ۹۹۹ است ایشان نوشته ۱۰۰۰. این اشکالات جزئی هست و در کلیّت بحث، چندان مهم نیست.

مرحوم امینی در کتاب **الغدیر**، علم و عدالتِ صحابه را زیر سؤال برده. شجاعت آن مشایخ را هم زیر سؤال برده. تمامِ اوصافی که باید خلیفهٔ رسول الله داشته باشد تا بر مبنای خود اهل سنت بتواند مورد انتخابِ مردم بشود و جانشینِ انتخابیِ رسول خدا شود همه را زیر سؤال برده. کتاب **الغدیر**، هم ساخته، هم خراب کرده؛ هم آنچه را مربوط به امیرالمؤمنین است ساخته، هم آنچه مربوط را به شیوخ ثلاثه است، خراب کرده. تا چه رسد به معاویه و امثالش.

تقدمی: اینکه ایشان در بحث برائت محکم ایستاده، وجه مهمی است. دیده‌ایم کسانی در امامت کار می‌کنند، اما وارد مباحث برائت نمی‌شوند.

ببینید، نمی‌شود خلیفهٔ رسول الله جاهل باشد. اینکه خلیفه «جاهل» باشد، نمی‌شود. آنهم جاهل به اموری که عوام الناس هم می‌دانند. حتی اقل طلاب خبر دارند. الفاظِ عربیِ قرآن را جانشین پیغمبر خدا نتواند درست بفهمد، نمی‌شود. این **نوادر الأثر** (در جلد ششم الغدیر) کتاب کوبنده‌ای است. ما در مباحثِ علمی‌مان برای ردّ امامتِ خلفا، و اثباتِ عدمِ لیاقتِ آنان برای جانشینیِ پیامبر اکرم، باید ببینیم آنان چه چیزی را برای خلیفه شرط می‌دانند و ارزش می‌دانند، ما همانها را بررسی کنیم و ببینیم در خلفا وجود داشته یا نه؟ به بحث‌های دیگر

دربارهٔ احوال این خلفا نیازی نیست. در مقام تخریبِ این خلفا و بیانِ عـدمِ لیـاقتشان بـرای جانشینیِ رسول الله، باید برسیم به کتبِ کلامی‌شان و مبانیِ اعتقادی‌شان را ببینیم و بـررسی کنیم چه چیزی را ملاک و ضابطه قرار دادند برای خلیفه؟ من که شاگردِ این مکتب هستم و چیزهایی تا حدی یاد گرفتم، دیدم که روش همین است. بزنگاه‌ها را علّامه امینی مـی‌بیند و رسیدگی می‌کند. لذا می‌بینید حتی اُمرا و وزرا و شخصیت‌های سیاسی برای این کتاب تقریظ می‌فرستند. ملوک و بزرگانِ فقها و محدّثین و بزرگانِ مؤلفین و شعرای اهل سنت هـم تـوجه می‌کنند و تقریظ می‌نویسند. تا چه رسد به بزرگانِ خـودمان، مـراجـعی مـثل مـرحـوم سـید عبدالهادی شیرازی و آقای حکیم و امثال این بزرگان.

تقدمی: احساس نمی‌کنید نسبت به معرفی الغدیر، بعدها کم کاری شد؟ آن فـضایی کـه ایشان با فرستادن این کتاب درست کرد، بعداً خیلی کم‌رنگ شد.

البته که خوب بود این کار می‌شد و ترویج **الغدیر** ادامه پیدا می‌کرد. خوب بود در چاپ‌های بعدی، از معاصرین، یعنی علمای زمان خودمان تقریظی منتشر می‌شد. آنها که زمـان عـلّامه تقریظ دادند آنها فوت شدند. باید طبقه‌ای بعد از طبقه، و نسل به نسل، این تأثیرات ادامه پیدا کند. به هر حال، آقازاده‌های ایشان خیلی بیشتر می‌توانستند به ایـن کـتاب خـدمت کـنند و فعالیت‌های بیشتری می‌شد کرد. مگر بعد از این فعالیتی بشود. امروزه این کنگره‌ها و سمینارها که برپا می‌شود مرسوم شده. زمان قدیم که این کارها نبود. یکی از راه‌هـای تـرویج، هـمین مجالس است که منعقد بشود و کار شود، البته بشرطها و شروطها. کتاب **الغدیر** مورد عنایت است و خیلی جای کار دارد.

تقدمی: شما خودتان علّامه را حضوری درک کردید؟ خاطراتی دارید؟

فراوان خدمتشان رسیده‌ام، اما در حدی نبودم که گفتگو کرده باشم و خاطرات زیادی داشته باشم. با مرحوم جدّ ما خیلی رفاقت داشتند. **الغدیر** که چاپ شد جد ما هم سهم زیـادی در پخش آن داشتند.

طباطبایی: الان کار بایسته درباره علّامه امینی دقیقاً چیست؟ به نظر شما چه چیز اولویت دارد؟ کسانی دلسوز جمع می‌شوند و دلشان می‌خواهد کاری بکنند اما اولویت کار را نمی‌شناسند. طبق مبانی آکادمیکِ امروزی که بخواهند کاری بکنند یکی این است که روی مبانی اندیشه‌های شخص کار می‌کنند، آیا می‌شود روی مبانی تفکر علّامه امینی کارکرد؟

شما چقدر دست کم می‌گیرید این مطالب **الغدیر** را. اگر اندیشه‌ای هم در کار نباشد، خود تألیف کتاب **الغدیر** همان مطالبی است که ایشان نقل کرده. دست کم می‌گیرید؟

طباطبایی: نه، ولی می‌گویم بیشتر از بررسی این نقل‌ها هم می‌شود کارکرد.

خیر، خود **الغدیر** کار بزرگی است. کتاب **الغدیر** اگر با این قلمی که دارد و نقاط فکری که دارد، اگر مثلاً راجع به خود حدیث غدیر، چهار جلد دیگر حرف می‌زد باز هم کار داشت. می‌شد گفت، فکر و مبانی علّامه به دست می‌آید. در اجزاء کتاب **الغدیر**، ایشان قصیده‌ای هم ذکر می‌کند، احوالات شاعر را ذکر می‌کند، بعد مطالبی که این قصیده دارد و به امامت ربط پیدا می‌کند مبسوط وارد می‌شود. این کار کمی است؟ استخراج مطالب از لابلای کتابها حتی کشکول‌ها، کار کمی است؟ حتی از دل کتاب‌هایی که در آن موضوع به طور مستقل تألیف نشده. شما حساب کنید چقدر علّامه باید کتاب با دقت علمی خوانده باشد و ورق زده باشد؟ بخش زیادی از این کتب هم خطی بوده. شوخی است؟

طباطبایی: حاج آقا رضا امینی می‌گفت: پدرم ده هزار کتاب از اول تا آخر خوانده.

بله. یک مطلب نقل می‌کند ده‌ها مدرک می‌دهد. شوخی نیست. با امکانات الان هم کار آسانی نیست. بله، جمعی جمع شوند و کار را گروه گروه تقسیم کنند و بیست تا کامپیوتر بگذارند، بعید است کار خوبی دربیاید.

طباطبایی: دوستان می‌خواهند یک یادنامه و مجموعهٔ مقالات علمی تدوین کنند.

خواستیم عناوین دقیقی مشخص کنیم که حرف‌های تکراری زده نشود. چه موضوعاتی پیشنهاد می‌کنید؟

این کار باید از نجف شروع شود. از کتابخانهٔ امیرالمؤمنین باید شروع شود که ایشان تأسیس کرده. با عنوان نجف، و با عنوان کتابخانه امیرالمؤمنین. از آنجا باید شروع شود. و باید بسیار مشورت شود.

طباطبایی: خود حضرتعالی درباره الغدیر کار چاپ نشده‌ای ندارید؟

نه. ندارم. کسی که در معاصرین می‌شناسیم **الغدیر** را اهمیت داده باشد، فقط پدر شما مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی است. کسی دیگر سراغ ندارم.

تقدمی: ثمرات الأسفار را ملاحظه کردید؟ همین که چاپ شده، ما قبل از اینکه دستنوشتهٔ علّامه را ببینیم، قبول نمی‌کردیم که این کارِ علّامه باشد. درهم و برهم بود. بعد که اصل دستخط علّامه را دیدیم، فهمیدیم چقدر کار خوبی بوده و کسانی که آن را منتشر کرده‌اند، آن را خراب کرده‌اند.

پس لازم است همان اصل را احیاء کنید. دوباره‌کاری نیست. احیاء کنید و تحقیق شود.

تقدمی: من معتقدیم این ثمرات الأسفار تنه به الغدیر می‌زند. علّامه در این کتاب خیلی کار مهمی کرده است. نسخه‌های ظاهریه راکه ارائه کرده خیلی فوق العاده است. اما بر روش الغدیر نیست. مثلاً شعر اصلا ندارد و بعد از الغدیر هم انجام شده.

هم مرحوم آقای امینی، هم مرحوم آقای طباطبایی، در کتابخانه‌ها گشته‌اند، نسخ را مطالعه کرده‌اند و مطالب را انتخاب کرده‌اند. البته خیلی از آن کتب الان چاپ شده. دفاتر پدرتان مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی را ببینید. فصل مشبعی نقل کرده از **سبل الهدی والرشاد** که الان چاپ شده. ولی آن وقت این کار، کار مهمی بوده. عمر گذاشتند برای این کار. اصلاً ربطی به **الغدیر** ندارد.

تقدمی: آخر هیچ استفاده‌ای از آن در الغدیر نشده است.

سه مطلب است: الغدیر و ثمرات الاسفار و قسم غیرمطبوعِ الغدیر. اینها سه مطلب است. قسمِ غیر مطبوع الغدیر که حالا می‌گویند هست و دست بازماندگان حاج آقا رضای امینی است، ایشان در زمان حیاتش داشته تنظیم می‌کرده، مطلبِ جداگانه‌ای است. این ربطی به ثمرات الأسفار ندارد. عنوانِ قسم غیر مطبوع این است: مُسنَدُ الفَضائلِ وَمُرسَلُها.

تقدمی: ثمرات هم تماماً همین کار فضائل را دارد. این اسم، تطابقِ کامل با ثمرات الأسفار دارد.

طباطبایی: ثمرات الأسفار موادِ خامِ آن تتمهٔ الغدیر است.

بله، مواد خام است که تهیه شده تا تتمهٔ الغدیر کار شود. این فهمِ بنده است.

تقدمی: خب تتمهٔ الغدیر که طبیعتاً باید به قرونِ معاصر بپردازد.

طباطبایی: نه. من از مرحوم پدرم شنیدم که مثلاً دنبالهٔ معاویه را علّامه می‌خواستند بیشتر بنویسند، و آنجا در تتمه ادامه داده‌اند.

شعرا دیگر بحثشان در تتمه نیست. معلوماتِ من کامل نیست، اما بنا بر آنچه که می‌دانم، ایشان شعرا را ادامه نداده است.

ایشان اینطور خواسته که گفته: «تا به حال در الغدیر، خلافتِ خلفا را رد کرده‌ام، حال می‌خواهم فضائل و مناقب امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام و امامتشان را تثبیت کنم». شاید بعد از این، من موفق بشوم که بقیهٔ کارها را هم به دست بیاورم و دقیق ببینم. من هنوز دستخط اصل این کتاب را ندیده‌ام.

تقدمی: ثمرات الأسفار هم همین است که می‌فرمایید. ثمرات الأسفار، هم بخش سوریه و

هم هند، دستخط خود علّامه موجود است. چاپی که شده همه‌اش را به هم زده است. دقیقاً مسند الفضائل ومرسلها عنوانی است که تطابق بر ثمرات الأسفار دارد. ایشان در این ثمرات الأسفار خیلی دقیق، اجزاء را ذکر می‌کند، اصحابِ اجزاء را ذکر می‌کند، راویِ آن جزء را ذکر می‌کند، آن فضائلی که آمده همه را ذکر می‌کند.

بله، باید اجازاتی که هست، قراءاتی که هست، و مسائلی از این دست ذکر شده باشد، تا نسخه‌ها تثبیت شود. ولکن متأسفانه آن زحمت‌ها الان اکثراً هدر رفته است. خیلی از این‌ها چاپ شده. جناب سید محمّد، ببینید مرحوم آقای طباطبایی برای **سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد** چقدر زحمت کشیده و زیاد نقل کرده. الان چاپ شده است.

طباطبایی: بعد از فوتِ حاج آقا رضا امینی برای انتشار تتمه بحثی جدی شده.

ان شاء الله، من قصد دارم آن آقایی را که اطلاع دقیق دارد ببینم تا کاری انجام بشود. الان وقت مناسبی برای این کار است.

طباطبایی: شما پیشگام شوید تا به ثمر برسد ان شاء الله.

تقدمی: خیلی متشکریم. تجلیلی که از شما درباره علّامه شنیدیم، از دیگران نشنیدیم.

من چه کسی هستم که بخواهم از علّامه تجلیل کنم؟ رحمة الله علیه. مرحوم حاج آقا رضا زنگ زدند، گفتند می‌خواهم بیایم قم شما را ببینم. ده روز قبل از فوتشان. با چه زحمتی آمد که من خجالت کشیدم. با چه زحمتی از این پله‌ها بالا آمد. مشکل داشت نمی‌توانست شربتی چیزی بخورد. گفت فقط آمده‌ام شما را ببینم. و این عبارات را گفت: «انت بیّضت وجوهنا، انت رفعت رؤوسنا». چند دقیقه بیشتر ننشست و رفت. رحمت خدا بر ایشان.

طباطبایی: ایشان برای پدرش خیلی زحمت کشید.

بله، در فرزندان، زحمات عمده روی دوش ایشان بود. اصل قضیه آن سوز است که باید

باشد. اگر انسان سوز داشته باشد آرام نمی‌نشیند. فرض کنید مادری که یگانه فرزندش را که در ضمن جامع جمیع کمالات هم باشد، از دست بدهد. این مادر دیگر آرام نمی‌گیرد. در اثر حزنِ فقدان چنین پسر یگانه‌ای، جانش را هم ممکن است از دست بدهد و دق کند. ما نسبت به ولایت امیرالمؤمنین این حالت را باید داشته باشیم. این از باب تشبیه است و تقریب مطلب. وگرنه مطلب بیشتر از این حرفهاست. آقای امینی این حالات را داشت.

طباطبایی: می‌گفتند که در هند چنان گرمایی بود که تحملش آسان نبود. علّامه در چنین فضایی، هجده ساعت در روز مطالعه می‌کرد و می‌نوشت.

بله، کسی که سوز امیرالمؤمنین دارد همین طور است. نوادری از صاحب **عبقات** نقل می‌کند که بُهت‌آور است. انسان می‌ترسد نقل کند باور نکنند و تکذیب کنند. در راه تألیف **عبقات** خیلی سختی کشیدند. هر دوی این دو بزرگوار هم، در اثر سرطان از دنیا رفتند. رحمت خدا بر این بزرگان. خداوند متعال همهٔ ما را کمک کند و دستگیری کند و یاد بدهد که چگونه خدمتگزار ولایت باشیم و بتوانیم در این مسیر قدمی برداریم و ما را کمک کند که ثابت قدم باشیم.

یاد باد آنکه سرِ کوی تو ام منزل بود

آنچه می‌خوانید، گفتگویی است با مرحوم آیة الله سید مرتضی نجومی، که در ویژه نامهٔ روزنامه رسالت به تاریخ یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۶۷ منتشر شد.

یاد باد آنکه سرِ کوی تو ام منزل بود　　دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز　　چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

ذکرِ جمیلِ علامهٔ بزرگوارِ ما، آیة الله امینی، که در افواهِ عوام و خواص افتاده، و صیتِ عظمتش که به شرق و غرب رفته، بالاتر و والاتر از آن است که به زبانِ این بندهٔ کم‌مایه بازگو شود، اما این خود برای من توفیقی و عنایتی الهی است. سخن دربارهٔ آن بزرگمرد چه بسیار گفته‌اند، اما آن قدر گفتنی مانده است که نیازی به بازگو کردن گفته‌ها و تکرار مکررات نیست. نوشتهٔ انسانی، باید منتِجِ نتیجه‌ای جدید و مفیدِ فایده‌ای نو و نگفته باشد. خداوند را سپاسگزارم که «همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند»، اما از آن وقت که دست راست و چپ خود را شناختم در عالم نور، تقوی، علم، توجه به خدا و عرفانِ مرحوم پدرم افتادم. از او چه بگویم که سر تا پا و در همه حال، مردی خدایی بود و نشست و برخاستش همه خدایی بود. من در مدت عمرم کسی را ندیدم مثل او نماز بخواند. از معاشرت با او غرق عالمی بودم بیرون از دنیای آنان که در اطراف من به رفت و آمد بودند، حتی افراد خانواده. بهترین درس‌ها را به من داد و من بیشترِ دروس سطحم را نزد او خواندم. اما کثرت رفت و آمدِ علاقمندان مرحوم پدرم در منزل، مانع بزرگی برای درس و بحث من بود؛ در فکر بودم که به نجف اشرف هجرت کنم. چه بسیار کتب عربی و اسلامی را دیده بودم و حتی قصائد بزرگ عربی را اعراب می‌گذاردم. اغلب

بزرگانی را که در سر راه خود از نجف می‌آمدند یا به نجف می‌رفتند، به واسطهٔ مرحوم والدم زیارت می‌کردم.

یک روز به من گفتند: آقایی از نجف به کرمانشاه آمده است و در مسجد معتمد منبر می‌رود و چنین و چنان است. به زیارتش رفتم و با او نماز ظهر و عصر را خوانده و در مقابل منبرش به استماع نشستم. چه جمالی و چه کمالی، چه حالی و چه شوری، چه چشمان نافذ و اشکریزی که گویی چشمهٔ فیض خداست. برای اولین بار می‌دیدم که کسی از سر تا پا در التهاب و عشقِ ائمهٔ طاهرین علیهم السلام می‌سوزد و چشم‌ها چون کاسهٔ خون، اشک خونین می‌بارد. برای اولین بار دیدم که کسی در محضر عالم و عامی، بی هیچ پروایی در مظلومیت امیرالمؤمنین ناله می‌کند و با صدای بلند و غرّای خود گریه سر می‌دهد. چنان شیفتهٔ حالت او شدم که چند ماهی بعد از رفتنش، طاقتم طاق شدو گفتم: هر چه بادا باد، به طور قاچاق هم شده است باید به نجف بروم، آنجا سرزمین امینی پرور است.

به هنگام رفتنم، مادرم که چون ابر بهاران بر من می‌گریست و در فراق من چاره‌جویی می‌کرد، فرمود: «برو، می‌دانم گریه‌های امینی تو را برد، امینی از کرمانشاه رفت ولی نوجوانی را مسلمان کرد و رفت». به دنبال او رفتم و صد رحمت بر صائب تبریزی فرستادم که گفته است:

این ندا می‌رسد از رفتنِ سیلاب بـه گـوش   که در این خشک نمانید، که دریایی هست

امینی چه حالی داشت و چه شوری، و اکنون از او چه بگوییم؟ دیگران چیزها گفته‌اند، خاندان و تبارش را ارج نهاده‌اند، تاریخِ حیاتش، زادگاه و ولادت، درس‌ها، استاتید، اجازات، تقاریظ، صفات و امتیازاتِ ظاهری و باطنیِ او، مقام علمی، طاقت و توان، زحمت و تفحص و اجتهاد او، تألیفات، سفرها، کارها، خدمات او و بالأخره رحلت او را به تفصیل نوشته‌اند و ای کاش مجالی بود تا بندهٔ کمترین، دوباره طرحی نو دراندازد و آن بزرگمرد را دوباره با همان گفته‌ها تعظیمی شایسته و تکریمی درخور نماید؛ باشد که با طرزی دیگر، همان گفته‌ها بازگو شود و شوری و وجد و حالی نو پدید آید. افسوس که مجالی نیست و شاید توفیقی نیست، و

إلا «معنیِ توفیق، غیر از همت مردانه چیست؟». باری اگر توفیق تألیف کتابی نیست، تـوفیق نوشتن مقالی هست. گزافه‌گویی و سخنِ بی‌مسئولیت و بی‌تعهد گفتن، شـایستهٔ وارسـتگان و مراقبان نیست.

علامهٔ بزرگوار ما سترگ مردی بود که گویی خدای متعال با مـنتِ عـظیم خـود، او را بـه کمالات ظاهری و باطنی آراسته است، قامتی رسا و استوار و چهره‌ای نورانی و مـلکوتی، و ملکاتی عالی و صالح، نفسانیاتی بسیار طاهر و مقدس، که گویی بـا گـذشت زمـان و طـول مراقبت و تفانی در کار و دوامِ حضور از عالم دیگری شده است. فکر و ذکرش، حواس و ذوق و شوقش، غرق در عالم اسلام و ائمهٔ طاهرین علیهم السلام بود. او به راستی در اسلام و ائمهٔ طاهرین ذوب شده بود. دلخوش به تقدیر و تعریف و تمجیدهایی که نثار او می‌شد نبود. گویی با این همه کوشش و خدمتِ مداوم، مدام بدین می‌اندیشید که «تا چه قبول افتد و که در نظر آید». همه او را بزرگ مردی در عالم اسلام و تاریخ می‌دیدند، مجدّدِ آثار و خـواطـرِ سـلَف صالحینش می‌دانستند، اما او، خود گویی غرق در شهودی دیگر است.

آن که آن همه الطاف و عنایات را دیده بود، حق داشت که آن همه بکاء و گریه و راز و نیاز داشته باشد. این بنده مکرر شد در هنگامی که در ایوانِ مطهر، مشغول خواندن اذن دخول بودم، صدای گریهٔ آن مرحوم را که در حرم مطهر مشغول دعا خواندن بود می‌شنیدم. صدای ایشان از حرم و رواق مطهر گذشته به بیرون می‌آمد.

وقتی از سفری به ایران، به نجف بازگشته بود، شبانگاه طلاب به دیدن ایشان آمده بودند و به همین مناسبت در منزل آن عزیز مجلس روضه‌ای بود. شیخ عبدالوهّاب کـماشی، در اول منبرش با آن آوای ملکوتی و نوای دلنشینش شروع کرد به خواندنِ خطبهٔ شقشقیه، به مجرد خواندن خطبه، صدای گریهٔ آن بزرگوار بلند شد. از خواندن و نوای او، و گریهٔ عجیب علّامه امینی و سایرین، چنان شور و التهابِ عجیبی دست داد، که به قول حافظ «حـالتی رفت کـه محراب به فریاد آمد». هیچ گاه آن مجلس و طنین صدای گریهٔ آن بزرگمرد را ـ که گریه‌اش هم مردانه و با صلابت بود ـ فراموش نمی‌کنم. این گریه‌ها و شورها مخصوصِ مجلسی نبود، او همیشه در این سوختها و شورها بود. امینی در اوج شیفتگی‌اش گاه در هنگام مطالعه و تفحّص

در تاریخ، چنان امیرالمؤمنین علیه السلام را مظلوم می‌دید که با صدای بلند از بیرونیِ منزل به گریه می‌افتاد که صدایش به اندرونِ منزل می‌رسید. حالت بکاء و التهابِ درونیش، در ایام عاشورا و حضورش در مجالس روضه، به خصوص اگر روضهٔ حضرت زهرا سلام الله علیها را می‌خواندند که دیگر گفتنی نیست.

در روز عاشورا، با پای برهنه به مجلس عزای حسینی در حسینیهٔ بوشهری‌های نجف اشرف آمد و فرش را به کناری زده و روی زمین نشست و به مجردِ نشستن، نهیب و گریه‌اش بلند شد.

نکته‌ای را برای ثبت در تاریخ آیندگان می‌نگارم: آقازادهٔ محترم ایشام، استاد جلیل القدر آقای حاج شیخ رضا امینی فرمدند: والدم که در تهران، مریض روی تخت خوابیده بودند فرمودند: «رضا، من این داغ و عقدهٔ دلم را از کربلا نگشوده‌ام، من برای سیّد الشهدا، گریهٔ سیری در عمرم نکردم. با خداوند پیمان بسته‌ام که اگر خوب شدم، پنج سال در کربلا ساکن شوم، شاید گریهٔ سیری بکنم و این عقدهٔ دلم را به پایان برم». ولی رحلتِ معهود، به ایشان این مجال را نداد. گویا سیّد الشهدا از محبتی که به او داشت راضی به این همه سوز و گداز و سوختگی و گریهٔ او نشد.

غیرت و حمیّتِ او در راه دین و در اعتلاء و عظمت و قداستِ ائمهٔ طاهرین، سبب بود تا از راست آمدن و راست رفتنِ بیهودهٔ خیلی‌ها که ککشان نمی‌گزید، رنج برَد. حیفش می‌آمد که پشت غلافِ کتاب **الغدیر**ش هم، بی حکمت و خدمتی باشد. وقتی پشتِ جلد یکی از مجلداتش اشعاری چاپ کرده بود که معنای دو بیتش این بود: «اگر شمشیرت کُشنده و بُرّا نیست، به چه کارت می‌آید؟، آن را بده تا برایت دستبند و خلخال درست کنند»، بدین وسیله رنجِ خود را از راحت‌طلبان و تن‌آسایان ابراز می‌داشت. چه خوب می‌گوید صائب علیه الرحمة:

ز زهد نیست به میخانه گر نمی‌آیند هلاکِ بسترِ گرمند و مردهٔ خوابند

قصه‌ای از حالات و خوابی از ایشان نقل کنم. فرمودند: «وقتی **الغدیر** را می‌نوشتم، خیلی مایل بودم کتاب **الصراط المستقیم** را هم ببینم». **الصراط المستقیم** تألیف شیخ زین‌الدین ابو محمّد علی بن یونس عاملی بیاضی است که آن وقت به چاپ نرسیده بود و بعدها توسط کتابخانهٔ مرتضوی در تهران چاپ شد. فرمودند: «شنیده بودم نسخهٔ خطی‌اش در نجف نزد شخص معهودی است، خیلی مایل بودم ایشان را دیده و تقاضا کنم کتاب را به امانت بدهند که مطالعه نموده و سپس مستردَ دارم. یک شب اوائلِ مغرب که می‌خواستم به حرم مشرّف شوم، دیدم آن شخصِ معهود، با یکی دو نفر اهلِ علم دیگر، در ایوان مطهّر نشسته و مشغول صحبتند. خدمت ایشان رفتم و بعد از احوال‌پُرسی تقاضای خود را اظهار کردم؛ عذرهایی آورد. من گفتم: اگر می‌خواهی به من امانت ده و اگر نمی‌شود به بیرونیِ منزلتان آمده همانجا مطالعه می‌کنم، و اگر این را هم قبول ندارید در دالانِ منزلتان نشسته مطالعه می‌نمایم. گفتند: خیر نمی‌شود. آخر الأمر آن شخص گفت شما هیچگاه این کتاب را نخواهید دید».

آقای امینی فرمودند: «مثل آنکه آسمان را بر سر من زدند. نه از آن جهت که او قبول نکرد، بلکه از مظلومیتِ آقا امیرالمؤمنین. به حرم مشرف شدم و خطاب به آن حضرت عرض کردم: چقدر شما مظلومید! یکی از ارادتمندان و شیعیان شما کتابی را در فضائل و حقّانیتِ شما نوشته، یکی از ارادتمندان و خدمتگزاران شما هم می‌خواهد بخواند و به دیگران برساند، این کتاب پیش یکی از شیعیان و ارادتمندان شماست، در محیطِ شیعیانِ شماست، در کنارِ قبر مطهرِ شماست، اما باز هم او از این کار ابا دارد. به راستی که مظلومِ تاریخ و قرن‌هایی».

آن مرحوم فرمودند: «حالِ گریهٔ عجیبی داشتم، به طوری که تمام بدنم تکان می‌خورد. ناگهان در قلبم افتاد که (فردا صبح به کربلا برو). به مجرد خطورِ این خطاب در قلبم، دیدم حال بکاء از میان رفته و یک شادابی مرا گرفته. هر چه به خودم فشار آوردم که به آن درد دل ادامه دهم دیدم هیچ نمی‌توانم و به کلی آن حال رفته بود و تنها یک مطلب در دل من جایگزین شده است که (به کربلا برو). از حرم مطهر بیرون آمده به منزل آمدم. صبح به اهل منزل گفتم: قدری صبحانه به من بدهید می‌خواهم به کربلا بروم. گفتند: چرا وسطِ هفته می‌روید و شب جمعه نمی‌روید؟ گفتم: کاری دارم. به کربلا رفتم و یکسره به حرم مطهر حسینی مشرّف شدم. در حرم

مطهّر، به یکی از آقایان محترمِ اهل علم برخوردم. خیلی محبت و احوال‌پُرسی کردند. گفتند: آقای امینی چه عجب وسط هفته به کربلا آمدید؟ (زیرا رسم علما آن بود که پنجشنبه‌ها مشرّف شوند تا زیارت شب جمعه را درک کنند). گفتم کاری داشتم. گفت: آقای امینی، ممکن است از شما خواهش بکنم؟ گفتم: بفرمایید. گفت: مقداری کتب نفیس از مرحوم والد باقی مانده که بدون استفاده مانده و تقریباً محبوس است. بیایید ببینید اگر چیزی به دردِ شما می‌خورد امانت ببرید و بعد برگردانید. گفتم: کی بیایم؟ گفت: من امروز کتابها را بیرون آورده مهیّا می‌کنم، جناب عالی فردا صبح برای صرف صبحانه به منزل ما تشریف بیاورید، هم صبحانه صرف کنید و هم کتابها را ملاحظه بفرمایید. قبول کردم و رفتم. مقدار بیست و چند جلد کتاب به روی هم گذارده بود. من تا نشستم، دست دراز کردم و اولین کتاب را که برداشتم دیدم نسخه‌ای بسیار پاکیزه و نفیس و مجدوَل از کتاب **الصراط المستقیم** است. حالتِ گریهٔ شدیدی به من دست داد. صاحبخانه علت را جویا شد. من جریان قضیهٔ کتاب را در نجف نقل نمودم. ایشان هم از لطف الهی به گریه افتادند. کتاب مذکور و چند جلد کتاب نفیس دیگر را به امنت دادند و مدت سه سال نزد من بود تا بعد از رفع حاجت، به شخص مذکور رد کردم».

وقتی دیگر، برای بنده نقل فرمودند که «مدتها فکر می‌کردم خداوند متعال چگونه شمر را عذاب می‌کند و جزای آن تشنه‌لبی و جگرسوختگیِ حضرت سیّد الشهدا را چگونه می‌دهد. شب هنگامی خواب دیدم آقا امیرالمؤمنین در مکانی بسیار خوش آب و هوا روی صندلی نشسته و من هم خدمت آن جناب ایستاده‌ام. دو کوزه نزد ایشان بود. فرمودند: این کوزه‌ها را بردار و برو از آنجا آب بیاور. اشاره به محلی فرمودند که بسیار باصفا و باطراوت بود. استخری پر آب و درختانی بسیار باطراوت در اطراف آن بود که صفا و تلألؤ آب و طراوت و شادابی درختان قابل بیان و وصف نیست. کوزه‌ها را برداشته و رو به آن محل نهادم. آنها را آب نموده، حرکت کردم تا به خدمت آقا امیرالمؤمنین بازگردم. ناگهان دیدم هوا رو به گرمی نهاد و هر آن، گرمیِ هوا و سوزندگیِ صحرا بیشتر می‌شود. دیدم از دور کسی رو به من می‌آید و هر چه او به من نزدیک‌تر می‌شود، هوا گرمتر می‌گردد. گویی همهٔ این حرارت از آتشِ اوست. در خواب به من الهام شد که او شمر قاتلِ حضرت سیّد الشهداء است. وقتی به من رسید

دیدم به قدری هوا گرم و سوزان شده است که قابل تحمل نیست. آن ملعون هم از شدت تشنگی به هلاکت نزدیک شده بود. رو به من نمود که از من آب بگیرد من مانع شدم و گفتم اگر هلاک شوم هم نمی‌گذارم از این آب قطره‌ای بنوشد. حملهٔ شدیدی به من کرد و من ممانعت می‌نمودم، دیدم الان کوزه‌ها را از دست من می‌گیرد. آنها را به هم کوبیدم، کوزه‌ها شکسته و آب آنها به زمین ریخت. چنان آب کوزه‌ها تبخیر شد که گویی قطرهٔ آبی در آنها نبوده است. او که از من ناامید شد رو به استخر نهاد. من بی اندازه غمگین و مضطرب شدم که مباد آن ملعون از آب استخر نوشیده سیراب گردد. به مجرد رسیدن او به استخر چنان آب استخر ناپدید شد که گویی سالهاست یک قطره آب در آن نبوده است. درختان هم در کمال خشکی شد. از استخر مأیوس شد و از همان راه که آمده بود بازگشت. هر چه دورتر می‌شد هوا رو به خوبی و خوشی می‌رفت و درختان و آب استخر به طراوت و شادابیِ اول بازگشتند. به حضور حضرت امیر شرفیاب شدم. فرمودند: خداوند متعال این چنین آن ملعون را جزا و عقاب می‌دهد. اگر یک قطره از آب آن استخر را هم می‌نوشید، از هر زهری تلخترو از هر عذابی برای او دردناکتر بود. بعد از این فرمایش از خواب بیدار شدم».

علّامه بزرگوار ما، از کثرت کار و کوشش و تفانی در خدمت و تفحّص و کتابت و تألیف کتاب ارزنده و بی‌نظیر **الغدیر**، بالأخره در جمعه ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۹۰ مطابق با ۱۲ تیرماه ۱۳٤۹، قریب به اذان ظهر، به رحمت ایزدی و عنایت و الطاف ائمهٔ طاهرین علیهم السلام پیوست. جنازهٔ مبارک ایشان را بعد از چند روز به نجف اشرف منتقل کردند و با تشییع مفصلی در سردابِ مخصوص، جنب کتابخانهٔ مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام، مدفون نمودند و گنجینهٔ گرانباری در کنار گنجینهٔ گرانبار دیگری آرامش یافت.

تو رفتی و خیالت ماند در دل   چنان کز کاروان آتش به منزل

در هنگام دفن و در کنار قبر مطهر ایشان هم، خود حقیر حاضر و ناظر بودم. خداوند درجات عالیهٔ او را آن به آن، باز هم متعالی و افزون فرماید که تا نام و نور امیرالمؤمنین علیه

السلام در عالم وجود است، نام امینی و امثال او جاودانه و درخشان خواهد بود.

سَلامٌ عَلَیکُم حَـنَّ قَـلبي لِـذِکرِکُم حَــنینَ فَـصیلٍ أفـرَدَتهُ الرَّکـائِبُ
وَما کـانَ قَـلبي راضـیاً بِـفِراقِکُـم وَلٰکِــنّ أمــرَ الله لا شَكَّ غــالِبُ

وَسَلامٌ عَلَیهِ یَومَ وُلِدَ وَیَومَ ماتَ وَیَومَ یُبعَثُ حیّاً.

الغدیر حاصلِ نیم قرن تلاش

آنچه می‌خوانید، گفتگویی است با مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا رضا امینی فرزند و یـاور علّامه، که در ویژه‌نامه روزنامه رسالت به تاریخ یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۶۷ منتشر شده است.

در مقدمه، انگیزهٔ نگارش کتاب الغدیر را به وسیله مرحوم علّامه امینی بیان فرمایید.

منشأ و انگیزهٔ کتاب **الغدیر**، این بود که وقتی مرحوم والدم از تبریز به نجف بازگشتند و در صدد تکمیل تفسیرشان بودند، کتابی تحت عنوان شیعه در مصر انتشار یافت، که در آن کتاب، حملات ناروایی به شیعه و علمای شیعه شده بود. مؤلف کتاب نوشته بود که در طول تـاریخ اسلام، شیعه هیچ قدمی در راه اسلام و استواری ارکان آن برنداشته و علمای شیعه را در تثبیت دعائم اسلام و نشر حقایق آن، حقی نیست و فرهنگ اسلامی به هیچ وجه رنگ شیعی ندارد. شیعه در راه اسلام شهید نداده است. کتابی در زمینه‌های دینی ننوشته‌اند و هـیچگونه تألیـفی ندارند. مرحوم حاج شیخ آقابزرگ تهرانی پس از خواندن این کتاب تعهد کردند که فرهنگی را بنویسند و ارائه کنند که شیعه چه قدمهایی در راه نشر فرهنگ و معارف اسلام برداشته و چه کتابهایی را نوشته و چه تألیفاتی دارد و مؤلفین آنها چه کسانی هستند. لذا به نگارش **الذریعة** مشغول شدند و این کتاب در ۲۸ جلد به چاپ رسید و انتشار یافت.

پدرم نیز مسألهٔ شهادت علمای بزرگ شیعه را که در راه ترویج دیانت و معارف اسلامی و مذهب جعفری شربت شهادت نوشیدند مورد توجه قرار داد و در این باره بـه تألیـف کـتاب پرارج خود به نام **شهداء الفضیلة** پرداختند و در این کتاب ۱۳۰ نفر از علمای بزرگ شیعه را که از قرن چهارم هجری به بعد در راه هدف مقدس خود به شهادت رسیده‌اند به عالم اسلام معرفی نمودند. پس از تألیف این کتاب، مرحوم علّامه امینی تصمیم گرفتند کتابی بنویسند که

چهرهٔ واقعی شیعه و عالم تشیع را به جهان اسلام عرضه کند و آنچنان که هست بنمایانند و اکاذیب و تهمت‌ها و افترائاتی را که در طول تاریخ به شیعه نسبت داده شده از دامن مطهر فرقهٔ ناجیه بزدایند. لذا دست به تألیف کتاب **الغدیر** زدند و تألیف این کتاب تقریباً نیم قرن (۵۰ سال) طول کشید. در حالی که ایشان از ۲٤ ساعت شبانه روز فقط ٥ ساعت به خواب و استراحت می‌پرداخت و بقیه را به مطالعه و نوشتن و مراجعه به کتابها و کتابخانه‌های مختلف اختصاص می‌داد و هر گونه زحمت و تحمل رنج و جانفشانی در راه نیل به هدف را آسان می‌شمرد و اگر لازم بود که برای مطالعه بیشتر و بررسی همه جانبه به مسافرت‌های دور بروند از این کار مضایقه نداشتند. چنانکه یک بار برای مطالعه به هندوستان مسافرت نمود و مدت چهار ماه در آن کشور به بررسی و مطالعه و تحقیق پرداخت و در هر سفر یادداشت‌هایی تهیه می‌نمودند که مجموعهٔ این یادداشت‌ها در دفتری به نام **ثمرات الأسفار** جمع آوری گردیده است و یادداشت‌هایی را که مربوط به سفر هندوستان است من آنها را جمع آوری و تکمیل نمودم و قریباً در سه جلد منتشر خواهد شد. مرحوم علّامه سفری به شام نمودند که یادداشت‌های مربوط به این سفر نیز جمع آوری شد و در ٥ جلد چاپ و منتشر می‌شود. سفر دیگری ایشان به ترکیه نمودند که متأسفانه چون مریض شدند نتوانستند مانند سفرهای هندوستان و شام یادداشت‌های مورد لزوم را خودشان تهیه کنند. همین اندازه توانستند با مراجعه به کتابخانه‌های ترکیه فهرست کتاب‌های مرود لزوم و نام کتابخانه‌ها را در اختیار من بگذارند و من برای تکمیل اسناد و مدارک **الغدیر** در ظرف مدت سه سال تقریباً هفتصد هزار برگ از کتابهای موجود در کتابخانه‌های ترکیه را عکسبرداری نموده و با خود به نجف بردم که الان در کتابخانه نجف موجود است.

کتاب الغدیر، در جهان اسلام و بین علمای اسلامی چه تأثیری داشت؟

به یاد دارم که بعد از انتشار جلد سوم و ششم **الغدیر** در عراق، اعتراضاتی از طرف بعضی از افراد به عمل آمد و به نخست وزیر وقت نوری سعید شکایت کردند و از جملهٔ شاکیان، یک نفر از وکلای دادگستری موصل بود، یک نفر از علمای آن دیار و چهار نفر دیگر به نوری سعید

گفتند شما نباید اجازه دهید در عراق که قلب عالم اسلام است چنین کتابی چاپ شود و باید از خلفا دفاع کنید. نوری سعید گفت من از این کتاب خبری نـدارم و چـیزی نـمی‌دانـم. وکـیل دادگستری موصل یک نسخهٔ جلد ششم **الغدیر** را که با خود آورده بود ارائه نمود. نوری سعید یک هفته مهلت خواست تا جواب آنها را بدهد. بعد از مدت مقرر که آمدند در جـواب آنـها گفت: من کتاب را مطالعه نمودم، مؤلف آن نه عراقی است و نه عرب، بلکه یک عالم ایرانـی است و تنها کاری که از دست ما ساخته است این است که به او بگوییم آقا از عراق برو بیرون. اما این مسأله هم صلاح ما نیست. چون سه چهارم ساکنان عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند و از هیأت دولت گرفته تا تمام تشکیلات اداری و غیر اداری عراق حضور دارند، و اگر شیعیان به ما اعتراض نمودند که به چه دلیلی عالم شیعی ما را از عراق اخراج کردید ما در جواب چـه بگوییم؟ اصولاً من یک مرد سیاسی هستم و شما از یک مرد روحانی و عالم شاکی هستید، اگر یک روز من بخواهم علیه یکی از روحانیون شما و روحانیت قدم بردارم باید شما جلوی مرا بگیرید، نه اینکه مرا علیه یک فرد روحانی تحریک نمایید. علاوه بر اینها من ایـن کـتاب را مطالعه نمودم و دیدم که آنچه در آن نقل شده، از قول علما و ائمهٔ سنت و جماعت است، لذا من نمی‌توانم جلوی انتشار این کتاب را بگیرم و با شما همکاری و همراهی نمایم. بنابراین به شما توصیه می‌کنم که دفاع شما فقط در حدود سکوت باشد.

در طول تاریخ اسلام، مسلمانان سنی مذهب، شـیعه را مشـرک و کـافر دانسـتند و حـتی می‌گفتند شما شیعیان به تمثال علی (ع) سجده می‌کنید، ولی اکنون که کتاب **الغـدیر** را بـرای علمای بزرگ جهان اسلام و شخصیت‌های برجسته فرستادم و همهٔ آنها کتاب را با حسن قبول تلقی نمودند و تقریظ هایی بر آن نگاشتند و فرستادند، یکی از اثرهای کتاب **الغدیر** در جهان اسلام و مسلمانان، گرویدن گروه‌های مختلف و افراد فراوانی به تشیع است که بر اثر مطالعهٔ این کتاب صورت گرفته است. برای نمونه، در سفر به مصر به شخصی به نام حسین عبدالرزّاق که از نمایندگان مجلس شورای مصر بود برخوردم، مردی تـیزفهم و تـحصیل‌کـرده بـود. چـند جلسه‌ای با هم بودیم، در جلسهٔ دوم رو به من کرد و گفت: «من یک مطلب سرّی از زندگیم را می‌خواهم به شما بگویم»، گفتم بفرمایید. گفت: «مشروط بر اینکه برای هیچکس نقل نکنید»،

گفتم من قول می‌دهم و تضمین می‌کنم. نامبرده گفت من تا خواندن جلد ششم کتاب **الغـدیر** شیعه نبودم، اما اکنون خود و تمام افراد خانواده‌ام شیعه هستیم».

در تونس و مراکش هم افراد بسیاری سراغ داریم که با مطالعهٔ کتاب **الغدیر** شیعه شدند و خیلی هم برای عالم تشیع خوب تبلیغ می‌کنند.

چه تقریظ‌هایی بر الغدیر نوشته شده و چه نامه هایی برای خود علّامه امینی در این باره فرستاده شده است؟

تقریظ‌های فراوانی برای **الغدیر** نوشته شده و نامه‌های بسیاری از بزرگان و مراجع دریافت شده که در جلد اول **الغدیر** به زبان عربی چاپ گردیده است و مقدار زیادی هم در نجف مانده است.

معروف‌ترین علمایی که مبادرت به نگارش تقریظ بر الغدیر نموده‌اند چه کسانی بودند؟

این آقایان عبارتند از حضرات آیات عظام آیة الله صدر، پدر امام مـوسی صـدر، آیـة الله بروجردی، آیة الله سید عبدالهادی شیرازی، آیة الله حکیم، آیة الله حمامی، و از علمای اهـل تسنن دکتر عبدالغنی حسن از مصر.

از خاطراتی که از علّامه دارید برایمان بگویید.

خاطره زیاد است و از جملهٔ آنها این است که ۱۱ ساله بودم، در معیت ایشان به کاظمین رفتیم، قصدشان این بود که در کاظمین کتابخانه سادات حیدری را مطالعه کنند، کتابخانه در حسینیه‌ای قرار داشت، یک اطاق بسیار بزرگی بود پر از کتاب دور و بر اطاق از سـه جـهت قفسه بود از زمین تا سقف. من دیدم فرشی در بساط نیست و همه جا پر از خاک است. ایشان آمدند کنار ایوان و عبایشان را فرش کردند روی زمین و لباسها را روی آن گذاشتند و شـال خود را باز نمودند و چند مرتبه وسط اطاق به روی زمین کشیدند تا چرچف حصیری پیدا شد و آن را تکاندند و روی زمین پهن کردند و بر آن، نشستند. فرمودند: «بیا. پس چرا نمی‌آیی؟».

گفتم: «آقا اینجا که فرشی نیست همه‌اش خاک است». فرمودند: «اگر بخواهی اینطوری زندگی کنی چیزی به دستت نمی‌رسد. اگر می‌خواهی ادب در زندگانی داشته باشی باید اینها برایت مطرح نباشد».

به عنوان آخرین سؤال از معنویات علّامه و ارادتشان به ائمه اطهار برایمان توضیح دهید.

عادت و اخلاق ایشان این بود که هر وقت به حرم مشرف می‌شدند تنها می‌رفتند و کسی را با خود نمی‌بردند و از این که کسی به دنبال ایشان راه برود اجتناب می‌نمودند و معمولاً هم شبها به حرم مشرف می‌شدند و هنگام زیارت از حرف زدن با افراد پرهیز می‌کردند و زیارت جامعهٔ کبیره را از حفظ داشتند. زیارت امین الله را زیاد می‌خواندند و هنگام زیارت و دعا، صدای ضجه و نالهٔ ایشان از دور به گوش می‌رسید. در مواقع مخصوص به زیارت سید الشهدا علیه السلام مشرف می‌شدند و در اثنای سفرهای زیارتی مقید به غسل‌های مستحب و وضو و طهارت و ادای نماز در اول وقت بودند.

گفتگو با حجة الإسلام و المسلمین محمدرضا کریمی

آنچه می‌خوانید، گفتگویی است که از سوی آقایان عبدالحسین طالعی و حجج اسلام سید محمّد طباطبایی یزدی، امیر تقدمی با جناب مستطاب حجة الإسلام والمسلمین شیخ محمدرضا کریمی، در فروردین ۱۳۹۲ هجری شمسی، انجام شده است.

طباطبایی: چطور شد که حضرتعالی کتاب المقاصد العلیة را استنساخ کردید؟

نسخه اصل کتاب در کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف است. کپی آن نزد مرحوم آقا سید هاشم حسینی تهرانی بود و بعد دست اخوی‌زادهٔ ایشان آقای آقا سید محمّد حسینی که تملیک ایشان کرده بودند، من کتاب را از روی آن نسخه نوشتم.

حدود سال‌های ۱۳۶۳ـ۱۳٦٤ شمسی بود، که من خدمت آقای حسینی بودم. ایشان گاهی قم مشرف می‌شدند و من خدمت ایشان می‌رسیدم. ایشان کتابی تألیف کرده‌اند به نام **بوستان معرفت** که ۳۱۳ حدیث را شامل است دربارهٔ علم خاندان نبوت. ایشان در مقدمهٔ آن، جهت تألیف کتاب را مرقوم فرموده‌اند که من، این کتاب را تألیف کردم برای اینکه این کتاب محور اتحاد امت اسلامی هم باشد. اینها روایاتی است که فریقین توافق بر صدور آنها دارند. ما اول باید بیاییم مواد مورد اتفاق را بگیریم. آنکه ما اتفاق داریم، مسألهٔ اهل بیت عصمت و طهارت است. پس ما سر این مسأله نباید دعوایی داشته باشیم. بعد هم استدلال می‌کنند به مواردی همچون آیه ﴿یا أهل الکتاب تعالوا إلی کلمة سواء بیننا وبینکم﴾. در اولِ این کتاب، به مناسبتِ یکی از روایاتی که ایشان مطرح کرده‌اند، مرقوم فرموده‌اند که علّامه امینی صاحب **الغدیر** رضوان الله تعالی علیه، تألیف مبسوطی دربارهٔ عالم ذرّ دارند و امیدواریم که این تألیف، به

دستِ مردانی در آینده چاپ بشود.[*]

این در خاطر من همیشه بود تا روزی خدمتشان عرض کردم: «آقا، این کتاب که علّامه دربارهٔ عالم ذر نوشته‌اند کجاست؟». فرمودند: «چه کار داری؟». گفتم «می‌خواهم ببینم و مطالعه کنم». رفتند توی کتابخانه‌شان و همان نسخهٔ عکسی که از روی خط علّامه امینی عکس‌برداری و صحافی شده بود به من دادند و فرمودند: «این است. خطش همین است که در این اسناد هست».

من خیلی زحمت کشیدم که خط ایشان را بنویسم، چون جوهرش پخش شده بود و بعضی جاها را با توسل و لطف خدا توانستم بخوانم. خدا را شاهد می‌گیرم که هنگام نوشتن این کتاب، خواب به چشم من مطلقاً نمی‌آمد. فقط اگر می‌خوابیدم از ترس این بود که مریض شوم. آنقدر با شوق می‌نوشتم که خودم هم متحیرم که چطور تمام شد. جاهایی را هم خالی گذاشته بودم که با مرحوم آقای حسینی تهرانی جلساتی بنشینم تا ایشان برای من بفرمایند و عباراتش روشن شود. یک جلسه هم پیش آمد و رفتم خدمتشان سه ساعت نشستم و دیدم اذیت می‌شوند، چون سخت مشغول نوشتن **علوم العربیّة** بودند، و با خود گفتم که مزاحمشان نشوم.

بعد که نسخه نوشتهٔ خودم را به ایشان نشان دادم، گفتم: «این کتاب را شما چاپ نمی‌کنید؟»، فرمودند: «این کتاب اگر بخواهد چاپ بشود نیاز به تعلیقات زیادی دارد برای تبیین روایات عالم ذر. من دلم می‌خواهد و خوشم می‌آید اما الان وقت ندارم. شاید این کار را بعداً انجام دهم»، و عمرشان برای این کار وفا نکرد.

بعد به ایشان عرض کردم: «چطور شد مرحوم امینی در صدد نوشتن چنین کتابی برآمدند؟» ایشان فرمودند: «زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مؤسس (آیة الله حائری)، کسی از تبریز نامه‌ای می‌نویسد برای حاج شیخ، در مورد اینکه نظر شما راجع به عالم ذر چیست؟ مرحوم حاج شیخ آن طور که یادم هست مرقوم می‌فرمایند: عالم ذرّ از مسلّمات روایات اهل بیت

---

*. «به شهادت روایات متواتر از اهل سنت، ارواح آدم پیش از این خلقت جسمانی و... و مرحوم علّامه امینی صاحب الغدیر، در این موضوع کتابی کامل تألیف نموده و در آن کتاب حل مشکل فرموده. امید است مطبوع شود و مورد استفاده دانشمندان قرار گیرد». (بوستان معرفت، ص ۱۸۵، انتشارات منیر).

علیهم السلام و بعض از آیات قرآن و تفاسیر ذیل آن آیات است. امضا کرده بودند و مهر زده بودند و فرستاده بودند برای این شخص مستفتی. آن شخص آمده بود این استفتاء را به مرحوم علّامه امینی نشان داده بود. مرحوم علّامه بعد از اینکه این استفتاء را می‌بینند این کتاب را تألیف می‌کنند. این کتاب را به ضمیمهٔ آن استفتاء با یک نسخهٔ زیراکس شدهٔ خط خودشان می‌فرستند برای مرحوم حاج شیخ، به این عنوان که: جوابِ آن استفتاء، این کتاب است و حوزهٔ علمیهٔ قم باید جواب استفتاء را با کتاب جواب می‌داده و در حد یک فتوا نمی‌شود قضایای اعتقادی را برگزار کرد. این قضیه باید روایاتش بررسی شود و از واحد بودن و مستفیض بودن در بیاید، برسد به حد تواتر که دیگر لااقل پیش شیعه، این مطلب ابهامی نداشته باشد».

طالعی: پس در زمان حیات حاج شیخ عبدالکریم حائری تألیف شده.

به نظرم می‌رسد که ایشان فرمودند همان زمانی بود که مرحوم علّامه امینی تشریف آورده بودند تبریز. در آن فترتی که ایشان از نجف به تبریز بازگشته بودند.

طالعی: با توجهی که مرحوم حسینی تهرانی نشان داده‌اند و علاقه‌ای که شما نشان دادید، چطور دست کشیدید و آن را به مرحله چاپ نرساندید؟

نه، من دست نکشیدم. جناب آقای شیخ احمد امینی محبت فرمودند و تماس گرفتند. یک شب ماه رمضان بود، در سال ۱۳۸۵ ـ۱۳۸٦. ایشان اصرار کردند که من مدینة العلم هستم و با شما کار دارم. رفتم خدمت ایشان و تا ۱۲ شب هم آنجا بودم. تازه تشکیلات کامپیوتری و نرم‌افزاری باب شده بود. آن وقت ایشان کارهایی را که انجام شده بود روی این کتاب به من نشان دادند. نمی‌خواستم بگویم، چون فرمودید عرض می‌کنم. ایشان گفتند: «شما هم به پدر ما علاقه دارید، هم توسط مرحوم آقای حسینی یک خصوصیاتی از ایشان در نظرتان هست و این کتاب را هم شما نسخه برداری کردید، اگر ممکن است من همهٔ اینها را در اختیار شما می‌گذارم. این کار را شما ادامه بدهید کتاب را چاپ کنید. قبول می‌کنید؟»، گفتم بله. ایشان

فرمودند: «پس من یادداشت‌های پراکنده‌ای که در اطراف اینجا دارم، و خودم انجام داده‌ام، اینها را جمع آوری می‌کنیم و در اختیار شما قرار می‌دهم که شما مشغول این کار بشود». گفتم هیچ مانعی ندارد.

دوباره بعد از آن لطف کردند و تشریف آوردند منزل ما که یک بار با جوانی خارجی بود به نام موانی، که یک سری مطالبی را می‌خواستند در اختیارشان قرار دادم. به ایشان عرض کردم: «کتاب به کجا رسید؟»، فرمودند: «مشغول بعضی کارهایش هستم». دیگر موفق نشدم ایشان را ببینم و ملاقاتی حاصل نشد تا سال ۱۳۸۷، که همزمان شد با کسالت من و تا امروز ایشان را ندیده‌ام. بسیار شائق بودم این کار را انجام بدهم، یک جهت شوقم هم این بود که خود جناب حسینی تهرانی، یک فرمایشات زیادی در سخنرانی‌هایشان در پاسخ سؤالات حقیر نسبت به عالم ذر و عالم ارواح و اظله ــ که چند عالم هستند و چه عوالمی را سپری کرده‌ایم ــ بیاناتی داشتند که من تا حدی مواردش را مشخص کرده بودم که در حواشی این کتاب بگنجانم. شاید برخی نکاتش به درد اهل تحقیق بخورد. ولی دیگر این کسالتم که پیش آمد از این کار افتادم.

طالعی: آن نوشته هایی که فرمودید، الان هست خدمتتان؟

هست، ولی پراکنده است. لابه‌لای نوشته هایم هستند.

طالعی: اگر با اشراف خودتان تنظیم کنیم مصلحت می بینید؟

موردی ندارد. اما باید من کپی آن را بگیرم و در اختیار شما بگذارم و تنظیم کنید. سؤالات شخصی را هم که از ایشان کرده‌ام پیگیری کنم. کپی بگیرم. دیگر خودتان میدانید که به ضمیمه، مقدمات و مؤخراتی تنظیم کنید.

تقدمی: این تعلیقاتی که فرمودید، در چه زمینه‌ای مد نظر شما بوده است؟ تعلیقات مرحوم آقا سید هاشم که چاپ این کتاب باید همراه با تعالیق باشد؟

گفتم در مواردی که بعضی از نکات روایات فرض کنید از خود عالم ذرّ، تعبیر به عالم میثاق

هم شده است. چون ﴿إذ أخذ ربك...﴾، در برخی از روایات آمده که این میثاق در عالم ارواح اخذ شده است. در برخی از روایات دو عالم یگر یعنی عالم اظلّه و عالم اشباح ذکر شده. آیا آن دو عالم، غیر از عالم ذر هستند؟ یعنی آیا عالم ذر چهار اسم دارد یا نه؟ تعلیقاتی بود که قرائنی داشت که بعضی از روایات همین کتاب را تبیین می‌کرد. ایشان مسلّم می‌کرد که اگر کسی بخواهد اشکال کند که آدم بگوید این رویات مربوط به عالم ذرّ است ولو تعبیر به اظله شده باشد، ولو تعبیر در بعض روایات به اظله مربوط به قبل از عالم ذر است، ولی در اینجا مراد عالم ذر است، این اصطلاحی است که ائمه علیهم السلام خودشان داشتند. بعد از خود عالم ذر هم به این قرینه تعبیر به عالم ظلال فرموده‌اند، اما خود کلمه ظلال در روایات هست. اینها بعداً تعلیقات خوبی می‌شد.

تقدمی: شما الان در همان حدی که مرحوم علّامه اینجام دادند درجهٔ علمی‌اش را چگونه می‌بینید؟

این خودش از نظر استدلال کافی و وافی است. ولکن کسی که دارد مطالعه می‌کند برای تکمیل اطلاعاتش ناچار است که آنها را ببیند. چون در جمع بین الفاظ بعضی از این روایات درمی‌ماند. کسی که دقیق و فنی مطالعه می‌کند قهراً مشکل پیدا می‌کند، چه بسا این شبهه هم برایش پیش بیاید که اصلاً این روایت تعبیر به اشباح دارد، خب عالم اشباح در بعضی از احادیث تطبیق شده به عالمی بین عالم ارواح و عالم ذرّ، ایشان این را شاهد گرفته برای عالم ذر؛ این را باید چه کرد؟ تعلیقاتی که داشتند این را روشن می‌کرد، نه اینکه استدلال این کتاب کمبودی داشته باشد. علّامه خوب بحث کرده‌اند و خوب بحث را پیش بردند.

تقدمی: با متکلمین هم بحث می‌کنند؟ امثال شیخ مفید.

نه. من ندیدم.

طباطبائی: بخشی از عبارات شیخ مفید و سید مرتضی را علّامه نقل کرده است، اما

مناقشه نکرده است.

تقدمی: بحث‌های اهل سنت را ندارد؟

خیر، اصلاً ندارد.

تقدمی: گویا از این مفصل‌تر دربارهٔ عالم ذر کاری انجام نشده است؟

خیر، چیزی با این تفصیل نوشته نشده است. ایشان هم اگر نظرتان باشد تعبیرشان این بود که تألیف کاملی است.

تقدمی: حتی ظاهراً در مجموعه‌ای که مرحوم میرزا مهدی اصفهانی و آقای حلبی دارند، مطالبی بیان می‌شود. ظاهراً مرحوم میرزا بحث هزار روایت را مطرح می‌کنند. آنجا هم به گمانم به این گستردگی بحث نشده است!

خیر. به این وسعت بحث نشده است.

تقدمی: این کتاب در حقیقت چهار رساله است. می‌توان با توجه به فرمایش شما، بخش عالم ذر را مجزا کنیم و با تمام این تعالیق منتشر کنیم.

بله خیلی خوب است.

طالعی: این تعالیقی که فرمودید، بر سه فصل دیگر (غیر از عالم ذر) مرحوم آقا سید هاشم این بحث‌ها را هم داشته‌اند؟

به تفصیلی که راجع به عالم ذر است نه.

طالعی: مرحوم آقابزرگ طهرانی که نام می‌برد در الذریعة می‌گویند رسالةٌ في عالم الذرّ و آن را جداگانه معرفی کرده‌اند.

تقدمی: مرحوم حسینی تهرانی با علّامه امینی ارتباط داشتند؟

بله فراوان ارتباط داشتند.

تقدمی: مکاتبات هم داشته‌اند؟

بله. خود ایشان یک بار در تهران کتابخانهٔ خود را بررسی کردند، یک سری از مآخذ اهل سنت و بعضی کتاب‌های روایی شیعه مثل **بحار** و **مستدرك** و **وافی** و امثال اینها را نگه داشتند و بقیهٔ کتابخانه را به طور کلّی اهدائی فرستادند برای کتابخانه علّامه امینی به نجف. خیلی از اوقات در نجف اشرف با ایشان محشور بودند. هر کسی دأبی دارد، مرحوم سید هاشم حسینی تهرانی در تلقیب خیلی مُمسک بود و به راحتی لقبی به کسی نمی‌داد، و در مورد خودش هم راضی نبود لقبی نوشته شود و شاید همان «علّامهٔ فقید» هم که ما روی جلد کتاب **بوستان معرفت** نوشتیم احتمال می‌دهم ایشان راضی نبود و نوشتیم. آقای سید محمّد سبط (مدیر نشر منیر) گفتند بنویسید. چون وصیّ ایشان مرحوم سید محمدعلی سبط بودند، آقایان سبط خیلی به ایشان علاقه داشتند. مرحوم حسینی تهرانی یک وقتی به من فرمودند: «اسم من چهار کلمه است: سید هاشم حسینی تهرانی. اگر دوست داشتی حاج اولش بگذار چون به مکه هم رفته‌ام». به هر حال، با وجود ممسک بودنِ ایشان در تلقیب، در تعلیقه‌ای در **توضیح المراد** به مناسبتی در بخش امامت می‌فرماید: «بحث از خلافتِ بلا فصل به خصوص در دلالت حدیثِ غدیر را مرحوم فخر الشیعة وذخر الشریعة ومفخر أهل الإسلام العلّامة الأمیني تغمّده الله برحمته، اینها را در **الغدیر** مستوفی بحث کردند، من أراد فلیراجع».

طالعی: علّامه در نوارهایشان هم با یک سوزی می‌گویند که انگلیس پول می‌دهد کتاب بنویسند و تفرقه بین شیعه و سنی بیندازند.

بله. و روی این حساب، تعبیر ایشان این بود که دیدِ حوزه خلاصه شده است در فقه و اصول و آن که باید محور کار تشیع باشد که احیای حقوق اهل بیت علیهم السلام و مسئلهٔ امامت است در حد کتب و کتابخانه‌هاست.

طالعی: پس این مشکلِ قمِ امروز نیست؛ از قدیم در نجف هم بوده است.

همین طور است. این شد که ایشان تماماً رفتند سراغ این کار. اگر در نظرتان باشد در همین نوارهای مشهد، ایشان با خیلی سوز دل، می‌فرمایند: «کتاب **صحیفه سجادیه** کتاب درسی حوزه‌های تشیع بود. چقدر معارف در این کتاب هست».

تقدمی: انتقال مرحوم علّامه از فضای این کتاب‌ها به فضای الغدیر را پی‌گیری کردید؟ چگونه ایشان وارد الغدیر می‌شود؟ مثلاً شهداء الفضیلة یک عنوان خاصی است، رجال آذربایجان یک عنوان خاصی است و فضای آن متفاوت است.

بله. من دیگر آن دقائق را پیش نیامد از مرحوم حسینی تهرانی بپرسم. اگر می‌پرسیدم حتماً ایشان اطلاع داشتند. یک نکته‌ای را مرحوم حاج آقا رضا امینی در یک روز اربعین فرمودند. من بعد از صحافی، کتاب **مقاصد** را بردم پیش ایشان. گفتم شما با خط مرحوم پدرتان آشنا بودید. این کتاب را می‌توانید جاهای خالی‌اش را برای من پر کنید. اهل البیت أدری بما في البیت. ایشان آن روز یادم است تعریف کردند:

یک روز ساعت سه بعد از ظهر بود، و هوای نجف بسیار گرم بود. دیدم در می‌زنند. پدرم مرحوم علّامه از سرداب آمد بالا. دید مرحوم آقای خوئی است. گفت: «چه شده آقا؟ کجا بودید در این گرما عصا زنان آمده‌اید خیسِ خیس شده‌اید». آقای خویی فرمود: «آقای امینی، بگذارید من بیایم داخل». علّامه ایشان را دعوت کرد آمدند تو. بعد آقای خویی فرمودند: «بعضی از طلبه‌های نجف در نبوت خاصّه شک دارند، کاری بکن». پدرم رو کردند به آقای خویی و گفتند: «من سی سال پیش به شما گفتم که این حوزه، با این وضعیتی که دارد، رو به فناست». بعد آقای خویی برای پدرم تعریف کرد که «من امروز یک روایتی را از قول پیغمبر اکرم، سر درس خواندم. حدیث، سندش صحیح است و هیچ مشکلی ندارد. صحبت تقیه هم که نیست. بعضی از حاضران قبول نکردند و زیر بار روایت نرفتند».

همان طور که گفتید، این مشکلات فقط درد امروز ما در اینجا نیست.

طالعی: مرحوم آقای نجمی کتابی به نام سیری در صحیحین و کتابی در کلمات سید الشهدا نوشتند. ایشان می‌فرمودند: من اوائل طلبگی ام بود. مقداری از سطوح خواندم و حساس شدم به این صحاح بخاری و مسلم که اینها چه می‌گویند؟ این دو کتاب را امانت گرفتم و در یک دفترچه جیبی مقداری را نوشتم که محل خدشه می‌توانست باشد. یک وقتی رفته بودم تبریز شرفخانه، منطقهٔ خودمان. اتفاقاً آقای امینی آمده بودند آنجا. رفتم دفترچه را با خودم بردم. من یک جوان ۱۸ یا ۲۰ ساله بودم و آقای امینی علّامه مشهور و بزرگ بود. علّامه دفتر را که دید گفت: «ادامهٔ این کار بر تو واجب است». گفتم: «آقا، من سوادم نمی‌کشد. همین قدر بلد بودم که نوشتم». گفتند: «بنویس و عمیق‌تر بنویس». گفتم «بلد نیستم». گفتند «هر چه می‌توانی بنویس خودم تصحیح می‌کنم». آقای نجمی می‌گفتند که گاهی اوقات علّامه می‌آمدند ایران، و گاهی من نوشته‌هایم را توسط مسافر برایشان می‌فرستادم، یکی یکی تصحیح می‌کردند، و ادعا می‌کنم که تمام سطرها را علّامه با حوصله یکی یکی خوانده بود.

طباطبایی: این نقاط و جای خالی در نسخه چه بود؟ در نسخه اصل خوانده نمی‌شد؟

بله. من یک ذره بین قوی تهیه کرده بودم. چون آدم حالاتش فرق می‌کند. یک عبارتی وقتی خوانده نمی‌شود و وقتی دیگر خوانده می‌شود.

طباطبایی: یعنی اگر ما نسخه نجف را هم داشتیم، باز هم مشکل داشتیم؟

یقیناً باز هم مشکل داشتید. غیر ممکن بود بتوانید آن موارد را بخوانید. چون اگر ممکن بود بالاخره خوانده می‌شد. من خیلی وقت گذاشتم، در شرایط مختلف دقت کردم و نشد.

طباطبایی: حال و هوای ادبی این کتاب هم با الغدیر خیلی فرق می‌کند.

بله. خیلی فرق می‌کند. ایشان محور کتاب را روایات قرار داده و با همان لسان سادهٔ روایات کتاب را نوشته‌اند. ادبیات نهج البلاغه با روایات اصول کافی خیلی متفاوت است. قلم **الغدیر** خیلی خاص است.

طالعی: از مرحوم آقای طباطبایی نقل شده که آقـای اردوبـادی کـمک مـی‌کردند در ویرایش ادبیِ عبارات **الغدیر**.

من از مرحوم سید کاظم قزوینی خطیب هم این را شنیده‌ام.

طالعی: ظاهراً نسبت به **الکنی والألقاب** هم همین طور بوده است.

طباطبایی: بله، مرحوم پدرم دربارهٔ **الکنی والألقاب** هم می‌فرمودند ایشان نقش داشت.

مخاطبان **الغدیر** نوعاً مخالفین بودند که عرب اند و در عبارت‌پردازی‌هـای عـربی قـوی هستند، لذا موقعیت **الغدیر** اقتضا می‌کرد که ادبیات ویژه‌ای داشته باشد.

طالعی: چاپ کتاب مقاصد می‌تواند مستمسکی باشد برای کسانی که می‌گویند **الغدیر** کار علّامه نیست. مواد خام از علّامه بوده و تنظیم آن به عهدهٔ مرحوم اردوبادی بوده.

صاحب یک قلم، می‌تواند قلم متفاوت داشته باشد. خودم یادم هست آقای حسینی تهرانی، که **علوم العربیة** را می‌نوشتند، به ایشان عرض کردم: «سنگین و تلگرافی نوشتید یا روان؟» به شوخی هم عرض کردم «عربی‌اش را فارسی نوشتید یا عربی؟»، فرمودند «دلم برای طـلبه‌ها سوخت، متوسط نوشتم، وگرنه می‌توانستم جور دیگر بنویسم که نمی‌فهمیدند و نقض غـرض می‌شد».

ایشان تشخیص داده‌اند که **الغدیر** را باید فخیم نوشت و از آقای اردوبادی ویرایش ادبی آن را خواسته‌اند. این تنقیص علّامه نیست. دلالت بر هشیاری ایشان و همچنین خـضوع ایشـان می‌کند. به قول قدیمی‌ها باری وسط بوده، کمک کنید بلندش کنیم. این دلالت بر بـزرگواری ایشان می‌کند که با اینکه خود اهل قلم و علّامه بوده است، کارش را به دیگری می‌سپارد تا کار بی عیب تحویل داده شود. یعنی هیچ منیّتی در کار نبوده است.

سلام قطره
به دریا دلِ غدیری[۱]

مهدی اخوان ثالث (م. امید)

اگــر صــیاد را بــاشد، دل از صــیدیّ و دامــی خـوش
وگــر آهــو بــه دشـتی ایـمن از خـرّم خـرامـی خـوش
اگـــــر روشـــــن، دلِ روز از طـــــلوعِ طــلعتِ مِــهری
وگــر شب بــا درخشــان انــجم و مــاهِ تـمامی خـوش
اگـــــر طـــــوطی بـــه هــمتای دروغــینش در آیــینه
وگــر کـفتر بـه جـفتی راسـتین در بُـرج و بـامی خـوش
اگــر شــهبانوان شــاهان بــه طــوق و تــاجِ زر مـایل
چو قمری طوق و پوپک تاجِ پـر، عـنقا بـه نـامی خـوش
اگـــــر عــاشق بــه پــیغامی، خــمارآلوده بــا جــامی
ریــاضت‌کش بــه بــادامـیّ و شـاعر بـا کـلامی خـوش
اگــر شــهرت‌طــلب بــا نــام، ابــله بــا خــیالِ خـام
مــجاهد بــا قــیامِ عــام و حــزبی بـا مـرامـی خـوش
گــــر افــلاطون، اَبَــرشهرِ کــلوخین را کــهن مــعمار
مــهین سـوداپـزِ شـهر، از خـیال و خشتِ خـامی خـوش

۱. تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم: ۴۲ – ۴۸.

ابـــــرشهر آفــــرینیانِ پس از وی را، اگـــــر بــــاری
دل از طــورِ طــرازی، طُــرّه‌ای یـا فـنّ و فـامی خـوش
وگر بـاری بـه شـهری چـند، بـی آن نـامِ خـاص، امـروز
دلِ خـــوش بـــاورانْش از وعـــدهٔ اِنــعامِ عـــامی خـــوش
دغـــل زهّـــادِ دیـن‌کـالا، گـر از طـاعت بـه مـزدی شـاد
جـــبینْ شـــان مُـــهرِ تـــضمینِ قـعودی یـا قـیامی خـوش
سگ، ایـــن دُم لا بـــه خـو، قـلّاده بـوی پـوزه بـر مـوزه
اگـــر ســـر بآســـتانِ صـــاحب از طـعمِ طعامی خـوش
و گرگ، آن شعله خون، آن دودگـون، مـوئینه پـوش آتش
بـــه صـــیدش ـ عـزّتِ آزادی ـ و وحشت کـنامی خـوش
قـــلندر گـــر دلش بـــا چـــارضربِ چـــار مـــو خـــرسند
و سـیک از رشـتنِ هـر مـوی تـا ریسـد مسـامی خـوش
کشیش ار بـا دمـی در وعـظ‌ها پـر جـذبه چـون نـاقوس
کـــه هـر یکشـنبه بـازارش کـند بـیش ازدحـامی خـوش
چـــو یـــابد ظـــلمتِ مـــطلق، بـــه گـــیتی صولتِ نـاحق
نـــنوشد چـون زمـینِ دق، ز نـور آبـی بـه کـامی خـوش
شباهنگ ار شـود تسکـین، بـه حَـق حَـق گـفتنِ غـمگین
وگـــر ایـــن هِـــق هِـــقِ خـونین شـمارد التـیامی خـوش
زبـــون را گـــر هـــمان نـــنگین مـــدارا بـــا مـــدارِ جـور
ســــــتم را شـــربتِ خـــونِ شـــهیدان در نـــیامی خـــوش
اگـــــر مـــــوبد ســــــتودن اورمـــــزد و ایــــزدانش را
بـــه گـــاثاها ســـرودن پـــیشِ آتش بـــا پـــنامی خـوش
مـــنِ ســـرخـــوردهٔ بـــی‌آرزو، چـــون مـلحدی مسکـین
نـــدارم دیگـــر از کـــامِ دو عـــالم دل بـــه دامـــی خـوش

نــه از قــاموسِ پــیدا و نــهان خــاطر بـه هـیچم شـاد
نـه از تـقویمِ شـطرنجی زمـان، صـبحیّ و شـامی خـوش
چــــو فـــهرستِ دریـــغ و درد، داغ آجـــین دلی دارم
که شیرین تلخ تسـخر دانـد ار نـامی، چـو کـامی خـوش

***

خوش آن عهدی که بودم رند و جویای مـی و مـعشوق
به دیدارِ حریفان، روز و شب، بـا کـام و جـامی خـوش
خوش آن عهدی که عاشق بـودم و در گـیر و دارِ شـوق
بـه لبـخندی، نگـاهی، وعـده‌ای، پـیکی، پـیامی خـوش
خوشا باغِ نخستین عشـق و مـن نـو بـاغبان، پـر سـعی
بــه شــیرین نــوبرِ پــاسخ گـرفتن از سـلامی خـوش
کــنون اســبی پــریزادم، کــه دیگــر داشت نــتوانــم
سر از فرزند و زن، یا شعر و شهرت، بـا لگـامی خـوش
الا رخشِ حــــقیقت پــــویهٔ افســــانه جــولان، کــو
کز او در قعرِ هشـتم خـان کـند دل پـورِ سـامی خـوش
پس از عمری کـه ژرف آمـیختم بـا مـحضِ هـر کـامی
حــلالی نــغز، یـا ـایـزد بـبخشاید!ـ حـرامـی خـوش
قــصورِ عــهد و ایــمان را بســی تــا اوجِ بــرتر بـام
در امــــصارِ مــعانی درنــوردیدم بـــه گــامی خــوش
بســـــی در نــــیستانِ خــفته شــیران شــعلهٔ فــریاد
فکـندم، بـا خـروشان شـعر و بـی پـروا پـیامی خـوش
هـمه سـرّ و سـرود و هـوش و هـمّت، وقـفِ آنـم بـود
کــــه در جـــنگِ بـــد و بـــیداد و رزم اهــتمامی خــو

جهاد و جهدها کردم که ناحق را براندازم
حقیقت را نشانم بر سریرِ احتشامی خوش
فدا کردم همه فرِّ جوانیّ و سلامت را
که دوزخ درّهٔ دنیا شود دارُ السّلامی خوش
دگرگون من شدم، اما جهان را همچنان برجاست
نهادِ هر گزاره شوم و هر ناخوش نظامی خوش
کنون در آستانِ پیری‌ام، با نیستی درگیر
نه امنِ خاطر از عهدی، امیدی وعد و وامی خوش
نه گنجی زیرِ سر، یا پیشِ کس قازی، پس‌اندازی
نه از میراث و مالی، مکنتی، سودی، سهامی خوش
نه حتّی آبِ باریکی، لبی نان آردم بر خوان
نه از قولِ ضمانی، یا امانی، اعتصامی خوش
مصیبت‌نامه را مانَد، ازین پس عمر و می‌دانم
به نفرین ناگزیری بد، ندارد اختتامی خوش
نه سر دیگر نماز آرد به هیچ آیین و محرابم
نه دل دیگر توانم کرد از ایمان و امامی خوش
به صیدِ خاطری دیگر دلم خاطر نرنجاند
وگر شنگد بتِ آهوخرامی با غرامی خوش
نه تحسینم برانگیزد، نه رشکم، هیچ توفیقی
نه من قدری نهم، نی دل به مقدار و مقامی خوش
ازین مهتابِ گرم و تر، تراود پوچی و تسخر
گرفتم با سترون ابر آراید خیامی خوش
نه خشمی مانده تا دل دارم از کانونِ قهری گرم
نه کینی مانده تا خاطر کنم با انتقامی خوش

هــمه احســاسِ پـوچِ هـیچی است و نـفرتش فـرجـام
گــرفتم فــرصتی دیگــر گــرفتم، و اغــتنامی خـوش

***

حق آیینی چو من گر حق به ذلّت دیـد و بـی حـرمت
چگــونه دل کــند بـا عـزِّ نـام و احـترامـی خـوش؟
چو حـق مـطرود و نـاحق چـیره گـردد، و آبـها تـیره
زلال اندیشِ روشن چون کند دل بـا ظـلامی خـوش؟
که را بختِ شهادت نـیست، پس ذوقِ سـعادت نـیست
الا وقتِ شــهادت شــیوه بــادا بــر دوامــی خـوش
«امــینی» وار مــردانــی کــه در اکـرامِ حـق کـوشند
جز این در زندگی شان نیست عشقی یا مرامـی خـوش
اَبَــر مــردانِ گُــند اومــند و ســالارانِ چـون و چـند
"کز ایشـان یـافت ارکـانِ حـقیقت انـتظامی خـوش"[1]
«امــینی» پـاکـبازِ دیـن و حـق؛ کـاندر قـمارِ عشـق
بـه نـقدِ عـمر و هسـتی زد، هـمه داوِ تـمامی خـوش

---

۱. مصرع "کز ایشان یافت ارکان حقیقت انتظامی خوش" سرودهٔ همشهری فاضل و سخنور پاکدل و مسلمان بی‌بدیل و نجیب، محمدرضا حکیمی است. من مصرع اول (ابرمردان گنداومند و سالاران چون چند) را سروده و ناتمام گذاشته بودم و قصیده را همانطور از آبادان برای آن ارجمند به تهران فرستادم به خواست ایشان برای چاپ در یادنامه. و بعد در نامه‌ای ایشان خواستند که بیت را تمام کنم و من از خود ایشان خواستم و به اختیار خود ایشان گذاشتم که لطف کردند و مصرع دوم را سرودند. ضمناً جا دارد اینجا بگویم که این قصیده در یادنامهٔ مرحوم علّامهٔ امینی صاحب الغدیر با بعضی تفاوتها و کم و زیادها آمده است، شاید در دو سه موردی با آنچه در اینجا آمده اندکی فرق دارد، روایت اصل و درست و تمام همانست که در یادنامه آمده، این تصرّفات و دگرگونی نتیجهٔ این است که من این قصیدهٔ خود را به این دیـوان هـم خواستم نقل کنم. مال خودم است و اختیارش را دارم. همشهری فاضل من استاد محمدرضا حکیمی را گناهی نیست و برای چاپهای بعدی یادنامه هم اگر نخواست می‌تواند قصیدهٔ مرا حذف کند یا اگر خواست هم اینچنین که اینجاست بیاورد یا همانطور که در یادنامه آمده است.

غــدیری کــرد بــی هــمتا، چـنانچون بـیکران دریـا
لبــالب از رحـیقِ حـق، جـهان را زو مشـامی خـوش
ازیــــن دریـا دل آمــاده، غــدیری ایــزدی بــاده
خوش آن رندی کزین مشرب کند شُربِ مدامی خوش
الا یـــادش گــرامــی بــاد و نــامش جــاودان والا
بحقِّ حق «امید» اینک حـدیثِ حـق، خـتامی خـوش

آبادان، شهریور ۱۳۵۲

امینِ دینِ الهی، صدیقِ آلِ رسول[۱]

سید الشعرا امیری فیروزکوهی

امـــــینِ دیـــــنِ الهــی، صـــدیقِ آلِ رســول
امـینی آن کـه بـه حـق بـخشی از ولایت بـود

نبود از دو جهان، جز به علم و حکـمت، شـاد
که نفسِ قدسیِ او، نفسِ عـلم و حکـمت بـود

جـــهان ز هـــمت او در کـــمال، حـــیران است
کـــه او جـــهانِ دگـــر در کـــمالِ هـــمت بـود

بـــه فـــطرتِ ازلی در حـــمای عـــصمتِ حـق
مـــحامیِ عـــلی و خـــاندانِ عـــصمت بـــود

غـــدیر خُـم شـد از او بـحرِ بـی‌نـهایتِ عـلم
که خود به عـلم و ادب بـحرِ بـی‌نـهایت بـود

تـــــراشـــهٔ قـــلم از ذوالفِـــقارِ حـــیدر داشت
از آن بــــه نـــیشِ قـــلم ذوالفـــقارِ امّت بـــود

ســـنانِ نکـــتهٔ پـــولادیش بـــه دیـــدهٔ خـصم
جگـــر شکـــاف تـــر از تـــیغ، در مـهابت بـود

۱. دیوان امیری فیروزکوهی (انتشارات سخن): ۱۲۰۸.

ز هیچ نکتهٔ عقلی به نقل بازنماند
چنان که عقل هم از نقلِ او به حیرت بود

لطائفِ کلِمش فصلی از ولایت داشت
بدایعِ حِکَمش بابی از هدایت بود

ز شهرِ علمِ نبی باب‌ها گشود به جهد
که خود به شهرِ ولا، بابی از ولایت بود

ز احتجاج، بیانش به حکمِ حجّتِ وقت
همین نه آیتِ حجّت، که عینِ حجّت بود

رهِ فضولیِ عقل آنچنان ز برهان بست
که عقلِ قدسی از او ماتِ این درایت بود

ادای شکر، به تعظیم، فوقِ طاقتِ ماست
بدان لطیفهٔ غیبی، که فوقِ طاقت بود

به قلبِ خصم، هم از تیغ و تیرِ حیلهٔ وی
از او به قلبِ همان حیله صد نکایت بود

***

امیر! مرگِ چنین شهسوارِ عرصهٔ علم
نه مرگِ یک تن، بل مرگِ یک جماعت بود

چُنین مصیبتِ عظمی نبود دانش را
اگر دریغ و اسف بود اگر مصیبت بود

ز بحرِ فیضِ ولایت، غریقِ رحمت باد
که خود ز بحرِ ولایت، غدیرِ رحمت بود

زمستان ۱۳۵۱

به یاد مرحوم علّامه امینی صاحب الغدیر[۱]

مرحوم سید محمدکاظم مجاب (قدسی)

آیـــــة الله امـــــینی چـــو ازیـــن دار گــذشت
نـــــفخه‌ای از چـــمنِ مــنزلِ دلدار گــذشت

عــمرِ هــر کس اثــری دارد و بـار و ثـمری
عـمر او در صـفتِ خـال و خـطِ یـار گـذشت

پــیِ وصــفِ رخِ او عــمرِ امــینی کــم بـود
این صفت زآدم و جنّ و یم و اشـجار گـذشت

دست او دستِ علی بود و سـخن بـا او داشت
شبِ تــحقیق کــه از عــالمِ پــندار گــذشت

جســـم او روی هــوا رفت بـه پـابوسیِ شـاه
جـــانِ پــاکش ز ســرِ گــنبدِ دوّار گــذشت

ای بسا شب که نخوابـید بـه یـادش تـا صـبح
تـــا شب وصـل، کـه از جـلوهٔ دیـدار گـذشت

الغـــدیرش گـــله‌ای بـــود ز طـول شب هـجر
گـــله بـاقی ست ولی صـاحبِ گـفتار گـذشت

لایـــقِ بـــزمِ نکـویانِ غـزل «قـدسی» نـیست
بـــلبلی بـــود کـــه از دامـــنِ گـــلزار گــذشت

۱. دیوان قدسی: ۱۰۹.

ای آیتِ حق، رحمتِ دادار

سید علی طباطبایی یزدی

آنان که چنین در پیِ اغیار دویدند
از باغِ جهان، جز خزف و خار نچیدند
کو تا که بفهمند که را بازنهادند؟
کو تا که بدانند چه بر یار گزیدند؟
ای آیتِ حق، رحمتِ دادار، امینی
این قوم، ز لطفِ تو چنین روی سپیدند
با قامتِ بشکوه و بلند اخترت ای صبح
دیوان و ددان یکسره در غار خزیدند
از جان زدی اندر همه آفاق نهیبی
تا شبزدگان جملگی از خواب پریدند
حُسنی که تو در وصفِ رخ یار نُمودی
صاحبنظران در بت فرخار ندیدند
کار تو عنایاتِ خفی داشت، وگرنه
اصحاب قلم زحمتِ بسیار کشیدند
سوی علی آنان که قدم برنگرفتند
با حجت و برهانِ تو این بار دویدند

نـــقشی ز رخِ یـــار زدی تـــا هـمه خـوبان
در خـــلوتِ خـــود پـــردهٔ پـــندار دریـــدند

خون شد دل عشّـاقِ جـهان از غـمِ عشـقت
وآن صـــیحه کـه از آن دلِ خـونبار شـنیدند

آهِ علی آتش شـد و در دستِ تـو افـروخت
کـز دست تـو، اهـلِ دلِ بـیمار، چـه دیـدند!

تـــوفانِ تـــو آشـــفت و فـــروریخت سـقیفه
رفـــتند و نـــدانـــیم دگـــر در چـــه امـیدند!

جمادی الأخری ۱۴۳۴

اثر بی‌نظیر علّامه[1]

سید عبدالله حسینی

حسن البکر را وزیری بود / اشتراکی مرام و کافرکیش
پسری داشت قدبلند و رشید / دوست می‌داشتش ز دنیا بیش

از بدِ روزگار، فرزندش / گشت ناگه دچارِ بیماری
بُرد هر جا که بایدش می‌بُرد / برنیامد ز هیچ کس کاری

در نهایت پزشک‌ها گفتند / دردِ فرزندِ توست بی‌درمان
پسرت را ببر به خانه که هست / چند ماهی فقط، تو را مهمان

برد فرزند خویش را خارج / تا اطباء چاره‌ای سازند
هر قدَر قدرت و توان دارند / به مداوای وی بپردازند

چند روزی گذشت و بالأخره / شد پدر از معالجه نومید
دست فرزندِ خویش را بگرفت / کرد رجعت به خانهٔ خورشید

۱. مجله شمسه، ویژه‌نامهٔ نیایش، بهار ۱۳۹۲، ص ۵۹.

ناتوان یافت از علاجِ پسر / زمرهٔ زبدهٔ زمینی را
عاقبت زد ز یأس و استیصال / بابِ علامهٔ امینی را

عجز را نامه‌ای به شیخ نوشت / واندر آن شرحِ ماجرا را داد
با هزار التماس و لابه و عجز / او ز علّامه جُست استمداد

گفت: یا شیخ، در ضمیر، مرا / اعتقادی به دین و مذهب نیست
نه شناسم خدا نه پیغمبر / هیچ کس مثلِ من مُذبذَب نیست

لیک در **الغدیرِ** خود، ای شیخ / از علی گفته‌ای و اعجازش
اینک این من، و این گره در کار / به امامت بگو کند بازش

نامه را کرد مُهر تا قاصد / بَرَدَش تا سرای علّامه
قاصد آورد نامه را فوراً / شب شتابان برای علّامه

تا که علّامه نامه‌اش را خواند / حالِ علّامه منقلب گردید
پشتِ آن نامه بی سلام و دعا / با یقین و به دور از تردید

با توکّل نوشت: «مولایم / پسرت را شفای عاجل داد»!
نامه را باز، مُهر و امضا کرد / پس به آن قاصدِ مراسل داد

تا که قاصد گرفت و راهی شد / در دلِ شب به سوی قصرِ وزیر
شیخ، پای برهنه راه افتاد / در نجف سوی بارگاهِ امیر

خسته از ره رسید، اما دید
در دلِ شب، درِ حرم بسته است
پشتِ در، ایستاد و زار گریست
هرگز آیا درِ کرم بسته است؟

گفت هرگز نخواستم از تو
در درازای عمرِ خود چیزی
اینک اما ز عجز آمده‌ام
آبروی مرا نمی‌ریزی

پسرِ این وزیرِ ملحد را
من به امّیدِ تو شفا دادم
یک حواله به تو در آخرِ عمر
با یقین از سرِ صفا دادم

اشک می‌ریخت، زار زار از چشم
داشت از حضرت التماسِ دعا
تر محاسن ز اشک می‌نالید
بود بر پای و دلش غوغا

ناگهان دید، دو نفر از دور
سرِ زانو به راه می‌کوبند
با لباسِ مرصّع و فاخر
از حرم گردِ راه می‌روبند

منتظر ماند تا رسند از راه
دید ناگه وزیر بود و پسر
نَز مرض در پسر اثر پیدا
نه ز الحاد در وزیر خبر

شیخ در پشتِ آن درِ بسته
گریهٔ شوق، های‌های آورد
پشتِ درهای بستهٔ حرمش
سجدهٔ شکر را به جای آورد

جلوه‌گر کرد عشقِ مولا را
غور در **الغدیر** علّامه
جاودان کرد شیعه را امروز
اثرِ بی‌نظیرِ علّامه

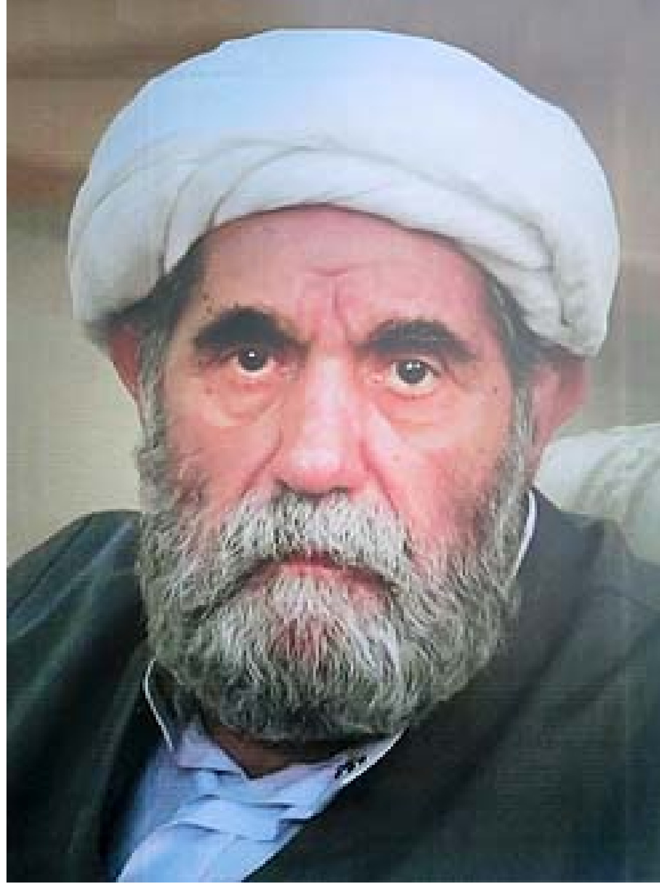
اسناد و تصاویر



مرحوم حاج شیخ احمد امینی، پدر علّامه امینی



علّامه امینی



مرحوم حاج شیخ رضا امینی، فرزند و یاور علّامه امینی

نمونه دستخط علّامه امینی (در نیمه پایین صفحه) و دستخط حاج شیخ رضا امینی (در نیمه بالای صفحه) در نسخهٔ اصل ثمرات الأسفار

(۱)

المجلد الاول من المقاصد العلية فی المطالب السنية

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی النبی المصطفی الامین وآله الطیبین واللعنة علی اعدائهم اجمعین

المطلب الاول فی معنی قوله تعالی "قالوا ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین" و بیان الاماتتین والاحیائین.

اعلم هداك الله تعالی بنور تأییده و مددك بقوة تسدیده ان الحیوة فی المشهور عند الجمهور حقیقة فی القوة الحساسة او ما یقتضیها وبها سمی الحیوان حیوانا وبعبارة اخری الحی هو الذی یصح ان یعلم ویقدر. وهو الذات الفعال فیطلق علی القوة النامیة مجازا لکونها من مقدماتها وعلی ما یختص بالانسان من الفضائل کالعقل والعلم والایمان من حیث انه غایتها وکمالها.

والموت بازائها یطلق علی ما یقابلها فی کل مرتبة. وعدل بعض عن ذلك الی ان الحی فی اللغة لیس عبارة عمن یوجد فیه هذه الصفة فقط حتی یختص بالذات الفعال بل کل شیء یکون کاملا فی جنسه فانه یسمی حیا وبازائه یسمی میتا ومن هنا صح ان یقال العمارة للارض الخربة احیاء الموات وقال تعالی "فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها" فان کمال حال الارض ان تکون معمورة فسمیت حیوة وکمال حال الاشجار ان تکون مورقة نضرة فسمیت حیوة. والصفة المسماة بالحیاة فی عرف المتکلمین کمال للجسم لان کمال الجسم ان یکون حساسا متحرکا فلاجرم سمیت هذه الحالة حیوة فلما کان المفهوم من الحی هو الکامل فی جنسه و الکامل فی الوجود هو الذی یجب وجوده بذاته فلا حی بالحقیقة الا واجب الوجود لذاته. ثم انه یستتبع هذا الاختلاف الخلاف بین علماء التفسیر فی ان اطلاق اسم الحی والمیت علی الجماد کما فی غیر موضع من کتاب الله حقیقة او مجاز؟ وذهب الاکثرون الی انه مجاز والحق خلاف ذلك. والتحقیق ان الحیوة والموت لیست الا کمال حال الشیء فی جنسه او نقصه حیث انه لو کان کذلك لجاز ان یقال للحق الکامل فی جنسه انه حی ولا یقال للذهب الکامل العیار انه حی ولا للثوب الکامل فی نسجه انه حی ولا للدرة الصافیة انه حی ولیست مما یختص حقیقة للقوة الحساسة التی فی هذه الحیوانات ولیس الاطلاق مجازا فی ما سواها [illegible] من النباتات وغیرها وغایتها تمام العلم والایمان بل کل شیء یلاحظ لما ترتب من الآثار حیوة وما بازائها موت وهو [illegible] الحیوة وذلك ان کل شیء من الحیوانات والنباتات والجمادات وغیرها من الجسمانیات والنورانیات المجردة و الروحانیات المحضة وکل ما له آثار وجودیة و [illegible] مجعولة یترتب منه تأثیرها وینبغی ان یکون لکل شیء منها [illegible] لما یراد من الآثار الوجودیة التی بها حیاته الحیوة و موت فکل شیء ترتب علیه آثاره الذاتیة وآثارها و

صفحهٔ آغازین نسخهٔ المقاصد العلیة

صفحهٔ پایانی نسخهٔ المقاصد العلیة

(۲۱۴)

ما يقول شيخنا ومولانا آية الله دامت بركاته السنية

في موضوع عالم الذر والميثاق المأخوذ على ذرات البشرية لله بالربوبية و

لمحمد صلى الله عليه وآله بالنبوة ولعلي عليه السلام بالولاية هل الاعتقاد به مستفاد من الكتاب والسنة بحيث يعد من

القول به أم لا وهل ينبغي تكذيبه بالجهل وعدم الالتزام به ولو في الجملة

منّوا علينا بالجواب ترحموا جزاكم الله عن الإسلام

وأهله خيرا

بسم الله الرحمن الرحيم

ما ورد في الكتاب والسنة في هذا الخصوص لا يجوز

رده وإنكاره ولو قصرت العقول عن إدراكه

يرد علمه إلى الله وإلى رسوله وآله الطاهرين صلوات الله

عليهم أجمعين والله العالم محمد حسين الغروي النائيني

۲۸ [illegible] ۱۳۵۳

حجة الإسلام [illegible] دامت بركاته

هل يجوز تكذيب [illegible] موضوع [illegible] من الكتاب والسنة [illegible] القول به أم لا

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ثبوت [illegible] من الكتاب والسنة

[illegible] من المسلمات والله العالم

[illegible] محمد حسين [illegible]

استفتاء درباره عالم ذر

المقاصد العلية

في المطالب السنية

تأليف

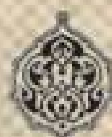
العلامة الكبير الشيخ عبد الحسين الأميني رحمه الله

صاحب الغدير

تحقيق

محمد الطباطبائي اليزدي







بنیاد محقق طباطبایی

امین شریعت، ویژه نامه رونمایی
از کتاب المقاصد العلیة تألیف علامه امینی
شامل مقالات و گفتگوهایی درباره کتاب و نویسنده آن

(۲۱۳)

ما يقول شيخنا الاجل حجة الاسلام دامت بركاته وجوده

في موضوع عالم الذر والميثاق الاخذ بخطاب الله لبني الذرات البشرية الله

بالربوبية ولمحمد بالنبوة ولعلي بالولاية هل الادلة النقلية من الكتاب والسنة

[illegible] عالم الذر [illegible] ام لا وهل يصح انكاره والرد عليه بالجملة وعدم تصديقه ولو

في الجملة بينوا توجروا [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الادلة النقلية من الكتاب والسنة متوفرة

على وجود عالم الذر في الجملة فلا يصح انكاره بالكلية

والرد عليه جملة والله سبحانه اعلم بحقائق مخلوقاته

وعوالم ابداعاته ومشيئة آياته محمد الحسين آل

كاشف الغطاء



استفتاء درباره عالم ذر